



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

شیخ صدوق

ابو حسن محمد بن علی بن حسین بن بابویہ قمی (ع)



کمال الدین

وتمام الشریعہ

ترجمہ : منصور سلطان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن و ترجمه کمال الدین و تمام النعمه

نویسنده:

شیخ صدوق ، محمد بن علی بن بابویه

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	متن و ترجمه کمال‌الدین و تمام‌النعمه جلد ۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	[مقدمه مؤلف]
۱۰	اشاره
۱۲	«خلیفه» پیش از آفرینش
۱۳	وجوب اطاعت از خلیفه
۱۶	جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند
۱۷	وجوب وحدت خلیفه در هر عصر
۱۷	لزوم وجود خلیفه
۱۸	وجوب عصمت امام
۲۰	سرّ فرمان به ملائکه در سجود به آدم
۲۴	وجوب شناخت حضرت مهدی علیه السلام
۲۵	اثبات غیبت و حکمت آن
۲۵	اشاره
۲۷	پاسخ یک سؤال
۲۹	دللی دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء
۳۱	پاسخ اعتراض
۳۲	غیبت و آراء فرقه‌ها
۳۲	اشاره
۳۳	کیسانیه
۳۳	اشاره
۳۵	روایات درگذشت محمد ابن حنفیه

۳۶	ردّ عقیده ناووسّیه و واقفّیه در امر غیبت
۳۶	اشاره
۳۶	روایات درگذشت امام کاظم علیه السلام
۳۸	ادّعای واقفّیه در غیبت عسکریّ علیه السلام
۳۸	اشاره
۳۸	روایات درگذشت امام حسن عسکریّ علیه السلام
۳۸	اشاره
۴۰	رخدادی عجیب
۴۱	اثبات غیبت
۴۱	اشاره
۴۲	پاسخ اعتراض
۴۴	پاسخ اعتراضی دیگر
۴۶	اعتراض ابن بشار
۴۶	اشاره
۴۸	پاسخ ابن قبه
۵۲	پاسخ ابن قبه به برخی از پرسشها
۵۵	کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدّیه
۵۶	دلیلی دیگر بر وجود امام غائب علیه السلام
۵۷	اعتراضهای زیدّیه
۵۷	اشاره
۵۸	اعتراضی دیگر
۵۸	اعتراضی دیگر
۶۰	اعتراضی دیگر
۶۲	اعتراضی دیگر

۶۳	اعتراضی دیگر
۶۴	اعتراض دیگر:
۶۴	اشاره
۶۵	پاسخ
۶۵	اعتراضی دیگر
۶۷	اعتراضی دیگر
۶۷	اشاره
۶۷	پاسخ
۶۸	شبهات مخالفین و پاسخگویی به آنها
۶۸	اشاره
۷۰	دلیلی دیگر
۷۱	مناظره مؤلف با یکی از ملاحظه در مجلس رکن الدوله
۷۶	سخنان ابو جعفر بن قبه رازی
۸۰	شبهه فرقه خطابیّه
۸۰	اشاره
۸۷	اعتراضی دیگر
۹۲	اعتراضی دیگر
۹۷	اعتراضی دیگر:
۹۹	[متن کتاب]
۹۹	باب ۱ در غیبت ادريس پیامبر علیه السلام
۱۰۳	باب ۲ ذکر آشکار شدن نبوت نوح علیه السلام
۱۰۵	باب ۳ غیبت صالح پیامبر علیه السلام
۱۰۶	باب ۴ غیبت ابراهیم علیه السلام
۱۰۸	باب ۵ غیبت یوسف علیه السلام

- باب ۶ «۲» غیبت موسی علیه السلام ۱۱۱
- باب ۷ درگذشت موسی علیه السلام و غیبت اوصیاء و حجتهای پس از او تا روزگار مسیح علیه السلام ۱۱۶
- باب ۸ بشارت عیسی بن مریم علیهما السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۲۰
- باب ۹ خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب ۱۲۱
- باب ۱۰ خبر قس بن ساعده ایادی ۱۲۵
- باب ۱۱ خبر تتبع پادشاه یمن ۱۲۷
- باب ۱۲ خبر عبد المطلب و ابو طالب ۱۲۷
- باب ۱۳ خبر سیف بن ذی یزن ۱۳۰
- باب ۱۴ خبر بحیرای راهب ۱۳۳
- باب ۱۵ داستان خالد و طلیح از راهب بزرگ راه شام و شناخت او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۶
- باب ۱۶ خبر ابو المویهب راهب ۱۳۷
- باب ۱۷ خبر سطیح کاهن ۱۳۸
- باب ۱۸ خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۹
- باب ۱۹ خبر ابن حوآش که از شام می آمد ۱۴۱
- باب ۲۰ خبر زید بن عمرو بن نفیل ۱۴۱
- باب ۲۱ علت نیازمندی به امام علیه السلام ۱۴۲
- باب ۲۲ اتصال وصیت از آدم علیه السلام و خالی نبودن زمین از حجّت تا قیامت ۱۴۸
- اشاره ۱۴۸
- معنای عترت و آل و اهل و ذریّه و سلاله ۱۶۵
- باب ۲۳ نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین امام است ۱۷۱
- باب ۲۴ روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نصّ بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین امام است ۱۷۵
- باب ۲۵ اخبار پیامبر اکرم از وقوع غیبت قائم علیه السلام ۱۹۲
- باب ۲۶ اخبار امیر المؤمنین علیه السلام از غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۱۹۳
- باب ۲۷ روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه در اسامی ائمه و اینکه دوازدهمین آنها قائم علیه السلام است ۲۰۲

- باب ۲۸ نصوصی که بر قائم علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و یا لوح جابر وارد شده است ۲۰۳
- باب ۲۹ روایات امام مجتبی علیه السلام در باره غیبت امام دوازدهم علیه السلام ۲۰۵
- باب ۳۰ روایات امام حسین علیه السلام در باره دوازدهمین امام و غیبت او ۲۰۷
- باب ۳۱ روایات امام سجاد علیه السلام در باره دوازدهمین امام و غیبت او ۲۰۸
- باب ۳۲ روایات امام باقر علیه السلام در باره امام دوازدهم علیه السلام و غیبت او ۲۱۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۱۴

متن و ترجمه کمال‌الدین و تمام‌النعمة جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قراردادی: کمال‌الدین و تمام‌النعمة. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: متن و ترجمه کمال‌الدین و تمام‌النعمة/ تالیف شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن‌الحسین قمی قدس سره؛ مترجم منصور پهلوان.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ؛ ۵۵۰۰۰ ریال: دوره ۰-۸۲-۶۷۰۵-۹۶۴ ؛ ۱۵۰۰۰۰ ریال: دوره، چاپ ششم ۱-۸۲-۶۷۰۵-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج. ۱- ۹۶۴-۹۷۸-۸۵-۵-۶۷۰۵ ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ چهارم ۵-۸۵-۶۷۰۵-۹۶۴ ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ پنجم ؛ ج. ۱، چاپ ششم ۹۷۸-۹۷۸-۸۵-۲-۶۷۰۵-۹۶۴ ؛ ج. ۲، چاپ چهارم ۳-۸۶-۶۷۰۵-۹۶۴ ؛ ج. ۲ ۳-۸۶-۶۷۰۵-۹۶۴ ؛ ج. ۲، چاپ ششم ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۹۷۸-۸۶-۹

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ پنجم: زمستان ۱۳۸۶).

موضوع: احادیث شیعه - قرن ۴ق.

موضوع: مهدویت - احادیث

شناسه افزوده: پهلوان، منصور، ۱۳۳۲، -مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۴۱۵/م۹ الف ۲۴۰۴۱ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۲۵۰۰۱

[مقدمه مؤلف]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) حمد از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر پیامبرش محمد و خاندان طاهرینش باد.

حمد سزاوار خدای یکتای تنهاست، بی‌نیاز و زنده و توانا و دانا و حکیم و بلند مرتبه و عظیم، کسی که از صفات مخلوقین برتر است و صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و دارای مشیت نافذ و اراده کامله، کسی که او را مثلی نیست، و شنوا و بینا است. دیدگان او را در نمی‌یابد و او دیدگان را ادراک می‌کند و او لطیف و خبیر است.

و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز «الله» نیست، یکتاست و هیچ شریکی ندارد، آفریننده و مالک هر چیزی است و جاعل و

محدث و پرورنده هر شیء است. او به حق حکم می‌کند و در حکم عدل می‌ورزد و به قسط فرمان می‌دهد و به عدل و احسان و عطا به خویشان امر می‌کند و از فحشا و زشتی و ستم باز می‌دارد. (۲) هیچ کس را به عملی فوق توانائیش تکلیف نکند و بیش از طاقت بر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲

کسی بار نهد. (۱) حجت بالغه از آن اوست و اگر بخواهد همه مردم را هدایت می‌کند، به خانه سلم و سلامت فرا می‌خواند و هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید.

در عقوبت شتاب نکند و قبل از ایضاح حجت و تقدیم آیات و بیم رساندن، عذاب نکند. بندگانش را به پرستش چیزی که آن را بر ایشان واضح نفرموده نمی‌خواند و آنها را به اطاعت پیشوایی که بر آنها منصوب نکرده فرمان نمی‌دهد.

و در طاعتش، ایشان را به خود و اختیار و آرائشان وانمی‌گذارد، و خلافت خود را به اختراع و ابتکار ایشان نمی‌سپارد، تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا.

و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول و امین اوست و او از جانب پروردگارش تبلیغ کرد و با حکمت و موعظه حسنه به راه خداوند فرا خواند، و به قرآن کریم عمل نمود، و به پیروی آن فرمان داد و به تمسک به قرآن و عترتش که ائمه بعد از اویند- صلوات الله علیهم- فرمان داد و اینکه قرآن و عترت از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر او در آیند، و تمسک مسلمین به آن دو بر پایه حجت روشن و راه راست و دین حنیف درخشانی است که شبش مانند روزش و باطنش مانند ظاهرش می‌باشد. امتش را در شبهه و کوری در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳

کار خود، فرو نگذاشته (۱) و هیچ دلالت و نصیحت و هدایتی را از ایشان دریغ نداشته، و هیچ برهان و حجتی را فرو نگذاشته است جز آنکه راهش را روشن کرده و دلیلش را اقامه فرموده تا پس از رسولان، مردم را بر خداوند حجتی نباشد، و تا هلاک شود کسی که از بینه هلاک است و زنده شود هر کس که از بینه زنده است.

و شهادت می‌دهم که هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد- آنگاه که خدا و رسولش به امری فرمان دهند- در امر خود به دلخواه عمل کنند. و اینکه خداوند هر که را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و اینکه ایشان مؤمن نباشند تا آنگاه که تو را در اختلافات میان خود حکم سازند و سپس در نفوس خود از حکم او دلنگنگ نبوده و به راستی تسلیم باشند. و شهادت می‌دهم کسی که حلالی را حرام کند و یا حرامی را حلال کند یا سنتی را تغییر دهد و یا به فریضه‌ای کاستی رساند یا شریعتی را تبدیل کند یا بدعتی بیاورد و بخواهد از بدعت او پیروی کنند و مردم متوجه آن شوند، به تحقیق که چنین شخصی خود را شریک خداوند قرار داده است، و هر کسی که از او اطاعت ورزد مدعی ربوبیت او شده و او را شریک خداوند خوانده است و گرفتار خشم خداوند خواهد شد و جایگاهش دوزخ خواهد بود- و جایگاه ستمکاران، جایگاه بدی است- و عملش تباه خواهد بود

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴

و او در آخرت از زیانکاران است و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.

(۱) مؤلف این کتاب: شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن- بابویه قمی گوید: انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا- صلوات الله علیه- برآورده شد به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم، و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می‌کردند در امر غیبت حیرانند و در باره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله علیهم تلاش خود را در ارشاد ایشان بکار بستم تا آنها را به حق و صواب دلالت کنم.

تا اینکه شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا بر ما وارد شد، من به جهت آنکه وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود، از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم‌الدین محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت رضی الله عنه بود (۲) و پدرم از جد او محمد بن -

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص ۵:

احمد بن علی بن صلت - روایت می‌کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را می‌ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابو طالب عبد الله بن صلت قمی رضی الله عنه روایت می‌کرد و باقی بود تا آنکه محمد بن حسن صفار او را دیدار کرد و از او روایت نمود.

پس چون خدای - تعالی - مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود رسانید او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامیم داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می‌گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد قائم علیه السلام حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت علیه السلام بیان کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در غیبت آن امام، روایت کردم و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و احادیث صحیحی را که از من فرا گرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هر گاه خداوند وسایل مراجعتم را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص ۶:

به محل استقرار و وطن - شهر ری - فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است اقدام نمایم.

(۱) در این میان، شبی در باره آنچه در شهر ری باز گذاشته بودم از خانواده و فرزندان و برادران و نعمتها اندیشه می‌کردم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد و در خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنم و در شوط هفتم به حجر الأسود رسیدم آن را استلام کرده و بوسیده این دعا را می‌خواندم:

این امانت من است که آن را تأدیه می‌کنم و پیمان من است که آن را تعاهد می‌کنم تا به ادای آن گواهی دهی. آنگاه مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به ایشان نزدیک شدم، آن حضرت در چهره من نگرست و راز درونم را دانست.

بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: چرا در باب غیبت کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوهت را زایل سازد؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! در باره غیبت پیشتر رساله‌هایی تألیف کرده‌ام. فرمود نه به آن طریق، اکنون تو را امر می‌کنم که در باره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیاء را در آن بازگوئی، آنگاه آن حضرت - صلوات الله علیه - گذشت.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص ۷:

(۱) من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید به تألیف این کتاب آغاز کردم تا امر ولی و حجت خدا را امتثال کرده باشم در حالی که از خدای - تعالی - کمک می‌خواهم و بر او توکل می‌کنم و از تفصیرات خود آمرزش می‌خواهم و توفیق من به واسطه اوست، بر او توکل می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم.

«خلیفه» پیش از آفرینش

«(۱) (۲) امّا بعد، خدای - تبارک و تعالی - در کتاب محکم خود می‌فرماید: هنگامی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من در زمین قرار دهنده خلیفه هستم. «(۲) خدای عزّ و جلّ پیش از آفرینش از خلیفه سخن می‌گوید و این دلالت دارد که حکمت در

خلیفه، از حکمت در آفرینش مقدم است و بدین دلیل است که بدان آغاز کرده است، زیرا او حکیم است و حکیم کسی است که موضوع مهمتر را بر امر عمومی مقدم دارد و این تصدیق قول امام جعفر صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «حجت خدا پیش از خلق است و همراه خلق است و پس از خلق است». و اگر خداوند خلقی را بیافریند در حالی که خلیفه‌ای نباشد، ایشان را در معرض تباهی

(۱) العنوان الذی ما بین المعقوفین هنا و ما یأتی فی المقدمه منا أضفناها تسهیلاً للباحثین.

(۲) البقره: ۳۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص ۸:

قرار داده است (۱) و سفیه را از بی‌خردیش باز نداشته است بدان گونه که حکمتش اقتضاء می‌کند از قبیل اقامه حدود و به راه آوردن تبهکاران، در حالی که حکمت الهی اجازه نمی‌دهد یک چشم بر هم زدنی از آن صرف نظر شود. حکمت الهی فراگیر است همچنان که طاعت او نیز عمومیت دارد. و کسی که بپندارد دنیا لحظه‌ای بدون امام می‌پاید، لازم‌اش آن است که مذهب برهمنان را در ابطال رسالت صحیح بداند. و اگر نبود که قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را خاتم الانبیاء نامیده، بایستی در هر زمانی پیامبری باشد، ولی چون ختم نبوت به صحت پیوسته است، بودن پیامبر پس از رسول اکرم منتفی است تنها یک صورت معقول باقی می‌ماند که آن وجود خلیفه حق است. زیرا خدای تعالی به سببی نمی‌خواند مگر بعد از آنکه حقایق آن را در عقول تصویر کند و آنگاه که آن را تصویر نکند، دعوت الهی تحقق نیابد و حجت ربانی ثابت نشود و این بدان جهت است که هر چیزی با همانند خود الفت می‌جوید و از ضد خویش دوری می‌جوید و اگر عقل، رسولان الهی را انکار می‌کرد، خدای تعالی هرگز پیامبری را مبعوث نمی‌فرمود.

مثال آن طیب است، بیمار را با دارویی که موافق طبع اوست معالجه می‌کند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص ۹:

اگر درمان او با دارویی باشد که مخالف طبع اوست، بیمار را هلاک ساخته است.

(۱) این ثابت است که خداوند «احکم الحاکمین» و از هر حکیمی حکیم‌تر است، به سببی نمی‌خواند جز آنکه صورت ثابته‌ای از آن سبب در عقول موجود است.

همیشه وضع خلیفه به حال خلیفه‌گذار دلالت دارد و همه مردم از خواص و عوام بر این شیوه‌اند. در عرف مردم، اگر پادشاهی، ظالمی را خلیفه خود قرار دهد، آن پادشاه را نیز ظالم می‌دانند و اگر عادل را جانشین خود سازد، آن پادشاه را نیز عادل می‌نامند. پس ثابت شد که خلافت خداوند، عصمت را ایجاب می‌کند و خلیفه جز معصوم نتواند بود.

وجوب اطاعت از خلیفه

(۲) چون خدای تعالی آدم را در زمین به خلافت خود برگزید، بر اهل آسمانها اطاعت او را واجب گردانید، تا چه رسد به اهل زمین. و چون خدای تعالی ایمان به فرشتگان را به خلق واجب گردانید و بر ملائکه نیز سجود به خلیفه الله را واجب ساخت و تنها یک تن از جئیان از سجده به او امتناع ورزید و خدا نیز خواری و پستی و هلاکت را بر او فرود آورد و او را رسوا کرد و تا روز قیامت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۰:

دچار لعنتش ساخت. از این مطالب رتبه و فضل امام دانسته می‌شود.

(۱) و چون خدای تعالی به ملائکه اعلام کرد که خلیفه در زمین مقرر می‌کند آنها را گواه این موضوع گرفت، زیرا علم، گواهی و شهادت است و کسی که ادعا می‌کند که خلیفه را مردم انتخاب می‌کنند، باید همه ملائکه گواه آن باشند و به حکم عادت، شهادت بزرگ بر کار بزرگ دلالت دارد. پس چگونه کسی که خلیفه را به میل خود اختیار می‌کند، از عذاب الهی می‌رهد در حالی که همه فرشتگان علیه او گواهی دهند و چگونه کسی به نص خدا و پیامبر خلیفه حق را بشناسد عذاب شود در حالی که همه فرشتگان به سود او گواهی دهند.

وجه دیگر این استدلال آن است که قضیه خلافت تا روز قیامت باقی است و کسی که بپندارد خلافت همان نبوت است از جهتی اشتباه کرده است، و این از آن رو است که خدای تعالی وعده فرموده است که از این امت فاضله، خلفای بر حقی برگزینند، چنان که در قرآن کریم است «خدا به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند وعده فرموده است که آنها را در زمین خلیفه گرداند، همچنان که پیشینیان آنها را خلیفه گردانید، و برای آنها همان دینی را استوار کند که پسند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱

اوست (۱) و به جای ترسی که دارند امتیّت خاطر به آنها بخشد، تا تنها مرا پرستند و به همراه من هیچ چیزی را شریک نگیرند» (۱) و اگر مقصود از خلافت همان نبوت باشد لازم می‌آید خدای تعالی به حکم این آیه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری بفرستد و آیه (و خاتم النبیین) (۲) صحیح نباشد.

پس ثابت شد که وعده خداوند ثابت است و آن غیر نبوت است و ثابت شد که خلافت از جهتی غیر از نبوت است و گاهی ممکن است خلیفه مقام نبوت نداشته باشد، اما هر پیامبری مقام خلافت را داراست.

و مطلب دیگر آن است که خدای تعالی خواسته است با دستور سجده به آدم، نفاق منافق و اخلاص مخلص را ظاهر سازد، چنان که گذشت روزگار و آزمایش و اختیار، پرده از واقعیت کار آنها بر گرفت، مقصود ملائکه خدا و شیطان است. و اگر خداوند این معنی - که عبارت از اختیار امام باشد - را به بد دلان واگذارد، گذشت ایام، پرده از سوء نیت آنان بر ندارد، زیرا منافق کسی را بر می‌گزیند که نفس ملایم و متساهلی داشته باشد و از او اطاعت کند و برای او سجده نماید، پس چگونه می‌توان به ما فی الضمیر مردم دست یافت و نفاق و اخلاص و حسد و دردهای پنهان ایشان را شناخت.

(۱) التّور: ۵۵.

(۲) الأحزاب: ۴۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲

(۱) و وجه دیگر آن است که سخن به حسب قدر گوینده و شنونده تفاوت می‌کند، مثلاً گفتار مردی با بنده خود با گفتار او با سرورش فرق می‌کند. اینجا گوینده خدای تعالی است و شنوندگان همه ملائکه او، و سخنی که عمومی باشد، دارای مصلحتی عام است، همچنان که سخنی که مخصوص باشد، دارای مصلحتی مخصوص است و پاداش کارهای عمومی از پاداش کارهای مخصوص، جلیل تر است. مثلاً یکتاپرستی که حکمی عمومی است و بر عامه خلق خدا واجب شده است، غیر از حج و زکات و سایر ابواب شرع است که مخصوص به عده‌ای خاص است، و گفتار خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلالت بر آن دارد که در آن، معنایی از معانی توحید نهفته است، زیرا آن را بطور عموم ادا فرموده است. و اگر کلمه‌ای در پی کلمه‌ای دیگر در آید و مقصود از هر دو یک معنی باشد، در لوازم معنا با یک دیگر شریک خواهند بود. و وجه آن این است که خداوند می‌داند که در میان بندگانش کسانی هستند که او را یکتا می‌شمرند و فرمانش را امتثال می‌کنند، و نیز در میان ایشان کسانی هستند که از آن بندگان عیب‌جویی کنند و حریم ایشان را مباح شمرند، و اگر خدای تعالی با قهر و غلبه از ایشان جلوگیری

نماید، حکمت باطل شده و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳

اختیار از میان می‌رود و ثواب و عقاب و عبادات معنی نخواهد داشت، (۱) و به همین جهت خداوند به گونه‌ای از اولیای خود دفاع می‌کند که سبب بطلان عبادات و ثوابات نگردد و راه آن، اقامه حدود، مثل قطع ید سارق و دار زدن جانی و حبس و تحصیل حقوق است، چنان که گفته‌اند: جلوگیری سلطان، بیشتر از جلوگیری قرآن است. و مثل آن نیز در سخن خدای تعالی آمده است: «یهودیان در دل، از شما بیشتر می‌ترسند تا از خدا». (۱) پس بر خدای تعالی واجب است که خلیفه‌ای نصب فرماید و شرّ دشمنانش را از دوستانش بگرداند، به شرط صحّت و ولایت، زیرا کسی که از حقوق غفلت نماید و واجبات را تباه سازد، ولایتی ندارد، و خلع او از نظر عقل واجب است، و خداوند برتر از آن است که چنین شخصی را خلیفه سازد.

و «خلیفه» لفظ مشترکی است، زیرا اگر شخصی مسجدی بنا کند و خود در آن اذان نگفته و مؤذنی برای آن بگمارد، او، مؤذن آن مسجد است، اما اگر ایامی خود در آن مسجد اذان بگوید و سپس مؤذنی برای آن بگمارد، آن شخص دوم، خلیفه مؤذن خواهد بود.

و در عقل و عرف نیز کار بدین صورت است، مثلاً اگر مأمور اخذ مالیات

(۱) الحشر: ۱۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴

بگوید: این شخص خلیفه من است. (۱) آن شخص خلیفه او در اخذ مالیات است نه در امر پست و رسیدگی به مظالم، و همین طور است اگر مأمور پست و یا حاکم مظالم، خلیفه معرفی کنند. پس روشن شد که «خلیفه» از اسماء مشترک است، و باید دانست که معنای خلیفه‌الله در چه امری جانشین اوست؟ یکی از صفات خدای تعالی این است که انتقام دوستانش را از دشمنانش می‌ستاند، و این معنا را به خلیفه خود واگذاشته و او را جانشین خود در اجرای عدالت نموده است، البتّه نه بدان معنی که خلیفه، شریک خدا در معبودیت باشد و به این جهت است که خدای تعالی به ابلیس فرموده است: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم باز داشت؟ سپس فرمود: آیا به نعمت من تکبر ورزیدی؟ (۱) یعنی «بیدی» متعلق است به «استکبر»، و ممکن است «بیدی» متعلق باشد به خلقت، و در هر حال این کلام برای قطع عذر است تا توهم نشود که آدم خلیفه‌ای است که مشارکت در وحدت او دارد، و فرمود بعد از آنکه دانستی که آدم مخلوق خدای تعالی است، چه چیز تو را از سجده کردن به مخلوقم باز داشت؟ و بعد از آن فرمود: «بیدی استکبر» و کلمه «ید» در لغت گاهی به معنی نعمت استعمال می‌شود و خدای تعالی را دو نعمت است که هر یک، نعمتهای فراوانی را در بر

(۱) سوره ص: ۷۵ و تمامها: «أَمْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَالِينَ».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵

دارد. (۱) مانند این سخن او: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۱). و این دو نعمت، نعمتهای بی‌شمار دیگری را در بر دارد. سپس خداوند در عتاب به او، شدت بیشتری به کار برده و فرموده است: «بِيَدِي أَسْتَكْبِرُ» و این، مانند سخن گوینده‌ای است که می‌گوید: آیا با شمشیر من به جنگ من برخاسته‌ای و با نیزه من، بر من نیزه فرود می‌آوری؟ و این عمل، زشت‌تر و قبیح‌تر است. و گفته خدای تعالی «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، آیه‌ای متشابه است و معانی متعددی را احتمال می‌کند. یکی از آن معانی این است که جاهل تصوّر می‌کند، خدای تعالی در موضوعی که بر او پوشیده است، با خلقش مشورت می‌کند،

امّا استدلال‌کننده‌ای که با افعال محکمه و جلالت جلیله به ذات پاک الهی استدلال می‌کند، می‌گوید که او برتر از آن است که معنایی بر او پوشیده شود، یا حالی بر او گنگ باشد، زیرا هیچ چیزی در آسمانها و زمین، او را درمانده نمی‌کند، و روش فهم این آیه متشابه، مانند سایر آیات متشابه است که آنها را به آیات محکمت ارجاع می‌دهند، تا قطع عذر کسی گردد که در نادانی و الحاد گام می‌گذارد.

(۱) لقمان: ۲۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶

(۱) و گفته خدای تعالی «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلالت دارد به خلیفه‌ای که اطاعت از او موجب هدایت ایشان می‌گردد و آن اطاعت مقترن به توحید است و نافی واگذاری و ستمکاری و تضييع حقوق از خدای تعالی است، مقصود از آن همان خلافتی است که به سبب آن، مقام ولایت درست می‌شود، و حجت الهی به آن کامل می‌گردد، و برای کسی، عذری در غفلت از حق باقی نمی‌گذارد.

نکته دیگر آن است که خدای تعالی چون آمادگی یکی از بندگان خود را برای طاعتی دانست، او را بدان دعوت می‌کند تا توفیق آن عبادت را دریابد و مستحق پاداشی به اندازه آن طاعت گردد و اگر غفلت از آن روا باشد، رواست که از همه حقوق خلق خود غفلت کند و خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که چنین کند. پس برای کسانی که حقوق الهی و حقوق خلقش را به جا می‌آورند، پاداش بزرگی مقرر کرده است که چون مفکری در آن اندیشه کند، جزئی از آن را خواهد شناخت، زیرا به واسطه جلالت و بزرگی قدر آن، نمی‌تواند کل آن را إدراک کرد، و جزئی از اجزایش این است که به وسیله امام عادل، مورچه و پشه و هر جاننداری به سعادت می‌رسد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «و ما تو را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷

نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان» (۱) «(۱) و بر صحت آن، این قول خدای تعالی در قصه حضرت نوح علیه السلام دلالت دارد که فرمود: گفتم از پروردگار آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است و از آسمان باران پی در پی بر شما می‌فرستد، (۲) و از فوائد باران پی در پی، انسان و سایر حیوانات منتفع می‌شوند، و سبب آن نیز داعیان به دین خدا و هادیان به حق او می‌باشند، پس پاداش الهی به اندازه قدر ایشان است و عقوبتش بر معاندین از روی حساب. بر این اساس است که می‌گوئیم برای بقای عالم و صلاح آن نیازمند به وجود امام می‌باشیم.

در این کتاب، اخباری که بدین معنی دلالت دارد، در باب «العله التي يحتاج من اجلها إلى الإمام» نقل نموده‌ام.

جز خدای تعالی کسی را نسزد که خلیفه را برگزیند

(۲) و در سخن خدای تعالی که فرموده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه «جاعل» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند است که نفس خود را بدان وصف فرموده است. یعنی نصب خلیفه را او انجام

(۱) الأنبياء: ۱۰۷.

(۲) نوح: ۱۰-۱۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸

می‌دهد و لا غیر، (۱) و دلیل آن این است که در آیه دیگر فرموده: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ». (۱) که آنجا نیز خالق را تنوین داده و

خود را بدان وصف فرموده است، یعنی این منم که خالق بشر از خاکم و لا غیر. و کسی که ادعا می‌کند که او امام را بر می‌گزیند، ضروری است که بشر را از خاک بیافریند، و چون این معنی باطل است، آن نیز باطل خواهد بود، زیرا هر دوی آنها در امکان واحدی است.

و وجه دیگر آن است که فرشتگان با همه فضیلت و عصمتی که دارند، صلاحیت انتخاب امام را نداشتند، تا آنکه خداوند، خود متصدی آن گردید و نه ایشان، و به این اختیار بر عامه خلایقش احتجاج فرمود که ایشان را راهی در اختیار خلیفه نیست، زیرا فرشتگان خدا، با همه صفا و وفا و پاکدامنیشان، چنین اختیاری نداشتند. خداوند ملائکه را در بسیاری از آیاتش ستوده است و از جمله می‌فرماید: ایشان بندگانی گرامی‌اند و در گفتار، به خداوند پیشی نجویند و در کردار به فرمان اویند. «۲» و نیز می‌فرماید: ملائکه نافرمانی خدای تعالی در فرامین او نمی‌کنند و آنچه را که او فرمان دهد همان را انجام می‌دهند. «۳» در این صورت انسان با همه بی‌خردی و نادانیش، چگونه و با چه صلاحیتی

(۱) ص: ۷۱.

(۲) انبیاء: ۲۶ و ۲۷.

(۳) التحريم: ۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹.

می‌تواند امام را انتخاب کند. (۱) احکام غیر امامت، مثل نماز و زکات و حج و غیره را بنگرید؛ آیا خدای تعالی آن احکام را به مردم واگذاشته است؟ مسلماً در این احکام مردم حق اختیار و انتخاب ندارند، پس چگونه مسأله امامت و خلافت را که جامع همه احکام و حقایق است، به مردم واگذاشته است.

وجوب وحدت خلیفه در هر عصر

(۲) کلمه «خلیفه» در سخن خدای تعالی اشاره دارد به اینکه خلیفه در هر عصری یکی بیش نیست و گفته کسانی که پنداشته‌اند در هر عصری ممکن است ائمه متعددی وجود داشته باشند، باطل است، و خدای تعالی بر یکی اکتفا کرده است و اگر حکمت خداوند اقتضای خلفای متعدّد داشت، او اکتفای به یک خلیفه نمی‌کرد. ادعای ما در مقابل ادعای ایشان است و قرآن کریم، گفتار ما را ترجیح می‌دهد، نه گفتار ایشان را، و چون دو کلمه در مقابل یک دیگر باشند و قرآن کریم یکی از آن دو را ترجیح دهد، اولی رجحان آن است.

لزوم وجود خلیفه

(۳) و در سخن خدای تعالی که فرموده: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»، خطاب را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰.

متوجه پیامبرش ساخته است و این خطاب «رَبُّكَ» بهترین دلیل است که خدای تعالی امر خلافت را در امت پیامبرش، تا روز قیامت ادامه خواهد داد، زیرا زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نخواهد بود، و اگر مقصود ادامه خلافت نبود، خطاب «رَبُّكَ» حکمتی نداشت، و تعبیر «رَبَّهُم» مناسب مقام بود. بعلاوه حکمت خدای تعالی در گذشته، مانند حکمت او در آینده است، و با مرور ایام و گذشت سالها، دگرگون نخواهد شد، و این بدان جهت است که او عادل و حکیم است و با هیچ یک از آفریدگانش خویشی ندارد، و او برتر از آن است.

وجوب عصمت امام

(۱) و در این قول خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، معنایی وجود دارد که او تعالی و تقدس جز افراد پاک باطن را خلیفه نمی‌سازد، تا از خیانت بر کنار باشد، چون اگر شخص آلوده‌ای را به عنوان خلیفه برگزیند، به مخلوقات خود خیانت کرده است؛ زیرا اگر دلالی، حمال خائنی را برای تاجری بفرستد تا کالایی را برای او ببرد، و آن حمال در کالا خیانت کند، آن دلال هم خائن خواهد بود. پس چگونه خیانت بر خدای تعالی روا است؟ در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱

حالی که سخنش حق است (۱) که می‌فرماید: «خداوند نیرنگ خیانتکاران را رهبری نمی‌کند. (به مقصد نمی‌رساند)» (۱) و با این سخن خود، پیامبرش را تأدیب فرموده است که: «مدافع خیانتکاران مباش». (۲) پس چگونه و از کجا روا باشد که آنچه دیگران را از آن نهی می‌کند، خود مرتکب شود، در حالی که یهودیان را به واسطه نفاقشان نکوهش کرده و فرموده است: «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی که کتاب را می‌خوانید، آیا تعقل نمی‌کنید؟». (۳) و در این سخن خدای تعالی «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، دلیل استواری است، برای غیبت امام علیه السلام، و آن دلیل این است که چون خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، با این لفظ معنایی را واجب ساخت و آن اینکه بایستی عقیده‌مند به طاعت آن خلیفه باشند. امّا ابلیس به دنبال این سخن، عقیده نفاقی اتخاذ کرد و آن را در دل نهان ساخت، تا آنکه به واسطه آن منافق گردید، او دل بر آن نهاد که با طاعت خلیفه حق مخالفت کند، و این زشت‌ترین انواع نفاق است، زیرا آن، نفاق نهانی و قلبی است و از این رو است که شیطان، رسواترین منافقین است.

(۱) یوسف: ۵۲.

(۲) النساء: ۱۰۵.

(۳) البقره: ۴۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲

(۱) امّا وقتی خدای تعالی خلیفه را به ملائکه معرفی فرمود، طاعت وی را در دل گرفتند و مشتاق وی شدند. ایشان نقیض آنچه را که شیطان در دل نهان ساخته بود، برگزیدند و در جهت کمال و ترقی مستحقّ ده برابر درجه‌ای شدند که شیطان سزاوار رسوائی و عذاب در جهت انحطاط و سقوط گردید. پس طاعت و دوستی غائبانه و قلبی، ثواب و مدح بیشتری دارد، زیرا در معرض اشتباهکاری و نیرنگ نیست و از این رو از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند هر کس برای برادر دینی خود در نهان و از صمیم دل دعا کند، فرشته‌ای از آسمان وی را ندا در دهد که برای تو دو برابر آن است.

خدای تعالی دین خود را به وسیله ایمان به غیب تأکید فرموده و گفته است:

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». (۱) «البته ایمان به غیب، ثواب بیشتری برای مؤمن به دنبال دارد، چون از هر عیب و ربی مبرا است، زیرا اگر کسی با خلیفه‌ای که حضور دارد بیعت کند، ممکن است این توهم پیش آید که او برای جلب منفعت و ثروت و یا ترس از قتل و غیر آن اطاعت کرده است، چنان که شیوه دنیاپرستان در اطاعت از پادشاهان است، امّا ایمان به غیب از همه شوائب

(۱) البقره: ۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳

میراست و از این عیوب مصون است. (۱) دلیل بر این مطلب گفته خدای تعالی است که: «چون سختی عذاب ما را دیدند گفتند به خدای یکتا ایمان آوردیم، و بدان چه شرک می‌ورزیدیم کافر شدیم، اما ایمان ایشان وقتی عذاب ما را می‌بینند، هیچ فایده‌ای برایشان ندارد.» (۱) و چون برای پرستندگان حق در ایمان به غیب ثواب وافری مقرّر است، خدای تعالی فرشتگان را از این ثواب محروم نساخت. و در خبر آمده است که خدای - سبحان - هفتصد سال پیش از آفرینش آدم، این اعلام را به فرشتگان فرمود، و در این مدت برای فرشتگان این طاعت - یعنی ایمان به غیب - حاصل بود. و اگر کسی این خبر و این مدت را انکار کند، بناچار بایستی و لو به اندازه یک ساعت هم باشد، اعلام را به آفرینش آدم مقدم بداند و این همان غیب و نمان بودن آدم بر فرشتگان است. آری یک ساعت هم حکمتی دارد و حکمت یک ساعت در ظرف دو ساعت، دو حکمت است و در ساعت‌های متعدده حکمت‌های متعدده متصور است و هر چه مدت بیشتر باشد ثواب نیز بیشتر خواهد بود، و ثواب بیشتر، از مزید رحمت است و دلالت بر جلالت خداوند دارد. پس می‌توان گفت که در این خبر تأیید حکمت و تبلیغ حجت است.

(۱) المؤمن: ۸۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴

(۱) و در این قول خدای تعالی که «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». از جهات عدیده بر غیبت امام علیه السلام احتجاج می‌شود.

اول آنکه غیبت قبل از وجود خلیفه از همه انواع غیبت بلیغ‌تر است، زیرا فرشتگان خلیفه‌ای پیش از آن ندیده بودند، ولی ما شاهد خلفای بسیاری بوده‌ایم که قرآن کریم و اخبار متواتره از آنها خبر داده‌اند، به گونه‌ای که به منزله مشاهده در آمده است اما فرشتگان از هیچ کدامشان اطلاعی نداشتند. پس آن غیبت بلیغ‌تر است.

وجه دیگر آن است که غیبت خلیفه از فرشتگان از جانب خدای تعالی بود، ولی این غیبتی که برای امام علیه السلام است از جانب دشمنان خدای تعالی است که قصد جان امام را دارند، پس اگر در غیبتی که از جانب خدای تعالی است، عبادتی برای فرشتگان باشد، در باره غیبتی که از طرف دشمنان خداست چه می‌توان گفت؟ در حالی که مسلماً در غیبت امام علیه السلام عبادت مخلصانه‌ای است که در آن غیبت نیست، و این از آن رو است که امام غائب، رانده شده و مقهور است و به حق او تعدی شده و سیل خون شیعیانش به دست دشمنانش روان شده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵

و اموالشان به غارت رفته، (۱) و به احکام حق، خط بطلان کشیده شده، و بر یتیمان ستمها رسیده، و زکوات در غیر مورد صرف گردیده و فجایع دیگری به وقوع پیوسته که بر اهل حق پوشیده نیست. و کسی که معتقد به پیروی آن امام باشد، در اجر جهاد او شریک است و از دشمنانش بیزاری جسته است، و در براءت دوستانش از دشمنانش اجری است و در دوستی با دوستانش پاداشی است، که از پاداش فرشتگان، به جهت اعتقاد به خلیفه غائبی که هنوز در عدم است، برتر است. خدای تعالی داستان آن خلیفه را قبل از آنکه به عرصه زمین پا گذارد بیان کرده است، تا تعظیم و بزرگداشت او باشد و فرشتگان بر او سر فرود آورند و آماده فرمانبرداری او گردند.

مثال آن پادشاهی است که به وسیله نامه یا قاصدی به دوستانش خبر می‌دهد که به زودی بر ایشان وارد می‌شود تا آنها آماده استقبالش شوند و برای او هدایا فراهم کنند، تا اگر در خدمتش کوتاهی کردند، قطع عذر از ایشان شده باشد. همچنین است پیشگویی خدای تعالی از پیدایش خلیفه، برای اظهار جلالت و مقام اوست و همین طور است قضیه او در اسلاف و اخلاف، خدای تعالی هیچ خلیفه‌ای را قبض روح نکرد مگر آنکه جانشین او را که پس از وی می‌آید به مردم معرفی کرد؛ و تصدیق این مطلب

قول خدای تعالی است که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶

فرموده است: (۱) «آیا کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار خود است و گواهی از جانب خدای تعالی به‌مراه اوست..» «۱» که مراد از کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار است، محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد از گواهی که همراه اوست، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام است. و دلیل آن، قول خدای تعالی است که: «و پیش از وی کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده»، و آن کلمه‌ای که از کتاب موسی - طابق النعل بالنعل - برابر این معنی است، این سخن خداوند است: «و ما با موسی سی شب پیمان کردیم و آن را با ده شب به اتمام رساندیم پس میقات پروردگارش با چهل شب به پایان رسید و موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه من در میان قومم باش و اصلاح کن و از روش مفسدین پیروی مکن» «۲».

سَرِّ فرمان به ملائکه در سجود به آدم

(۲) خدای تعالی به دلیل تعظیم آدم، فرشتگان را به سجود به آدم فرا خواند، و از چشمان ایشان، حقیقتی را نهان داشت و آن حقیقت این بود که خدای تعالی ارواح حجج الهی را در صلب آدم قرار داده بود. پس آن سجود برای خدای تعالی، عبودیت؛ و برای آدم طاعت؛ و برای آنچه در صلب آدم قرار داشت، تعظیم

(۱) هود: ۱۷.

(۲) الاعراف: ۱۴۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷

و تکریم بود. (۱) اما ابلیس به جهت حسد به آدم، از سجده به او خودداری کرد، زیرا ارواح حجج الهی را در صلب آدم قرار داده بود، نه در صلب او، و بخاطر این حسد و خودداری کافر شد و بواسطه نافرمانی از فرمان پروردگارش فاسق گردید و از جوار رحمتش مطرود و ملعون گردید و رجیم نامیده شد، و این همه بخاطر آن بود که منکر «غیبت» گردید و دلیلش در امتناع از سجده بر آدم این بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و وی را از خاک» «۱» و آنچه را از دیده‌اش نهان بود انکار کرد و آن را باور نداشت و به همان ظاهری که مشاهده می‌کرد احتجاج کرد، که آن، جسد آدم بود و منکر آن شد که می‌داند در صلب او چه سپرده شده، و به اینکه آدم به واسطه ارواح مکرمه‌ای که در صلب اوست، قبله فرشتگان واقع شده، و فرمان سجده به آدم بخاطر تعظیم به اصلاص اوست، ایمان نیاورد. پس کسانی که به امام غائب علیه السلام در حال غیبتش ایمان داشته باشند، مانند همان فرشتگانی هستند که خدای تعالی را در سجده بر آدم اطاعت کردند، و کسانی که منکر امام غائب علیه السلام در حال غیبتش باشند، مانند ابلیس‌اند که از سجده بر آدم سرپیچی کرد، چنان که از امام صادق، جعفر بن - محمد علیهما السلام نیز همین مطلب روایت شده است.

(۱) الاعراف: ۱۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸

(۱) ایمن بن محرز از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «خدای تعالی همه اسماء الهی را به آدم علیه السلام آموخت، سپس ارواح آن حجج طاهره را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیستان) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید، نامهای ایشان را به من بگوئید. گفتند: تو منزهی، ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو دانا و

حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو، و هنگامی که اسماء حجج الهی را بیان کرد، به مقام والای آدم نزد خدای تعالی واقف شدند، و دانستند که آنان (حجج) سزاوارترند که خلفای الهی و حجتهای او بر آفریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبتشان، به پرستش خود فرا خواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمانها و زمین داناترم و می‌دانم آنچه را که شما آشکار می‌کنید و آنچه را که شما پنهان می‌دارید؟. این مطلب را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام جعفر -

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹

صادق علیه السلام نیز روایت کرده است.

(۱) و این، طلب عبادت کردن خدای تعالی از فرشتگان است، به واسطه یک امر غائب. و چون صدر آیه، راجع به داستان خلافت است، دنباله آن هم بایستی راجع به خلافت باشد، تا کلام از نظمی برخوردار باشد و در نظم حجّتی است، بلکه از این نظر، می‌توان مطلب را به اجماع همه مسلمین از عامّه و خاصّه ثابت کرد، زیرا مخالفین امامیه می‌گویند: خدای تعالی جمله اسماء را به آدم آموخت و ناگزیر، اسماء ائمه علیهم السلام نیز داخل در آن جمله خواهد بود، پس آنچه ما می‌گوئیم مورد اتفاق و اجماع امت می‌گردد.

یک دلیل دیگر بر اینکه مقصود از اسماء، در آیه شریفه، اسماء ائمه معصومین علیهم السلام است، این است که چون ملائکه بر سجود به آدم دلالت شدند، منظور این بود که عبادتی برای ایشان حاصل شود، و حکمت الهی اقتضا می‌کند که در ضمن انجام این عبادت، حدّ اعلای فضیلت و ثوابی را که ممکن است در آن موضوع باشد درک کنند، خواه در همان وقت باشد و یا در غیر آن وقت، زیرا اختلاف اوقات، موجب تغییر حکمت الهی نمی‌شود و حجّت او را دگرگون نمی‌کند، که اول آن مانند آخرش، و آخر آن مانند اولش می‌باشد، و در حکمت الهی روا نیست که هیچ ثوابی را از ایشان دریغ دارد و به هیچ فضیلتی از فضائل

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰

ائمه علیهم السلام بخل ورزد، (۱) زیرا همه ائمه، راه و روش واحدی داشتند، و دلیل آن این است که اگر شخصی به یکی یا جمعی از رسولان الهی ایمان آورد، اما یکی دیگر از ایشان را انکار کند، ایمانش پذیرفته نمی‌شود. ائمه نیز این چنین اند، اول و آخر ایشان یکی هستند، و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: کسی که آخرین ما را انکار کند، مانند کسی است که اولین ما را انکار کند. و باز می‌فرمایند: کسی که یکی از احیا را انکار کند، مانند کسی است که همه اموات را انکار کرده باشد.

من در این کتاب، احادیث مربوط به این موضوع را در جای خود - إن شاء الله - خواهم آورد، و بنا بر آنچه ذکر شد، درست است که بگوئیم مقصود از «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، ائمه معصومین علیهم السلام اند، و کلمه «اسماء» معانی بسیاری دارد و هیچ یک از آن معانی بر معانی دیگرش ترجیح ندارد، و اسماء همان اوصافند، و هیچ یک از اوصاف بر وصف دیگر ترجیح ندارد، و معنای اسماء این است که خدای سبحان، همه اوصاف ائمه را - از اول تا به آخر - به ایشان آموخت، و از اوصاف ایشان، علم و تقوی و شجاعت و عصمت و سخا و وفا است و در قرآن کریم مانند این اوصاف در باره انبیاء، آمده است، چنان که می‌فرماید: «یاد کن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱

در این کتاب ابراهیم را، که او پیامبری صدیق بود» (۱) (۱) و می‌فرماید: «یاد کن در این کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد و رسول و پیامبر بود و خاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می‌داد و نزد پروردگارش، پسندیده بود. و یاد کن در این کتاب ادریس را، که او پیامبری صدیق بود و او را به جایگاه بلندی رفعت دادیم» (۲) و باز می‌فرماید: «یاد کن در این کتاب موسی را، که او رسول و پیامبر و مخلص بود و او را از جانب ایمن طور، ندا کردیم و وی را مقرب و رازگوی خود ساخته و از سر رحمت برادرش هارون را یاور او نموده و بر او بخشیدیم و وی را پیامبر ساختیم». (۳)

خدای سبحان، در این آیات رسولانش را به شیوه‌های پسندیده و اخلاق پاکیزه‌ای که داشتند. وصف و تمجید فرموده و همه اینها، اوصاف و اسمای آنهاست و همچنین خدای تعالی همه اسماء و صفات را به آدم آموخت. و نیز حکمتش در این کار آن بود که هیچ راهی به درک اسماء و شناخت روشهای پرستش، به جز طریق سماع وجود ندارد، و عقل نمی‌تواند آن را درک کند، زیرا اگر فرد عاقلی، شخصی را از دور یا نزدیک ببیند، راهی به شناخت نام

(۱) مریم: ۴۱.

(۲) مریم: ۵۴ الی ۵۷.

(۳) مریم: ۵۱-۵۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲

وی ندارد مگر آنکه از آسمان بر وی الهام شود، (۱) و خدای تعالی در باب خلیفه، عمده مطلب را به سماع حواله کرده است، و چون چنین است، باب اختیار و انتخاب مردم در موضوع امامت و خلافت، باطل می‌شود، زیرا انتخاب، به واسطه رجوع به آراء صورت می‌گیرد، اما تعیین خلیفه، مربوط به اوصاف باطنی است که راهی جز سماع از حق ندارد. بنا بر این، عقیده ما در باب امامت که بایستی به نصّ و اشاره باشد، درست است، امّا تعیین امام به اشاره، مندرج در این قول خدای تعالی است که می‌فرماید: «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» که موضوع عرض، مبنی بر تعیین و اشاره است، و در تعیین امام به اسم، مبنی بر استماع نصّ خلافت آنهاست. بر این اساس معنای اشاره و نصّ در باب امامت روشن گردید.

و در عرضی که خدای تعالی فرموده: «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» دو معنی وجود دارد، یکی عرض اشخاص و هیاکل ایشان است، همچنان که در باب اخبار اخذ میثاق و عالم ذرّ روایت کرده‌ایم، و دیگر عرض اوصاف و انساب ایشان است که خداوند بر ملائکه عرضه داشته است. چنان که بعضی از مخالفین ما می‌گویند، و بر هر دو تقدیر، خدای تعالی به واسطه ایمان به غیب ملائکه را به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳

عبادت خود فراخوانده است.

(۱) و در این سخن خدای تعالی که می‌فرماید: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی از نام اینان مرا آگاه کنید اگر راست می‌گوئید، حکمت‌های فراوانی است. یکی از آنها این است که خدای تعالی آدم علیه السلام را برای تعلیم اسماء ائمه به ملائکه، شایسته دانست و همچنین ملائکه را برای فراگیری اسماء ائمه از آدم علیه السلام صالح دید، پس خدای تعالی به آدم آموخت و آدم نیز به ملائکه تعلیم داد، و آدم در شمار معلّمین و ملائکه در زمره شاگردان در آمدند و این صریح قرآن کریم است.

و در سخن ملائکه که گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یعنی خدایا تو منزّهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علیم و حکیمی، دلیل روشن و حجت آشکاری است بر گفته ما که بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف ائمه، جز به تعلیم خدای تعالی سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی نهد، و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه رواتر است، و چون ایشان با کلمه «سبحان الله» آغاز کردند، این تسمیحتشان دلالت بر آن دارد که شروع در آن کار با توحید منافات دارد، زیرا تسمیح، منزّه دانستن خدای تعالی است، و منزّه دانستن خداوند در قرآن کریم، در برابر قول منکر یا ملحد یا مبطل توحید و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴

قادر در آن وارد شده است (۱) و ملائکه آنگاه که ندانستند، از گفتن کلام لا علم لنا استنکاف نکردند، و هر کس در چیزی که نمی‌داند تکلف کند و از گفتن نمی‌دانم خودداری ورزد، خداوند به فرشتگان خود بر او احتجاج کند و ایشان در دنیا و آخرت، علیه او گواهی دهند، و خداوند ملائکه را شایسته دانست که به زبان آدم به آنها اعلام اسما کند، و این به علت همان اعتراف به

عجز و نادانیشان بود و اینکه ایشان نمی‌دانند، آنگاه خدای تعالی فرمود: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ».

در بغداد که آن را مدینه السّلام می‌نامند، شخصی به من گفت: غیبت امام زمان علیه السّلام طولانی شده، و حیرت مردم شدت گرفته، و بسیاری از اصحاب بواسطه طول مدّت، از قول به امامت برگشته‌اند، این چگونه است؟

به او گفتم: روش امتهای پیشین در این امت طابق التعل بالّعل جاری است، چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایات بسیاری وارد شده است که موسی علیه السّلام به میقات پروردگارش رفت تا پس از سی شب باز گردد، اما خداوند آن را به ده شب کامل ساخت و میقات او چهل شب گردید و به همین جهت که مراجعت موسی علیه السّلام ده شب از قرار قبلی به تأخیر افتاد، این مدّت اندک را بسیار شمردند و قساوت دلهاشان را گرفت و از دستور پروردگارشان و حضرت موسی سرباز ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵

زدند، (۱) و نافرمانی خلیفه او- هارون- را پیش گرفتند و او را ناتوان شمرده و نزدیک بود که وی را بکشند، و پیکر گوساله‌ای را که بانگی داشت پرستیدند و از پرستش خدای تعالی باز ایستادند، و سامری به آنها گفت: «این خدای شما و خدای موسی است» و هارون ایشان را پند می‌داد و از گوساله‌پرستی نهی می‌کرد و می‌گفت: «ای مردم! شما به این گوساله آزمایش شدید، اما پروردگار شما رحمان است از من پیروی کنید و فرمان مرا بپذیرید. گفتند: ما دست از پرستش گوساله بر نمی‌داریم تا آنکه موسی مراجعت کند». (۱) «و هنگامی که موسی به نزد قومش خشمناک و اندوهگین بازگشت، گفت: در غیبت من چه کارهای زشتی پس از رفتن مرتکب شدید، آیا به امر پروردگارتان شتاب داشتید. بعد الواح تورات را فرو افکند و سر برادر خود را گرفته و به جانب خود می‌کشید..» (۲) و قصّه آن مشهور است.

و شگفت نیست اگر نادانان این امت نیز مدّت غیبت صاحب الزّمان علیه السّلام را طولانی شمارند و بی‌اصل و اساس و بدون بصیرت از مذهب خود باز گردند و از گفته خداوند عبرت نگیرند که فرمود: «آیا مؤمنان را زمان آن نرسیده است که

(۱) طه: ۹۳ و ۹۴.

(۲) الاعراف: ۱۴۹.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶

قلوبشان برای ذکر خدا و آنچه از جانب حقّ فرود آمده است خاشع گردد (۱) و مانند آنان نباشند که به ایشان کتاب داده شد و مدّت را طولانی شمردند و قلوبشان را قساوت فرا گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند». (۱)

او (آن مردی که در مدینه السّلام سخن گفت) پرسید: در قرآن کریم در این باره چه آیه‌ای نازل شده است؟

گفتم: این سخن خدای تعالی: «الْم ذَلِك الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». (۲) که مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم و غیبت اوست.

و داود بن کثیر رقی از امام صادق علیه السّلام در باره این سخن خدای تعالی که «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: کسی که به قیام قائم علیه السّلام اقرار کند و بگوید که آن حقّ است.

و یحیی بن ابی القاسم گوید: از امام صادق علیه السّلام از معنای آیه شریفه «الْم ذَلِك»

(۱) الحديد: ۱۵.

(۲) البقرة: ۲ و ۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷

الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پرسش کردم (۱) فرمودند:

مقصود از متقین، شیعه علی علیه السلام است، و مراد از غیب، حجت غائب است و شاهد آن نیز این قول خدای تعالی است: «می‌گویند چرا بر او آیه‌ای از جانب پروردگارش نازل نمی‌شود؟ بگو که غیب از آن خداست و در انتظار باشید که من نیز با شما از منتظرانم.» (۱)

پس خدای تعالی خبر داده است که «الآیة» همان «الغیب» است و غیب هم همان حجت است و تصدیق آن نیز قول خدای تعالی است که فرمود: «و فرزند مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» (۲) که مراد از آن حجت است. علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان در باره این سخن خدای تعالی «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ نفسی که پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی‌رساند» (۳) فرمودند: آیات عبارت از ائمه است و آیت منتظره، حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر بپاخیزد، ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به پدران گذشته وی ایمان آورده باشد.

(۱) یونس: ۲۰.

(۲) المؤمنون: ۵۰.

(۳) الانعام: ۵۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸

(۱) و خدای تعالی آنجا که داستان یوسف علیه السلام را برای پیامبرش بیان می‌کند، آن پیامبر را «غیب» نامیده است و فرموده: «این از خبرهای غیب است که به تو وحی کردیم و تو آن هنگام که آنها عزم خود را جزم کردند و مکر پیشه ساختند، نزد ایشان نبود» (۱) او یوسف را غیب نامیده، زیرا اخباری که بیان فرموده است، راجع به داستان یوسف و احوال و سرانجام کار اوست. بعضی از مخالفین در باره این آیه با من سخن گفته و اظهار داشته‌اند که معنای قول خدای تعالی که می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» این است که به حشر و نشر و احوال روز قیامت، ایمان می‌آوردند. به او گفتم: در تأویل نادانی و در گفتارت گمراه، زیرا یهود و نصاری و بسیاری از مشرکین و مخالفین اسلام نیز ایمان به حشر و نشر و حساب و ثواب و عقاب دارند، و خدای تعالی مؤمنان را مدح نمی‌کند به مدحی که فرقه‌های کفر و الحاد نیز با آنها شریک باشند بلکه خدای تعالی مؤمنان را وصف و ستایشی فرموده که مخصوص آنهاست و دیگری با ایشان شریک نیست.

(۱) یوسف: ۱۰۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹

وجوب شناخت حضرت مهدی علیه السلام

(۱) ایمان هیچ مؤمنی صحیح نیست جز آنکه بداند حال کسی را که به وی ایمان می‌آورد، چنان که خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقت و می‌دانند» (۱) و صحت گواهی را بر آنها واجب نکرده، مگر پس از علمشان، همچنین ایمان کسی که به مهدی قائم علیه السلام ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد، و آن این است که ائمه علیهم السلام از غیبت او خبر داده‌اند، و بودن آن غیبت را برای شیعیانشان توضیح داده‌اند، این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله‌هایی که از آنها باقی مانده و در کتابهایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال

قبل از وقوع غیبت اخبار گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمه علیهم‌السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنّفات خود، آنها را ذکر کرده‌اند، و اینها همان کتبی است که به «اصول» معروف است و نزد ایشان آل-محمد علیهم‌السلام از قریب دو‌یست سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است، و من اخبار مسندی که در باره غیبت است از آن اصول

(۱) الزخرف: ۸۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰.

استخراج کرده و در این کتاب آورده‌ام. (۱) امّا حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست یا اینکه آنها علم غیب داشته‌اند به این غیبتی که الآن واقع شده است و آن را پیش از وقوعش در کتب خود نوشته‌اند- و این در نظر خردمندان و دانشمندان محال است- و یا اینکه این جمع کثیر در کتابهایشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب، همان گونه که ذکر کرده‌اند، اتفاق افتاده و تحقّق یافته باشد، با آنکه این جمع کثیر، دور از یک دگر بوده و عقاید مختلفی داشته و در اقطار مختلفی زندگی می‌کرده‌اند، پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است.

لذا هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز آنکه بگوئیم آنها اخبار غیبت امام زمان علیه‌السلام را از ائمه خود که حافظین وصیت پیامبر بوده‌اند اخذ کرده‌اند و آن حضرت از غیبت امام زمان علیه‌السلام و صفات و مقامات او خبر داده و ایشان، آن اخبار را در کتب خود، تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده‌اند و با همین دلیل و ادله دیگری شبیه به آن، حقّ پیروز می‌گردد و باطل نابود می‌شود، زیرا که باطل، نابودشدنی است.

منظور دشمنان و مخالفان ما که تمایلات مضلّه (گمراه‌کننده) دارند، این است که به دستاویز غیبت صاحب‌الزمان علیه‌السلام و احتجاج او از بینندگان، حقّ را پایمال

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱.

کنند و حقیقت را بر کسی که معرفت یقینی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند.

اثبات غیبت و حکمت آن

اشاره

(۱) به توفیق خدای تعالی می‌گویم که غیبتی که برای امام زمان ما علیه‌السلام واقع شده است، حکمتش ثابت و حقیقتش روشن و حجّتش غالب است، به این دلیل که آثار حکمت خدای تعالی را مشاهده کرده و شناخته‌ایم و تدبیر استوار او را در حجّتهای گذشته و در قرون ماضیه می‌دانیم و می‌دانیم که در قرون گذشته، گردنکشان چگونه بر آن حجّتها غلبه کرده و فراعنه بر آنها مستولی شدند، و امروز هم مشاهده می‌کنیم که ائمه کفر به کمک اهل دروغ و دشمنی و افتراء بر همه چیز مسلط شده‌اند.

با چنین وضعی، مخالفان ما می‌گویند که امام زمان خود را به مانند ائمه پیش از او نشان بدهید و می‌گویند به قول شما پس از وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یازده امام ظاهر شده‌اند و هر کدامشان، با نام و شخص خود، بین خاصّ و عامّ معروف و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲.

مشهور بوده‌اند، (۱) و اگر این امام، مانند ائمه پیش از خود آشکار و معروف نباشد، امر امامت آن یازده امام قبل از او نیز تباه و بیهوده می‌گردد، همچنان که امر- صاحب‌الزمان به واسطه نبودن و عدم امکان دستیابی به او، تباه و بیهوده است.

به توفیق الهی در پاسخ به این اشکال می‌گوییم: دشمنان ما به آثار حکمت خدای تعالی نادانند و راه و روش حجتهای خدا را در هر عصر و زمانی نسبت به پیشوایان ضلالت در دولتهای باطل نمی‌دانند، زیرا مسلم است که ظهور حجتهای الهی در مقامات پیشوایی خود بر سیل امکان و تدبیر، نسبت به مردم زمان خودشان است، و اگر حال طوری باشد که امام بتواند تدبیر و رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد، ظهور آن حجّت لازم خواهد بود، و اگر حال طوری باشد که امام نتواند تدبیر در رهبری اولیاءش را بر عهده گیرد و حکمت الهی موجب استتار او گردد و تدبیر نیز آن را اقتضاء کند، خداوند او را در پشت پرده غیبت نهران ساخته و مستور فرماید تا وقتی که اجل غیبت فرا رسد، همچنان که همه حجتهای پیشین خداوند از زمان وفات آدم علیه السّلام بر همین منوال بوده است و این موضوع آثار صحیحه و آیات قرآن کریم دلالت دارد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳

(۱) و از جمله آنها:

عبد الحمید بن ابی الدّیلم می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: «ای عبد الحمید! خداوند را فرستادگانی آشکار و رسولانی نهران است و چون از خدا به حقّ رسولان عیان درخواست کردی، به حقّ فرستادگان نهران نیز مسألت کن». و تصدیق آن از قرآن کریم، این سخن خدای تعالی است: رسولانی که داستان ایشان را بازگو نکردیم و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی». «۱» حجتهای خداوند از هنگام مرگ آدم تا پیدایش ابراهیم چنین بودند، اوصیائی که برخی از ایشان عیان و برخی دیگر نهران بودند، و چون ابراهیم علیه السّلام به دنیا آمد، خداوند ولادت او را نهران و شخص او را از دیدگان پنهان داشت، زیرا در آن هنگام، امکان ظهور حجّت الهی وجود نداشت، و ابراهیم علیه السّلام در زمان سلطنت نمرود به خاطر دستوری که او داده بود، استتار می‌کرد و خود را آشکار نمی‌نمود. و نمرود اولاد رعیت و اهل مملکت خود را در جستجوی ابراهیم علیه السّلام می‌کشت، تا آنکه دوران-

(۱) النساء: ۱۶۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴

غیبت سر آمد (۱) و ابراهیم علیه السّلام خود را معرفی نمود و امر نبوتش را علنی کرد و اظهار آنچه که پشت سر انداخته بود واجب گشت، زیرا خداوند اراده کرده بود که حجّتش را اثبات کند و دینش را کمال بخشد. و آنگاه که وفات حضرت ابراهیم علیه السّلام فرا رسید، او را اوصیائی بود که حجتهای خدای تعالی در زمین بودند و به دنبال هم، وصایت را از یک دیگر به ارث می‌بردند، و ایشان نیز آشکار و نهران بودند تا آنکه دوران موسی علیه السّلام فرا رسید و فرعون نیز اولاد بنی اسرائیل را در جستجوی موسی - که ذکرش شایع و خبر به دنیا آمدنش منتشر گشته بود- می‌کشت و خداوند ولادت او را پنهان کرد و مادرش او را به دریا افکند، آنچنان که خدای تعالی در کتابش از آن خبر داده که «آل فرعون موسی را از دریا گرفتند» «۱» و موسی در دامان فرعون پرورش یافت در حالی که او موسی را نمی‌شناخت و همچنان اولاد بنی اسرائیل را در طلب موسی می‌کشت. و داستان او بعد از آنکه دعوتش را اظهار کرد و خود را بدیشان شناساند در کتاب خدای تعالی آمده است.

(۲) و چون وفات موسی علیه السّلام فرا رسید، او را اوصیایی بود که حجتهای خداوند بودند. آنان نیز آشکار و نهران بودند تا هنگام ظهور عیسی علیه السّلام فرا رسید و

(۱) القصص: ۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵

عیسی علیه السلام در ولادتش ظاهر گردید و دلائلش را اعلان و شخص خود را اظهار و براهینش را هویدا نمود و نفسش را مخفی نمی‌ساخت، زیرا زمان او زمانه‌ای بود که امکان ظهور حجّت الهی وجود داشت.

سپس او را نیز اوصیائی بود که پس از وی آمدند و حجّتهای خدای تعالی بودند، ایشان نیز برخی عیان و برخی دیگر نهان بودند. تا هنگام ظهور پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید و خدای تعالی در قرآن کریم فرمود: «به تو نمی‌گویند مگر آنچه را که به رسولان پیش از تو گفتند» (۱) سپس فرمود: «این سنتی است که برای پیامبران که پیش از تو فرستادیم، قرار داده‌ایم» (۲) و از جمله چیزهایی که به او گفته شده و بایستی در سنت او باشد تا مطابق با سنتهای رسولان الهی باشد، معین کردن اوصیای خود است، همچنان که پیامبران پیشین، اوصیای خود را معین کرده بودند و پیامبر اکرم نیز اوصیای خود را معین فرمود و اعلام کرد که آخرین ائمه، مهدی علیه السلام است و اینکه او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، این خبر را همه امت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند، و اینکه عیسی علیه السلام در هنگام ظهور مهدی علیه السلام فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌خواند ولادت اوصیاء و مقامات آنها، یکی پس از دیگری ضبط

(۱) فصلت: ۴۳.

(۲) الاسراء: ۷۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶

گردید، (۱) تا هنگام ولادت امام زمان ما علیه السلام فرا رسید کسی که جهان در انتظار اوست تا عدل و داد را در جهان بگستراند و چنانچه حکمت الهی در دوره‌های گذشته اقتضای غیبت حجّتهای الهی را داشت، او را هم در پرده غیبت نهان داشت. برای آنکه نزد خاصّ و عامّ ملت اسلام، معروف و مسلم است که خلیفه ناصح و سرکش زمان امام حسن عسکری علیه السلام مأمورانی بر آن حضرت گماشت و تا هنگام وفات آن امام، ایشان را زیر نظر داشت و چون حضرت وفات کرد، مأمورانی بر خاندان و نزدیکان حضرت گماشت و کنیزان امام زندانی شدند و برای به دست آوردن فرزند او تلاش زیادی نمودند و یکی از کسانی که متولّی این کار بود همان جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام بود که هوای امامت در سر داشت و ادّعای امامت کرد و امیدوار بود که با نابودی فرزند برادرش بدین مقام نایل آید. در این حال سنت غیبت در باره آن حضرت جاری شد، همچنان که این سنت در حجّتهای الهی پیشین نیز جاری گشته بود و حکمت غیبت آن امام، همان حکمت غیبت انبیای گذشته بود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷

پاسخ یک سؤال

(۱) و از جمله اعتراضهای مخالفین ما این است که می‌گویند: چرا آنچه را که بر انبیاء واجب بوده، بر ائمه واجب می‌کنید؟ و چرا نمی‌گوئید امر «غیبت» در انبیاء جایز بوده اما در ائمه جایز نیست. البته ائمه مانند انبیاء نیستند و جایز نیست که حال ائمه را به حال انبیاء تشبیه کنیم، باید دلیل قانع‌کننده‌ای برای ما بیاورید که آنچه که در شأن انبیاء و رسولان جایز بوده در باره ائمه نیز جایز می‌باشد.

می‌دانیم که تشبیه و قیاس در دو موضوع همانند و همشکل صورت می‌پذیرد پس ادّعای شما در باره تشبیه حال ائمه به انبیاء درست نیست مگر آنکه دلیل قانع‌کننده‌ای بیاورید.

در پاسخ این ایراد می‌گویم- و از خداوند هدایت می‌جویم:- دشمنان ما از سر جهالت این اعتراض را وارد کرده‌اند و اگر از اهل تشخیص و تفکر و تدبّر بودند و عناد را کنار می‌گذاشتند و تعصّب و جانبداری از رهبران و پیشینیانشان نمی‌کردند، می‌دانستند که

هر چیزی که در انبیاء رواست، طابق النعل بالنعل در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸.

ائمه نیز واجب و لازم است، (۱) زیرا انبیاء اصل و اساس و سرچشمه آنها هستند و ائمه جانشینان و اوصیای انبیاء و حجتهای الهی بر آیندگان ایشانند، تا حجّت الهی از میان نرود و شرایع و احکام تا آخرین دوره تکلیف بندگان، بر جای ماند و اگر این اعتراض صحیح باشد، رواست آن معترض بگوید: پیامبران حجتهای خدای هستند، ولی امامان حجتهای خدا نیستند! زیرا ائمه به مانند انبیاء نمی‌باشند. و یا آنکه بگوید: ایشان را نمی‌توان ائمه نامید، زیرا انبیاء پیشوایان و ائمه هستند ولی ائمه که انبیاء نیستند تا اطلاق ائمه بر ایشان روا باشد! و یا آنکه بگوید: بر ائمه روا نیست که مانند رسولان بر امر جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و سایر ابواب شریعت قیام کنند! زیرا ائمه رسول نیستند. و از این گونه سخنان بسیار می‌تواند بگوید که ذکر آنها موجب تطویل کتاب می‌شود. پس چون این قبیل اعتراضات ناصحیح است، لا محاله آن اعتراض نخست نیز ناصحیح خواهد بود.

علاوه بر آنچه که گفتیم، اکنون ثابت می‌کنیم که همانندی ائمه و انبیاء در اوصاف معنویّه واضح و آشکار است و ائمه، حجتهای خدا بر خلق هستند،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹.

چنان که انبیاء بوده‌اند (۱) و اطاعت از ائمه واجب و لازم است، چنان که اطاعت از انبیاء چنین بوده است. و دلیل آن، قول خدای سبحان است که فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر فرمان برید» (۱) و این سخن خدای تعالی است که فرمود: «و اگر آن را به رسول خدا و به اولی الامر ارجاع می‌دادند، اهل پی‌جویی و استنباط آن را می‌فهمیدند». (۲) و اولی الامر همان اوصیاء و ائمه پس از پیامبرند و خداوند اطاعت از آنها را قرین اطاعت رسولش ساخته و طاعت از آنها را نیز بر بندگان لازم کرده است، چنان که طاعت از رسول را بر بندگان واجب ساخته و آن را در ردیف اطاعت از خود در آورده و فرموده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» بعد از آن فرموده: «هر کس اطاعت رسول کند، محققاً خدا را اطاعت کرده است» (۳) و چون ائمه علیهم السّلام حجتهای الهی بر کسانی هستند که به رسول ملحق نشده و شرف حضور او را درک نکرده‌اند، و همچنین بر کسانی که در آینده در پی رسولان خواهند آمد، و رسول نیز حجّت الهی است بر کسانی که در عصر خود، او را ندیده‌اند، بنا بر این از طاعت امام همان لازم آید که از طاعت رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم لازم آید، و انبیاء و ائمه یک

(۱) النساء: ۵۹.

(۲) النساء: ۸۳.

(۳) النساء: ۸۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰.

حکم دارند (۱) و قیاس کردن میان آن دو درست است، گر چه رسول، افضل از ائمه باشد، ولی در حجّت بودن و اسم خلیفه الهی داشتن و عمل رهبری کردن و وجوب اطاعت شدن، مثل یک دیگرند، و خدای تعالی در کلام خود رسولان را ائمه نامیده و به ابراهیم علیه السّلام فرموده است: «تو را امام مردم قرار دادیم» (۲) و خدای تعالی به ما خبر داده است که بعضی از انبیاء و رسولان را بر بعضی دیگر برتری داده است و فرموده: «آن رسولانند که بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، و در بین ایشان کسی هست که خداوند با او تکلم فرموده است» (۳) و فرموده: «ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (۴) ملاحظه می‌کنید که گرچه بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند، اما مشاکل و همانندند و این چنین است حال انبیاء و اوصیاء، پس هر کس حال ائمه علیهم السّلام را به حال انبیاء قیاس کند و به فعل انبیاء بر عمل ائمه علیهم السّلام استشهاد کند، بنا بر آنچه در همانندی انبیاء و

اوصیاء علیهم السّلام بیان داشتیم، قیاس و استشهادش درست است.

(۲) البقره: ۱۱۹.

(۳) البقره: ۲۵۳.

(۴) الاسراء: ۵۵.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱

دلیلی دیگر بر مشاکله انبیاء و اوصیاء

(۱) دلیل دیگری که در اثبات مطالب گذشته در مشاکله بین ائمه و انبیاء وجود دارد این است که خدای تعالی در کتاب خود می‌فرماید: «محقّقاً در رسول خدا برای شما پیروی نیکویی وجود دارد». «۱» و فرموده است: «آنچه را که رسول اکرم به شما می‌دهد بگیرید و آنچه را که از آن باز می‌دارد وانهید». «۲» خدای سبحان به ما فرمان داده است که به هدایت رسول خدا مهتدی شویم و امور جاریه را به گونه‌ای که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم جاری فرموده است اجرا کنیم، خواه آن امور، گفتاری باشد و خواه کرداری. و یکی از گفته‌های رسول خدا که دلیل بر مشابَهت کامل بین انبیاء و ائمه است، این است که فرموده است: «مقام و منزلت علی علیه السّلام نسبت به من، همچون مقام و منزلت هارون است نسبت به موسی علیه السّلام جز اینکه پس از من پیغمبری نیست» پیامبر اکرم در این کلام به ما اعلام فرموده است که علیّ علیه السّلام پیامبر نیست، اما او را به هارون تشبیه فرموده و هارون، رسول و نبی است و به همین ترتیب آن حضرت را به جمعی از پیامبران تشبیه فرموده است.

(۱) الاحزاب: ۲۱.

(۲) الحشر: ۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲

(۱) از عبد الله بن عباس روایت است که می‌گوید: ما نزد رسول خدا نشسته بودیم و آن حضرت فرمود: «هر که می‌خواهد به آدم بنگرد در علمش و به نوح در مسالمتش و به ابراهیم در حلمش و به موسی در زیر کیش و به داود در زهدش، پس به این شخص که می‌آید بنگرد». ابن عباس می‌گوید: ما نگرستیم و بناگاه علیّ بن ابی طالب در آمد و با کمال وقار قدم بر می‌داشت. پس اگر درست است که رسول خدا یکی از ائمه را به انبیاء و رسولان تشبیه کند، برای ما درست است که همه ائمه را به انبیاء و رسولان تشبیه کنیم و این دلیل محکمی است و بنا بر این ثابت گردید که غیبت حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام همان غیبتی است که در حضرت موسی و سایر انبیاء وجود داشته است، زیرا غیبت امام زمان علیه السّلام نیز به جهت سرکشان و طواغیت است و به ملاحظه مصلحتی که در فصل اوّل ذکر آن گذشت. و از جمله ادله‌ای که معارضه دشمنان ما را در نفی مشابَهت ائمه و انبیاء علیهم السّلام باطل می‌سازد، این است که رسولانی که پیش از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند، اوصیائشان پیامبران بودند، پس هر کدام از اوصیاء که به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳

وصایت حجّت پیش از خود- از وفات آدم ابو البشر تا پیامبر ما- قیام کرده است، پیامبر بوده است، (۱) همچون وصیّ آدم که پسرش شیث بود و او را در علوم آل محمّد علیهم السّلام «هبه الله» خوانده‌اند و او پیامبر بود، و همچون وصیّ نوح که پسرش سام پیامبر بود، و همچون وصیّ ابراهیم که پسرش اسماعیل پیامبر بود «۱» و مانند وصیّ موسی که یوشع بن نون پیامبر بود، و مانند وصیّ

عیسی که شمعون- الصّفاپی پیامبر بود، و همچون داود که پسرش سلیمان پیامبر بود، اما اوصیای پیامبر ما پیغمبر نبودند، زیرا خدای تعالی به جهت کرامت و تفضیل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم او را خاتم الأنبیاء و امتش را خاتم الامم قرار داد، بنا بر این انبیاء و ائمه از نظر مقام وصایت همشکل‌اند، همچنان که در اوصافی که پیش از این گفتیم، هم شکل بودند. پس پیامبر وصی است و امام نیز وصی است و وصی امام است و نبی نیز امام است و نبی حجّت است و امام نیز حجّت است، «۲» و در اشکال مختلف، شبیه‌تر از تشاکل ائمه و انبیاء نمی‌توان یافت.

(۱) فی بعض النسخ «اسحاق».

(۲) فی بعض النسخ «و الوصی حجّه».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴

(۱) همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داده است که افعال اوصیای مختلف، شبیه بوده است، مثلاً در قصّه وصی موسی، یوشع بن نون و صفورا که زوجه موسی و دختر شعیب است، با داستان امیر المؤمنین علیه السلام که وصی رسول- خدا صلی الله علیه و آله و سلم است با عایشه، شباهت وجود دارد، و نیز خبر داده است که غسل دادن هر پیامبری بر وصی او واجب است.

در روایت است که عبد الله بن مسعود می‌گوید به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم یا رسول الله! وقتی که از دنیا بروی چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ فرمود:

هر پیامبری را وصیش غسل می‌دهد. گفتم ای رسول خدا وصی شما کیست؟

فرمود: علی بن ابی طالب است. گفتم ای رسول خدا او پس از شما چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، زیرا یوشع بن نون که وصی موسی علیه السلام بود، پس از او سی سال زندگی کرد و صفورا دختر شعیب و زوجه موسی بر او شورید و گفت من به خلافت از تو شایسته‌ترم، یوشع با وی جنگید و هم‌زمانش را کشت و خودش را اسیر کرد و با او خوشرفتاری نمود. دختر ابو بکر نیز به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵

زودی بر علی بشورد (۱) و در میان چند هزار نفر از ائمه به جنگ او آید و علی نیز با او بجنگد و هم‌زمانش را بکشد و او را اسیر کند و با وی خوشرفتاری نماید و در باره عایشه خدای تعالی فرموده است: «در خانه‌های خود بمانید و بمانند دوران جاهلیت اولی خودنمائی نکنید» (۱) که مقصود از آن صفورا دختر شعیب است.

پس همانندی ائمه و انبیاء در نام و صفت و نعت و فعل ثابت شد و هر چیزی که برای انبیاء روا باشد برای ائمه نیز روا است و طابق التعل بالّعل در ائمه جاری می‌شود و اگر روا باشد که امامت صاحب الزّمان علیه السلام پس از ائمه گذشته، به خاطر غیبتش انکار شود، لازم است که نبوت موسی بن عمران نیز انکار شود، زیرا او نیز غیبت داشته است و همه پیامبران غیبت نداشته‌اند، پس چون غیبت موسی موجب سقوط نبوت او نمی‌شود و با وجود غیبت، نبوتش درست است، همان گونه که نبوت انبیایی که غیبت نداشته‌اند صحیح است، امامت صاحب الزّمان علیه السلام نیز با وجود غیبتش درست است همان گونه که امامت ائمه پیشین او که غیبت نداشته‌اند صحیح است.

(۱) الاحزاب: ۳۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶

(۱) و همان گونه که روا باشد موسی علیه السّلام در دامن فرعون پرورش یابد و وی او را نشناسد و در طلبش فرزندان بنی اسرائیل را بکشد، همچنین روا باشد که صاحب الزّمان علیه السّلام به شخصه در میان مردم موجود باشد و در مجالس ایشان در آید و بر بساط ایشان پا نهد و در بازارهای ایشان راه برود و او را نشناسند تا آنکه هنگام ظهورش فرا رسد.

از امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت است که فرمودند: در امام قائم علیه السّلام از موسی و یوسف و عیسی و محمّد علیهم السّلام ستنهایی وجود دارد، امّا سنّت او از موسی آن است که خائف و منتظر است، و سنّت او از یوسف آن است که برادرانش او را مبیعه کردند و با او سخن می‌گفتند و او را نمی‌شناختند، و سنّت او از عیسی سیاحت کردن است، و سنّت او از محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم شمشیر است.

پاسخ اعتراض

(۲) ممکن است مخالفان ما بر اعتراض خود افزوده و بگویند این دو غیبت با یکدیگر متفاوت است، زیرا گرچه بر شما ثابت شده است که غیبت امام زمان علیه السّلام مانند غیبت موسی علیه السّلام و دیگر پیامبرانی است که غیبت داشته‌اند، امّا ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷

حجّت موسی علیه السّلام وقتی الزام داشت که وی دعوتش را آشکار کرده بود (۱) و به پیامبری خود مردم را فرا خوانده بود و حجّت امام شما وقتی الزام دارد که او دعوتش را آشکار کرده و بر امامت خود مردم را فرا خوانده باشد، امّا تا مکانش پنهان و شخصش پنهان است، بر مردم حجّت نیست و طاعتش بر ایشان واجب نمی‌باشد.

و ما به توفیق الهی در پاسخ ایشان می‌گوئیم: مخالفان ما غافلند از اینکه حجّت حجج الهی را - در حال ظهور و غیبتشان - چه چیز الزام آور می‌کند با اینکه خدای تعالی در کتابش حجّت بالغه را برایشان تمام کرده و ایشان را در نادانی و اشتباه باقی نگذاشته است، امّا آنها مشمول این خطاب الهی‌اند «چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا آنکه بر دل‌های ایشان قفل زده شده است؟» «۱» خدای تعالی در داستان موسی علیه السّلام برای ما بیان کرده است که او پیش از آنکه دعوتش را آشکار کرده و مردم را به نبوت خویش فرا خواند، شیعیانی داشته است که به امر او عارف و به ولایت او متمسک بوده‌اند، چنان که می‌فرماید: «موسی علیه السّلام وارد شهر شد در حالی که مردمش غافل بودند و دو مرد را دید که با یکدیگر مقاتله

(۱) سوره محمد ۹: ۲۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸

می‌کردند، (۱) این از شیعیان بود و این از دشمنانش و آنکه از شیعیانش بود، علیه دشمنانش از موسی علیه السّلام کمک خواست» «۱» و خدای تعالی در بیان حال شیعیان موسی علیه السّلام فرموده است: «گفتند ای موسی پیش از آنکه بیایی و پس از آمدنت آزار شدیم» «۲» پس خداوند در کتابش به ما اعلام فرموده است که موسی علیه السّلام پیش از آنکه اظهار نبوت کند و دعوتش آشکار گردد، شیعیانی داشته است که او را می‌شناختند و او نیز ایشان را دوستان موسای پیامبر می‌شناخته است و اگر چه آنها نمی‌دانستند که این شخص همان موسی است که منتظر اویند. این از آن رواست که نبوت موسی علیه السّلام پس از بازگشت او از نزد شعیب آشکار گردید، آنگاه که پس از سالها که چوپانی شعیب کرد و به وصلت دختر شعیب رسید و با او به طرف مصر آمد، پس وارد شدن موسی علیه السّلام به شهر و ملاقات کردن او با آن دو نفری که مقاتله می‌کردند، پیش از رفتن به نزد شعیب واقع شده است.

نبی مکرم اسلام نیز چنین است و ما مردمانی را می‌یابیم که از امر رسالت آن حضرت و محلّ خروج او (مکه) و دار الهجرة (مدینه)

او آگاه بودند در حالی که هنوز ایشان متوکل نشده بودند و یا آنکه متوکل شده بودند اما اظهار نبوت نکرده و

(۱) القصص: ۱۵.

(۲) الاعراف: ۱۲۹.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹

دعوتشان آشکار نگردیده بود (۱) مانند: سلمان فارسی و قس بن ساعده ایادی و تبع پادشاه حمیر و عبدالمطلب و ابو طالب و سیف بن ذی یزن از ملوک یمن و بحیرای راهب و بزرگ راهبان راه شام و ابو مویهب راهب و سطح کاهن و یوسف یهودی و ابن حوَّاش دانشمندی که از شام می‌آمد و زید بن عمرو بن نفیل.

و مانند ایشان بسیار بودند که پیامبر اکرم را به نام و نشان و نسب، پیش از تولدشان و یا بعد از آن می‌شناختند و اخبار آن نزد عامه و خاصه موجود است، و من آنها را در این کتاب با سلسله و در مواضع خود آورده‌ام و هیچ یک از حجتهای الهی - خواه نبی باشد و یا وصی - نبوده است جز آنکه اهل ایمان وقت پیدایش و ولادت او را ضبط کرده و پدر و مادر و نسبش را در هر عصر و زمانی می‌شناختند تا هیچ امری از حجتهای الهی در حال ظهور و یا غیبت، بر ایشان مشتبه نشود. اما منکران و گمراهان و معاندان از آن غفلت کرده و از کار ایشان آگاهی ندارند. وضعیت صاحب الزمان علیه السلام نیز چنین است. دوستان با ایمانش که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰

اهل دانش و معرفتند، هنگام ولادت و زمانش را ضبط کرده‌اند (۱) و علامات و شواهد ایام و وجود و وقت ولادت و نسبش را می‌دانند و در باره او چه در حال غیبت باشد و یا در حال ظهور، یقین دارند، اما ملحدان و منکران و اهل عناد از آن غفلت کرده‌اند. در باره حضرت صاحب الزمان علیه السلام خدای تعالی فرموده است: «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ شخصی که پیشتر ایمان نیاورده باشد بدو سود نمی‌رساند» (۲) و از امام صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسش شد، فرمودند: مراد از «آیات» ائمه هستند و آیه منتظر همان قائم مهدی علیه السلام است که چون قیام کند، ایمان هیچ شخصی که پیش از قیام او با شمشیر ایمان نیاورده باشد بدو سود نرساند و اگر چه به پدران او علیهم السلام ایمان آورده باشد. این روایت را علی ابن رئاب و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند.

و تصدیق این مطلب از قرآن کریم که آیات همان حجج الهی است این سخن خدای تعالی است که می‌فرماید: «ما پسر مریم و مادرش را آیه قرار دادیم» (۳) که

(۲) الانعام: ۱۵۸.

(۳) المؤمنون: ۵۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۱

معنای کلمه آیه حجّت است. (۱) و همچنین این سخن او که خطاب به عزیر (۴) آنگاه که او را پس از صد سال مرگ زنده کرد می‌فرماید: «پس به حمارت بنگر و برای آنکه تو را برای مردم آیه قرار دهیم» که مقصود از کلمه آیه حجّت است. خداوند او را حجّت قرار داد و آیه نامید.

غیبت و آراء فرقه‌ها

(۲) و چون عموم مسلمانان، امر غیبتی را که به جهت الهی واقع می‌شود و پیامبر-

(۴) فی بعض النسخ «لارمیا».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۲

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدان تصریح فرموده‌اند، صحیح می‌دانند، بعضی در تطبیق غیبت با حجّت الهی اشتباه کرده و غیبت را در غیر موضع خود قرار داده‌اند، و اولین ایشان عمر بن خطاب است، زیرا او وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، گفت: به خدا سوگند محمد نمرده است، بلکه غیبت کرده است همچنان که موسی از قومش غیبت کرد و به زودی این غیبت سر آمده و پیامبر ظاهر خواهد شد.

چنان که:

از مشایخ مدینه روایت است که گفته‌اند: چون رسول خدا وفات کرد، عمر بن خطاب پیش آمد و گفت: به خدا سوگند که محمد نمرده است بلکه غیبت کرده است همان گونه که موسی از قومش غیبت اختیار کرد و به زودی پس از غیبتش آشکار خواهد شد و پی در پی این گفتار را تکرار می‌کرد تا آنکه مردم پنداشتند او دیوانه شده و عقلش زایل گشته است. آنگاه ابو بکر در حالی که مردم گرد عمر را گرفته بودند و از گفتارش اظهار تعجب می‌کردند سر رسید و گفت:

ای عمر! به خود آی و از این سوگندی که می‌خوری باز ایست که خدای تعالی در کتابش به ما خبر داده و فرموده است ای محمد «تو میمیری و ایشان هم خواهند مرد» (۱) عمر گفت: ای ابو بکر! آیا این آیه در کتاب خداست؟ ابو بکر گفت: آری، خدا را گواه می‌گیرم که محمد مرده است و عمر حافظ قرآن نبود.

(۱) الزمر: ۳۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۳

کیسایتیه

اشاره

(۱) بعد از عمر طائفه کیسایتیه در این اشتباه افتادند و ادّعا کردند که این غیبت از آن محمد بن حنفیه- قدس الله روحه- است و سید بن محمد حمیری بدان گروید و در باره آن گفت:

ائمّه چهار و همه از قریش ولاتند و هستند با هم سوا

علی و پس از او سه فرزند وی که هستند اسیاط و هم اوصیا

یکی سبط ایمان و نیکی و حلم دگر سبط افتاده در کربلا

و سبطی که حی است و قائد شود به جیشی که بینی به پیشش لوا

به غیبت زمانی به رضوی رود کنارش مهیا غسل‌ها و ما و باز سید- رحمه الله علیه- در باره او گوید:

ای درّه رضوی که حبیبم در توست آن مهدی هادی و نهانم در توست

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۴ گر غیبت او در گذرد از صد قرن می‌آید و من چشم امیدم بر توست (۱) و باز سید- رحمه الله علیه- در باره او گوید:

آلا ای نسیمی که رضوی روی‌رسانی به کوی حبیب سلام
و گویی فدایت شوم ای وصی افزون شد به رضوی درنگ و مقام
گذر کن به جمعی که نامیده‌اند تو را جانشین رسول و امام

که فرزند خوله به غیب اندر است زمینی پوشانده از وی عظام پس پیوسته سید حمیری در امر غیبت گمراه بود و اعتقاد او آن بود
که محمد ابن حنفیه غیبت کرده است تا آنکه به لقاء امام صادق علیه السلام نائل آمد و علامتهای امامت را در او دید و نشانه‌های
وصایت را در او مشاهده کرد و از ایشان از امر غیبت پرسش کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: آن حق است و لیکن غیبت در
دوازدهمین ائمه علیهم السلام واقع می‌شود، و سید را از مرگ محمد بن حنفیه آگاه فرمود
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۵

و اینکه پدرشان امام محمد باقر علیه السلام شاهد به خاک سپردن او بوده است. (۱) در این هنگام که حق بر سید روشن شد از آن
عقیده برگشت و از اعتقادش استغفار کرد و به حق گرائید و به مذهب امامی در آمد.

حیان سراج گوید از سید بن محمد حمیری شنیدم که می‌گفت: من از غالیان بودم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم و در این
گمراهی زمانی را به سر بردم تا آنکه خداوند به واسطه امام جعفر صادق علیه السلام بر من منت نهاد و از آتش نجاتم داد و به
صراط مستقیم هدایت کرد و پس از آنکه به واسطه دلائلی که از او مشاهده کردم، دانستم که او حجت خدا بر من و همه اهل زمانه
است و اینکه او امامی است که خداوند طاعتش را فرض و پیرویش را واجب کرده است، به ایشان عرض کردم ای فرزند رسول
خدا! در باب غیبت و درستی آن اخباری از پدران‌تان به ما رسیده است بفرمائید این غیبت در باره کدام امام است؟ فرمود:

غیبت در ششمین فرزند من است که او دوازدهمین ائمه بعد از رسول خدا است، اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و آخر
ایشان قائم به حق بقیه الله در
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۶

زمین و صاحب الزمان است. (۱) به خدا سوگند اگر در پس پرده غیبت به اندازه عمر نوح بماند از دنیا نرود تا ظاهر شود و زمین را
پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد. سید حمیری گوید وقتی این مطالب را از مولای خود امام جعفر صادق
علیه السلام شنیدم، به دست آن حضرت توبه کردم و قصیده خود را سرودم که آغازش چنین است:

چو دیدم که مردم به گمراهی انددوان آمدم تا به کوی امام
و نام خدا بر زبان بردمی و جعفر هدایت نمودم تمام
و دینی گرفتم که باطل نبود مرا و اره‌انید از بند و دام
و گفتم بیخشا که گویا بدم‌زمان درازی به کیش خخام
و من تائبم از گناهان خویش هم امروز گشتم به دین سلام
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۷

(۱)

و غالی نباشم به ایام عمرنگیرم به آئین سابق مقام
نگویم محمد به رضوی در است‌مذمت کند گو که نادان مدام
و لیکن محمد ره خود گرفت‌نگوید گنا‌هش مگر مرد خام
و مأوای او بی‌گمان جنت است کنارش نگر اولیای کرام تا آخر قصیده و آن قصیده‌ای طولانی است و بعد از آن قصیده دیگری
سروده‌ام که چنین است:

ای را کب جانب مدینه! بشنو سخن از من کمینه
گر حقّ بکند تو را هدایت بینی ششمین امام و رایت
جعفر که ولی اعظم اوست فرزند مهذب وصی اوست آنگه به ادب بگو که گوید: سید نه طریق حقّ نبوید
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۸

(۱)

داند که تویی امین ایزداز وی نه ثواب آنچه سر زد
ابن الحنفیه‌ای که گفتم من خشم شما بدان نجستم
لیکن به روایت از علی بود صدق سخنش در او جلی بود
گفتا که ولی رود به غیبت یک چند نهران شود ز رؤیت
میراث امامتش شود بخش گویا که به خاک رفته در نقش
لیکن پی غیبتش امید است پایان شب سیه سپید است
با نصرت حقّ ز کعبه آید با عدّه و عدّه سر آمد
بر جانب دشمنان بتازد کار همه ناکسان بسازد
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۹

(۱)

ابن الحنفیه هم چنان بود از دیده مردمان نهران بود
گفتیم که اوست قائم حقّ عدل است به سایه اش محقق
اکنون سخن تو عین حقّ است فرموده تو که نیست صدق است
و الله که کلام تو دلیل است برهان مخاصمت علیل است
دائم که ولی امر او نیست روحم به طرب به سوی او نیست
قائم پس از این زمان بیاید غیبت به زمانه اش بیاید
در غیب به سر برد زمانی مالک به زمین شود به آنی

دین داری من چنین ستوده هرگز نشوم ز حقّ رمیده این حدیث را حیّان سراج که خود از کیسائیه است روایت کرده است، و
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۰

چون مرگ محمد بن علی ابن حنفیه به وقوع پیوسته، نمی توان غیبتی که در اخبار روایت شده است منطبق با او دانست.

روایات درگذشت محمد ابن حنفیه

(۱) حسین بن مختار می گوید حیّان سراج بر امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد و آن حضرت فرمود: ای حیّان! اصحابت در باره
محمد ابن حنفیه چه می گویند؟

عرض کرد می گویند او زنده است و روزی می خورد. امام صادق علیه السلام فرمود:

امّا پدرم محمد باقر علیه السلام برایم بازگو کرد که وی در زمره کسانی بوده است که در بیماری او به عیادتش رفته و در
احتضارش چشمان او را بسته و بعد از وفاتش، او را به خاک سپرده و زناش را پس از وی به شوهر داده و ارثش را خود تقسیم
کرده است. حیّان عرض کرد: ای ابا عبد الله! مثل محمد ابن حنفیه در این امت، مثل عیسی بن مریم است که وضعیتی او بر مردم

مشتبه گردید. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا وضعیت او بر دوستانش مشتبه شده یا بر دشمنانش؟ عرض کرد بر دشمنانش. امام فرمود: آیا می‌پنداری که ابو جعفر محمد باقر علیه السلام دشمن عمویش
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۱

محمد ابن حنفیه بوده است؟ عرض کرد خیر. (۱) آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای حیّان! شما از آیات خدا روی گردانیدید و خدای تعالی فرموده است: «بزودی به کسانی که از آیات ما روی بر می‌گردانند کیفر بدی می‌دهیم زیرا آنها منحرف بودند». و امام صادق علیه السلام فرمود: محمد ابن حنفیه وفات نکرد تا آنکه اعتراف به امامت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام نمود و وفات ابن حنفیه در سال هشتاد و چهار هجری واقع گردید.

حنان بن سدید از پدرش و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: من به محمد ابن حنفیه وارد شدم در حالی که زبانش بند آمده بود و به او دستور دادم که وصیت کند و او نتوانست اجابت کند. گفتم طشتی بیاورند که در آن خاک نرمی ریخته باشند و آن طشت در مقابل او قرار داده شد و گفتم با انگشت روی آن بنویسد، و او با انگشتش روی آن خاک نوشت، و من آن را در صحیفه‌ای استنساخ کردم.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۲

ردّ عقیده ناووسیّه و واقفیه در امر غیبت

اشاره

(۱) بعد از کیسانیه، ناووسیّه در امر غیبت اشتباه کردند و چون وقوع آن را در حجت خدا صحیح می‌دانستند، از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه السلام تطبیق دادند، اما خداوند قول ایشان را با وفات آن امام باطل ساخت، و پس از ایشان وی فرد کاظم الغیظ و اوّاه و حلیم، امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به امر امامت قیام کرد. و بعد از ناووسیّه، واقفیه امر غیبت را با امام موسی بن جعفر علیهما السلام تطبیق دادند، اما خداوند قول ایشان را نیز باطل ساخت زیرا موت او و موضع قبر او را آشکار ساخت، همچنین قیام امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به امر امامت پس از امام کاظم علیه السلام و ظهور علامات امامت در او به همراه نصوصی که از آباء گرامش رسیده است، قول واقفیه را باطل می‌سازد.

روایات درگذشت امام کاظم علیه السلام

(۲) عمر بن واقد می‌گوید: در بغداد بودم و شبانگاهی «سندی بن شاهک» مرا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۳

احضار کرد و ترسیدم که قصد سوئی به من داشته باشد و به عیالم وصایای لازمه را نمودم و گفتم: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، آنگاه سوار مرکب شدم و به نزد او رفتم و وقتی مرا دید گفت ای ابا حفص! به گمانم تو را به وحشت و اضطراب انداخته باشم، گفتم آری، گفت اینجا جز خیر نیست، گفتم پس قاصدی به خانه‌ام بفرست تا خبر سلامتی مرا به ایشان برساند. گفت: بسیار خوب. بعد از آن گفت: ای ابا- حفص! آیا می‌دانی چرا به دنبال تو فرستادم؟ گفتم نمی‌دانم. گفت موسی بن- جعفر را می‌شناسی؟ گفتم آری و عمری میان ما محبت صادقانه بوده است. گفت در بغداد از مردم مقبول القول چه کسانی او را می‌شناسند؟ و من نام مردمانی را برای او بر شمردم، و در دلم افتاد که آن حضرت در گذشته است، راوی گوید به دنبال ایشان فرستاد و همان گونه که مرا آورده بود ایشان را هم آورد و گفت: آیا شما مردمانی را می‌شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ و آنان نیز اشخاصی را نام بردند و ایشان

را هم احضار کرد و تا صبح پنجاه و چند نفر از کسانی که موسی بن جعفر علیه السلام را می‌شناختند و با وی مصاحبت داشتند گرد آورد، راوی گوید سپس برخاست و به اندرون رفت و ما نماز صبح را اقامه کردیم، بعد از آن کاتبش آمد و طوماری در دست داشت و نام و نشانی منزل و شغل و اسامی ما را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۴

یادداشت کرد و برگشته نزد سندی رفت. (۱) راوی گوید سندی آمد و با دستش به من اشاره کرد و گفت: ای ابا حفص برخیز! من برخاستم و همه دوستان هم برخاستند و وارد حجره‌ای شدیم و گفت: این جامه را از روی موسی بن جعفر بردار. من جامه را کنار زدم و دیدم حضرت از دنیا رفته است و گریستم و کلمه استرجاع بر زبان راندم، سپس به همه یاران گفت بیاید و به او بنگرید، و یکی پس از دیگری آمدند و به او نگریستند، گفت آیا گواهی می‌دهید که این موسی ابن جعفر بن محمد است؟ گفتند آری، شهادت می‌دهیم که او موسی بن جعفر بن - محمد است، سپس به غلامش گفت دستمالی بر عورتش بینداز و سراپای او را عریان کن، او چنین کرد، آنگاه گفت: هیچ نشانه‌ای از ضرب و شکنجه در بدن او می‌بینید؟ گفتیم خیر، چیزی نمی‌بینیم و عقیده ما این است که او مرده است، گفت همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنیم و به خاک سپاریم. «۱» راوی گوید آنجا ماندیم تا آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و برداشتند و سندی ابن شاهک بر او نماز خواند و او را به خاک سپردیم و برگشتیم. عمر بن واقد می‌گفت: هیچ کس داننا تر از من بر احوال موسی بن جعفر علیهما السلام نیست، چگونه می‌گویند آن حضرت زنده است در حالی که من خود او را به خاک سپردم.

(۱) کذا، و فی «العیون»:

«حَتَّى تَغْسِلُوهُ وَ تَكْفِنُوهُ [و تدفنه] -

الخ».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۵

(۱) حسن بن عبد الله صیرفی از قول پدرش می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر در حالی که در حبس سندی بن شاهک بود، وفات کرد و او را بر تابوتی حمل کردند و می‌گفتند این امام رافضیان است، او را بشناسید، و چون او را به محلّ سربازخانه آوردند چهار تن را بر پا داشتند و آنها ندا می‌کردند هر کس می‌خواهد به خبیث فرزند خبیث موسی بن جعفر بنگرد، بیرون بیاید، و سلیمان ابن ابی جعفر از کاخش به کنار شط آمد و جنجال و غوغا را شنید و از فرزندان و غلامانش پرسید این جار و جنجال چیست؟ گفتند سندی بن شاهک بر نعش موسی بن جعفر فریاد می‌کند. گفت عن قریب این عمل را در جانب غربی شط هم انجام خواهند داد، پس چون او را از پل عبور دادند، با غلامانتان بر سر آنها بریزید و جنازه را از دستشان بگیرید و اگر مانع شما شدند آنها را بزنید و علامت‌های سیاهشان را پاره کنید. گفت وقتی از پل عبور کردند بر سر ایشان ریختند و جنازه را از دستشان گرفتند و ایشان را زدند و علامت‌های سیاهشان را پاره کردند و جنازه را بر سر چهار راه قرار دادند و منادیان گماشتند که می‌گفتند هر کس می‌خواهد به طیب فرزند طیب: موسی بن جعفر بنگرد، بیرون

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۶

بیاید و مردم حاضر شدند و او را غسل داده و حنوط کرده (۱) و با کفنی که برد یمانی داشت و دو هزار و پانصد دینار قیمت آن بود و همه قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کردند. خود سلیمان هم پا برهنه و گریبان چاک به دنبال جنازه به راه افتاد و او را تا گورستان قریش تشییع کرد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش آن را به هارون الرشید نوشت، هارون نیز در جواب سلیمان بن جعفر نوشت: ای عمو! صله رحم کردی و خداوند جزای خیر به تو دهد، به خدا سوگند سندی بن شاهک - لعنة الله علیه - آن کار

را به دستور ما انجام نداد.

محمد بن صدقه عنبری گوید: چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام در گذشت، هارون الرشید بزرگان آل ابو طالب و بنی عبّاس و سران مملکت و حکام را گرد آورد و گفت این جنازه موسی بن جعفر است که خود به خود مرده است و من نسبت به حادثه مرگ او هیچ گناهی ندارم که از خدا آمرزش خواهم، بیائید به او نظر کنید، هفتاد تن از شیعیانش آمدند و به موسی بن جعفر علیهما السلام نگریستند و اثری از جراحت و یا سمّ و یا خفگی در او نبود و در پایش اثر رنگ حنا بود و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۷

سلیمان بن ابی جعفر او را تحویل گرفته و متولّی غسل و تکفینش گردید و با پای برهنه و اندوه در تشیع او شرکت کرد. (۱) علی بن رباط گوید به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم مردی نزد ما است که می گوید پدر شما زنده است و شما نیز آنچه را که او می داند می دانید، امام فرمود: سبحان الله! آیا رسول خدا می میرد اما موسی بن جعفر نمی میرد؟ آری سوگند به خدا که او از دنیا رفت و اموالش تقسیم شد، و کنیزانش ازدواج کردند.

ادّعی واقفیه در غیبت عسکریّ علیه السلام

اشاره

(۲) بعد از ناووسیه، واقفیه آمدند و ادّعا کردند که امام حسن عسکریّ علیه السلام غیبت اختیار کرده است، ایشان نیز امر غیبت را صحیح می دانستند اما در وقوع آن در حضرت عسکری اشتباه کردند و گمان کردند قائم مهدی، امام یازدهم است، ولی چون وفات آن حضرت ثابت است، گفتار ایشان نیز در این باب باطل خواهد بود و به موجب اخبار صحیح‌ای که در این کتاب ذکر شده است، محقّق می گردد که امر غیبت در فرزند او واقع است و لا غیر.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۸

روایات در گذشت امام حسن عسکریّ علیه السلام

اشاره

(۱) از جمله روایات وفات امام حسن عسکریّ علیه السلام حدیث سعد بن عبد الله است که می گوید: جمع بی شماری که نمی توان ایشان را احصا کرد و آنها را متهم به تبانی بر دروغ نمود، گفته‌اند که در حادثه فوت امام حسن عسکریّ علیه السلام و دفن ایشان حضور داشته‌اند. بعد در ماه شعبان دو بیست و هفتاد و هشت که هیجده سال یا کمی بیشتر از وفات ابو محمد حسن بن علی عسکریّ علیه السلام می گذشت، در مجلس احمد بن عبید الله بن یحیی بن خاقان که در آن روزگار از طرف سلطان کار گزار خراج و مزارع دهستان قم بود حاضر بودیم، و او از ناصبی ترین و دشمن ترین خلائق نسبت به ائمه هدی بود و سخن از کسانی از آل ابی طالب به میان آمد که در «سرّ من رأی» زندگی می کردند و از مذهب و صلاحیت و منزلت ایشان نزد سلطان صحبت شد. احمد بن عبید الله گفت من در «سرّ من رأی» هیچ کس از علویان را به مانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا ندیدم و نشناختم، و در هدایت و وقار و عفاف و بزرگواری و کرم نزد اهل بیت خود و سلطان و همه بنی -

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۷۹

هاشم، نشنیدم کسی همتای او باشد، (۱) همه او را بر شیوخ و بزرگان و افسران و وزراء و نویسندگان و عامّه مردم مقدّم می داشتند.

من خود یک روز در مجلس عمومی پدرم پشت سر او ایستاده بودم که دربانان او دویدند و گفتند ابن‌الرضا بر در خانه است و او به صدای بلند گفت او را وارد کنید. «۱» مردی گندمگون، گشاده چشم، خوش قامت، زیباروی، خوش ترکیب، جوان، با جلال و هیبت وارد شد، چون چشم پدرم بدو افتاد برخاست و چند گام به استقبال او رفت و به یاد ندارم که به احدی از بنی هاشم و یا افسران و یا ولیعهدها چنین کرده باشد، و چون نزدیک او رسید با او معانقه کرد و روی و شانه‌هایش را بوسید و دستش را گرفت و او را بالای مصلائی خود که بر آن می‌نشست، نشانید و خود در پهلوئی او نشست و رویش را بطرف او کرد و با وی سخن می‌گفت و او را با کنیه می‌خواند و خودش و پدر و مادرش را قربان او می‌کرد، و من از رفتار او متعجب بودم که دربانان آمدند و گفتند موفق- ولیعهد خلیفه- بر در خانه است «۲» و هر وقت موفق بر پدرم وارد می‌شد دربانان و افسران مخصوص می‌آمدند و میان

(۱) زاد فی الکافی ج ۱ ص ۵۰۳ «فتعجبت مما سمعت منهم انهم جسروا یکتون رجلا علی ابي بحضرته و لم یکن عنده اِلا خلیفه اُو ولی عهد او من امر السلطان ان یکتی».

(۲) الموفق هو اُخو الخلیفه المعتمد علی الله اُحمد بن المتوکل و کان صاحب جیشه.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۰

پدرم و باب دار السیماطین صف می‌کشیدند تا او بیاید و برود. (۱) و لا- یقطع پدرم متوجه او بود و با او سخن می‌گفت تا اینکه چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آنگاه به حضرت عرض کرد ای ابا محمد! خدا مرا فدای شما کند، اگر مایلید برخیزید و به غلامانش گفت او را از پشت سماطین ببرید تا امیر یعنی موفق او را نبیند. پس او برخاست و پدرم نیز ایستاد و با او معانقه کرد و رویش را بوسید و آن حضرت رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم وای بر شما! این که بود که پدرم با او چنین کرد؟ گفتند او مردی از علویان است که به او حسن بن علی می‌گویند و به «ابن‌الرضا» معروف است و تعجب من بیشتر شد. آن روز را دلتنگ و اندیشناک در باره او و پدرم به سر بردم و چیزی از پدرم ندیدم که تعجب مرا بر طرف کند، تا آنکه شب شد، عادت پدرم آن بود که در ثلث اول شب نماز می‌خواند و بعد می‌نشست و در حوائج خود و اموری که باید به سلطان ارجاع دهد مشاوره می‌کرد. نماز خواند و نشست «۱» و من نیز آمدم و مقابل او نشستم، گفت ای احمد کاری داری؟ گفتم آری، ای پدر جان اگر اجازه بفرمائید پرسم. گفت پسر من به تو اجازه دادم هر چه می‌خواهی پرس، گفتم پدر جان

(۱) فی بعض النسخ «فلما نظر و جلس».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۱

مردی که امروز صبح به نزد شما آمد (۱) و آنقدر او را اکرام و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را قربانش گفتمی که بود؟ گفت: پسر جان او امام رافضه «ابن-الرضا» است قدری ساکت شد و سپس گفت اگر خلافت از بنی عباس زائل شود، هیچ کس از بنی هاشم جز او استحقاق آن را ندارد، او از نظر فضیلت و عفاف و رهبری و صیانت نفس و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و صلاحیت سزاوار خلافت است، و اگر پدرش را دیده بودی، مرد جلیل و بزرگوار و خیر و فاضلی را دیده بودی. از شنیدن این سخنان، دلتنگی و اندیشناکی و خشمم از او بیشتر شد و بعد از آن هیچ اهتمام و تلاشی نداشتم جز آنکه از اخبار او پرسش کنم و از امر او جويا شوم و احوال او را از بنی هاشم، افسران، نویسندگان، قضات و فقهاء و سایر مردم می‌پرسیدم و همگی او را بزرگوار، عالی‌مقدار و صاحب‌مقام رفیع و گفتار جمیل می‌دانستند و بر همه خاندانش از پیر و جوان مقدم می‌شمردند و همه می‌گفتند او امام رافضیان است و بزرگوار است و نزد من محقق شد، زیرا از دوست و دشمن در باره او خوب می‌گفتند و او را می‌ستودند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۲

(۱) بعضی از اشعریین مجلس گفتند: ای ابو بکر از برادرش جعفر چه خبر؟ او گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود و یا آنکه همتای او شمرده شود! جعفر متجاهر به فسق است، لاابالی و باده نوش است، و پست‌ترین مردی است که من دیده‌ام، بی‌آبرو و پرده در خویش و احمق و نافهم «۱» و بی‌مقدار و پست است.

رخدادی عجیب

(۲) به خدا سوگند که هنگام وفات حسن بن علیّ علیهما السّلام برای سلطان و اصحابش امری پیش آمد که بسیار تعجب کردم و گمان نداشتم که چنان اتفاق افتد، برای آنکه وقتی حسن بن علیّ علیهما السّلام بیمار شد به نزد پدرم کس فرستادند که ابن الرضا بیمار شده است و پدرم همان ساعت سوار مرکب شد و به دار الخلافه رفت و شتابان برگشت، در حالی که پنج تن از نوکران امیر المؤمنین که همگی از افراد معتمد و خاصّیان او بودند و نحیر خادم نیز با ایشان بود، به همراه او بودند و به ایشان دستور داد که خانه حسن بن علیّ علیه السّلام را زیر نظر بگیرند و از اخبار و احوال او آگاه باشند و به دنبال چند نفر طبیب فرستاد و به ایشان نیز دستور داد

(۱) فی بعض النسخ «خمار».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۳

که به نزد او آمد و شد کنند (۱) و هر بام و شام مراقب او باشند و چون دو روز گذشت کسی به نزد او آمد و خبر داد که ضعف بر ابن الرضا عارض شده است و او سوار مرکبش شد و صبح زود به نزد او آمد و به طبیبان دستور داد که در بالین او بمانند و به دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را به مجلس خود احضار کرد و به او دستور داد که از اصحاب موثق در دین و امانت و ورع، ده تن را برگزیند و ایشان را احضار کرد و به خانه حسن بن علیّ علیهما السّلام فرستاد و به ایشان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و آنها آنجا بودند تا آنکه چند روز از ایام ماه ربیع الاوّل سال دویست و شصت هجری نگذشته بود که در گذشت و شهر سرّمن‌رأی یکپارچه ضججه شد که ابن الرضا در گذشته است و سلطان، جاسوسانی به خانه او فرستاد و اتاقها را تفتیش کرده و بستند و مهر کردند و در جستجوی اثری از فرزند او بودند و قابله‌هایی را آوردند که زنان باردار را شناسایی می‌کردند و کنیزان را مورد شناسایی و واری قرار می‌دادند. یکی از ایشان گفت این کنیز آبستن است «۱» و دستور داد که او را در حجره‌ای زندانی کردند و نحیر خادم و همراهانش و جماعتی از زنان را بر او گماشت. بعد از این کارها در مقام تجهیز او بر آمدند و

(۱) فی بعض النسخ «لها حبل» و فی بعضها «بها حبل».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۴

بازارها تعطیل شد (۱) و پدرم با بنی هاشم و افسران و کاتبان و سایر مردم به تشییع جنازه آمدند و شهر سامرا در آن روز مانند قیامت بود و چون از کار تجهیز فارغ شدند، سلطان ابو عیسی - پسر متوکل - را فرمان داد تا بر او نماز گزارد و چون جنازه را برای نماز گذاشتند، ابو عیسی پیش آمد و روی او را باز کرد و به همه هاشمیان از علویان و عباسیان و افسران و کاتبان و قاضیان و فقهاء و عدول نشان داد و گفت این حسن بن علیّ بن محمّد بن الرضا است که به مرگ طبیعی و در بستر خود از دنیا رفته است و هنگام وفات کسانی بر بالین او از جمله از خدمه و موثّقین سلطان: فلانی و فلانی و از طبیبان فلانی و فلانی و از قاضیان فلانی و فلانی حاضر بودند، آنگاه رویش را پوشانید و بر او نماز خواند و پنج تکبیر گفت و دستور داد که او را بردارند و به وسط سرایش بردند و

در همان خانه‌ای که پدرش در آن دفن بود، به خاک سپردند.

پس از دفن و پراکنده شدن مردم، سلطان و یارانش به جستجوی فرزند او برآمدند و بازرسی منازل و خانه‌ها را افزودند و از تقسیم میراثش خودداری کردند و آن زنی که گمان می‌رفت باردار است دو سال یا بیشتر تحت نظر بود تا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۵

آنکه معلوم شد باردار نیست (۱) آنگاه میراثش بین مادر و برادرش جعفر تقسیم شد و مادرش مدعی وصایت او بود و آن نزد قاضی به ثبوت رسید و با وجود این سلطان هنوز در جستجوی فرزند او بود.

در این هنگام آن امر عجیب از جعفر به وقوع پیوست و آن این بود که او پس از تقسیم میراث به نزد پدرم آمد و به او گفت: مرتبه پدر و برادرم را برایم قرار بده و سالی بیست هزار دینار خواهم پرداخت. پدرم او را راند و دشنام داد و گفت: ای احمق! سلطان-عزّه الله- شمشیر و تازیانه‌اش را کشیده بود تا بر کسانی که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند فرود آورد تا ایشان دست از آن اعتقاد بردارند و موفق نشد و از آن اعتقاد دست برنداشتند و کوشش کرد که پدر و برادرت را از آن مرتبت ساقط کند و موفق نشد. پس اگر تو نزد شیعیان پدر و برادرت امامی که به سلطان و غیر سلطان نیازی نداری که رتبه آنها را به تو بدهند و اگر نزد ایشان آن مقام و منزلت را نداری، به واسطه ما نمی‌توانی بدان مقام دسترسی پیدا کنی و از اینجا پدرم او را حقیر و ناتوان شمرد و دستور داد که دربانان از ورود او جلوگیری کنند و تا پایان عمر به او اجازه ورود نداد. اوضاع به همین منوال بود تا از سرّ من رای بیرون آمدیم و سلطان تا امروز در جستجوی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۶

فرزند حسن بن علی است.

(۱) پس آیا هرگز جز این است و آیا می‌توان یک امر عیانی را تکذیب کرد و دروغ شمرد؟ و سلطان وقت از جستجوی فرزند او باز نمی‌ایستد، زیرا اخبار او را شنیده بود و او چند سال پیش از وفات پدرش متولد شده بود و امام عسکری علیه السلام او را به شیعیانش عرضه داشته و گفته است: بعد از من، این امام شما و خلیفه من بر شماست، از او فرمان برید، متفرّق نشوید که در دینتان هلاک خواهید شد و بدانید که او را پس از این نخواهید دید و او را نهان کرد و ظاهرش نساخت و به همین دلیل است که سلطان از جستجوی او باز نایستاد.

اثبات غیبت

اشاره

(۲) و روایت شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام کسی است که ولادتش پنهانی است و شخصش از دیدگان نهان است تا چون ظهور کند بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد و او همان کسی است که زنده است و میراثش تقسیم می‌شود و من آن حدیث را با سند متصل و در فصل خود نقل کرده‌ام. مراد ما از نقل خبر فوق اثبات وفات امام یازدهم علیه السلام بود و چون غیبت محمّد ابن حنفیه و امام صادق

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۷

و امام موسی کاظم و امام حسن عسکری علیهم السلام باطل شد، (۱) زیرا وفاتشان به وقوع پیوسته است، پس وقوع غیبت در باره کسی که پیامبر اکرم علیهم السلام و یازده امام پیش از او تصریح بدان کرده‌اند درست خواهد بود و او حجّه بن الحسن بن علی ابن محمّد العسکری است و من اخبار غیبت آن حضرت را با سلسله سند متصل در ابواب نصوص بر آن حضرت در این کتاب نقل

کرده‌ام.

و هر کدام از مخالفین ما که در باره امام قائم علیه السّلام از ما پرسش می‌کنند، از دو حال خارج نیستند: یا آنکه به امامت ائمه یازده گانه- که پدران آن حضرتند- معتقدند و یا آنکه قائل به امامت ایشان نیستند، اگر معتقد به امامت ایشانند، به امامت امام دوازدهم نیز بایستی اعتقاد داشته باشند، زیرا نصوص عدیده‌ای در باره اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمه نیز بر امامت آن حضرت اتفاق و اجماع کرده‌اند و او همان قائمی است که پس از غیبتی طولانی آشکار می‌شود و زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد آکنده از عدل و داد خواهد کرد، و اگر آن پرسشگر معتقد به امامت ائمه یازده گانه پیش از او نیست، در باره امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السّلام پاسخی نزد ما نخواهد داشت و بایستی در ابتدا در باره امامت آباء بزرگوار او که ائمه-

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۸

یازده گانه‌اند سخن گوئیم. (۱) چنان که اگر یک یهودی از ما پرسش کرده و بگوید چرا نمازهای ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است؟ پاسخی نزد ما ندارد، بلکه بایستی به او بگوییم تو منکر نبوت پیامبری هستی که این نمازها را آورده و عدد رکعات آن را معین کرده است و با او در باره نبوت پیامبر اکرم و اثبات آن سخن می‌گوییم و اگر نبوت او باطل باشد این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوت او صلی الله علیه و آله و سلم ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عدد رکعات آن اقرار کنی، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را آورده و امتش بر آن اجماع و اتفاق کرده‌اند، خواه علت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم علیه السّلام پرسش می‌کند دقیقاً همین جواب است.

پاسخ اعتراض

(۲) ممکن است معترضی که آثار حکمت را نداند و از تدبیر درست ملت بی‌خبر باشد بگوید: چرا صاحب‌الأمر شما غایب شد اما پدران او که شما ایشان را ائمه می‌دانید غیبت نداشتند با آنکه شیعه آل محمد علیهم السّلام امروزه نسبت به دوره بنی امیه ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۸۹

احوال بهتری دارند و مرفه‌تر زندگانی می‌کنند، زیرا در آن زمان از ایشان می‌خواستند که از امیر المؤمنین علیه السّلام بی‌زاری بجویند و آنها را می‌کشتند و یا تبعید و آواره می‌کردند ولی شیعه امروزه در آرامش و سلامت زندگی می‌کند و تعداد آنها کثیر و یارانشان افزون شده است و به واسطه دوستی و پشتیبانی اهل دولت و صاحبان سلطنت و قدرت، مذهبشان علنی و پیروز شده است. من به توفیق الهی در جواب این اعتراض می‌گویم: نادانی غافلان و مردم بی‌ایمان و حیران معدوم نگشته است، و ما پیش از این گفتیم که ظهور و غیبت حجتهای الهی، بر اساس حکمت ربوبی و بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان است و اگر چنین باشد، اندیشمندان و صاحب‌نظران بایستی بگویند امروزه امر دشوارتر و محنت شدیدتر از دوران ائمه سابقه است، گر چه حال امروز شیعه چنان باشد که شما وصف کردید، و این از آن رو است که ائمه گذشته در هر مقامی و به هر مناسبتی به شیعیان و دوستان و طرفدارانشان اظهار کرده بودند که امام مقتدر و صاحب شمشیر، امام دوازدهم علیه السّلام است (۱) و آن امام قیام نمی‌کند مگر آنکه صحیحه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۰

آسمانی او را به نام پدرش بخواند و نفوس متمایل به انتشار شنیده‌ها و پخش محسوسات خود هستند و این مطلب در بین شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حتی مخالفین ایشان و از جمله طواغیت منتشر گردید، و آنها هم امامان شیعه را راستگو و

دانشمند و فاضل می‌دانستند و از شتاب در کشتار ایشان و نابودی آنها باز می‌ایستادند و از فرود آوردن مکروه بر آنها خودداری می‌کردند و حکمت و تدبیر الهی هم موجب ظهورشان بود و این چنین بایستی هر کس به آنچه سزاوار است از هدایت و ضلالت برسد، همان گونه که خدای تعالی فرموده است: «هر که را خداوند توفیق هدایت دهد، او هدایت شده است و هر که را به وادی ضلالت وانهد، پیشوای مرشدی برای او نخواهی یافت»، «۲» و باز فرموده است: «آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، موجب افزایش طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد شد و تو بر مردم کافر اندوه مخور». «۳»

ولی در این زمان، مردم هر اشاره‌ای از نص و اثر را استیفا کرده‌اند و اخبار بدیشان منتهی شده و آثار به آنها رسیده است که صاحب الزمان همان صاحب-

(۲) الکهف: ۱۷.

(۳) المائدة: ۶۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۱

شمشیر است و نفوس (۱) هم چنان که گفتیم متمایل به نشر شنیده‌ها و ذکر دیده‌های خود هستند و اگر صاحب الزمان ظاهر باشد، شیعه اخبار او را انتشار داده و به مخالفینشان هم خواهد رسید و این بواسطه آن است که گاه جاسوسان ظاهر الصّلاح که خود را متمایل به شیعه نشان می‌دهند در بین ایشان نفوذ می‌کنند و گاه شیعه خود در اوقات جدال، شخص او را بنمایانند و به مکان او اشاره کنند، چنان که هشام بن حکم در هنگام مناظره با آن فرد شامی چنان کرد، او در حضور امام صادق علیه السلام با آن شامی مناظره می‌کرد و شامی به او گفت: این امامی که به او اشاره می‌کنی و اوصاف او را بر می‌شماری کیست؟ و هشام نیز با دست خود به امام اشاره کرده و گفت، او همین آقا است.

پس اگر به شخص و نسب و مکان او در بین شیعیان اشاره شود، در میان مخالفان نیز شناخته خواهد شد و در این صورت مهلت و فرصت به ایشان نداده و آنها را نابود خواهند ساخت، مانند کردار فرعون در کشتن فرزندان بنی اسرائیل، زیرا در بین ایشان شایع و منتشر شده بود که موسی در بین ایشان است و هلاک فرعون و مملکتش به دست اوست، و مانند کردار نمرود که پیش از فرعون بود و هنگامی که خبر ولادت ابراهیم منتشر شد و اینکه هلاک نمرود و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۲

اطرافیان و پیروانش به دست اوست، در جستجوی ابراهیم فرزندان رعایا و اهل مملکت خود را کشت. (۱) و همچنین است خلیفه سرکش زمان وفات امام حسن عسکری علیه السلام - پدر صاحب الزمان علیه السلام - که در جستجوی فرزند او بود و خانه او را زیر نظر گرفت و کنیزانش را زندانی کرد و انتظار می‌کشید تا اگر باردار هستند وضع حمل کنند. و اگر منظورشان همان افعالی که در زمان ابراهیم و موسی علیهما السلام به وقوع پیوست نبود، آن کارها را نمی‌کردند. آن حضرت اهل و فرزند خود را به جا گذاشت و مخالفین می‌دانستند که مذهب و دین او این است که با وجود فرزند یا یکی از ابویین هیچ کس جز زوج و زوجه از او ارث نمی‌برد، خیر، شخص عاقل جز این نمی‌پندارد و نمی‌فهمد و مقتضای تدبیر و حکمت الهی هم در موضوع غیبت و ظهور همین را اقتضا می‌کند، بنا بر این غیبت واقع گردید و شخص او از انظار نماند و نتوانستند پی به مکان او ببرند. سپس یک نفر از شیعیانش پاره‌ای از وضعیّت امر او را منتشر ساخت در حالی که امام شما در استتار بود و آتش غضب طاغوت زمان شعله‌ور گردید و فتنه‌انگیزی از میان عوام در باره غیبت و اخبار آن به تفحص پرداخت ولی شخصی که به او اشاره

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۳

شود و شبهه‌ای که دستاویز او گردد نیافت. (۱) آنگاه شدت غضب فروکش کرد و فتنه خوابید و عصیّت به کناری رفت و در این

هنگام مخالفین نسبت به شیعیان او بهانه‌ای ندارند و نمی‌توانند آنها را محکوم و معدوم کنند، آنگاه آتش دشمنی خاموش خواهد شد و شدت غضب فروکش خواهد کرد و احوال ایشان بر ناظران آشکار خواهد گردید و امرشان بر تأمل‌کنندگان روشن خواهد شد و هر شخص با ایمانی که درست فکر کند حقایق مذهب امامیه را خواهد فهمید و کسانی که در حیرت جهالتند به اولیای حجت الهی خواهند پیوست و پرده ظلمت در مهلت تأمل در حق - بیناتش و شواهد علاماتش - به کناری خواهد رفت، چنانچه حقیقت امامت و صحت مذهب امامیه برای هر کس که طالب حقیقت باشد از مطالعه همین کتاب ما روشن می‌گردد در صورتی که جویای نجات و گریزان از گمراهی باشد و خود را ملحق به کسانی کند که خداوند سرانجام خوشی برای آنها مقرر کرده است، و راه حق را بر گمراهی ترجیح دهد.

پاسخ اعتراضی دیگر

(۲) یکی از سؤالهای جهال معاندین حق این است که می‌گویند: به ما از وضع -

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۴

فعلی امام غائب خبر دهید. آیا او مدعی امامت هست یا نیست؟ و اگر هست، آیا می‌توانیم به نزد او برویم و از احکام دین از او پرسش کنیم یا نه؟ اگر او مدعی امامت است و به پرسشهای ما پاسخ می‌دهد که او امام است؛ و اما اگر ادعای امامت ندارد و یا اگر به نزد او برویم پاسخ ما را نمی‌دهد، پس او با کسی که ادعای امامت ندارد برابر است.

در جواب این سؤال گفته می‌شود: امام راستگویی که پیش از وی بوده ما را به امامت او دلالت کرده است و نیازی نیست که او خود ادعای امامت کند جز آنکه ممکن است او خود بر سیبل یادآوری و تأکید اظهار امامت کند اما بر سیبل ادعائی که نیازمند برهان باشد، چنین امری ضرورت ندارد زیرا امام راستگویی که پیش از او بوده است به امامت او تصریح کرده و وضع او را روشن نموده و از ادعای امامت و اقامه برهان بی‌نیاز ساخته است. سخن در این باب، شبیه عقیده ما در باره علی بن ابی طالب علیه السلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امامت او تصریح فرموده است و خود نیازمند آن نبود که دعوی امامت کند.

اما در پاسخگویی او به مسائل دینی: اگر برای کسب علم و کمال به او رجوع کنید و به موضع او عارف و به امامت او مقرر و معترف باشید، البته شما را آگاه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۵

فرموده و تعلیم فرماید. (۱) اما اگر در حالی که دشمن او هستید به وی رجوع کرده و بخواهید سعایت و جاسوسی او را به دشمنانش کنید و امور مکروهه او را در دل نهان کرده و به نزد دشمنان حق برید و امور مستوره دین را شایع و پراکنده سازید، البته به شما پاسخ نخواهد داد، زیرا از شما به جان خویش می‌ترسد. و کسی که این جواب او را قانع نسازد، سؤال را در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر می‌گردانیم و می‌گوئیم اگر آنگاه که پیامبر اکرم خود را در آن غار مخفی ساخت، مردم بخواهند مسائل دینشان را از او پرسش کنند آیا می‌توانند او را ملاقات کرده و به وی دسترسی داشته باشند یا نه؟ اگر بتوانند به ایشان دسترسی داشته باشند که استتار او در غار معنی نخواهد داشت و اگر نتوانند به وی دسترسی داشته باشند طبق نظر شما وجود و عدم او برابر خواهد بود، و اگر بگوئید پیامبر اکرم در آن حال حفظ جان خود می‌کرد، می‌گوئیم امام نیز در این زمان حفظ جان خود می‌کند، و اگر بگوئید پیامبر اکرم بعد از آن ظاهر شد و مردم را به آئین خویش خواند، می‌گوئیم فرقی در آن نیست، آیا او قبل از آنکه از غار خارج شود و ظاهر گردد در حالی که در غار مستتر است پیامبر نبود؟ این استتار در غار نبوت او را نقض نکرد و امام نیز همچنین است، او امام است گرچه برای حفظ جان خود در پس پرده غیبت واقع گردد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۶

(۱) پاسخ دیگری که به ایشان داده می‌شود این است که می‌گوئیم: اگر جمعی از افاضل اصحاب پیامبر و راستگویان آنها به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با لشکر مشرکین برخورد کنند که در جستجوی رسول خدا باشند، آیا چون او را نمی‌شناسند پرسند آیا پیامبر این شخص است؟- در حالی که پیامبر در میان اصحاب است- و یا پرسند پیامبر چگونه مخفی شده است؟ او کجاست؟ و اصحاب ایشان بگویند ما نمی‌دانیم او کجاست و این شخص پیامبر نیست آیا ایشان در این باب دروغگو و مذبذب هستند و نمی‌توان ایشان را صادق و محمود شمرد؟ اگر بگوئید دروغگویند که به واسطه تکذیب اصحاب رسول خدا از مذهب اسلام خارج شده‌اید زیرا همه اصحاب رسول خدا از دیدگاه اهل تسنن عدولند و جرح و تعدیل ایشان روا نیست و اگر بگوئید دروغ نگفته‌اند، بلکه برای حفظ جان پیامبر، معنای دیگری از کلام را آنها در نظر گرفته و آن را تیت کرده‌اند تا از دروغ پرهیز کرده باشند و اگر چه ظاهر گفتارشان دروغ باشد، بنا بر این ملامتی متوجه آنها نیست و کارشان پسندیده و رواست، زیرا از کشته شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری کرده‌اند. به ایشان می‌گوئیم: امام نیز چنین است، اگر امام هم در برابر دشمنان خود بگوید من امام نیستم و جواب پرسشهای آنها را ندهد. این مطلب امامت او را زایل نکند، زیرا او خائف بر نفس خود ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۷

است (۱) و اگر انکار امامت در حال خوف و در برابر دشمن سبب بطلان امامت باشد، باید اصحاب پیامبر نیز که در جواب دشمن و در حال خوف بر خلاف دانسته‌های خود انکار نبوت او را کنند راستگو و مسلمان نباشند و اگر این گونه انکار کردن صدق صحابه را زایل نسازد، پنهان کردن امام شخص خود را، موجب زایل شدن امامتش نمی‌شود و هیچ فرقی در میان نیست. و اگر مسلمانی به دست کفار گرفتار شود و آن کفار هر مسلمانی را که به چنگ آورند بکشند، چنانچه از آن مسلمان پرسند که آیا تو مسلمانی؟ و او بگوید: خیر، این پاسخ او را از مسلمانی خارج نسازد و امام نیز چنین است. اگر او در برابر دشمنان جانی خود انکار امامت خود کند، این انکار او را از امامت خارج نسازد.

اگر بگویند: مسلمان در عالم قرار داده نشده است تا مردم را تعلیم دهد و اقامه حدود کند و بدین جهت حکم امام و آن فرد مسلمان متفاوت است و بر امام واجب است که خود را پنهان نسازد.

می‌گوئیم: ما نگفتیم که امام نفسش را از جمیع مردم پنهان کرده است، زیرا خدای تعالی او را منصوب کرده و به واسطه قول امام راستگوی پیش از خود،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۸

مکانت او را به خلائق شناسانده است، (۱) بلکه می‌گوئیم امام به خاطر خوف از دشمنانش که او را خواهند کشت می‌تواند اقرار به امامت خود نکند، اما اینکه از جمیع خلائق مستور باشد، چنین نیست، زیرا اگر همه مردم راجع به امام طائفه امامیه پرسش کنند که کیست؟ می‌گویند: فلان بن فلان است و نزد همه امت اسلامی معروف است و سخن ما در این است که آیا امام وظیفه دارد نزد دشمنان خود اقرار به امامت خود کند یا نه؟ و با شما به پنهان شدن پیامبر اکرم در دوران نبوتش در غار معارضه کردیم، در حالی که پیامبر صاحب معجزات بود و شریعت نو آورده و آئین‌های پیشین را نسخ کرده و مردم از هر جهت نیازمند مراجعه به او بودند و به شما نشان دادیم که امام چون از جان خود خائف باشد حق دارد نزد دشمنان خود انکار امامت خود کند و پاسخ پرسش ایشان را ندهد و این مطلب او را از امامت خارج نکند و فرقی میان پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار و غیبت امام زمان علیه السلام نیست.

و اگر بگوئید: شما که برای امام جائر می‌دانید که در حال خوف از دشمنان، امامت خود را انکار کند، آیا برای پیامبر هم جائر می‌دانید که در حال خوف از دشمنان، نبوتش را انکار کند؟ (۲) می‌گوئیم: برخی از اهل حق، بین پیامبر و امام فرق نهاده و گفته‌اند پیامبر،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۹۹

خود داعی به رسالت خویش و مبین مقام خود به خلائق است و اگر به واسطه تقیه آن را انکار کند حجت نیز باطل خواهد شد و کسی نخواهد بود که مقام او را تبیین کند. اما امام را پیامبر برگزیده و به مردم معرفی فرموده است، و آنگاه که سکوت اختیار کند و یا آنکه انکار امامت خود کند، قول پیامبر در امامت او کفایت می‌کند، اما این جواب ما نیست و ما می‌گوئیم: حکم پیامبر و امام در امر تقیه برابر است. پیامبر هم اگر به امر الهی قیام کرده و تبلیغ رسالت نموده و معجزات آورده باشد و سپس گرفتار دشمن گردد در امر تقیه جان خود می‌تواند تقیه کند، اما پیش از آن نمی‌تواند چنین کند و دلیل آن هم این است که پیامبر اکرم در صلح حدیبیه عنوان نبوت خود را از صلحنامه محو کرد، آنگاه که سهیل بن عمرو و حفص بن احنف منکر نبوت او شدند و پیامبر به علی علیه السلام فرمود: کلمه نبی را محو کن و بنویس این قرارداد صلح محمد بن عبد الله است، و این مطلب به مقام نبوت او ضرری نرسانید، زیرا نشانه‌ها و دلائل نبوتش پیش از آن بر مردم روشن شده بود.

و خدای تعالی عذر عمّار یاسر را پذیرفت، آنگاه که مشرکین او را به دشنام و بدگویی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واداشتند و می‌خواستند او را بکشند که او پیامبر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۰

را دشنام گفت. (۱) و چون نزد پیامبر بازگشت آن حضرت فرمود: ای عمّار! رویت رستگار باد. عرض کرد: ای رسول خدا! رستگار نیست زیرا شما را دشنام داده است. آن حضرت فرمود: ای عمّار! آیا دلت با ایمان نبود؟ عرض کرد: چرا ای رسول خدا. و خدای تعالی این آیت فرستاد: «مگر کسی که مجبور شود و دلش مطمئن به ایمان باشد» (۱) و سخن حق در این باب همان است که در شرع آمده است که در موقعی جایز است و در وقت دیگر ممنوع. و هنگامی که برای امام جایز باشد که امامت خود را انکار کرده و امرش را پنهان دارد، جایز است که به مقتضای حکمت، خودش را مستور کرده و غیبت اختیار نماید. و اگر جایز باشد که به علت موجه‌ای یک روز غیبت کند، جایز است که یک سال هم غیبت داشته باشد و اگر جایز باشد که یک سال غیبت کند جایز است که صد سال و یا بیشتر هم غیبت داشته باشد تا وقتی فرا رسد که حکمت اقتضای ظهور کند، همچنان که همان حکمت غیبت را ایجاب کرده بود. و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ.

علاوه بر مطالب فوق، عقیده ما چنان است که امام هر حالی که از غیبت و ظهور و غیر آن اختیار کند بر اساس عهده‌ای است که از جانب رسول خدا بدان معهود است، همچنان که اخباری در این باب از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده

(۱) النحل: ۱۰۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۱

است: (۱) امام هشتم از پدران‌ش علیهم السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم فرمود: قسم به کسی که مرا بشیر مبعوث کرد به تحقیق که امام قائم علیه السلام از فرزندان من است و طبق پیمانی که از جانب من بر عهده اوست غایب شود تا به غایتی که اکثر مردم بگویند: خدا را در خاندان محمد حاجتی نیست. و دیگران در اصل ولادت او شک کنند، پس هر کس در زمان او واقع شود بایستی به دین او متمسک شود و به واسطه شک خود راه شیطان را باز نسازد تا شیطان او را از آئین من زایل ساخته و از دین من بیرون برد که او پیشتر پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و خدای تعالی شیطان را ولی بی‌ایمانان قرار داده است.

اعتراض ابن‌بشار

(۲) ابو الحسن علی بن بشّار، علیه غیبت امام عصر علیه السّلام مطالبی گفته است و ابو جعفر محمّد بن عبد الرّحمن بن قبه رازی «۲» پاسخ او را گفته است و ما در ذیل هر

(۲) محمد بن عبد الرّحمن بن قبه- بالقاف المكسورة و فتح الباء الموحدة- الرازی أبو جعفر متکلم عظیم القدر حسن العقیده کان قدیما من المعتزلة و تبصر و انتقل. و کان شیخ الامامیة فی زمانه كما فی (جش و صه).

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۲

دو سخن را نقل می‌کنیم:

خلاصه سخن علی بن احمد بن بشّار که در کتابش آمده چنین است:

ابطال‌کنندگان از اثبات شخص امام بی‌نیازند، اما ایشان (یعنی اصحاب ما امامیه) نیازمند اثبات وجود امامی هستند که مدعی وجوب طاعت اویند و یک جهت بطلان ویژه‌ای هم دارند که از سایر فرقه‌های باطله ممتاز می‌شوند، زیرا زیادتی در باطل منحط می‌سازد و زیادی در خیر سربلندی می‌آورد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

سپس می‌گوید: گرچه بر ما واجب نیست که آن زیادتی را باز گوئیم، اما سخنی را می‌گویم که اگر انصاف داشته باشی به آن زیادتی پی ببری و آن اینکه ایشان اگر بتوانند وجود امام غائب را به ما بنمایند، عقیده خود را به غیبت ابطال

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۳

کرده‌اند (۱) و اگر نتوانند، آنچه ما گفتیم روشن خواهد شد که علاوه بر آنکه مانند هر فرقه باطله‌ای از اثبات مدعی خود عاجزند، از اثبات آئیت مدعی خود نیز عاجزند چون همه فرقه‌های باطله گذشته می‌توانند موضوع ادعای خود را بنمایانند و اینها از آنچه آن فرقه‌های باطله بر آن قادرند نیز عاجزند. ایشان می‌گویند در هر عصری باید کسی باشد که حجت الهی به او برقرار شود و اجلی است که بایستی به سر آید. آری لابد است که چنین شخصی باشد، شما صرف نظر از دعوی، شخص او را به ما بنمائید، برای من از ابو جعفر بن ابی‌غانم نقل شده است که پرسشگری به او گفته است: چگونه با کسانی که می‌گویند «باید امام قائمی از اهل بیت باشد» مواجه می‌کنی؟ و ابن ابی‌غانم گفته است: به ایشان می‌گویم: آن، جعفر بن حسن عسکری است شکفتا که مردم جدال می‌ورزند در باره کسی که محلّ جدال نیست. در این ناحیه یک استادی بود که می‌گفت: من این طایفه را «لابدیه» نام گذاشته‌ام، زیرا مرجع و معتمدی ندارند جز آنکه می‌گویند لابد است که این شخصی که در کائنات موجود نیست باشد! و آنان را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۴

چنین نام نهاده است (۱) و ما هم همین نام را برایشان می‌نهیم زیرا آنها منحطتر از هر بت‌پرستی هستند، چرا که آن بت‌پرست هم گو اینکه بر باطل است متوجه به یک موجودی است ولی اینها آویخته به عدم و باطل محض هستند و حقا که آنها «لابدیه» اند. و الحمد لله.

سپس ابن بشّار می‌گوید: ما این مکتوب را با این سخن به پایان می‌آوریم که می‌گوئیم طرف خطاب و مناظره ما کسانی هستند که اتفاق دارند بر آنکه لابد بایستی امام قائمی از اهل بیت باشد تا حجت خدا ثابت گردد و فقر و حاجت مردم برطرف شود و کسی که در این عقیده همراه ما نباشد از ملاحظه نوشته ما معذور است و ما مسئول او نیستیم و به کسانی که در این اصل با ما اتفاق دارند و پیش از این به آنها اشاره کردیم می‌گوئیم ما و شما اتفاق داریم که هیچ یک از اتاقهای این خانه از چراغ فروزنده خالی نیست و داخل خانه شدیم و در آنجا جز یک اتاق نبود، پس واجب و درست آید که بگوئیم در این بیت چراغی است وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۵

پاسخ ابن قبه

(۱) ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی پاسخ وی را چنین داده است: ما به توفیق الهی می‌گوئیم ادّعیای بی‌جا و افتراء به طرف مقابل چیزی را ثابت نمی‌کند و اگر چنین باشد استدلال میان طرفین دعوی برداشته می‌شود و هر کس هر سخن زشتی را که بخاطرش رسید به طرف مقابل نسبت می‌دهد، ولی بر خلاف این، روش استدلال و احتجاج پایه‌گذاری شده و انصاف شایسته‌ترین چیزی است که اهل دیانت بایستی بدان عمل کنند و گفتار ابو الحسن ملجئی نیست که بدان رجوع کنیم و عطف نظر نمائیم و سندی نیست که بدان به عنوان حجت متمسک شویم، زیرا ادّعیای او بی‌دلیل است و ادّعیای بی‌دلیل نزد خردمندان مقبول نیست و ما ناتوان نیستیم که بگوئیم آری بحمد الله ما کسی را داریم که به وی رجوع کنیم و به دستور او باشیم و او کسی است که حجتش ثابت است و ادله امامتش آشکار است. اگر بگویی او کجاست و ما را به سوی او راهنمایی کنید، می‌گوئیم: چگونه می‌خواهید شما را به سوی او راهنمایی کنیم؟ آیا می‌خواهید به او بگوئیم سوار مرکب شده و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه نماید یا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۶

می‌خواهید خانه‌ای برای او بسازیم (۱) و او را به آنجا بریم و به اهل شرق و غرب عالم اعلام کنیم. اگر مقصود شما این است ما بر آن قادر نیستیم و بر او همچنین چیزی واجب نیست.

و اگر می‌گوئید از چه راه پی به وجود او می‌برید و حجت او بر شما تمام می‌شود و پیروی او بر ما واجب می‌گردد؟ می‌گوئیم: ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیهما السلام حجّه الله باشد و شما را بر این مطلب دلالت می‌کنیم تا در صورت داشتن انصاف آن را بپذیرید و اول چیزی که بر ما و شما واجب است آن است که از روش منطق و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این روش در گذرد راه دانشمندان را فرو گذاشته است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی‌گوئیم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد و همین شخصی که شما وجودش را انکار می‌کنید، همانا حقّ امامت او به دنبال امامت پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفتی ندارید، در اینجا نباید از حقّ پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در وجود خودش بحث کرد، زیرا اگر حقّ امامت پدرش ثابت شد، این نیز هم به ضرورت و هم به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۷

اقرار شما ثابت خواهد شد (۱) و اگر پدرش حقّ امامت نداشت حقّ به جانب شما بود و سخن ما بر باطل بود، و دریغاً، زیرا سخن حقّ جز نیرو نیفزاید و باطل - هر چند آن را بیارایند - جز سستی نزیاید.

اما دلیل صحّت امامت پدرش این است که ما و شما اتفاق داریم که بایستی مردی از فرزندان ابو الحسن ثالث حضرت هادی علیه السلام امام باشد تا حجت الهی بدو قائم شود و عذر خلاق در دسترسی نداشتن به امام و رهنما بر طرف گردد و این مرد بر همه اهل اسلام از دور و نزدیک و حاضر و غایب امام است و ما و بیشتر مردم بی‌آنکه او را دیده باشیم به امامت او معتقدیم، سپس بایستی بنگریم کدامیک از دو مردی که غیر آن دو از امام هادی علیه السلام باقی نمانده است امامند؟ و هر کدامشان که شایسته‌تر باشند، همو حجت و امام است و نیازی به تطویل کلام نیست، آنگاه می‌نگریم حجت رسولان و امامان علیهم السلام بر کسانی که در دوردست قرار دارند از چه راه ثابت می‌شود، پس اگر اثبات آن از طریق اخبار قطعی که ناقلان آنها متهم به تباخی و توافق بر جعل و کذب نباشند صورت می‌پذیرد و ما نیز تفحص کردیم و دو فرقه را دیدیم که یکی معتقد است امام گذشته تصریح به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۸

امامت امام حسن عسکری علیه السلام نموده و شخص او را به خلافت خود معرفی کرده (۱) و علاوه بر آنکه امام حسن فرزند ارشد حضرت هادی علیهما السلام است روایت وصیت و ادله دیگری را نیز ذکر می‌کنند و نشانه‌ای را بر امامت آن حضرت بیان

می‌دارند، اما فرقه دیگر وصیت را به نام جعفر روایت می‌کنند و جز این چیزی نمی‌گویند که او به امامت سزاوارتر است، ما می‌بینیم که ناقلین اخبار وصیت جعفر، جماعت اندکی هستند و ممکن است که با یک دیگر تباری و تلاقی و نامه‌نگاری کرده باشند و نقل ایشان محلّ شبهه باشد و نه حجت، و امامت حجج الهی با اخبار مشکوک ثابت نمی‌شود، اما چون به ناقلین اخبار دسته دیگر مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که گروه‌های بسیاری هستند که در سرزمین‌های دور و اقطار گوناگون عالم هستند و صاحبان همتهای مختلف و آراء متغایرند و چون از یک دیگر دورند ممکن نیست با یک دیگر تباری کرده و یا نامه‌نگاری و اجتماع بر کذب و جعل خبر کرده باشند، پس می‌فهمیم که نقل ایشان صحیح است و حق با آنهاست، و اگر خبر ایشان را با اوصافی که کردیم باطل بدانیم، در بسیط زمین هیچ خبری درست نخواهد بود و همه اخبار باطل است. پس در حال هر دو فرقه تأمیل کن - خدا توفیقت دهد - می‌یابی که ایشان همان گونه هستند که وصف

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۰۹

کردم، (۱) و اگر ما همه اخبار را باطل بدانیم، اسلام نابود خواهد شد و اگر اخبار قطعی را صحیح بدانیم، خبر ما نیز صحیح خواهد بود و اعتقاد ما نیز درست می‌باشد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

سپس ما طرفداران امامت جعفر را می‌بینیم که با یک دیگر اختلاف دارند بعضی از ایشان می‌گویند او پس از برادرش محمد امام است و بعضی دیگر می‌گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از پدرش امام است و از آن تجاوز نمی‌کنند. امّا پیشینیان ما و ایشان قبل از حدوث مسأله امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده‌اند که بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد، و آن روایتی است که از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: چون سه نام محمد و علی و حسن پشت سر یک دگر واقع شود، چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد و همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آن حسن علیه السلام است: نه جعفر، و چون مدعی امامت غیر از حسن علیه السلام و جعفر کس دیگری نیست، و کسانی که او را در دوران حسن علیه السلام دیده‌اند دلیلی بر امامت او ندارند و حجت امام بایستی بر کسانی که او را دیده‌اند و یا مشاهده نکرده‌اند ثابت باشد، پس بناچار حسن علیه السلام امام است، و چون ثابت شد که حسن علیه السلام امام است و جعفر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۰

نیز از او تبرّی جسته است (۱) و امام از امام تبرّی نمی‌جوید و حسن علیه السلام رحلت کرد بناچار طبق عقیده ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن علیه السلام امام باشد و او فرزند او قائم علیه السلام است.

و ای ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه - اسعدک الله - به ابو الحسن علی بن - احمد بن بشار - اعزه الله - بگو محمد بن عبد الرحمن می‌گوید ما به دلیل قطعی وجود امام مورد ادعا را بر تو ثابت کردیم و تو هیچ گریزگاهی نداری، آیا آنچنان که ضمانت کرده بودی به بطلان خود اعتراف می‌کنی و یا آنکه هوای نفس تو را از چنین عملی باز می‌دارد و چنان خواهی بود که خدای تعالی فرموده: «وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ»، «۲» یعنی بسیاری از مردم از روی هوای نفس به نادانی گمراه می‌شوند.

اما اینکه اهل حق را به واسطه آنکه می‌گویند لا بد باید کسی باشد که حجت خدا بدو تمام شود «لابدّیه» نام نهاده است، پس این بسیار جای تعجب است، مگر ابو الحسن خودش نمی‌گوید: لا بدّ ممن تجب به حجّه الله؟ و چگونه نمی‌گوید در حالی که آنجا که از ما حکایت می‌کند و ما را تعبیر می‌نماید گفته است: «أجل لا بدّ من وجوده...»، آری لابد است که باشد، اگر او بدین جمله معتقد است، پس او و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۱

اصحابش نیز «لابدّیه» هستند، او این اسم را بر خود نهاد. (۱) اما برادرانش را بدان عیب کرده است. و اگر بدان جمله معتقد نباشد، زحمت پاسخگوئی به تنظیر و تمثیل او به بیت و چراغ از ما برداشته می‌شود. آری این چنین است حال کسی که با اولیاء الله عناد می‌ورزد، او خود را نکوهش می‌کند می‌پندارد که خصمش را سرزنش کرده است، و الحمد لله المؤید للحق. اما ما ایشان را «بدّیه» می‌نامیم، زیرا اینان پرستندگان بودند، به گرد چیزی معتکف شده‌اند که نه می‌شنود و نه می‌بیند و ایشان را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند و ایشان چنین‌اند و می‌گوئیم: ای ابو الحسن - خدا تو را هدایت کند - این امام غائب حجّت خدا بر جنّ و انس است و کسی که اثبات امر او بعد از دعوت و بیان صورت پذیرفت، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود را در غار مخفی و غایب ساخت و از مردمی که بر آنها حجّت بود، جز پنج «۱» تن کس دیگری جای او را نمی‌دانست.

اگر بگوئی این غیبتی پس از ظهور است و بعد از آنکه قائم مقام او بر جای او قرار گرفته واقع شده است، می‌گویم احتجاج ما مربوط به حال ظهور او و قائم مقام او در قبل و بعد نیست، ما می‌گوئیم آیا پیامبر اکرم در حال غیبت نیز

(۱) المراد بالخمسه: علی بن ابی طالب، و أبو بکر، و عبد الله بن اریقظ اللیثی، و أسماء بنت ابی بکر، و عامر بن فهیره،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۲

حجّت بر مردمی نبود که بنا بر مصلحتی مکانش را نمی‌دانستند؟ (۱) و تو گریزی نداری که بگوئی: آری. می‌گوئیم و در مورد امام نیز که برای مصلحتی دیگر غائب است حجّت بر خلق تمام است و الا چه فرقی وجود دارد؟ بعلاوه می‌گوئیم امام هم غایب نشد مگر آنکه پدرانش گوش شیعیانشان را پر کردند که غیبت واقع خواهد شد و به آنها گفته بودند که در غیبت امام چه خواهند کرد. و اگر بگویی آیا ولادت او نیز پنهانی است؟ می‌گویم این موسی علیه السلام است که با جستجوی شدید فرعون و اعمالی که نسبت به زنان و نوزادان مرتکب شد تا مکان او را پیدا کند، پنهانی به دنیا آمد تا وقتی که خداوند اذن ظهور او را داد و امام رضا علیه السلام در وصف او فرموده است: پدر و مادرم فدای او باد! او شبیه من و همنام جدّم رسول خدا و شبیه موسی بن عمران است.

دلیل دیگر آنکه می‌گوئیم: ای ابو الحسن آیا اقرار می‌کنی که شیعه در باره غیبت اخباری را روایت کرده است یا نه؟ اگر بگویند نه! ما اخبار را به او می‌نمائیم و اگر بگویند آری، می‌گوئیم: حال مردم وقتی امامشان غایب شود چه خواهد بود؟ و چگونه در هنگام غیبت حجّت تمام خواهد بود؟ اگر بگویند قائم مقام خواهد داشت، گوئیم به عقیده ما و شما قائم مقام امام، بایستی امام باشد و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۳

اگر امام به جای او ظاهر باشد، دیگر غیبت معنی ندارد، (۱) و اگر او حجّتی برای غیبت جانشین آورد، ما هم به همان حجّت تمسک می‌کنیم و هیچ فرق و فصلی وجود ندارد.

و از جمله دلائلی که بر فساد امر جعفر کذاب وجود دارد این است که با «فارس بن حاتم» - لعنة الله علیه - «۱» دوستی داشت و او را پاک می‌شمرد با آنکه پدرش از او بیزار جسته بود و این مطلب در شهرها شیوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند.

و دلیل دیگر بر فساد امر جعفر، کمک خواستن او از خلیفه جائر زمان است تا میراث امام حسن عسکری علیه السلام را از مادر آن حضرت دریافت کند، با وجود آن که شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام اجماع و اتفاق دارند که با وجود مادر، برادر ارث نمی‌برد.

و دلیل دیگر بر فساد امر او این سخن اوست که می‌گوید: من پس از برادرم محمد امامم! و ای کاش می‌فهمیدیم که امامت برادرش محمّد، کی ثابت شده است - در حالی که محمّد در زمان حیات حضرت هادی علیه السلام در گذشته است - تا نوبت به جعفر جانشین او برسد، و شگفتا که محمّد برای پس از خود امامی نصب نماید،

(۱) هو فارس بن حاتم بن ماهویه القزویّی نزیل العسکر من اصحاب الرضا علیه السلام، غال ملعون أهدر أبو الحسن العسکریّ علیه السلام دمه و ضمن لمن یقتله الجنّة، قتله جنید. راجع منهج المقال.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۴

با آنکه پدرش حضرت هادی علیه السلام هنوز زنده و حجّت الهی و امام باشد، (۱) در این صورت پس پدرش چه کاره بوده است؟ و کی این روش در میان ائمه و اولادشان جاری بوده است تا از شما هم بپذیریم، شما اول ما را بر امامت محمد دلالت کنید تا ما امامت خلیفه او را بپذیریم، و سپاس خدائی را که حق را مؤید و باطل را رسوا و سست و رفتنی قرار داد.

اما آنچه از ابی غانم رحمه الله نقل کرده است، او نمی‌خواهد بگوید که نزد ما امامت جعفر ثابت است، بلکه می‌خواهد پرسشگر بداند که اهل بیت ائمه علیهم السلام فانی نشده‌اند به غایتی که هیچ یک از ایشان باقی نمانده باشد.

و امّا این سخن او که «هر مطاعی معبود است» خطائی بزرگ است، زیرا ما معبودی جز «الله» نمی‌شناسیم در حالی که مطیع رسول خدائیم و او را نمی‌پرستیم.

و اما این سخن او که «اکنون این کتاب را با این سخنان- پایان می‌بریم که طرف مناظره و خطاب ما کسانی هستند که اجماع دارند بر آنکه باید امام قائمی از اهل بیت باشد که حجّت خدا بر خلق به وجود او تمام شود- تا آنجا که می‌گوید- و درست است که در این خانه چراغی هست ولی ما نیازی به داخل شدن در آن نداریم».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۵

(۱) خدا موفقت بدارد، ما با او مخالفتی نداریم که بایستی امام قائمی از اهل این بیت وجود داشته باشد که حجّت خدا بر خلق باشد، اختلاف ما در کیفیت قیام و ظهور و غیبت اوست. و مثلی که به عنوان بیت و چراغ ذکر کرده آرزویی بیش نیست و گفته‌اند آرزو سرمایه مفسدان است، اما ما از روی حقیقت مثلی ذکر می‌کنیم که میلی به خصم در آن نباشد و ستمی هم بر او نباشد بلکه منظورمان درستی و صواب است.

می‌گوئیم: ما و مخالفین ما اتفاق داریم که اگر شخصی بمیرد و دو فرزند و یک خانه از وی به جای مانده باشد و بگویند خانه از آن فرزندی است که قادر باشد با یک دست هزار رطل بر گیرد و خانه تا روز قیامت اختصاص به نسل او خواهد داشت و بدانیم یکی از آن دو قادر بدین کار و دیگری از انجام آن ناتوان است و برای شناسائی شخص قادر محتاج شویم به محل آنها برویم، اما مانعی پیشامد کند و نتوانیم آن دو را مشاهده کنیم، و بینیم گروههای بسیاری در شهرهای دور از هم گواهند که به چشم خود دیده‌اند که فرزند بزرگتر حامل هزار رطل است و در یک محله هم، گروه اندکی گواهی دهند که فرزند کوچکتر بر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۶

چنین کاری قادر است (۱) و خصوصیت فوق العاده‌ای هم در این گروه نباشد، به حکم عقل و انصاف و عادت و تجربه گواهی آن گروههای بسیار را نمی‌توان رد نمود و شهادت این گروه اندک را پذیرفت، زیرا در باره گروه دوم بدگمانی وجود دارد، اما گروههای نخستین از تهمت بر کنارند.

اگر مخالفین ما بگویند در باره شهادت سلمان و ابو ذرّ و عمار و مقداد در حق امیر المؤمنین علیه السلام، و شهادت آن گروه و آن مردم بسیار در حق دیگری چه می‌گوئید و کدامشان بر صوابند؟

می‌گوئیم: برای امیر المؤمنین و اصحاب اندکش امتیازاتی بود که در جمع مقابل نبود و اگر شما این امتیازات یا نزدیک به آنها را به ما نشان دهید، حق بجانب شما خواهد بود:

اول آنکه دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام همه اقرار و اعتراف به فضل و طهارت و علم او دارند و ما و ایشان متفقا در باره او از

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌ایم که فرمود: خداوند دوست کسی است که او را دوست بدارد، و دشمن کسی است که او را دشمن بدارد، بنا بر این واجب است که او پیروی شود و نه دیگری.

دوم آن که دشمنان علی به او نگفتند که ما گواهییم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فلانی را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۷

به امامت معین کرده و بر خلیف حجت ساخته است، (۱) بلکه آنچنان که اخبارش به تو رسیده است آنها به نظر خود فلانی را انتخاب کردند.

سوم آنکه دشمنان علی علیه السلام در حق یکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام گواهی می‌دادند که او دروغ نمی‌گوید، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود حمل نکرده شخصی را که راستگوتر از ابو ذر باشد» پس شهادت او به تنهایی بر شهادت ایشان مقدم است.

چهارم آنکه دشمنان وی نیز مثل دوستانش روایاتی در باره او نقل کرده‌اند که به امامت علی علیه السلام دلالت دارد، اما به واسطه تأویل ناروا از آن روایات اعراض کرده‌اند.

پنجم آنکه دشمنان وی روایت کرده‌اند که حسن و حسین علیهما السلام آقای- جوانان اهل بهشتند، و باز روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

«هر کس عمدا بر من دروغ بدهد، باید نشیمنگاهش را از آتش قرار دهد» و چون هر دوی آنها به امامت پدرشان گواهی می‌دهند و به شهادت رسول اکرم اهل بهشتند، واجب است که تصدیقشان کنیم، زیرا اگر در گواهی به امامت پدرشان دروغ گفته باشند نه تنها اهل بهشت نخواهند بود، بلکه به جهنم خواهند رفت و حاشا که آن دو پاک و طیب و راستگو، اهل بهشت نباشند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۸

(۱) پس اصحاب جعفر یک خصوصیتی که متعلق به ایشان باشد بیاورند که در مخالفین ایشان نباشد، تا از ایشان پذیرفته شود و الا معنی ندارد که خبر متواتری که هیچ تهمت در نقل و ناقل آن نیست ترک شود، و خبری که ناقلین آن در مظان تهمت و تباہی بر کذبند و ناقلین آن هیچ خصوصیتی هم ندارند، پذیرفته شود، این کار را کسی نمی‌کند مگر آنکه سرگردان و حیران باشد. پس در این گفتار تأمل کن- خدایت سعادت دهد- و در آنچه برای نوشتن نیک بنگر، مانند نگرستن کسی که به دین خود توجه دارد و برای معاد خود اندیشه می‌کند و در عواقب کفر و الحاد با چشم حقیقت و پرهیز می‌نگرد و تأمل می‌کند، ان شاء الله موفق خواهی بود، خداوند عمر و عزت دهد و تو را مؤید و ثابت قدم بدارد و از اهل حق قرار دهد و به آن هدایت کند و در پناه خدا باشی و نه از کسانی که در این دنیا به گمراهی در تلاشند و گمان می‌برند کار نیکویی می‌کنند و نه از کسانی که شیطان به نیرنگ و فریب و القاء و سوسه‌اش او را بلغزاند، خداوند بهترین ذخیره خود را در حق تو جاری سازد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۱۹

پاسخ ابن قبه به برخی از پرسشها

(۱) و یکی از امامیه به ابو جعفر بن قبه نامه‌ای نوشته و از مسائلی پرسش کرده است، این شیخ بزرگوار در پاسخ آن مسائل می‌نویسد:

امّا این سخن تو- خدا مؤیدت بدارد- که از معتزله نقل کرده‌ای که آنها گمان کرده‌اند که امامیه می‌پندارد نصّ بر امام واجب عقلی است، این سخن محتمل دو وجه است، اگر مقصودشان این است که نصّ بر امام پیش از آمدن رسولان و پایه‌گذاری شرایع واجب عقلی است، نادرست است، و اگر مقصودشان این است که عقل دلالت دارد که بایستی پس از این پیامبران علیهم السلام

امامی باشد، این مطلب درست است و امامیه آن را با ادله عقلی و اخبار قطعی که در این باب وارد شده است اثبات می‌کند. اما این سخن معتزله که ما می‌دانیم حسن بن علیّ علیهما السلام در گذشته و نصی بر امام پس از خود نداشته است ادعائی است که دیگران با آن مخالفند و معتزله بایستی برای اثبات مدّعی خود دلیل بیاورند، و از چه راهی می‌توانند به مخالفین خود که می‌گویند ما خلاف آن را می‌دانیم برتری جویند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۰

(۱) و از جمله دلائلی که دلالت دارد که امام حسن بن علیّ علیهما السلام بر امام بعد از خود تصریح کرده است، یکی صحّت نصوصی است که از ناحیه پیامبر اکرم رسیده است و دیگر فساد عقیده اختیار خلیفه از جانب امت است. و دیگر نقل شیعیان است از ائمه‌ای که تصدیق آنان واجب است که امام در نمی‌گذرد مگر آنکه بر امام پس از خود تصریح کند، همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه خود را معین فرمود، زیرا مردم در هر عصری به کسی نیازمندند که گفته‌های او اختلاف نداشته باشد و یک دیگر را تکذیب نکند، چنان که گفته‌های پیشوایان مخالفین ما ضدّ و نقیض است و یک دیگر را تکذیب می‌کند، و اگر آن شخص فرمان دهد، اطاعتش کنند و دستی بالای دستش نباشد و سهو و خطا نکند و دانا باشد تا مردم جاهل را آگاه کند و عادل باشد تا به حقّ داورى کند، و کسی که حکمش چنین باشد بایستی او را خدای علمای الغیوب بر زبان پیامبرانش معرّفی کرده و منصوص من عند الله باشد، زیرا در ظاهر خلقت امام دلیلی بر عصمت او وجود ندارد.

و اگر معتزله بگویند: اینها ادعایی بیش نیست و بایستی بر صحّت آنها استدلال شود، می‌گوئیم: آری، ما و شما بایستی بر صحّت دعاوی خود دلیل بیاوریم شما در باب امامت از فرعی پرسش کردید و فرع را نمی‌توان اثبات کرد

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۱

مگر آنکه بر صحّت اصل آن دلیل بیاوریم (۱) و دلائل ما بر صحّت این اصول در کتب ما موجود است. مثلاً اگر پرسشگری از صحّت احکام و شرایع از ما پرسش کند، ما ناچاریم او را بر صحّت خبر و صحّت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه آن حضرت به این احکام و شرایع فرمان داده است دلالت کنیم، و پیش از آن بایستی اثبات کنیم که خدای تعالی واحد و حکیم است و اینها همه بایستی پس از اثبات حدوث عالم باشد، و این نظیر همین سؤالی است که شما در باره امامت دارید، من در این سؤال تأمل کردم و غرض آن را سست و ضعیف یافتم و آن این است که می‌گویند: اگر حسن بن علیّ علیهما السلام بر امامت امام زمان علیه السلام نصی صادر کرده باشد دیگر غیبت موضوع ندارد.

امّا جواب آن این است که غیبت، عدم نیست، گاهی انسان در شهری غایب می‌شود که قبلاً در آن معروف بوده و دیده می‌شده است پس او در شهر دیگر غایب است. همچنین گاهی ممکن است که انسانی در میان قومی غایب باشد، اما در میان قومی دیگر غایب نباشد و یا از دشمنانش غایب باشد، اما در میان دوستانش غایب نباشد، در این موارد هم می‌گویند او غایب و پنهان است.

در باره امام زمان علیه السلام نیز چنین است، می‌گویند او غایب است زیرا از چشم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۲

دشمنانش و دوستانی که رازدار نیستند غایب است (۱) و مثل پدران بزرگوارش نزد عامّ و خاصّ و دوست و دشمن آشکار نیست، با وجود این، دوستانش از وجود او خبر می‌دهند و امر و نهی را به ما می‌رسانند، ایشان از کسانی هستند که نقلشان موجب اتمام حجت و قطع عذر است، و به واسطه کثرت تعداد و تفاوت اغراض، به ناچار بایستی خبرشان را پذیرفت. ایشان امامت او را نقل کرده‌اند همان گونه که امامت پدرانش را نقل کرده‌اند و اگر چه کسانی هم با ایشان مخالفت کنند، همان گونه که صحّت معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - علاوه بر قرآن کریم - به نقل مسلمین ثابت می‌شود، با آنکه مخالفین اسلام از اهل کتاب و مجوس و زنادقه و دهریه در وجود آنها مخالفت می‌ورزند و این مسأله‌ای نیست که بر مثل تویی که اهل توجه و دقت

نظری مشتبه شود.

و اما این قول ایشان که چون ظاهر شود از کجا معلوم می‌شود که او محمد بن - حسن بن علی علیهم السلام است؟ جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجت است، او را معرفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجت است.

جواب دیگر آن است که ممکن است معجزه‌ای ظاهر سازد تا بر امامت او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۳

دلالت داشته باشد (۱) و این جواب دوم مورد اعتماد ماست و به مخالفین خود بدان پاسخ می‌گوئیم، گرچه جواب اول نیز صحیح است.

اما سخن معتزله که می‌گویند: پس چرا علی بن ابی طالب در روز شوری به اقامه معجزه نپرداخت؟ ما در جواب می‌گوئیم پیامبران و حجج الهی علیهم السلام، دلایل و براهین را بر حسب اوامر الهی و بر اساس آنچه که خداوند برای خلق صلاح می‌داند اظهار می‌کنند، و هنگامی که حجت الهی بنا بر کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شأن علی و تصریح ایشان بر امامت او ثابت شده باشد، دیگر علی علیه السلام نیازمند اقامه معجزه‌ای نخواهد بود، مگر آنکه کسی بگوید اقامه معجزه در آن هنگام اصلح بود. و ما هم به او می‌گوئیم: چه دلیلی بر درستی این سخن وجود دارد؟ و خصم هم انکار نمی‌کند که اقامه معجزه او اصلح نبوده است؟ و چه بسا که اگر خدای تعالی در آن حال معجزه‌ای به دست او ظاهر می‌کرد، تعداد بیشتری کافر می‌شدند و او را ساحر و شعبده‌باز می‌خواندند، با وجود این احتمالات، معلوم نیست که اظهار معجزه اصلح بوده باشد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۴

(۱) و اگر معتزله بگویند: از کجا می‌دانید که اقامه معجزه برای اثبات آنکه فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام امام است، اصلح است؟ می‌گوئیم: ما نمی‌دانیم که او در آن حال حتماً بایستی اظهار معجزه کند، بلکه می‌گوئیم که بر او جایز می‌دانیم که چنین کند، و اگر هیچ راه دیگری موجود نباشد بناچار برای اثبات حجت چنین خواهد کرد، و اگر انجام کاری ضروری باشد، آن کار واجب خواهد بود و اگر واجب باشد صلاح خواهد بود و فسادی در آن نیست، و ما می‌دانیم که انبیاء علیهم السلام در مواقع خاص اقامه معجزه می‌کردند و هر روز و هر ساعتی و برای هر کسی که می‌خواست اسلام بیاورد اظهار معجزه نمی‌کردند، بلکه هر وقت اراده خداوند بر آن تعلق می‌گرفت و آن را صلاح می‌دانست معجزه صورت می‌گرفت. خدای تعالی حکایت حال مشرکین کرده که آنها از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که به آسمان بالا برود و پاره‌ای از آسمان را بر سر ایشان بیندازد یا اینکه کتابی بر ایشان فرود آورد تا آنها آن کتاب را قرائت کنند و کارهای دیگری که در آیه شریفه به آنها اشاره شده است، اما آن حضرت چنان نکرد، و از او درخواست کردند که «قصی بن کلاب» را زنده کند و کوههای «تهامه» را از ایشان دور گرداند، اما اجابتشان نکرد و گرچه در مواقع دیگری معجزاتی برای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۵

ایشان اقامه فرمود. (۱) حکم پرسش معتزله نیز همین است و به ایشان همان گفته می‌شود که به ما گفتند، چرا واضح‌ترین حجت‌ها و روشنترین دلایل در اظهار - معجزه‌های متعدد و استظهار به کثرت ادله ترک شده است؟

اما قول معتزله که می‌گویند: علی علیه السلام در امر خلافت به احادیثی استدلال کرده که قابل تأویل است، در جواب می‌گوئیم: به عقیده ما او در برابر اهل شوری به نصوصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرده است که ایشان آن نصوص را می‌شناختند، زیرا آن بزرگان جاهل به امر نبودند و حکمشان مانند حکم سایر پیروان نبوده است، و این کلام را به خود معتزله بر می‌گردانیم و می‌گوئیم: چرا خداوند انبیاء بیشتری را مبعوث نکرد و در هر شهر و روستا و هر عصر و زمانی تا روز قیامت یک یا

چند پیامبر نفرستاد؟ و چرا معانی قرآن کریم را چندان تبیین نفرمود که هیچ کس در آن تردید نکند و چرا قرآن را محتمل تأویل قرار داد؟ این مسائل آنها را به جواب ما وادار می‌کند. تا اینجا کلام ابو جعفر بن قبه بود.

کلام یکی از بزرگان در ردّ بر زیدیه

(۲) یکی دیگر از مشایخ متکلمین امامیه در باب غیبت امام زمان علیه السلام می‌گوید:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۶

عامّه مخالفین ما از ما پرسشهایی کرده‌اند و ایشان بایستی بدانند که سخن در باب غیبت امام زمان علیه السلام مبنی بر قول امامت پدران او علیهم السلام است و قول بر امامت پدران او علیهم السلام مبنی بر تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که امامت او و پدران او را اخبار فرموده است و این از آنرو است که این موضوع یک مسأله شرعی است و عقلی محض نیست و سخن گفتن در شرعیات بایستی مبتنی بر کتاب و سنت باشد، همچنان که خدای تعالی فرموده است: اگر در امری منازعه داشتید - که مقصود امور شرعیّه است - آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، «۱» پس هر گاه که کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم و حجّت عقل گواه ما باشد، سخن ما پسندیده و نیکو خواهد بود. ما می‌گوئیم که جمیع طبقات زیدیه و امامیه اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که من از میان شما می‌روم و دو شیء نفیس و گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم که یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت می‌باشد و آن دو خلیفه منند و از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در بهشت و کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و همه فرقه‌ها این حدیث را تلقی به قبول کرده‌اند، پس لازم است که همواره کتاب خدا همراه یکی از عترت باشد، همراه

(۱) النساء: ۵۹.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۷

کسی که تأویل و تنزیل کتاب الله را به علم یقینی بداند (۱) و از مراد خدای تعالی اخبار کند، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مراد آیات اخبار می‌فرمود، و بایستی که معرفت او به تأویل کتاب از روی استنباط و اجتهاد نباشد، کما آنکه معرفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از روی استنباط و اجتهاد نبود و صرفاً بر علم لغت و مخاطبات استناد نمی‌فرمود، بلکه مراد الله را از طریق خدای تعالی بیان می‌کرد تا با بیان حجّت الهی بر مردم تمام شود، و همچنین بایستی معرفت عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر کتاب الهی از روی یقین و معرفت و بصیرت باشد؛ خدای تعالی در وصف پیامبرش فرموده است: بگو این راه و روش من است، من و هر کس که از من تبعیت کند با علم و بصیرت به خدای تعالی می‌خوانیم. و اتباع او از اهل و فرزندان و عترتش همان کسانی هستند که از طریق خدای تعالی با یقین و معرفت و بصیرت مراد او را از کتاب الله باز گویند، و هر گاه مخبری که از طریق خدای تعالی مراد الله را بیان می‌کند ظاهر و هویدا نباشد، بر ما واجب است که معتقد باشیم قرآن کریم از همنشینی با فردی از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر کنار نیست که تأویل آن را بداند، زیرا حدیث ثقلین آن را ایجاب می‌کند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۸

(۱) علمای امامیه گفته‌اند: خدای تعالی فرموده است: خداوند آدم و نوح و آل - ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، ذریّه‌ای که بعضی از ایشان از نسل - بعضی دیگر بودند. «۱» و بر طبق عموم این آیه واجب است که پیوسته از خاندان - ابراهیم علیه السلام برگزیده‌ای باشد و این از آن رو است که خدای تعالی در این کتاب مردم را به دو دسته تقسیم کرده است یک دسته را برگزیده و ایشان انبیاء و رسولان و خلفاء علیهم السلام هستند؛ و دسته دیگر را برگزیده و به آنها امر فرموده که از دسته اول پیروی کنند و

مادام که در کره زمین کسی باشد که نیازمند مدبر و رهبر و معلم و نگاهبان باشد، واجب است در مقابل ایشان برگزیده‌ای از آل-ابراهیم باشد و این برگزیده از آل ابراهیم بایستی از اولاد و ذراری او باشد، زیرا خدای تعالی فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و می‌دانیم که رسول خدا و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام برگزیدگان از آل ابراهیم هستند و لازم است که برگزیده پس از امام حسین علیه السّلام نیز از ایشان باشد زیرا کلام «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» بر آن دلالت دارد، و آنگاه که ذریه از نسل او نباشد، آن ذراری از یک دیگر نخواهند بود و ممکن است که بعضی از این ذریه از یک بطن باشند،

(۱) آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۲۹.

(۱) مانند امام حسن و امام حسین که امامت از حضرت مجتبی به حضرت سید-الشهداء علیهما السّلام انتقال یافت و واجب است که از او و از پشتش امامی باشد که جانشین او شود، و این معنای سخن خدای تعالی است که: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» پس آیه شریفه نیز بر همان معنایی که سنت و حدیث ثقلین بر آن تأکید دارد دلالت می‌کند.

دلیلی دیگر بر وجود امام غائب علیه السّلام

(۲) یکی از علماء امامیه گفته است: بر ما و بر هر عاقلی که ایمان به خدا و رسولش و پیامبران پیشین داشته باشد، لازم است که در حال اتمهای پیشین تأمل نماید، و اگر در احوال ایشان تأمل کنیم می‌یابیم که حال رسولان و اتمهای گذشته شبیه حال اتم ماست و این از آن رو است که قوت هر دینی در زمان پیامبران گذشته مربوط به پذیرفتن و اقبال اتمها به رسولان الهی بوده است و این خود موجب کثرت پیروان آن پیامبر در عصر و زمانه ایشان می‌شده است، و هیچ اتمی را نمی‌شناسیم که مطیع‌تر از اتم اسلامی در برابر پیامبرش باشد، زیرا انبیاء بزرگی که پیش از پیامبر اکرم دایر مدار وحی و شریعت بودند عبارتند از نوح و ابراهیم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۰.

و موسی و عیسی علیهم السّلام، (۱) اینها پیامبرانی هستند که اخبار و آثارشان در دست مردم است و می‌یابیم که احوال این اتمها به واسطه عدم محافظت و رعایت پیروانشان در زمان رسولان و یا پس از آنها دستخوش وهن و سستی گردیده است و این همان است که خدای تعالی فرموده است: رسول ما به نزد شما آمده است تا بسیاری از چیزهایی را که از کتاب پنهان کردید برایتان بیان کند و از بسیاری هم صرف نظر نماید. «۱»

خدای تعالی این اتمها را بدین صفت وصف کرده و می‌فرماید: بعد از ایشان گروهی آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی شهوات نمودند و به زودی گمراهی را ملاقات کنند. «۲» و خدای تعالی به این اتم فرموده است: مانند کسانی نباشید که پیش از این بدانها کتاب آسمانی داده شد و مدت ایشان طولانی گردید و دل‌هایشان را قساوت فرا گرفت. «۳»

و در روایت است که: زمانی بر مردم آید که از اسلام جز اسمی نماند و از قرآن بجز رسم و خطی باقی نباشد، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز گردید و به زودی نیز به غربت باز گردد و خوشا بر حال غریبان. پس

(۱) المائدة: ۱۵.

(۲) مریم: ۵۹.

(۳) الحديد: ۱۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۱.

خدای تعالی در هر دوره‌ای رسولی را مبعوث می‌فرموده (۱) تا آثار و رسوم از میان رفته را تجدید کند و همه امت اسلامی - بجز کسانی که بدیشان التفات نمی‌شود - اتفاق دارند و دلایل عقلیه نیز بر این مطلب دلالت دارد که خدای تعالی سلسله نبوت را به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ختم فرمود و هیچ پیامبری پس از وی نخواهد آمد و امر این امت را می‌بینیم به جایی رسیده است که باطل بر حق و گمراهی بر هدایت غلبه کرده است به گونه‌ای که بسیاری پنداشته‌اند این سرا، سرای کفر است و دار الاسلامی وجود ندارد و بر سر هیچ یک از اصول شریعت اسلامی وارد نشده است آنچه که بر موضوع امامت وارد گردیده است زیرا از زمان شهادت امام حسین علیه السلام تا کنون نه از بنی امیه و نه از بنی عباس که بر اکثر مردم حکومت کرده‌اند، امام عادل قیام نکرده است، با آنکه ما و زیدیه و معتزله و اکثر مسلمانان همه می‌گوئیم که امام بایستی عادل و ظاهر الصیلاح باشد، اما امت با زیچه حکومت‌های ستمکار گردیده‌اند و بر اموال و نفوسشان بر خلاف دستورات الهی حکومت می‌کنند و اهل فساد بر اهل حق غلبه کرده و اتحاد کلمه معدوم گشته است و می‌بینیم که طبقات امت یک دیگر را تکفیر کرده و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۲

از یک دیگر براءت می‌جویند.

(۱) و وقتی که در اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأمل می‌کنیم می‌بینیم که چنین وارد شده است که به وسیله یکی از خاندان او زمین پر از عدل و داد می‌شود، همچنان که از ظلم و جور آکنده شده باشد. این حدیث ما را دلالت می‌کند که قیامت بر پا نمی‌شود مگر آنکه زمین پر از عدل و داد شده باشد. این دینی که نسخ و تبدیل ندارد، یابوری خواهد داشت که خدای تعالی او را تأیید فرماید، همچنان که پیامبران و رسولان را که برای تجدید شرایع و نابودی کردار ستمکاران فرستاده بود تأیید کرده است و واجب است که دلائل بر وجود کسی که به چنین کاری قیام می‌کند موجود باشد و مفقود نباشد، و ما همه اختلافات امت اسلامی را دانستیم و احوال همه فرقه‌ها را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حق با فرقه اثنی عشریه است و نه غیر ایشان، و در این روزگار امام بر حق، دوازدهمین امام ایشان است، و او همان کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او خبر داده و بوجود او تصریح فرموده است.

(۲) و به زودی در این کتاب روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در عدد ائمه علیهم السلام که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۳

دوازده امامند خواهیم آورد و نصوصی که بر امام دوازدهم و اعلان این مطلب که پیش از ظهور و قیامش که با شمشیر خواهد بود غیبت اختیار خواهد کرد، همه را این شاء الله تعالی ذکر خواهیم کرد.

اعتراضهای زیدیه

اشاره

(۱) یکی از زیدیه گفته است: روایتی که بر این مطلب دلالت دارد که ائمه دوازده تن می‌باشند، گفته‌ای است که آن را امامیه به تازگی ساخته و در این موضوع احادیث دروغی پرداخته‌اند.

و ما در پاسخ او - به توفیق الهی - می‌گوئیم: اخبار در این باب بسیار است و راه درست آن است که به ناقلان حدیث رجوع کنیم و محدثین اهل سنت نیز بطور مستفیض آن را از عبد الله بن مسعود روایت کرده‌اند. مسروق می‌گوید: نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر وی عرضه می‌داشتیم، بناگاه جوانی نوری به وی گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش کرده است که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۴

از وی چند خلیفه خواهند آمد؟ (۱) و او گفت: تو نوجوانی و این سؤالی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است، آری پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به ما سفارش کرده است که پس از وی دوازده خلیفه به عدد نقیبان بنی اسرائیل خواهند بود. و من بعضی از طرق این حدیث را در این کتاب و بعضی دیگر را در کتاب نصّ بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام گردآوری کرده‌ام و باز محدّثین اهل سنت بطور مستفیض و ظاهر از جابر بن سمره نقل کرده‌اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و او فرمود: بر این امت دوازده تن ولایت کنند. راوی گوید: مردم فریاد کردند و من نشنیدم که او چه فرمود، به پدرم که نزدیکتر به رسول خدا بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ او گفت: فرمود که ایشان همگی از قریشند و مثل و مانند ایشان دیده نمی‌شود.

و من طرق این حدیث را نیز گردآوری کردم و بعضی از ایشان چنین روایت کرده‌اند: «اثنا عشر امیرا» یعنی دوازده امیر، و بعضی دیگر روایت کرده‌اند: اثنا عشر خلیفه، یعنی دوازده خلیفه، اینها دلالت دارد که اخباری که در دست امامیه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۵

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام است که ائمه دوازده تن می‌باشند، اخباری صحیح است. (۱)

اعتراضی دیگر

(۱) زیدیه می‌گویند: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسماء ائمه دوازده گانه را به امتش معرفی فرموده است پس چرا از آن روی گردانیده و به چپ و راست رفته و این خطای عظیم را مرتکب شده‌اند؟ در پاسخ به ایشان می‌گوئیم: شما اعتقاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را جانشین خود ساخته و امام گردانیده و تصریح به وی فرموده و شخص وی را به مردم نموده و معرفی کرد، پس چرا اکثر امت از وی روی گردانیده و دوری گزیدند تا به غایتی که آن حضرت از مدینه به یمن رفت و بر او گذشت آنچه که گذشت؟ اگر بگوئید علی علیه السلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جانشین خود قرار نداد، پس چرا کتابهای خود را از این مطلب آکنده ساخته و در باره آن سخن می‌گوئید.

آری گاهی مردم از حق واضح و بیان روشن، اعراض می‌کنند، چنانچه از

(۱) روی أحمد فی مسنده هذا الحدیث و نحوه من أربع و ثلاثین طریقا عن جابر بن سمره راجع المسند ج ۵ ص ۸۷ الی ص ۱۰۸. و رواه الخطیب أيضا فی التاریخ ج ۱۴ ص ۳۵۳ من حدیث جابر بن سمره و نحوه فی ج ۶ ص ۲۶۳ من حدیث عبد الله بن عمرو، و أخرجه مسلم فی صحیحہ کتاب الإمارة بطرق عدیده من حدیث جابر.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۶

توحید روی بر تافته و به إلحاد اقبال می‌کنند و از آیه «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» اعراض کرده و به تشبیه می‌گیرند.

اعتراضی دیگر

(۱) زیدیه می‌گویند: از جمله اموری که ادعای امامیه را باطل می‌سازد این است که ایشان معتقدند جعفر بن محمد علیهما السلام بر امامت اسماعیل تصریح فرموده و در حیاتش وی را به امامت معرفی کرده است و آنگاه که اسماعیل فوت کرد فرمود: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنانچه در باره فرزندم اسماعیل بدا کرد، پس اگر خبری که ائمه را دوازده تن می‌داند صحیح بود،

لا اقل بایستی جعفر بن محمد و خواص اصحابش آن را می‌دانستند تا مرتکب این خطای بزرگ نشوند.

در جواب ایشان می‌گوئیم: از کجا می‌گوئید که جعفر بن محمد علیهما السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است و خبر آن کجاست؟ و چه کسی آن را تلقی به قبول کرده است؟ ایشان راه به جایی ندارند و جز این نیست که این خبر را کسانی ساخته‌اند که قائل به امامت اسماعیلند و اصلی برای آن نیست، زیرا خبر دوازده امام را خاص و عام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده‌اند و من

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۷

آنچه از ایشان در این باب وارد شده است در این کتاب نقل کرده‌ام. (۱) اما گفته او که فرموده است: خداوند در هیچ امری بدا نکرد چنان که در باره فرزندم اسماعیل بدا کرد، او در این کلام می‌فرماید که امری بر خداوند ظاهر نشد چنان که در باره فرزندم اسماعیل ظاهر شد، زیرا او را در حیاتم از من ستاند تا معلوم شود او پس از من امام نیست و به نظر ما کسی که معتقد باشد که امروز برای خدا چیزی آشکار می‌شود که دیروز آن را نمی‌دانسته کافر است و بیزاری جستن از او واجب است، چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است.

ابو بصیر و سماعه از امام صادق علیه السلام چنین روایت کنند که فرمود: هر کس معتقد باشد که امروز چیزی بر خداوند آشکار می‌شود که دیروز آن را نمی‌دانسته است، پس بایستی از او بیزار باشید. و بدائی که به امامیه نسبت داده می‌شود که آن را می‌گویند عبارت از آشکار شدن امر خدای تعالی است. عرب می‌گوید: بدالی شخص یعنی شخصی بر من ظاهر شد و نه آنکه پشیمانی آشکار گردید که خدای تعالی از آن برتر است.

و چگونه امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده است در حالی که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۸

در باره او فرموده است: او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

(۱) حسن بن راشد می‌گوید از امام صادق علیه السلام در باره اسماعیل پرسش کردم، فرمود:

او عاصی است و شباهتی به من و پدرانم ندارد.

عبید بن زراره می‌گوید از اسماعیل نزد پدرش امام صادق علیه السلام یاد کردم و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند او شباهتی به من ندارد و شبیه هیچ یک از پدرانم نمی‌باشد.

ولید بن صبیح می‌گوید مردی به نزد من آمد و گفت بیا تا فرزند آن مرد بزرگ را به تو نشان بدهم، همراه او رفتم و مرا به نزد گروهی میگسار برد و اسماعیل بن جعفر در میان ایشان بود، گوید اندوهناک از آنجا خارج شدم و به بیت الله در آمدم و ناگهان اسماعیل بن جعفر را نزد «حجر» دیدم که به بیت آویخته بود و گریه می‌کرد و پرده‌های کعبه را به اشک دیده خود تر کرده بود، گوید

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۳۹

بیرون آمدم و می‌دویدم و اسماعیل را دیدم که با آن قوم نشسته است، (۱) دوباره باز گشتم و او را دیدم که پرده‌های خانه خدا آویخته است و آن را به اشک دیده خود تر ساخته است، گوید این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم فرمود: پسرم گرفتار شیطانی شده است که به صورت او در می‌آید.

و روایت شده است که شیطان به صورت نبی و یا وصی پیامبری در نمی‌آید، و چگونه ممکن است به امامت او تصریح کرده باشد در حالی که سخن فوق را در باره وی بیان کرده است.

اعتراضی دیگر

(۲) زیدیه می‌گویند: به چه دلیلی امامت اسماعیل را مردود می‌دانید و دلیل شما علیه اسماعیلیه که او را امام می‌دانند چیست؟ در جواب ایشان می‌گوئیم: امامت او را به واسطه همین اخباری که ذکر کردیم، و اخباری که در امامت ائمه دوازده‌گانه وارد شده است و همچنین به واسطه فوت او در زمان حیات پدرش ردّ می‌کنیم؛ و اخباری که در امامت ائمه دوازده‌گانه وارد شده است در همین کتاب ذکر خواهیم کرد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۰

(۱) اما اخباری که به فوت او در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است:

سعید بن عبد الله اعرج گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون اسماعیل مرد و پوششی بر وی افکنده بودند، دستور دادم رویش را گشودند و پیشانی و چانه و بالای سینه‌اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانند، دیگر بار گفتم رویش را بگشایید و برای بار دوم پیشانی و چانه و بالای سینه‌اش را بوسیدم و گفتم رویش را بپوشانیدند و دستور دادم غسلش دهند و کفنش کنند و بر او در آمدم و گفتم رویش را بگشایید و پیشانی و چانه و بالای سینه‌اش را بوسیدم و او را تعویذ کردم و گفتم او را در گور نهد، راوی گوید: عرض کردم به چه او را تعویذ کردید؟ فرمود: به قرآن.

مؤلف این کتاب گوید در این حدیث فوائد چندی نهفته است: اول رخصت بوسیدن پیشانی و چانه و بالای سینه متوفی است، چه پیش از غسل باشد و چه پس از آن، منتهی اگر پیش از غسل هنوز حرارت بدن متوفی زایل نشده باشد غسلی بر او واجب نیست و اگر پس از سرد شدن متوفی باشد، بایستی غسل مسّ میت نماید؛ و اگر پس از غسل دادن متوفی باشد غسلی ندارد و اگر در حدیث ذکر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۱

شده بود که امام صادق علیه السلام، پس از بوسیدن غسل کرده یا نه، می‌دانستیم که مسّ قبل از غسل او، در حال گرمی جنازه بوده و یا پس از سرد شدن آن.

(۱) فایده دیگر خبر آن است که در آن فرمود «دستور دادم غسلش دهند» و فرمود «غسلش دادم» و این خود دلیل است که اسماعیل امام نبوده است، زیرا اگر امامی بر جنازه امامی حاضر شود، بایستی همو جنازه را غسل دهد و لا غیر. «۱»

خبر دیگری که بر فوت اسماعیل در زمان حیات پدرش دلالت دارد چنین است: ابی کهمس گوید من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق علیه السلام بر بالینش نشسته بود و چون مرگ او فرا رسید چانه‌هایش را بست و ملحفه‌ای بر وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شد، کفنی خواست و در حاشیه آن نوشت:

«اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله»

یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

(۱) فیه نظر لآئه یمکن أن یقال الاخبار الّتی وردت بأنّ الامام لا یغسله الا الامام مع ضعف سندھا لا تدلّ علی وجوب المباشرة إنّما دلالتھ علی أن ولی الامام فی التّجهیز هو الامام الّذی بعده سواء یباشر ذلک بنفسه أو أمر من یفعل بإذنه أو برضاء إن غاب. و فی التّهدیب ج ۱ ص ۳۲۱. و الاستبصار ج ۱ ص ۲۰۷. باب کیفیت غسل المیت بطریق صحیح اعلائی

عن معاویة بن عمّار قال: «أمرنی أبو عبد الله علیه السلام أن أغمز بطنه، ثمّ أوضیه بالاشنان ثمّ اغسل رأسه بالسّدر و لحيیه، ثمّ أفیض علی جسده منه. ثمّ أدلك به جسده، ثمّ أفیض علیه ثلاثا. ثمّ أغسله بالماء القراح ثمّ أفیض علیه الماء بالكافور و بالماء القراح و أطرح

فیه سبع ورفات سدر». ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۲

(۱) مژه مولای محمد بن خالد گوید: چون اسماعیل مرد، امام صادق علیه السلام تا کنار قبر او پیش آمد، خود را رها کرد و بر کنار قبر نشست، اما در قبر فرود نیامد و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرگ فرزندش ابراهیم چنین کرد. مردی از بنی هاشم گوید: وقتی اسماعیل مرد، امام صادق علیه السلام نزد ما آمد و در جلوی تابوت بی کفش و رداء حرکت می‌کرد.

اسماعیل بن جابر و ارقط پسر عموی امام صادق علیه السلام گویند: وقتی اسماعیل قبض روح می‌شد، امام صادق علیه السلام نزد وی بود، چون ارقط بی‌تابی آن حضرت را دید عرض کرد: ای ابا عبد الله، رسول خدا نیز از دنیا رفت. راوی گوید: امام خودداری کرد و فرمود: امروز از تو متشکرم.

ابو کهمس گوید: در مرگ اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام حاضر بودم و آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۳

حضرت را دیدم که سجده‌ای کرد و آن را طولانی ساخت، (۱) آنگاه سر از سجده برداشت و کمی در وی نگاه کرد و رویش را نگریست، سپس سجده دیگری کرد که طولانی‌تر از سجده اول بود، آنگاه سر برداشت در حالی که اسماعیل مرده بود؛ چشم او را بر هم نهاد و چانه‌اش را بست و ملحفه‌ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثر بود که خدا می‌داند؛ برخاست و داخل منزلش شد و پس از ساعتی درنگ، در حالی که آراسته، معطر، سرمه کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره‌اش آن چهره قبلی نبود و در باره او دستوراتی داد و چون از آن کار فارغ شد، کفن او را خواست و بر حاشیه آن نوشت:

اسماعیل یشهد أن لا إله إلا الله

. یعنی: اسماعیل شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز الله نیست.

حسن بن زید گوید: دختری از امام صادق علیه السلام فوت کرد و یک سال بر او نوحه کرد؛ دیگر بار پسری از آن حضرت فوت کرد و یک سال هم بر او نوحه نمود؛ آنگاه اسماعیل فوت کرد و امام نوحه را قطع کرده و بر او جزع شدیدی نمود، راوی گوید به امام صادق علیه السلام گفتند: اصلحک الله! آیا در خانه شما نوحه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۴

می‌شود؟ (۱) فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی حمزه شهید شد فرمود: بایستی بر حمزه گریه کنند چرا که او زنان گریه کن ندارد.

محمد بن عبد الله کوفی گوید: چون مرگ اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام فرا رسید، آن حضرت سخت بی‌تابی نمود، راوی گوید چون چشمان او را بست یک پیراهن پاکیزه و شسته و یا نو طلب کرد و آن را بر تن نمود، سپس محاسن خود را شانه کرد و بیرون آمد و دستوراتی داد، آنگاه یکی از اصحابش گفت: فدایت شوم وقتی بی‌تابی شما را دیدیم پنداشتیم تا مدتی از شما بی‌بهره خواهیم بود و امام فرمود: ما اهل بیتی هستیم که تا مصیبت نیامده، بی‌تابیم و چون فرود آمد بردبار خواهیم بود.

عنبسه بن بجاد عابد گوید: وقتی اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهما السلام در گذشت و از کار جنازه او فارغ شدیم، امام صادق علیه السلام نشست و ما هم به گرد او نشستیم و آن حضرت به زمین می‌نگریست، آنگاه سر بلند کرد و فرمود: ای مردم، این دنیا دار جدائی و سرائی کج مدار است و خانه‌ای مستوی و استوار نیست با

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۵

آنکه جدائی از دل‌بستگان شراره‌ای است که دفع نشود و سوزشی در او نیست که باز نگردد، (۱) و مردم در این میدان به واسطه

حسن عزاداری و تفکر صحیح از یک دیگر سبقت می‌جویند و کسی که بر داغ برادرش ننشیند، برادرش او را داغدار کند، و کسی که فرزندش را به گور نفرستد فرزندش او را به گور خواهد فرستاد. سپس به این شعر ابی خراش هذلی که در رثای برادرش گفته است تمثّل جست: گمان مبر که پیمان دوستی تو را فراموش کردم، اما ای بینی شکسته! شکیبائی من زیباست.

اعتراضی دیگر

(۲) زیدیه می‌گویند: اگر خبر دوازده امام صحیح بود، مردم پس از فوت امام جعفر صادق علیه السّلام شک و تردید در امامت نمی‌کردند تا به غایتی که طایفه‌ای از شیعه گفتند امام عبد الله است و طایفه‌ای دیگر گفتند امام اسماعیل است و طایفه‌ای هم متحیر شدند و یکی از ایشان عبد الله بن صادق را آزمود و چون او را شایسته ندید از نزد او بیرون آمد و گفت به کجا رو کنیم؟ آیا به مرجئه یا قدریه یا حروریّه؟ و موسی بن جعفر سخن او را شنید و فرمود: نه به مرجئه و نه به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۶

قدریه و نه به حروریّه، و لکن به سوی من رو کن، (۱) پس بنگرید که خبر دوازده امام به چند طریق باطل می‌شود، یکی جلوس عبد الله به مسند امامت؛ دوم اقبال شیعه به او؛ سوم سرگردانی شیعه موقع امتحان او؛ چهارم آنکه ایشان نمی‌دانستند امامشان موسی بن جعفر است، تا آنکه او ایشان را به جانب خود فرا خواند، و در خلال این مدّت، فقیه ایشان زرارۀ بن أعین در گذشت و در حالی که قرآن روی سینه‌اش بود می‌گفت: خدایا! من کسی را امام می‌دانم که این قرآن امامتش را اثبات کند.

و ما به ایشان می‌گوئیم: اینها همه فریب و آراستن سخن به دروغ است، زیرا ما مدّعی نیستیم که همه شیعیان در آن عصر دوازده امام را به نام می‌شناختند بلکه ما می‌گوئیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم خبر داده است که ائمه پس از او دوازده امامند و دانشمندان شیعه این حدیث را با نام ائمه روایت کرده‌اند و انکار نمی‌کنیم که در میان شیعه یک نفر یا دو نفر و یا بیشتر باشند که این حدیث را نشنیده باشند. اما زرارۀ بن أعین، پس او کس فرستاد تا در باره خبر امام پس از حضرت صادق تحقیق کند و پیش از آنکه آن نماینده باز گردد، وفاتش فرا رسید

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۷

(۱) و هنوز نصّ بر امامت موسی بن جعفر را نشنیده بود بطوری که یقین حاصل کند و قطع عذر او بشود، پس قرآن را روی سینه خود گذاشت و گفت: خدایا من به امامت کسی معتقدم که این قرآن امامتش را ثابت می‌کند و آیا شخص فقیه متدین هنگام اختلاف امر جز آن می‌کند که زرارۀ کرد؟ علاوه بر این گفته‌اند که زرارۀ به امر موسی بن جعفر و امامت او علم داشت ولی پسرش عبید را فرستاد تا از موسی بن جعفر علیه السّلام تحقیق کند که آیا جایز است اظهار امامت او را بنماید، یا آنکه با کتمان امامت او، تقیه نماید. و این قول با فضل زرارۀ بن أعین و معرفت او مناسبتر است.

ابراهیم بن محمّد همدانی گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم ای فرزند رسول خدا، مرا از حال زرارۀ خبر ده، آیا حقّ پدرت امام کاظم علیه السّلام را می‌شناخت؟ و او فرمود: آری، گفتم پس چرا پسرش عبید را فرستاد تا با خبر شود که امام جعفر صادق علیه السّلام چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ فرمود:

زارارۀ به مقام امامت پدرم عارف بود و نصّ امام صادق علیه السّلام را در باره او می‌دانست و جز این نیست که پسرش را فرستاد تا از پدرم کسب خبر کند که آیا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۸

برای او جایز است که تقیه را در اظهار امر امامت و نصّ بر او کنار بگذارد؟ (۱) و چون پسرش دیر کرد و از او خواستند تا در باره پدرم کلامی بگوید، او دوست نداشت بی‌دستور امام سخنی بگوید، قرآن را برداشت و گفت: بار خدایا امام من از فرزندان جعفر

بن محمد علیهم السلام است و کسی است که این قرآن امامت او را اثبات کرده باشد.

و خبری هم که زیدیه بدان احتجاج می‌کنند نمی‌گویند که زراره عارف به امامت موسی بن جعفر نبود، بلکه می‌گویند پسرش عبید را فرستاد تا کسب خبر کند.

محمد بن عبد الله بن زراره از قول پدرش می‌گوید: وقتی زراره پس از درگذشت امام صادق علیه السلام پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا کسب خبر کند و کار بر او سخت شد مصحف را گرفت و گفت: کسی که این مصحف امامت او را اثبات کند امام من است و این خبر نمی‌گویند که او عارف به امام نبود، به علاوه راوی آن خبر احمد بن هلال است، و او نزد مشایخ ما مجروح و غیر موثق است.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۴۹

(۱) سعد بن عبد الله گویند: ندیدیم و نشنیدیم که کسی از مذهب تشیع برگردد و ناصبی شود، مگر احمد بن هلال که چنین کرد، و می‌گفتند هر روایتی که تنها احمد بن هلال آن را روایت کرده باشد، عمل به آن جایز نیست. و می‌دانیم که پیامبر و ائمه علیهم السلام شفاعت کسی را نمی‌کنند مگر آنکه خداوند دین او را بپسندد و کسی که در امام تردید کند بر دین خدا نیست و موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده است که فردای قیامت از پروردگارش عطا و بخشش برای زراره خواهد خواست.

درست بن ابی منصور واسطی از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که وقتی نزد او از زراره بن اعین نام برده شد فرمودند: به خدا سوگند روز قیامت از پروردگارم برای وی عطا و بخشش درخواست خواهم کرد. وای بر تو! زراره بن اعین دشمن ما را در راه خدا دشمن داشت و ولی ما را در راه خدا دوست داشت.

فضل بن عبد الملک از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چهار تن نزد من محبوبترین خلایق‌اند، چه زنده باشند و چه مرده، برید عجللی، زراره بن اعین،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۰

محمد بن مسلم و احوال «۱» آری ایشان در حیات و ممات محبوبترین مردم در نزد من می‌باشند.

و بر امام صادق علیه السلام روا نیست که بفرماید زراره محبوبترین خلایق در نزد او است در حالی که او عارف به امامت موسی بن جعفر علیه السلام نباشد.

اعتراضی دیگر

(۱) زیدیه می‌گویند: بر انبیاء جایز نیست که بگویند ائمه دوازده نفرند، زیرا حجّت در این امت تا روز قیامت باقی است و یازده امام از دوازده امام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در گذشته‌اند و امامیه می‌گویند که زمین خالی از حجّت نیست. و به ایشان می‌گوئیم: ائمه دوازده نفرند و دوازدهمین ایشان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت و پس از او نیز همان خواهد بود که او فرماید. یا پس از او امامی خواهد بود و یا آنکه قیامت بر پا خواهد شد و اعتقاد ما در این باب، اقرار به امامت ائمه دوازده‌گانه است و آنچه که او در باره پس از آن فرماید.

(۱) یعنی محمد بن النعمان البجلی مؤمن الطاق.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۱

(۱) عبد الله بن حارث گویند: به علی علیه السلام گفتم ای امیر المؤمنین! از رخدادهای پس از امام قائم علیه السلام مرا مطلع گردان. فرمود: ای پسر حارث! این چیزی است که ذکر آن موکول به خود اوست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من سفارش

کرده است که آن را جز به حسن و حسین علیهما السلام نگویم.

نزال بن سبره از امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی نقل کرده است که در آن از دجال یاد فرموده و در پایان آن آمده است از من از آنچه که پس از آن واقع خواهد شد پرسش نکنید، زیرا حبیبم به من سفارش کرده که آن را به غیر عترتم نگویم.

نزال بن سبره گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: مقصود امیر المؤمنین از این سخن چه بود؟ صعصعه گفت: ای پسر سبره! آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند، دوازدهمین فرد از عترت است و نهمین فرزند حسین بن - علی علیهما السلام، و او خورشیدی است که از مغرب زمین طلوع فرماید و نزد رکن و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۲

مقام ظاهر شود و زمین را ظاهر سازد و میزان عدل را برقرار کند و کسی به کسی ستم نکند، (۱) و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حبیبش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدو سفارش کرده که اخبار پس از آن را جز به عترتش که ائمه طاهرینند نگوید. و به زیدیه می‌گوئیم: آیا رسول خدا را که فرموده است ائمه دوازده نفرند، می‌توان تکذیب نمود؟ و اگر بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کلام را نفرموده است، به ایشان می‌گوئیم: اگر روا باشد که شما این خبر را با وجود شهرت و استفاضه و پذیرفتن همه طبقات امامیه، دفع کنید، پس چرا انکار می‌کنید کسی را که می‌گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلام

«من كنت مولاه»

را نفرموده است با وجود آنکه حدیث

«إن الأئمة اثنا عشر»

مانند حدیث

«من كنت مولاه فعلى مولاه»

است.

اعتراض دیگر:

اشاره

(۲) زیدیه می‌گویند: امامیه در وقتی که امام حسن بن علی علیهما السلام در گذشته و فرزندشان به امامت رسیده اختلاف کرده‌اند، بعضی از ایشان می‌گویند فرزند امام عسکری علیه السلام هفت ساله بوده است و بعضی دیگر می‌گویند کودک یا شیرخواره بوده است و در هر صورت در چنین حالی شایسته امامت و ریاست

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۳

بر امت نبوده است، (۱) و نمی‌تواند خلیفه خدا در بلاد و نگهبان او در میان بندگان و جمعیت مسلمین باشد، خصوصا اگر جنگی بر آنها رخ دهد نمی‌تواند فرمانده لشکریان باشد و به نفع ایشان بجنگد و از وطن آنها حراست و از حریم ایشان دفاع نماید، زیرا کودک شیرخواره و طفل شایسته این امور نیست و در گذشته‌های دور و نزدیک، عادت بر این جاری نبوده است که طرف ملاقات دشمنان کودکان باشند و کسانی که سواری ندانند و جلوس بر زمین نتوانند و ندانند که چگونه عنان را باید کشید و حمایل را انداخت و نیزه را به حرکت آورد، زیرا آنها توان یورش بر دشمن را در میدان نبرد ندارند و یکی از اوصاف امام این است که شجاعترین مردم باشد.

پاسخ

(۲) به کسی که این سخنرانی را کرده، باید گفت: شما کتاب خدای تعالی را فراموش کرده‌اید و اگر چنین نبود امامیه را متهم نمی‌کردید که ایشان حافظ کتاب خدا نیستند و شما داستان عیسی علیه السّلام را فراموش کرده‌اید آنگاه که در گهواره بود و می‌گفت: من بنده خدا هستم و مرا کتاب داده است و مرا پیامبر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۴

ساخته است و مرا هر جا که باشم مبارک ساخته است. «۱» به ما بگوئید اگر بنی اسرائیل بدو ایمان می‌آوردند و امر سختی از دشمن به ایشان اصابت می‌کرد، مسیح علیه السّلام چه می‌کرد؟ همین سخن در باره یحیی علیه السّلام نیز هست و خداوند بدو در صباوت حکم پیامبری داد. پس اگر منکر آن شوند، کتاب خدا را انکار کرده‌اند و کسی که نتواند دشمنش را پاسخ گوید مگر بعد از آنکه منکر کتاب خدا شود، بطلان گفتارش روشن است.

و در جواب این قسمت می‌گوئیم: اگر کار مردم این عصر بدان جا برسد که وصف کردند، خداوند در باره او نقض عادت کرده و او را مردی بالغ و کامل و سوارکار و شجاع و پهلوان قرار خواهد داد تا بر مبارزه با دشمنان و حفظ بیضه اسلام و دفع از حوزه اسلام توانا باشد، و این جواب یکی از امامیه است به ابو القاسم بلخی زیدی.

اعتراضی دیگر

(۱) زیدیّه می‌گویند: مردم در صحّت نسب این مولود تردید کرده‌اند زیرا که اکثر مردم منکر آنند که حسن بن علیّ علیهما السّلام فرزندی داشته باشد.

(۱) مریم: ۳۰ و ۳۱.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۵

و به ایشان می‌گوئیم: بنی اسرائیل هم در باره مسیح علیه السّلام شک کردند و مریم را با این سخن متهم کردند که تو چیز افترا آمیزی را آورده‌ای، «۱» اما مسیح علیه السّلام به سخن آمد و مادرش را تبرئه کرد و فرمود: من بنده خدا هستم، او کتابم داده است و مرا پیامبر گردانیده است و خردمندان دانستند که خدای تعالی کسی را برای ادای رسالت اختیار نمی‌کند که آلوده نسب باشد و یا آنکه کریم‌المنصب نباشد. امام علیه السّلام نیز همچنین است، وقتی که ظهور فرماید با او آیات باهره و دلایل ظاهره خواهد بود که با ملاحظه آنها همگان خواهند دانست که او فرزند حسن بن علیّ علیهما السّلام است و لا- غیر. ترجمه کمال‌الدین ج ۱ ۱۵۵

اعتراضی دیگر ص: ۱۵۴

یند: چه دلیلی بر وفات حسن بن علیّ علیهما السّلام وجود دارد؟ گوئیم: اخباری که در وفات امام حسن عسکریّ علیه السّلام وارد شده است روشن و مشهورتر و فراوانتر از اخباری است که در وفات ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شده است، زیرا امام کاظم علیه السّلام در دست اعدا به شهادت رسید اما امام عسکریّ علیه السّلام در سرای خود و بر بستر خویش وفات کرد- و من اخبار آن را با سلسله سند در این کتاب آورده‌ام.

(۱) مریم: ۳۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۶

(۱) یکی دیگر از ایشان گفته است: آیا منازعه مادر امام حسن عسکری و جعفر برادر او دلیل آن نیست که آن حضرت فرزندی نداشته است؟ زیرا در چنین احوالی کسی را که وفات کرده و فرزندی نداشته خواهیم شناخت، اگر فرزندش ظاهر نباشد و میراثش بین ورثه‌اش تقسیم شود.

و جواب او این است که این عادت نقض شده است، زیرا که تدبیر خدای تعالی در باره انبیاء و رسولان و خلفایش، گاهی بر اساس عادت معهود است و گاهی بر خلاف آن، و نباید پنداشت که در همه احوال کارهای آنها بر سبیل عادات جاری بوده است، همچنان که امر حضرت مسیح علیه السلام بر اساس عادات نبوده است.

می‌گوید: اگر این تردید در باره او روا باشد، چرا در باره هر کسی که بمیرد و در ظاهر فرزندی نداشته باشد روا نباشد؟ می‌گوئیم: تردیدی وجود ندارد که حسن علیه السلام از نسل خود جانشینی داشته است، زیرا همه دانشمندی که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده‌اند بر آن شهادت داده‌اند و شهادتی را که بایستی پذیرفت شهادت اثبات‌کنندگان ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۷

است، نه نفی‌کنندگان، (۱) گرچه تعداد نفی‌کنندگان بیشتر از اثبات‌کنندگان باشد و در این باب مثالی از گذشتگان وجود دارد و آن داستان موسی علیه السلام است، زیرا خدای سبحان وقتی اراده فرموده که بنی اسرائیل را از بردگی نجات دهد و دینش را به دست او تازه و شاداب گرداند، به مادر موسی چنین وحی کرد: هر گاه بر او ترسیدی، او را به دریا بیفکن و بیم و اندوهی نداشته باش که ما او را به سوی تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرار خواهیم داد. «۱» و اگر در همان حال پدرش عمران مرده بود، حکم میراثش مانند حکم میراث امام حسن علیه السلام بود، و در آن کار دلالتی بر نفی فرزند نبود.

و نکته‌ای بر مخالفین ما پوشیده مانده و گفته‌اند: موسی در آن هنگام حجت خدا نبوده است، اما شما امام را حجت می‌دانید. در حالی که ما ولادت و غیبت امام را به ولادت و غیبت موسی تشبیه کردیم و نظری به مقام حجت بودن ایشان نداشتیم. و غیبت یوسف علیه السلام از هر امر شگفتی شگفت‌انگیزتر است، زیرا پدرش یعقوب هم از او خبری نداشت، با آنکه مسافت بین آن دو به اندازه‌ای نبود که از او بی‌خبر بماند و تدبیر خدای تعالی نسبت به خلقش چنین اقتضا می‌کرد که او

(۱) القصص: ۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۸

بی‌خبر بماند و آنها برادرانش بودند که نزد او آمدند، یوسف آنها را شناخت اما ایشان او را نشناختند. (۱) و ما امر حیات او را به قصه اصحاب کهف تشبیه کردیم که سیصد و نه سال در غارشان ماندند و زنده بودند. و اگر کسی بگوید: این امور واقع شده است، اما دلیلی نداریم که آنچه شما می‌گوئید درست باشد. می‌گوئیم: ما می‌خواهیم به کمک این مثال‌ها بگوئیم گفتار ما نه تنها محال نیست بلکه ممکن است، و بعد از آن بر صحت گفتارمان دلایلی اقامه می‌کنیم.

اول آنکه می‌گوئیم بایستی همیشه همراه قرآن کریم، فردی از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد که حلال و حرام و محکم و متشابه را بشناسد، و دلیل دیگر اخباری است که از پیامبر اکرم و ائمه هدی - صلوات الله علیهم - بطور مستند در این کتاب ذکر کرده‌ایم.

و اگر بگوید: چگونه می‌توان به امام متمسک شد در حالی که مکانش را نمی‌دانیم و کسی نمی‌تواند به نزد او برود؟

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۵۹

(۱) می‌گوئیم: تمسّک به وی، اقرار به وجود او و به امامت او و به نجای نیکان و فضیلت نیکوکاریست که به امامت او معتقدند و ولادت و ولایت او را اثبات می‌کنند و پیامبر و ائمه علیهم‌السلام را در اینکه او را به نام و نسب معرفی کرده تصدیق می‌کنند، کسانی که از ابرار شیعیان اویند و به کتاب و سنت عالم و به وحدانیت خدای تعالی عارفند، و شبهات ایجاد کنندگان شبهه را از ذات احدیت نفی کرده و قیاس را تحریم نموده و به احادیث صحیحه که از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام وارد شده است تسلیمند. و اگر کسی بگوید: اگر جایز باشد که به این کسانی که وصف کردید متمسّک شویم و تمسّک به ایشان تمسّک به امام غائب شمرده شود، چرا جایز نباشد که رسول خدا درگذرد و احدی را خلیفه خود نسازد و امتش به حجت عقل و کتاب و سنت اکتفا کند.

می‌گوئیم: ما نبایستی به خدای تعالی طرح و پیشنهاد بدهیم، بلکه بایستی به آنچه که امر شده‌ایم عمل کنیم و دلائل روشن بر وجوب پیروی از ائمه یازده گانه در گذشته اقامه شده است و بایستی همراه ایشان بوده اگر قعود ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۰

می‌کنند، ما هم بنشینیم (۱) و اگر نهضت می‌کنند ما هم برخیزیم و آنگاه که سخن می‌گویند حرفشان را بشنویم، و بر ماست که همیشه بر آنچه که دلایل بر آن دلالت دارد عمل کنیم.

اعتراضی دیگر

اشاره

(۲) برخی از زیدیه گفته‌اند: واقفیه و دیگران حقّ دارند که در مورد ادّعی شما که می‌گوئید موسی بن جعفر علیهما‌السلام وفات یافته است اعتراض کنند، زیرا اطلاع شما در این باب بر اساس عرف و عادت و مشاهده است و این از آن رو است که خدای تعالی در باره مسیح علیه‌السلام فرموده است: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشتبه شد، «۱» اما آن قوم بر حسب مشاهده و عادت جاریه دیده بودند که او را به صلیب کشیدند و کشتند و این موضوع در باره سایر امامان نیز که جمعی به غیبت ایشان معتقدند، بعید نیست.

پاسخ

(۳) به ایشان می‌گوئیم: حکم ائمه علیهم‌السلام در این مسأله، حکم عیسی بن مریم علیهما‌السلام نیست، برای آنکه یهودیان مدّعی قتل عیسی بن مریم بودند و خدای تعالی آنها

(۱) النساء: ۱۵۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۱

را با این سخن تکذیب فرمود: او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه بر ایشان مشتبه شد، «۱» امّا در شأن ائمه ما خبری از جانب خداوند وارد نشده است که مرگ آنها مشتبه شده است، بلکه این مطلب را برخی از غلاة گفته‌اند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کشته شدن امیر المؤمنین خبر داده و فرموده است: به زودی این از این خضاب می‌شود- یعنی ریش او از خون سرش- و

ائمه پس از وی نیز از کشته شدن او خبر داده‌اند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نیز این چنین است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قول جبرائیل خبر داده که آن دو کشته می‌شوند و خودشان هم از کشته شدن خود خبر داده‌اند، و ائمه پس از ایشان نیز از کشته شدنشان خبر داده‌اند، و همچنین است وضع هر امامی که بعد از آنها آمده‌اند از علی بن الحسین تا حسن بن علی عسکری علیهم السلام، هر امام سابقی بر آنچه بر امام پس از خود می‌گذرد خبر داده است، و هر امام لاحقی از آنچه بر امام پیش از او گذشته خبر داده است. پس خبر دهندگان به موت ائمه علیهم السلام عبارت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهارند که یکی پس از دیگری اخبار کرده‌اند. امّا خبر دهندگان قتل عیسی علیه السلام یهود بودند. از این رو می‌گوئیم که موت ائمه علیهم السلام حقیقی و صحیح

(۱) النساء: ۱۵۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۲

بوده است و بر اساس گمان و اشتباه و شک نبوده است، زیرا دروغگوئی خبر دهندگان مرگ ائمه جایز نیست زیرا همگی معصومند امّا آن کار بر یهودیان جایز است.

شبهات مخالفین و پاسخگویی به آنها

اشاره

(۱) مخالفین ما گفته‌اند: عادات و مشاهدات، عقیده شما را در باب غیبت ردّ می‌کند.

و ما می‌گوئیم: براهمه نیز قادرند که مثل این سخن را در باره آیات و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان جاری کرده و به مسلمین بگویند: شما هیچ یک آن معجزات را به چشم خود ندیده‌اید و شاید که شما پیروی از کسانی کرده باشید که پیروی از آنها واجب نباشد یا آنکه خبری را پذیرفته باشید که قطع عذر نکند و به خاطر همین معارضه است که عموم معتزله - بر اساس نقلی که از ایشان شده است - گفته‌اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معجزه‌ای غیر از قرآن کریم نداشته است، ولی کسی که به صحت معجزات غیر از قرآن اعتراف داشته باشد، بایستی آنها را که بر خلاف عادت و به قدرت الهی واقع شده روا بداند و ما بر صحت آنها واقف

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۳

شدیم، با وجود آنکه ناقلین آنها راویان کثیره هم نیستند.

(۱) آنگاه امامیه می‌گویند: از ما هم مثل آن را بپذیرید و به ما حقّ بدهید که این اخباری را که از ائمه خود نقل کرده‌ایم. صحیح بدانیم، اخباری که امر غیبت را بر خلاف عادت و به قدرت الهی روا می‌دانند و ما صحت آن را با دلایل عقلی و قرآنی و اخبار مرویّه مقبوله از ناقلان عامّه به اثبات رسانده‌ایم.

جدلی می‌گوید: ما می‌گوئیم راجع به معجزات پیامبر، کسانی در مقابل ما نیستند که از خود پیامبر ضد مرویات ما را نقل کنند، روایاتی که آن معجزات را ابطال کرده و نقض نماید. امّا شما خود روایت کرده‌اید که اول ائمه مانند آخر آن است، آیا اینجا مدّعی هستید که اول آنها غیر از آخر آنهاست؟

و ما به او می‌گوئیم: چه خواهی گفت اگر یکی از پیروان برهنه به تو گوید عادت و مشاهده اوضاع جهان و طبیعت مانع است که دست مسموم و بریان بزی سخن گوید و مانع است که ماه دو پاره گردد و اگر منشق و دو پاره گردد، نظام عالم بر هم خواهد

خورد.

(۲) و اما این سخن او که در مقابل ایشان کسانی نیستند که مخالف آنها باشند، اما

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۴

در مقابل شما که به امر غیبت معتقدید کسانی می‌گویند: آخرنا كأولنا. پس به او می‌گوئیم: این سخن شما شدیداً مورد انکار است، و اگر خلق کثیری این معجزات را مشاهده کرده بود، حکم آنها مثل حکم قرآن واضح و آشکار بود و روشن شد که این شخص جدلی مغالطه کرده و در چیزی که نباید فرق بنهد فرق نهاده است.

جدلی گوید: آیا شما قبول ندارید که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش و بعد از وفاتش پیروان بیشماری داشته که معجزات او را دیده و آنها را درست دانسته‌اند؟

و به او گوئیم: جمع بیشماری معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کرده‌اند، از قبیل سایه افکندن ابر بر او، و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز، و ناله تنه درخت خرما و غیره، اما عامه امت می‌گویند: اینها معجزاتی است که در اصل نفرات معدودی آنها را روایت کرده‌اند و چرا می‌گوئی کسی این معجزات را انکار نمی‌کند؟

جدلی گوید: اگر چنین باشد، اخبار ما از معجزات پیامبران، مانند اخبار معجزات موسی خواهد بود و اخبار معجزات مسیح که نصاری مدعی آن هستند،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۵

و بخاطر آن دین خود را حق می‌دانند و مانند اخبار مجوس و براهمه خواهد بود که از روزگار پدران و گذشتگان خود روایت می‌کنند.

(۱) گوئیم: ما گفتیم که براهمه می‌پندارند که برای پدران و در گذشتگان نشان نمونه‌های محقق و نظائر مشهودی بوده است و از این رو آنان قانع شده و آن مذهب را پذیرفته‌اند و خود هم منکر آن نیستند، و ما بدان جهت از ایشان یاد کردیم که معارضه اقتضاء می‌کرد و بایستی از همین حیث مورد بررسی واقع شود.

جدلی گوید: در مقابل این فرقه امامیه که قطع به امام غائب دارند، جمعیت‌های بیشتر یا همانندی وجود دارد که از پیامبر اکرم ضد اخباری که امامیه در باب امام غائب نقل کرده است، نقل می‌نمایند.

به او می‌گوئیم: این جماعتی که بر امامیه برتری دارند کیستند؟ و در کدام دیار پروردگار زندگانی می‌کنند؟ و در کدامیک از شهرهای الهی ساکن می‌باشند؟ آیا نمی‌دانی که نامه اعمال خوانده می‌شود؟ و هر که از اهل علم هم نباشد می‌داند که تو در این سخنان مغالطه می‌کنی.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۶

(۱) جدلی گوید: من نمی‌پنداشتم که فرد مسلمانی به خود اجازه دهد که اخبار معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با اخبار غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام برابر داند و مدعی برابری تواتر آن دو باشد، و الله المستعان.

و به او می‌گوئیم: ما منظور خود را از تساوی این دو دسته خبر بیان کردیم و تعریف کرده‌ایم که خبری را متواتر می‌گوئیم که راویان آن از سه نفر بیشتر باشند و اخباری که مربوط به معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوای قرآن کریم است در اصل راویان قلیلی دارد، و زحمتی که بر ما و شما وجود دارد این است که به محدثین رجوع کنیم و راویان انشقاق قمر و سخن گفتن دست مسموم و بریان بز و امثال آن را از ایشان بطلبیم، اگر توانستند برای هر یک از این معجزات اسامی ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کنند که آنها را دیده و مشاهده کرده باشند که قول، قول اوست و در غیر این صورت قول موافق که مدعی مشابهت معجزات پیامبر اکرم و امر غیبت است صحیح خواهد بود، و الحمد لله.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۷

دلیلی دیگر

(۱) به توفیق الهی می‌گوئیم: ما متعبدیم که به عصمت امام اقرار داشته باشیم همچنان که متعبدیم به اصل امامت اقرار داشته باشیم و عصمت در ظاهر خلیفه نیست که دیده شود و مشاهده گردد و اگر به امامت امامی اقرار داشته باشیم و عصمت او را انکار کنیم، اقرار به او نکرده‌ایم، و چون روا باشد که از او بخواهند تا به واسطه اقرار به امری که غائب از ابصار ماست و در هر امامی وجود دارد- یعنی عصمت- خدا را عبادت کنیم، روا باشد که از ما بخواهند تا به واسطه اقرار به امامت امام غائب از ابصار خدا را عبادت کنیم، غیبتی که به واسطه حکمتی از حکمت‌های الهی واقع شده است و اگر راه به مصلحت آن ببریم یا نبریم فرقی ندارد.

و باز می‌گویم: امروز حال امام ما در غیبتش، مانند حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ظهورش می‌باشد و این از آن روست که آنگاه که او در مکه بود در مدینه حضور نداشت و زمانی که در مدینه بود در مکه حاضر نبود و وقتی که مسافرت می‌کرد در شهر نبود و وقتی در شهر حضور داشت در سفر نبود، و آن حضرت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۸

در تمامی احوال در مکانی حاضر بود و از سایر اماکن غایب بود (۱) و حجت او در اماکنی که در آنجا غایب بود، ساقط نبود، امام علیه السلام نیز همچنین است، اگر هم غایب باشد حجتش ساقط نمی‌شود، کما آنکه حجت پیامبر در اماکنی که در آنجا غایب بود ساقط نبود.

و بیشتر احکام و شرایع اسلام تعبد به امور نادیده است و تعبد به اقرار به امام غائب نیز از این قبیل است، زیرا خدای تعالی مؤمنین را بواسطه ایمانشان به غیب ستوده، پیش از آنکه ایشان را به واسطه بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و ایمان به سایر اموری که بر پیغمبر اکرم نازل فرموده و کتابهایی که بر پیامبران پیشین فرو فرستاده و ایمان به آخرت بستاید خدای متعال فرموده است: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (۱)

(۱) البقرة: ۳ و ۴ و ۵.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۶۹

(۱) و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می‌رفت و عرق می‌ریخت و آنگاه که به هوش می‌آمد می‌گفت: خدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است. و بیشتر مخالفین ما می‌گویند این حالت وقتی بود که جبرائیل بر او نازل می‌شده است، امّا از امام صادق علیه السلام از آن حالت که بر او عارض می‌شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرائیل بر او نازل می‌شده است؟ فرمودند خیر، جبرائیل وقتی به نزد آن حضرت می‌آمد، بی‌اذن و اجازه بر او وارد نمی‌شد و هنگامی که بر او داخل می‌شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می‌نشست، این حالت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه عارض می‌شد که خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می‌کرد. عمرو بن ثابت از امام صادق علیه السلام روایت کند که مردم خدای تعالی را نمی‌دیدند که با رسولش راز گوید و مخاطبه نماید و وحی را هم مشاهده نمی‌کردند، امّا بر ایشان واجب بود که اقرار به غیبی نمایند که آن را ندیده‌اند و رسول-

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۰

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در آن امر غیبی تصدیق کنند، (۱) و خدای تعالی در قرآن کریم ما را مطلع کرده است که هیچ

یک از ما نیست که سخنی گوید جز آنکه فرشته رقیب عتید نزد اوست «۱» و فرموده است: شما را نگهبانانی است کراما کاتبین و آنچه را انجام می‌دهید می‌دانند «۲» و ما ایشان را ندیده‌ایم و مشاهده نکرده‌ایم، اما اگر به آنها تصدیق نداشته باشیم، از اسلام خارج شده‌ایم و گفته خدای تعالی را رد کرده‌ایم، و خدای تعالی ما را از فتنه شیطان بر حذر داشته و فرموده است ای بنی - آدم شیطان شما را نفریبد همچنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند. «۳» و ما شیطان را ندیده‌ایم، اما واجب است که به وجود او ایمان داشته باشیم و از او بر حذر باشیم.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ذکر سؤال و جواب قبر فرموده است: هر گاه از مرده سؤال شود و درست جواب نگوید، نکیر و منکر چنان ضربتی از عذاب الهی بر وی فرود آورند که جز ثقلین همه جنبندگان بر او فرغ کنند، اما ما چیزی از آن را نمی‌بینیم و مشاهده نمی‌کنیم و نمی‌شنویم. و به ما خبر داده‌اند که او به آسمانها عروج کرده است اما ما چیزی از آن را ندیده‌ایم و مشاهده نکرده و

(۱) ق: ۱۸. و الآیة هكذا «ما یلفظ من قول - الآیة».

(۲) الانفطار: ۱۱-۱۳.

(۳) الاعراف: ۲۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۱

نشیده‌ایم. (۱) و به ما خبر داده‌اند: کسی که برای رضای خدا به دیدار برادرش بشتابد، هفتاد هزار فرشته او را همراهی کرده و می‌گویند: هلا نیکو شدی و بهشت بر تو گوارا باد. و ما ایشان را نمی‌بینیم و کلامشان را نمی‌شنویم و اگر اخبار وارده در این امور و امور مشابه آن را در اسلام مسلم ندانیم کافر شده و از اسلام خارج خواهیم بود.

مناظره مؤلف با یکی از ملاحظه در مجلس رکن الدوله

(۲) یکی از ملحدین در مجلس امیر سعید رکن الدوله - رضی الله عنه - با من تکلم کرده و گفت: بر امام شما واجب است که خروج نماید زیرا که قریبا رومیان بر مسلمین غلبه خواهند کرد. و من به او گفتم: کفار در زمان پیامبر اکرم بیشتر بودند و آن حضرت به امر خدای تعالی امر نبوتش را چهل سال مخفی داشته و در پرده نگاهداشت و بعد از آن به کسانی که اعتماد داشته اظهار نبوت نمود و سه سال از کسانی که اعتماد نداشت کتمان می‌کرد سپس کار بدان جا کشید که پیمان بستند او را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۲

تبعید کرده و همه بنی هاشم و طرفداران او را نیز به خاطر او تبعید کنند (۱) و آنها به شعب ابو طالب رفتند و سه سال در آنجا ماندند، و اگر گوینده‌ای در آن سالها می‌گفت: چرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خروج نمی‌کند و به واسطه غلبه مشرکین بر مسلمین واجب است که خروج نماید، جواب ما این است که او به امر خدای تعالی به شعب رفته است و به اذن او غایب شده است و آنگاه که او فرمان ظهور و خروج دهد خارج شده و ظاهر خواهد شد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این مدت در شعب درنگ کرد تا خدای تعالی به او وحی کرد که موریانه را فرستاده و عهدنامه قریش را در هجران پیامبر و همه بنی هاشم که چهل مهر و امضا داشته و نزد زمعه ابن اسود ودیعه بوده خورده، تعهدات قطع رحم آن از بین رفته و نام خدای تعالی را باقی گذاشته است. ابو طالب برخاست و به مکه آمد و هنگامی که قریش او را دیدند، پنداشتند که او آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلیم کند تا ایشان او را بکشند یا از نبوت برگردانند، پس او را استقبال کردند و گرمی داشتند و چون نشست به ایشان گفت: ای گروه قریش! من هرگز از برادرزاده‌ام محمد دروغی سراغ ندارم و او به من خبر داده است که پروردگارش به او وحی

کرده که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۳

موریانه بر عهدنامه مکتوب فیما بین فرستاده (۱) و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و آنچه از اسماء الهی در آن بوده بجا مانده است. چون صحیفه را آوردند و گشودند، ملاحظه کردند که آن سخنان صحیح است و بعضی ایمان آوردند و بعضی دیگر بر کفر خود باقی ماندند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بنی هاشم به مکّه باز گشتند. امام علیه السلام نیز همچنین است، آنگاه که خدای تعالی بدو اذن خروج دهد ظاهر خواهد شد.

جواب دیگر آن است که خدای تعالی بر دفع کفّار توانا تر از امام است، و اگر گوینده‌ای بگوید: چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده و نابود نمی‌سازد در حالی که آنها کافرند و مشرک؟ پاسخ ما این است که خدای تعالی از فوت وقت نمی‌هراسد تا در عقوبت ایشان شتاب ورزد و از کردارش پرسش نشود، اما از ایشان پرسش شود و نمی‌توان به او گفت برای چه؟ و چگونه؟ ظاهر ساختن امامی که او را نماند ساخته است نیز چنین است، و هر وقت که اراده فرماید اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد. ملحد گفت: من به امامی که او را نبینم ایمان نمی‌آورم و مادام که او را ندیده باشم حجّتش بر من تمام نیست.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۴

(۱) و من گفتم: لازم است که بگوئی حجّت خدای تعالی هم بر تو تمام نیست زیرا او را نمی‌بینی و حجّت رسول خدا علیه السلام هم بر تو تمام نیست زیرا او را نیز نمی‌بینی.

آنگاه به امیر سعید، رکن الدوله رضی الله عنه رو کرده و گفت: ای امیر! بنگر که سخن این شیخ چیست، او می‌گوید: امام غایب است و دیده نمی‌شود زیرا خدای تعالی دیده نمی‌شود. آنگاه امیر رحمه الله به او گفت: تو کلام او را نفهمیدی، و کلامی بر او بستی و این فرو ماندگی توست و اقرار و اعتراف تو بر عجز و ناتوانی.

و این طریق همه کسانی است که در باره صاحب الزّمان علیه السلام با ما مجادله می‌کنند، سخنانشان در دفع و انکار صاحب الزّمان علیه السلام به هذیان و پریشان گوئی و خرافات مغشوش می‌ماند.

ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی در آخر کتاب «التّنبیه» می‌نویسد: بسیار اتفاق افتاده است که دشمنان ما می‌گویند: اگر ادّعی شما در باره نصوص پیامبر اکرم در شأن ائمه هدی درست بود، بی‌تردید علی علیه السلام پس از درگذشت رسول اکرم آن را بازگو کرده و مدّعی آن می‌گردید.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۵

(۱) و به ایشان می‌گوئیم: چگونه آن حضرت مدّعی آن نصوص شود و خود را در جایگاه کسی قرار دهد که نیازمند گواه است تا دعوی خود را اثبات کند، در حالی که آنان سخن پیامبر را در باره او نپذیرفتند، و چگونه می‌توان تصوّر کرد که چنین مردمی دعوی علی علیه السلام را در باره خودش بپذیرند و موضوع سرباز زدن آن حضرت از بیعت کردن با ابو بکر و دفن فاطمه زهرا علیها السلام بی‌آنکه هیچ یک از ایشان را خبردار کند تا به غایتی که او را شبانه و پنهانی دفن کرد، اینها خود بهترین دلیل است که آن حضرت از اعمال خلفا خشنود نبودند.

و اگر بگویند: چرا علی علیه السلام امر خلافت را پس از عثمان پذیرفت؟ می‌گوئیم:

حقّ واجب او را به وی می‌دادند و او هم پذیرفت و او را در این کار مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود آنگاه که منافقین و مؤلّفه قلوبهم را پذیرفت.

و بسا که مخالفین ما آنگاه که این دلایل ایشان را در مانده سازد و حجّت بر ایشان تمام شود و بگویند از امام منصوبی که عالم به کتاب و سنّت است و بر آن دو اّمین باشد و آنها را فراموش نکند و در آنها خطا نکند، گریزی نیست، و روا نیست که با او مخالفت

شود و طاعتش به نصّ امام پیش از او واجب است. اما این امام کیست؟ نامش را به ما بگوئید و ما را به مکان او دلالت کنید.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۶

(۱) به ایشان می‌گوئیم: این سخن مربوط به اخبار می‌شود و سخن ما در این باره نبود، بلکه سخن ما مربوط به حکم عقل بود آنگاه که پیامبر اکرم در گذشته است و اینکه آیا جایز است که جانشین تعیین نکنند؟ و بر امام پس از خود تصریح نکنند؟ و چون این مطلب با دلایل روشن ثابت گردید، ما و شما وظیفه داریم که در هر عصری در تعیین امام تفحص و تحقیق کنیم و از ناحیه اخبار و نقل نصوص طائفه شیعه به شناسایی امام بپردازیم و چون هم اکنون جمعیت ایشان بسیار و وطنشان مختلف و مقاصدشان متفاوت است و با وجود این در اقوالشان اتفاق دارند و این موجب علم و عمل می‌گردد علی‌الخصوص که در مقابل ایشان فرقه‌ای وجود ندارد که ادعا کند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم شخص دیگری غیر علی‌علیه‌السلام را برای امامت برگزیده و او را معرفی کرده باشد.

اگر با ما معارضه کرده و آنچه را که زرتشتیان و دیگر از کفار ادعا می‌کنند بگویند، در پاسخ ایشان می‌گوئیم: این معارضه در باره معجزات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم هم وارد است، هر جوابی را که آنجا بگوئید: اینجا ما هم همان را می‌گوئیم، زیرا امروزه صورت عالم تشیع، مانند صورت عالم اسلام از حیث کثرت است، یک دیگر را نمی‌شناسند و پیشینیان آنها هم همین طور بودند، بلکه بایستی اخبار-

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۷

ایشان را صحیحتر بدانیم، (۱) زیرا شیعه در طول تاریخ گذشته حکومت و شمشیر و خوف و رجائی نداشتند و اخبار دروغ را برای خوف و یا رجا می‌سازند و یا دولتهای آنها اخبار را تحمیل می‌کنند و در اخبار شیعه چیزی از این امور وجود ندارد، و چون نقل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم بر علی‌علیهما‌السلام درست است، به همین دلیل نقل علی‌علیه‌السلام بر امامت حسن و نقل حسن بر امامت حسین علیهما‌السلام و همین طور نقل هر امامی بر امامت پس از خود درست است تا امام حسن عسکری علی‌السلام و امام غایب پس از آن حضرت که رجال طرفدار پدرش امام حسن عسکری همه مورد وثوق بوده‌اند و گواهی داده‌اند که او امام است و غایب شده است زیرا که سلطان وقت آشکارا در طلب او بود، و دو سال مأمور بر منازل و حرم او گمارد.

و اگر بگوئیم که غیبت امام علیه‌السلام در این عصر، بهترین دلیل بر صحت امامت اوست، سخن درستی گفته‌ام، زیرا اخباری که در این موضوع پیشتر نقل کردیم همه درست و مشهور است.

(۲) و یکی از اشخاص موثقی که در خدمت امام حسن عسکری علی‌السلام بوده، ذکر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۸

کرده است که سبب بین او و فرزند حسن بن علی‌علیهما‌السلام متصل بوده است و او نامه‌ها و اوامر و نواهی آن حضرت را به دست خود به شیعیان می‌رسانیده است، تا آنکه او از دنیا رفته و آن حضرت به شخص مستور دیگری وصیت فرموده، و برای او جانشین معین نموده است.

و در این مسأله غیبت از ما می‌پرسند: اگر جایز باشد که امام سی سال یا بیشتر غایب باشد، چه دلیلی وجود دارد که در عالم موجود باشد؟ و به ایشان می‌گوئیم: عدم وجود امام در زمین، موجب رفع حجت خدا از زمین و سقوط دین الهی می‌گردد، زیرا دیگر حافظ و نگاهبانی ندارد، ولی اگر امام برای خوف از جان خود به امر خدای تعالی پنهان گردد و سبب معروف و متصلی داشته باشد، حجت خدا قائم خواهد بود، زیرا شخص او در عالم موجود است و نایب و وسیله معروفی هم دارد، فقط فتوا و امر و نهی ظاهر نیست، و این موجب بطلان حجت الهی نیست. و این مطلب نظائری هم دارد: پیامبر اکرم مدّتی طولانی در شعب اقامت گزید و در اول امر رسالت مردم را پنهانی دعوت می‌فرمود، تا آنکه امتیّت یافت و جمعیتی برای وی پدید آمد و او در تمام این احوال

پیامبر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۷۹

مبعوث و مرسل بود (۱) و پنهان‌گی و پنهانی او نسبت به بعضی از مردم دعوت نبوتش را باطل نکرد و حیثیت او را مخدوش نساخت. آنگاه در غار پنهان شد و هیچ کس جایگاه او را نمی‌دانست، و این موجب بطلان نبوت او نبود، اما اگر وجود نداشت نبوتش نیز باطل می‌شد، امام نیز همچنین است. ممکن است سلطان او را مدتی طولانی محبوس سازد و از ملاقات او جلوگیری کند تا نتواند فتوا دهد و تعلیم و تبیین نماید، اما حجّت الهی بر پا و ثابت و واجب است، گرچه فتوا ندهد و تبیین نکند، زیرا او در عالم موجود است و ذاتش ثابت است و اگر پیامبری یا امامی فتوا ندهد و تعلیم و تبیین نکند، نبوت و حجّتش باطل نخواهد شد، اما اگر وجودش از میان برود، حجّت خدای باطل خواهد شد، همچنین جایز است که امام هر گاه که بهراسد مدتی طولانی مستور باشد و حجّت خدای تعالی باطل نخواهد گردید.

و اگر بگویند: در این حال اگر کسی بخواهد از او پرسش کند چه باید بکند؟

می‌گوئیم به او همان کاری را انجام دهد که اگر پیامبر در غار بود و شخصی می‌خواست به نزد او بیاید تا اسلام آورد و از او تعلیم گیرد. اگر عدم دسترسی به پیامبر به لحاظ حکمت الهی روا باشد، عدم دسترسی به امام نیز همان گونه است.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۰

(۱) و از واضحترین ادله‌ای که برای امامت وجود دارد این است که خدای تعالی معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را این قرار داده که داستان پیامبران گذشته را در قرآن ذکر فرموده و دانش تورات و انجیل و زبور را بیان کرده، بی‌آنکه نوشتن را آموخته باشد یا آنکه نصرانی و یا یهودی را ملاقات کرده باشد، این بزرگترین معجزه اوست. و حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسید و علی بن الحسین علیهما السلام را به جای خود گذاشت در حالی که سنّ امام سجّاد از بیست سال تجاوز نمی‌کرد و آن حضرت از مردم کناره گرفت و با احدی ملاقات نمی‌کرد و جز خواصّ اصحابش او را نمی‌دیدند و او در نهایت عبادت بود و به واسطه سختی زمانه و ستم بنی امیه، جز اندکی از علم از ناحیه آن حضرت منتشر نگردید، سپس فرزندش محمد بن علی علیهما السلام ظاهر گردید و او را باقر می‌نامیدند چون شکافنده علم بود، و از علوم دین و کتاب و سنت و تاریخ و مغازی بخش عظیمی را ظاهر ساخت.

و آنگاه جعفر بن محمد علیهما السلام. پس از وی علوم بیشتری را ظاهر ساخته و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۱

منتشر ساخت (۱) و هیچ فتی از فنون علم نماند جز آنکه مطالب بسیاری در آن بیان فرموده. و قرآن و سنت را تفسیر نموده و از آن حضرت مغازی و اخبار انبیاء روایت شده است بی‌آنکه او یا پدرش امام باقر یا امام سجّاد علیهم السلام حتی نزد یکی از راویان عامّه و اهل سنت یا فقهای ایشان دیده شده باشند و چیزی از ایشان آموخته باشند، و این خود واضحترین دلیل است که ایشان صلوات الله علیهم علم را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سپس از علی علیه السلام و سپس از یک یک ائمه فرا گرفته‌اند و همه ائمه علیهم السلام چنین بوده‌اند و روش ایشان در علم بر این پایه استوار بود، ایشان را از حلال و حرام می‌پرسیدند و آنها هم پاسخهای هماهنگ می‌گفتند بی‌آنکه از احدی تعلیم گرفته باشند، پس کدام دلیل واضحتر از این بر امامت ایشان است و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نصب کرده و موسوم ساخته و علوم خودش و انبیاء پیشین را به آنها سپرده است؟ و آیا در تاریخ، فردی مانند امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام مشاهده کرده‌ایم که بی‌آنکه از احدی درس گرفته باشند، این همه علم و دانش از آنها ظاهر شده باشد؟

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۲

(۱) اگر کسی بگوید: ممکن است پنهانی درس آموخته باشند. می‌گوئیم: مشابه این سخن را دهریه در باره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند که آن حضرت پنهانی کتابت را آموخته بود و کتاب قرائت می‌کرد و چگونه می‌توان به امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین گمان برد، در حالی که بیشتر علومی که ظاهر ساخته‌اند از احدی غیر ایشان دیده و شنیده نشده است. و از ما پرسش کرده و گفته‌اند: فرزند امام حسن عسکری علیه السلام ظهور تام و تمامی برای عام و خاص نداشته است، از کجا به وجود او در این عالم پی برده‌اید، آیا شما خود او را دیده‌اید یا جماعتی که اخبارشان به تواتر رسیده او را مشاهده و دیدار کرده‌اند؟

به ایشان می‌گوئیم: امور دینی به دلایل ثابت می‌شود، ما خدای تعالی را به دلایل شناختیم و هرگز او را مشاهده نکرده‌ایم و کسی که او را دیده باشد ما را آگاه نکرده است. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وجود او در این عالم به واسطه اخبار شناختیم و به نبوت و صدق آن حضرت از طریق استدلال، معرفت حاصل کردیم و از طریق استدلال دانستیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین خود قرار داده است و دانستیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه پس از او عالم به کتاب و سنت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۳

بوده‌اند (۱) و در این امر غلط و نسیان و دروغگوئی بر آنها روا نیست و همه این امور را با استدلال دانستیم، و دانستیم که حسن بن علی علیهما السلام امام مفترض - الطاعة است و به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین علیهما السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست و از این مقدمات لازم می‌آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان خود جانشین خود ساخته باشد و چون امامت و وفات امام حسن عسکری علیه السلام درست است، ثابت می‌شود که یکی از فرزندان امام و جانشین او باشد، این استدلالی بر وجود اوست.

استدلالی دیگر: و آن این است که امام حسن عسکری علیه السلام جماعتی از موثقین خود را جانشین خود قرار داد، کسانی که از او حلال و حرام را روایت می‌کردند و نامه‌های شیعیان و وجوهات ایشان را به آن حضرت می‌رسانیدند و پاسخها را دریافت می‌کردند. آنها عالم به پشت پرده و عادل بودند و خود امام حسن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۴

عسکری علیه السلام در ایام حیاتش آنها را تعدیل کرده بود، (۱) و وقتی که آن حضرت در گذشت همگی آنها اتفاق داشتند که او فرزندی را جانشین قرار داده است که همو امام است و به مردم گفتند که از اسم او نپرسند و آن را از دشمنانش نهان دارند؛ و سلطان وقت به سختی در طلب او بر آمد و نگهبانانی بر خانه‌ها و کنیزان باردار امام حسن عسکری علیه السلام گمارد، سپس نامه‌های پسرش که جانشین وی بود و شامل اوامر و نواهی او بود به واسطه اصحاب مورد اعتماد پدرش در مدتی بالغ بر بیست سال به شیعیانش می‌رسید و بعد از آن مکاتبه منقطع شد و بیشتر یاران امام حسن عسکری علیه السلام که شاهد امر امامت امام پس از او بودند در گذشتند و تنها یک تن باقی ماند که همگی اتفاق بر عدالت و وثاقت وی داشتند و او به مردم دستور کتمان داد و اینکه چیزی از امر امام را منتشر نکنند و مکاتبه منقطع گردید. پس بنا به دلیلی که ذکر کردم و وصفی که از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و رجالش نمودم، و نقلی که ایشان در امر امامت فرزند - عسکری علیه السلام کرده‌اند، وجود امام ثابت گردید و درستی غیبتش را به واسطه اخبار مشهوره‌ای که در باب غیبت امام علیه السلام وارد شده و اینکه او دو غیبت دارد و یکی از آن دو دشوارتر از دیگری است به اثبات می‌رسانیم.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۵

(۱) و مذهب ما در غیبت امام علیه السلام در این عصر، مانند مذهب ممتوره - که همان واقفیه باشند - در غیبت موسی بن جعفر

علیهما السّلام نیست، زیرا امام هفتم آشکارا در گذشت و مردم جسد او را دیدند و علنا او را به خاک سپردند و از درگذشت او متجاوز از یک صد و پنجاه سال گذشت و احدی ادّعا نکرد که او را دیده است و یا آنکه با او مکاتبه و مراسله کرده است، و ادّعای واقفیه که می‌گویند او زنده است، تکذیب چشمانی است که او را مرده مشاهده کرده است، و پس از امام کاظم علیه السّلام چندین امام دیگر آمده‌اند که مانند آن حضرت اظهار علم و امامت کرده‌اند. اما در ادّعای ما نسبت به غیبت امام عصر علیه السّلام تکذیب حسّ و یا التزام به محال و یا خلاف عقل و عادت نیست و تا کنون هم بعضی از شیعیان موثّق و مستور، خود را باب او می‌دانند و وسیله‌ای می‌شمارند که دستورات او را به شیعیانش برسانند و غیبت هم آنقدر طولانی نشده که خارج از عادت کسانی باشد که غایب می‌شوند. پس تصدیق به این اخبار موجب اعتقاد به امامت فرزند امام حسن عسکریّ علیه السّلام می‌شود- چنان که شرح دادیم- و او همچنان که در اخبار آمده است غیبت خواهد کرد، و اخبار آن مشهور و متواتر است، و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۶

شیعه متوقّع آن غیبت است و به آن امیدوار است، (۱) زیرا رجاء واثق دارد که قائم علیه السّلام پس از آن قیام خواهد کرد و عدل و داد را ظاهر خواهد ساخت. از رحمت و اسعه حقّ درخواست توفیق و صبر جمیل می‌نمائیم.

سخنان ابو جعفر بن قبه رازی

(۲) ابو جعفر محمّد بن عبد الرّحمن بن قبه رازی در ردّ کتاب «الاشهاد» ابو زید علویّ گوید: صاحب این کتاب بعد از ذکر مطالب بسیاری که نزاعی در آن نیست گفته است: زیدیه و امامیه می‌گویند: حجّت خداوند بایستی از فرزندان فاطمه زهرا علیها السّلام باشد، زیرا این اجماعی است که پیامبر اکرم در حجّیه الوداع و در روزی که بیمار بودند و آخرین نماز را در مسجد بر گزار کردند فرمودند: ای مردم! من کتاب خدا و عترتم را در میان شما باقی گذاشتم و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر در بهشت بر من وارد شوند، آگاه باشید که اگر شما به آن دو در آویزید هرگز گمراه نخواهید شد. سپس صاحب آن کتاب این خبر را مورد تأیید و تأکید قرار داده و سخنی گفته است که هیچ خلافتی در آن نیست و بعد از آن می‌گوید: امامیه با اجماع مخالفت کرده و ادّعا کرده‌اند که امامت بایستی در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۷

یک خانواده مخصوص از عترت باشد (۱) و سایر خانواده‌های عترت حقّی از آن ندارند، در این خانواده هم در هر عصری فقط یک نفر امام خواهد بود.

پس با اعتماد به خداوند می‌گوییم: گفتار پیامبر اکرم صلیّ الله علیه و آله و سلّم دلیل روشنی بر درستی قول امامیه است، زیرا پیامبر صلیّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: من در میان شما چیزی را باقی می‌گذارم که اگر بدان متمسّک شوید هرگز گمراه نخواهید شد:

یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتم. این مطلب دلالت دارد که حجّت پس از او از عجم و سایر قبایل عرب نیست، بلکه از عترت اوست که همان اهل بیت او می‌باشد. آنگاه قولش را مقترن به کلامی کرده که به مراد او دلالت دارد و فرموده است:

ألا وإنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض

. و به ما اعلام فرموده است که حجّت از عترت او می‌باشد و از کتاب جدائی ندارد و ما آنگاه که متمسّک شویم به کسی که جدائی از کتاب ندارد، گمراه نخواهیم شد و کسی که مفارقت از کتاب ندارد، در زمره کسانی است که بر امت واجب است به او متمسّک شوند و عقل می‌گوید که او بایستی عالم به قرآن و امین بر آن باشد. ناسخ را از منسوخ، و خاصّ آن را از عامّش، و واجب آن را از مستحبّش، و محکم آن را از متشابهش

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۸

باز شناسد (۱) تا هر چیز را در جایگاه خود که خدای تعالی وضع فرموده است قرار دهد، هیچ مقدّمی را مؤخّر نکند، و هیچ مؤخّری را مقدّم نگرداند. و بایستی که همه علم دین را بداند تا در موارد اختلاف امت و منازعه در تأویل کتاب و سنت، تمسّک به وی و گفته وی ممکن باشد. و اگر چیزی از کتاب خدا را نداند، نمی‌توان به او تمسّک جست، و اگر در چنین جایگاهی باشد امین بر قرآن کریم نخواهد بود، و نمی‌توان از غلط او ایمن بود و ممکن است ناسخ را در مکان منسوخ و محکم را در جای متشابه و مستحبّ را در محلّ واجب قرار دهد و غلطهای دیگری که تعداد آنها بسیار خواهد بود. و اگر چنین باشد حجّت و سایر خلائق برابر خواهند بود و چون این گفته فاسد باشد، گفتار امامیه درست خواهد بود که حجّت از عترت کسی است که جامع علم دین و معصوم بوده و بر کتاب خدا امین باشد. و اگر زیدیه در میان ائمه خود کسانی را می‌یابند که دارای این اوصاف باشند، ما اوّل کسانی هستیم که از او اطاعت می‌کنیم، و اگر چنین نبود بایستی از حقّ پیروی شود.

و یکی از بزرگان امامیه گفته است: ما نمی‌گوئیم که هر یک از فرزندان

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۸۹

فاطمه علیها السلام به طور مطلق امام است، (۱) بلکه می‌گوئیم بعضی از ایشان که دارای شرایط و قیودی هستند امامند و تنها به خبر ثقلین احتجاج نمی‌کنیم، بلکه احتجاج ما به آن خبر و اخبار دیگر است. اوّل مطلب آن است که پیامبر اکرم از اهل بیت و عترت خود، امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام را مخصوص گردانیده و به جلالت مقام و بزرگی شأن و علوّ حال ایشان نزد خدای تعالی دلالت فرموده است و این اظهار لطف آن حضرت - صلوات الله علیه - به ایشان در مواطن گوناگون و مواقف متعدّد واقع گردیده و شهرت آنها بین ما و زیدیه ما را از ذکر آنها بی‌نیاز می‌کند. خدای تعالی ما را به این اوصاف ایشان که نشانه علوّ شأن ایشان است با این کلمات دلالت فرموده است «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و همچنین به سوره «هل أتى» و آیات دیگر چون این امور را آماده کرد و در برابر امتش مقرر فرمود که در میان عترتش از نظر رفعت و منزلت کسی نیست که بر آنها مقدّم باشد و با توجه به آنکه او کسی نبود که بی‌جهت به کسی متمایل شده و جز بر مبنای دیانت کسی را والی ساخته و مقدّم بدارد، خواهیم دانست که آن مقام را به جهت شایستگی خود دریافت کرده‌اند، و چون پیامبر بعد از همه این مطالب فرمود: من در میان شما کتاب خدا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۰

و عترتم را جانشین گردانیدم، (۱) دانستیم که مقصود پیامبر ایشانند و لا غیر، زیرا اگر فرد دیگری از عترتش چنین مقامی را داشت او را مخصوص می‌گردانید و مکانت و موقعیت او را اعلام می‌فرمود تا آنکه گرایش او به امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بی‌جهت نباشد و این واضح است و الحمد لله، آنگاه دلیل بر امامت امام حسن پس از امیر المؤمنین علیه السلام آن است که پدرش او را خلیفه خود کرد و برادرش امام حسین هم به دلخواه از او پیروی کرد.

امّا اینکه گفته است: امامیه با اجماع مخالفت کرده و مدّعی شده‌اند که امامت در خاندان مخصوصی از عترت است، به او می‌گوئیم: این اجماع سابقی که ما با آن مخالفت کرده‌ایم کدام اجماع است؟ که ما از آن اطلاعی نداریم، جز آنکه مخالفت امامیه را با زیدیه مخالفت با اجماع خوانده باشی که اگر مقصود تو آن باشد، امامیه هم می‌تواند بگوید شما زیدیه با ادّعی خود مخالفت اجماع امامیه را کرده‌اید، به علاوه تو می‌گویی که امامت جز بر فرزندان حسن و حسین علیهما السلام روا نیست، پس بگو به چه دلیل فرزندان آن دو امام را به امامت اختصاص دادی و سایر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۱

خاندان پیامبر را محروم ساختی؟ (۱) تا ما هم گفتار خود را بهتر از شما مدلل سازیم و برهان آن را در جای خود خواهیم آورد، إن

شاء الله.

بعد از آن صاحب کتاب اشهاد گفته است: زیدیه می‌گوید روا باشد که امامت در میان عترت جاری باشد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطور عموم به ایشان دلالت فرموده و برخی از ایشان را بر برخی دیگر تخصیص نفرموده و خدای متعال هم در باره ایشان فرموده است و ایشان هم بر آن اجماع دارند که: «سپس کتاب را به ارث بر بر بندگان برگزیده خود دادیم - آیه». فاطر: ۳۲.

پس به توفیق الهی می‌گویم: صاحب کتاب در آنچه نقل کرده اشتباه کرده است، زیرا زیدیه امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السلام می‌دانند، اما «عترت» در لغت شامل عمو و عموزاده می‌شود، هر کدام که نزدیکتر باشند به عترت نزدیکترند و هرگز اهل لغت نگفته‌اند و کسی از ایشان نقل نکرده است که عترت اختصاص به فرزندان دختر از پسر عمو دارد، این مطلبی است که زیدیه آن را آرزو کرده و خود را بدان فریفته‌اند، بی‌آنکه بیان و برهانی بر آن اقامه کرده باشند، زیرا ادعای آنها نه عقلی است، و نه در قرآن و حدیث است و نه در هیچ لغتی آمده است. این لغت و آنهم لغوین، از ایشان بپرسید تا برایتان روشن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۲

کنند که عترت در لغت عبارت از عمو و عموزادگانند الأقرب فالأقرب.

(۱) و اگر صاحب کتاب بگوید: چرا معتقدی که امامت در بنی عباس نیست، در حالی که طبق اعتقاد شما ایشان جزو عترتند؟ به او می‌گوئیم: ما این مطلب را از روی قیاس نگفتیم، بلکه آن را بخاطر عمل پیامبر نسبت به این سه کس گفتیم یعنی علی و حسن و حسین علیهم السلام و نه دیگران، و اگر پیامبر به عم خود عباس هم این امتیاز را داده بود، ما جز شنیدن و طاعت راهی نداشتیم. اما این سخن او که خدای تعالی فرموده است: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - تا آخر آیه».

به او می‌گوئیم: در تأویل این آیه دشمنان تو از معتزله و غیر با تو مخالفند و امامیه هم مخالفند و تو می‌دانی که امامیه در این آیه چه کسی را «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» می‌داند و اگر تو این کتابت را برای دفاع از حق و حقیقت نوشته‌ای، کمترین چیزی که بر تو واجب است، آن است که برای مدعای خود برهانی بیاوری و اگر نمی‌توانی، دلیل افناعی بیاور و اگر نمی‌توانی ترک احتجاج کن،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۳

(۱) زیرا خواندن آیه‌ای از قرآن و ادعای بی‌دلیل تأویل آن، چیزی نیست که کسی از آن عاجز باشد، و دشمنان ما و شما می‌گویند که مقصود از آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، «۱» تمامی علمای امت است و راه علمای عترت و علمای مرجئه راه واحدی است و اجماع و حجت به علم عترت تمام نمی‌شود، آیا میان تو و آنها فرقی وجود دارد؟ و آیا به صرف ادعای آنها قانع می‌شوی یا از ایشان مطالبه دلیل می‌کنی؟ اگر بگوید: از آنها دلیل می‌خواهم، به او می‌گوئیم: پس اولاً خودت دلیل بیاور که مقصود از این آیه‌ای که تلاوت کردی خصوص عترت است و عترت هم همان ذریه است و ذریه هم همان فرزندان حسن و حسین علیهما السلام هستند و نه فرزندان جعفر و دیگرانی که مادرانشان فاطمی هستند.

او گفته است که به امامیه می‌گوئیم: چه دلیلی دارید که از میان عترت فقط یکی امام باشد و دیگران ممنوع باشند، اگر بگویند دلیل آن وراثت و وصیت است به امامیه می‌گوئیم: این طایفه مغیره است که امامت را مخصوص اولاد حسن بن - علی علیهما السلام می‌دانند، سپس در خانواده‌ای از فرزندان حسن بن حسن که در هر

(۱) آل عمران: ۱۱۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۴

عصر و زمانی به وراثت و وصیت پدر به فرزندش می‌رسد، (۱) و با عقیده شما در این باب مخالفند چنانچه شما نیز با دیگران

مخالفتید.

پس با اتکاء به خداوند متعال در پاسخ او می‌گوئیم: دلیل بر آنکه در هر عصری امام یکی بیش نیست، آن است که امام باید افضل مردم باشد و افضل می‌تواند دو معنی داشته باشد، یا مقصود افضل از جمیع امت است و یا آنکه منظور افضل از هر یک از افراد امت و در هر حال افضل یکی بیش نیست، زیرا محال است که فردی افضل از جمیع امت باشد یا افضل از هر یک از افراد امت باشد و افضل از او نیز وجود داشته باشد. پس اگر چنین امری روا نباشد و این مطلب که امامت از آن افضل است درست باشد- چنان که زیدیه نیز بدان اعتراف دارند- مطلب اثبات خواهد شد و امامت در هر زمانی از آن یکی خواهد بود.

اما تفاوت ما امامیه و مغیره واضح و روشن و قابل فهم است المنة لله بیانش آن است که پیامبر اکرم با دلالتی روشن به امامت حسن و حسین علیهما السلام دلالت فرموده است و آن دو را از سایر عترت با امتیازات روشنی ممتاز گردانیده است، چنان که ذکر و وصف آن گذشت و چون امام حسن در گذشت امام حسین شایسته‌ترین و سزاوارترین مردم به امامت بود و امام حسن بر طبق دلالت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۵

رسول صلی الله علیه و آله امامت را مختص به او دانسته و به وی توصیه فرمود، (۱) و اگر امام حسن به امامت فرزندش وصیت می‌کرد مخالفت با رسول خدا کرده بود و حاشا که او چنین کند، و دلیل دیگر آن است که ما هیچ شک و تردیدی نداریم که حسین علیه السلام از حسن بن حسن بن علی، افضل است و ما و زیدیه اتفاق داریم که حقیقه افضل امام است. با این بیان دروغ مغیره ثابت شد و اساس گفتار آنها منهدم گردید.

و ما مقامی را که برای علی بن الحسین علیهما السلام قائلیم، از روی تمایل بی‌دلیل نیست و در این باب از احدی تقلید کورکورانه نمی‌کنیم، اما اخبار فراوانی که در باره امام سجاد علیه السلام به گوشمان رسیده در باره حسن بن حسن وارد نشده است و روایاتی که از امام سجاد علیه السلام در حلال و حرام وارد شده است و همچنین روایاتی که از فرزندش و از امام صادق علیه السلام وارد شده است دلیل بر اعلمیت آن امام نسبت به حسن بن حسن است و ما از علم حسن بن حسن چیزی نشنیده‌ایم تا بتوانیم آن را با آنچه از علم علی بن الحسین علیهما السلام شنیده‌ایم مقابله کنیم و کسی که عالم به دین باشد به امامت سزاوارتر است تا کسی که علمی در این باب ندارد.

شما ای گروه زیدیه! اگر از حسن بن حسن علم به حلال و حرامی سراغ دارید،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۶

آن را ظاهر کنید، (۱) و اگر چنین علمی سراغ ندارید در این سخن خدای تعالی تفکر کنید: «آیا کسی که به حق راهبری می‌کند شایسته‌تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر آنکه دیگری او را هدایت کند، شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟». (۱)

ما منکر آن نیستیم که حسن بن حسن، فضل و تقدّم و طهارت و پاکی و عدالت داشته است، اما رکن امر امامت عبارت از علم به دین و معرفت احکام ربّ العالمین و دانستن تأویل کتاب الهی است، و ما تا به امروز ندیده و نشنیده‌ایم که مرجع یکی از زیدیه در امر تأویل قرآن کریم استخراج معنا نباشد و در فروع و احکام بر اجتهاد و قیاس اعتماد نکرده باشد، اما می‌دانیم که معرفت تأویل قرآن کریم را نمی‌توان به طریق استخراج و استنباط فهمید، زیرا این کار وقتی ممکن است که قرآن کریم به یک لغت نازل شده باشد و دانشمندان آن لغت نیز مراد را بدانند، اما این کتاب به لغات کثیره نازل شده است و در آن مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز به بیان الهی دانسته نمی‌شود، مثل نماز و زکات و حجّ و از این قبیل؛ و نیز مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف از آنچه

(۱) یونس: ۳۵.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۷

که می‌دانیم حاصل نمی‌شود (۱) و می‌دانید که در قرآن کریم مطالبی وجود دارد که مراد از آن جز با توقیف حاصل نشود. بنا بر این جایز نیست که قرآن کریم را بر لغت حمل کنیم، زیرا اولاً- بایستی بدانی که کلامی که می‌خواهی آن را تأویل کنی در آن توقیفی وجود ندارد، چه در اجمالش و یا در تفصیلش.

اگر کسی از ایشان بگوید: آنچه در کلام الهی نیازمند به بیان بوده است، رسول خدا آن را بیان کرده است، و آنچه طریق آن استخراج و استنباط بوده آن را به علماء واگذار کرده است و بعضی از آیات قرآن کریم دلیل بر بعضی دیگر است و با این بیان ما از توقیف و توقیف‌کننده بی‌نیاز می‌شویم.

پاسخش این است که آنچه شما می‌گوئید جایز نیست، زیرا ما برای یک آیه واحده دو تأویل مختلف و متضاد می‌بینیم که هر دو معنی از نظر لغت درست است و ممکن است هر دو را حکم شرعی دانست و جایز نیست که متکلم حکیم کلامی را بگوید که محتمل دو مراد متضاد باشد.

اگر بگوید: ممکن است در خود قرآن کریم دلالتی بر یکی از دو معنی مراد وجود داشته باشد و مفسران با تدبّر در قرآن معنی مراد را درک کنند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۸

(۱) در پاسخ معترض می‌گوئیم: این کلامی که می‌گوئی مورد انکار ماست، زیرا این دلیلی که در خود قرآن کریم برای تعیین یکی از دو معنا هست یا قابل تأویل است و یا غیر قابل تأویل؛ اگر قابل تأویل است که آیه مورد بحث خودش نیازمند تفسیر امام است، و اگر قابل تأویل نیست البته آن آیه، توقیف و توضیحی بر معنای مراد است و معرفت مراد بر کسی که علم لغت را می‌داند دشوار نخواهد بود، عقل هم آن را می‌پذیرد و از فعل حکیم هم چنین امری روا و پسندیده است، اما وقتی ما در آیات قرآن کریم تدبّر می‌کنیم آنها را چنین نمی‌بینیم و درک می‌کنیم که اختلاف در تأویل آیات بین علمای دین و لغت پابرجاست و اگر آیاتی که بطور قطع آیات دیگر را تفسیر می‌کرد، یکی از آن دو گروه معاند بودند، و به سادگی می‌توانستیم حقیقت حال ایشان را کشف کنیم و کسی که آیه را تأویل کرده بود، از میزان لغت و اهل زبان خارج بود، زیرا اگر کلام محتمل تأویل نباشد و آن را بر معنای مخالفت لغت حمل کنی، از آن لغتی که خطاب به آن واقع شده است خارج شده‌ای. شما ای گروه زیدیه! یک آیه مورد اختلاف را به ما نشان بدهید که در قرآن کریم دلیل قاطعی بر معنای آن وجود

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۱۹۹

داشته باشد، (۱) این امر متعذر و ناممکن است و تعدّرش دلیل آن است که قرآن کریم نیازمند مترجمی است که مراد خدای تعالی را بداند و آن را بیان کند، و این موضوع کاملاً واضح است.

شبهه فرقه خطّاییه

اشاره

(۲) صاحب آن کتاب به عنوان اعتراض به امامیه گفته است: این فرقه خطّاییه است که برای جعفر بن محمّد به واسطه وراثت و وصایت از جانب پدرش ادّعی امامت می‌کنند و منتظر رجعت او هستند و مخالف امامیه هستند و می‌پندارند با شما در امامت جعفر

بن محمد موافقند و در سایر معتقدات مخالف.

من با اعتماد به خدای تعالی می‌گویم: امامت با موافقت موافقی و یا مخالفت مخالفی درست نمی‌شود، بلکه با ادله و براهین حقه به اثبات می‌رسد و من صاحب کتاب را در نادرستی می‌بینم. خطایه طایفه‌ای از غلات‌اند و بین غلو و امامیه نسبتی نیست، و اگر گوید مقصود من آن فرقه‌ای است که بر امام صادق توقف کرده‌اند، جواب این است که به آن فرقه می‌گوئیم: ما امام پس از جعفر بن محمد را موسی بن جعفر می‌دانیم همان گونه که شما امام پس از محمد بن علی را جعفر بن -

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۰

محمد می‌دانید، (۱) و می‌دانیم که امام صادق علیه السلام وفات کرده است همچنان که پدرش امام باقر علیه السلام وفات کرده است. و فرق بین ما و شما همان فرق بین شما با سبائیه و واقفه بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و هر چه می‌خواهید بگوئید. و به صاحب کتاب می‌گوئیم: فرق تو و کسانی که امامت را در اولاد عالم و فاضل عباس و جعفر و عقیل می‌دانند چیست؟ و دلیل هم می‌آورند که لغت می‌گویند ایشان از عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند و می‌گویند پیامبر اکرم نظر به همه عترت داشته است و سه تن از ایشان را که عبارت از امیر المؤمنین و حسن و حسین صلی الله علیه و آله و سلم باشند، مخصوص نگردانیده است، باز گو و برای ما بیان کن! صاحب کتاب می‌گوید: این سمطیه است که امامت را برای عبد الله بن جعفر ابن محمد به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می‌کنند، «۱» و این فطحیه است «۲» که امامت را برای اسماعیل بن جعفر به وراثت و وصایت از جانب پدرش ادعا می‌کنند و پیش از آن معتقد به امامت عبد الله بن جعفر بودند و امروزه اسماعیلیه

(۱) سمطیه کسانی هستند که امامت را در محمد بن جعفر علیه السلام و اولاد او دانند، و یحیی بن ابی سمط است. (فرق الشیعه نوبختی).

(۲) فطحیه امامت را در اولاد عبد الله بن جعفر علیه السلام دانند و چون عبد الله افضح (عریض الرأس) بود آنان را فطحیه گویند. ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۱

نامیده می‌شوند، (۱) زیرا قائلین به امامت عبد الله بن جعفر از میان رفته و کسی از ایشان باقی نمانده است. و فرقه دیگری از فطحیه را قرامطه می‌گویند «۱» و ایشان معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر به طریق وراثت و وصایتند و این هم واقفه بر موسی بن جعفرند که مدعی امامت موسی بن جعفر و منتظر رجعت او می‌باشند.

و من می‌گویم: فرق میان ما و این فرقه‌ها آسان و روشن و قابل فهم است:

اما فطحیه دلیل بر رد آنها روشن تر از آن است که مخفی بماند، زیرا اسماعیل در حیات پدرش امام صادق علیه السلام مرده است و مرده نمی‌تواند جانشین زنده بشود، بلکه کار برعکس است و بایستی زنده را جانشین مرده کرد، اما اینها از رؤسای خود پیروی کرده و از دلیل و برهان رو گردانیده‌اند و این امر نیازمند شرح و تفصیل نیست، زیرا فساد آن آشکار و انتقاد آن روشن است.

(۱) هم فرقه من المبارکیه و اما سَمُوا بهذا برئیس لهم من اهل السواد من الانباط کان یلقب «قرمطویه» کانوا فی الاصل علی مقاله المبارکیه ثم خالفوهم فقالوا: لا یكون بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم الا سبعة ائمة: علی بن ابی طالب الی جعفر بن محمد ثم محمّد بن اسماعیل و هو الامام القائم المهدی و هو رسول. و زعموا أن النبی انقطعت عنه الرّسالة فی حیاته فی الیوم الذی امر فیہ بنصب علی بن ابی طالب علیه السلام للناس فی غدیر خم، فصارت الرّسالة فی ذلک الیوم فی علی بن ابی طالب، و اعتلوا فی ذلک بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

و أن هذا القول منه خروج من الرّسالة و النبوة و التسلیم منه فی ذلک لعلی علیه السلام بامر الله عزّ و جلّ و أن النبی صلی الله علیه و

آله و سلم بعد ذلك كان مأموما لعلی محجوجا به. (قاله النوبختی) و فی تلبیس ابلیس لا بن الجوزی تحقیق لسبب. سمیه القرامطه بهذا الاسم.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۲

(۱) و اما قرامطه، ایشان کسانی هستند که اسلام را کلمه به کلمه نقض کرده‌اند و احکام شریعت را باطل شمرده‌اند و هر سفسطه‌ای را مرتکب می‌شوند و نیازمندی ما به امام از باب دیانت و اقامه احکام شریعت است و وقتی که قرامطه آمده و می‌گویند که جعفر بن محمد یا وصی‌ش فردی را جانشین خود قرار داده‌اند که مدعی نقض اسلام و شریعت و خروج از طبیعت امت است نیازی به شناسائی کذبشان ندارم، و همین ادعای متناقض و فاسد و رکیک بر بطلانشان کافی است.

اما فرق ما و سایر فرقه‌ها آن است که ما عدّه بیشماری ناقلان اخبار و حاملان احادیث داریم که همه شهرها را پر کرده‌اند که از جعفر بن محمد علیهما السلام آن قدر احکام حلال و حرام روایت کرده‌اند که طبق عادت جاریه و تجربه صحیحه، ممکن نیست دروغ و جعل باشد و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند که امام صادق علیه السلام جانشین خود را امام کاظم علیه السلام قرار داد و از فضل و علم او هم آنقدر نقل شده که نزد ناقلان اخبار معروف است، اما از این فرقه‌ها جز ادعا نشنیده‌ام و روش تواتر و اهل آن با روش شذوذ و اهل آن یکی نیست. شما در اخبار صادقه بنگرید تا بواسطه آن فرق بین امام کاظم علیه السلام و محمد و عبد الله

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۳

فرزندان امام صادق علیه السلام را بدانید. (۱) بیائید این امر را آزمایش کنیم و در پنج مسأله از مسائلی که از حلال و حرام امام کاظم علیه السلام پاسخ گفته‌اند بنگریم، و اگر نزد معتقدین به آن دو فرزند دیگر در این مسائل پاسخی باشد، قول آنها درست است. امامیه روایت کرده‌اند که از عبد الله بن جعفر سؤال شد: که در دوست درهم چقدر زکات است؟ گفت پنج درهم و باز سؤال کردند که در صد درهم چقدر زکات است؟ و او گفت دو درهم و نیم! و اگر معترضی بر اسلام و مسلمین اعتراض کرده و بگوید اینجا شخصی وجود دارد که با قرآن کریم معارضه کرده است و از ما بخواهد که فرق این معارضه و قرآن کریم را بازگو کنیم، به او می‌گوئیم: اما قرآن که ظاهر است، تو هم آن معارضه را ظاهر کن تا فرق آن دو را باز گوئیم. به این فرقه‌ها هم همین را می‌گوئیم، اما اخبار ما در دست علمای امامیه در همه بلاد مروی و محفوظ است، شما هم اخباری را که ادعا می‌کنید ظاهر کنید تا فرق بین آن دو را بیان کنیم، اما اگر مدعی خبری باشید که هیچ کس ندیده و نشنیده، بعد از آن از ما بخواهید که فرق بین اخبارمان و آن خبر را باز گوئیم، این چیزی است که هیچ کس از ادعای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۴

آن عاجز نیست (۱) و اگر این مدعا اخبار حقّه امامیه را باطل سازد، ادعای مشابه براهمه نیز اخبار حقّه مسلمین را باطل خواهد ساخت، و این واضح و آشکار است. و لله المنة.

و ثنویه هم ادعا کرده‌اند که «مانی» معجزاتی داشته است و نزدشان خبری است که بر صدق ایشان دلالت می‌کند. اما خداپرستان می‌گویند: این دعوی را هر کس می‌تواند بکند، شما آن خبر را ظاهر کنید تا به شما ثابت کنیم که آن خبر قطع عذر نمی‌کند و حجّتی را ایجاب نمی‌کند و این شبیه پاسخ ما به صاحب کتابست.

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: فرقه‌های بکرّیه و اباضیه نیز که از خوارج‌اند ادعا کرده‌اند که پیامبر اکرم به وصایت ابو بکر تصریح کرده‌اند و تو منکر آنی، همچنان که ما نیز منکریم که امام صادق علیه السلام به امامت محمد و جعفر سفارش کرده باشند، پس دلیل خود را بیان کن و فرق خود را با بکرّیه و اباضیه باز گوی تا ما هم فرق خود را با آنان که نام بردی باز گوئیم.

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: تو مدعی هستی که جعفر بن محمد بر مذهب زیدیه بود و او امامت را از جهتی که امامیه می‌گویند مدعی نبود (۲) و معتقدین به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۵

امامت محمّد بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد خلاف ادّعی تو و یاران تو را دارند و می‌گویند پیشینیان ایشان آن را از او روایت کرده‌اند، فرق بین خودتان و ایشان را بیان کنید تا پاسخی بهتر از آن به شما بگوئیم و با انصاف باش که برایت بهتر است. پاسخهای دیگر فرق دیگر آن است که یاران محمّد بن جعفر و عبد‌الله بن جعفر معترفند که امام حسین علیه السّلام بر امامت فرزندش علیّ زین العابدین تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش محمّد باقر تصریح کرده است و او نیز بر امامت فرزندش جعفر صادق تصریح کرده است و دلیل ما بر آنکه امام جعفر صادق علیه السّلام بر امامت موسی کاظم بخصوص تصریح کرده دلیل همانهاست که می‌گویند حسین علیه السّلام بر امامت زین العابدین علیه السّلام تصریح کرده است. و دلیل دیگر آن است که اگر امام ظاهر باشد و شیعیانش به نزد او آمد و شد کنند، علمش ظاهر شده و معرفت او به دین نمودار خواهد گردید، و ما راویان اخبار و حاملان آثار را می‌بینیم که از امام موسی کاظم علیه السّلام علم حلال و حرام را نقل کرده‌اند و آن علم مدوّن و مشهور است و فضل او بین خاصّه و عامّه آشکار است و این از نشانه‌های

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۶

امامت اوست، و وقتی که این کمالات را در امام کاظم علیه السّلام می‌بینیم نه در غیر او می‌فهمیم که امام پس از پدرش اوست نه برادرش.

(۱) دلیل دیگر آن است که عبد‌الله بن جعفر مرد و پسری نداشت و بر امامت احدی هم تصریح نکرد و معتقدین به امامت او قائل به امامت موسی علیه السّلام گردیدند. علاوه بر آن فرقی که بین اخبار ما و اخبار ایشان وجود دارد این است که اخبار وقتی موجب علم می‌شود که در طرق آن گروهی باشند که با اخبار ایشان قطع عذر شود. اکنون ما در پیشینیان آنها بحثی نداریم، بلکه می‌گوئیم در این عصر آیا تعداد راویان اخبار و حاملان احادیثشان به عددی می‌رسد که ما بتوانیم آن را بپذیریم، چنان که ما با احادیث متواتره خود آنها را مجبور به پذیرش می‌کنیم، اگر بر چنین کاری قادرند آن را اظهار کنند، و اگر از انجام آن ناتوانند فرق ما و ایشان ظاهر می‌شود و دنباله مباحث را هم به آنها می‌بخشیم، این واضح است. و الحمد لله.

اما واقعه بر امام کاظم علیه السّلام مانند واقعه بر امام صادق علیه السّلام است و ما خود شاهد وفات هیچ یک از پیشینیان نبودیم و موت ایشان به واسطه اخبار بر ایمان ثابت شده است و اگر کسی توقّف بر یکی از آنها کند، می‌گوئیم چه فرقی بین او و سایر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۷

آنها وجود دارد. این دلیلی است که پاسخی برای آن ندارند.

(۱) سپس صاحب کتاب گفته است: و از ایشان فرقه‌ای هستند که به امامت امام موسی کاظم علیه السّلام معتقد شدند و پس از وی پسرش علیّ بن موسی را امام دانستند و معتقدند که او به حسب وراثت و وصایت مستحقّ امامت است، سپس امامت را در فرزندان او می‌دانند تا آنکه منتهی به حسن بن علیّ عسکری گردد و می‌گویند او پسری داشته است و او را «الخلف الصّالح» می‌نامند و فرقه‌ای از ایشان معتقد به امامت محمّد بن علیّ هستند و او پیش از پدرش در گذشت، آنگاه برادرش حسن را امام دانستند و آنچه که در باره محمّد توهم کرده بودند باطل شد و گفتند: برای خداوند بداء شد و امامت از محمّد به حسن انتقال یافت همچنان که برای او بداء شد و امامت از اسماعیل بن جعفر به موسی انتقال یافت و اسماعیل در دوران حیات جعفر در گذشت، تا آنکه حسن بن علیّ در سال ۲۶۳ در گذشت و بعضی از اصحابش رجوع به امامت برادرش جعفر بن علیّ کردند، همچنان که اصحاب محمّد بن علیّ پس از وفات محمّد، رجوع به امامت حسن کردند. و بعضی از ایشان می‌گویند جعفر بن علیّ پس از پدرش به وراثت و وصایت مستحقّ امامت شده است، نه برادرش حسن بن علیّ، آنگاه امامت در فرزندان جعفر به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۸

وراثت و وصایت جاری شده است. (۱) و همه این فرقه‌ها در امر امامت کشمکش دارند و بعضی بعض دیگر را تکفیر و تکذیب می‌کنند و بعضی از آنها از امامت بعضی دیگر براءت می‌جویند و همه ایشان مدعی امامت به واسطه وراثت و وصایت برای خویشند و مدعی چیزهایی از علوم غیبند که خرافات از آنها بهتر است و هیچ یک از این فرقه‌ها دلیلی در اثبات مدعی خود و مخالفت با دیگران جز وراثت و وصایت ندارند، دلیل ایشان شهادت خودشان است بر خودشان، نه شهادت دیگران، سخنی است که حقیقتی ندارد و ادعائی است که دلیلی برای آن نیست و اگر هر طایفه‌ای بر اثبات مدعی خود دلیلی جز وراثت و وصایت دارد واجب است که آن را اقامه کند و اگر برای امامت دلیلی جز ادعای وراثت و وصایت وجود ندارد، امامت باطل خواهد بود، زیرا مدعی وراثت و وصایت بسیار است و هیچ راهی برای قبول ادعای طایفه‌ای و رد ادعای طایفه دیگر وجود ندارد اگر دعوی یکی باشد، علی‌الخصوص که ایشان در تکذیب یک دیگر اتفاق دارند و هر فرقه در ادعای خود منفرد است.

و من به توفیق الهی می‌گویم: اگر امامت به واسطه کثرت مدعیانش باطل شد، نبوت نیز همچنین باطل خواهد بود، زیرا گروه بسیاری به دروغ مدعی آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۰۹

شده‌اند (۱) و صاحب کتاب از امامیه داستانهای پریشانی حکایت کرده است و وانمود کرده که آن مطالب گفتار همه آنهاست و همه آنها به «بداء» معتقدند. و کسی که بگوید خدا رأی تازه و علم مستفادی پیدا می‌کند او کافر است و هر چه که غیر این باشد، قول مغیریه است و کسی که به ائمه علم غیب را نسبت دهد به خدا کافر گشته و به عقیده ما از اسلام خارج شده است. و کمترین چیزی که بر او واجب بود، این بود که گفتار اهل حق را بطور کامل نقل کند و به این اکتفا نکند که امامیه اختلاف دارند، و این نشانه آن است که عقیده به امامت باطل است! بعد از این مطالب، بایستی بدانیم که امام به حق نزد ما به وجوهی شناخته می‌شود که به زودی آنها را بیان می‌کنیم و از گفتار آنها هم تعبیر می‌کنیم و اگر بین ما و ایشان فرقی نبود، به فساد مذهب خود حکم خواهیم کرد، سپس باز می‌گردیم و از صاحب کتاب می‌پرسیم: در بین این اقایل قول حق کدام است؟

اما این گفتار او که از ایشان فرقه‌ای معتقد به امامت موسی هستند و پس از وی فرزندش علی بن موسی را امام می‌دانند. این گفتار کسی است که از اخبار امامیه بی‌اطلاع است، زیرا همه امامیه به امامت علی بن موسی علیهما السلام معتقدند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۰

روایات بسیاری در باره وی نقل کرده‌اند که در کتابها مدون و مسطور است (۱) و گروه اندکی را که واقفی شدند و یا معتقد به امامت «اسماعیل» و «عبد الله بن جعفر» شدند، نمی‌توان در کنار آنها قرار داد. و از حاملان اخبار و ناقلان آثار حقیقی پنج تن را نمی‌توان یافت که از ابتدا به این مذاهب پیوسته باشند و آنها بعداً جمعیتی پیدا کرده‌اند، چگونه روا باشد که صاحب کتاب بگوید: دسته‌ای از ایشان هستند که معتقد به امامت موسی هستند؟ و شگفت‌تر از آن این سخن اوست که گوید: «امامت را منتهی به حسن نمودند و ادعا کردند که او پسری دارد و در حیات امام علی بن محمد، امامت را به نام فرزندش محمد کردند، مگر طایفه‌ای از اصحاب فارس بن حاتم!» آیا سزاوار است که عاقل دشمنش را به واسطه باطلی که هیچ اصلی ندارد تقبیح کند؟

و آنچه که بر فساد قول قائلین به امامت محمد بن علی دلالت دارد همان است که در باب امامت اسماعیل بن جعفر بیان کردیم، زیرا داستان یکیست و هر یک از آن دو پیش از پدرشان در گذشته‌اند و محال است که یک فرد زنده، مرده را جانشین خود ساخته و او را امام پس از خود قرار دهد. بطلان این سخن واضحتر از آن است که در رد آن اطاله کلام دهیم.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۱

(۱) امیاً فرق ما و قائلین به امامت جعفر بن علی آن است که گفتار قائلین به امامت او مختلف و متضاد است، زیرا برخی از ایشان و برخی از راویان ما، از او نقل کرده‌اند که گفت: من پس از برادرم محمد امامم. و بعضی دیگر از ایشان از او نقل می‌کنند که گفته

است: من پس از برادر حسن امام؛ و بعضی دیگر از ایشان می‌گویند او گفته است: من پس از پدرم علی بن محمد امامم. این اخباری است که چنان که ملاحظه می‌شود یک دیگر را تکذیب می‌کند، اما خبر ما در باره ابو محمد حسن بن علی علیه السلام خبری متواتر و غیر متناقض است، این فرقی آشکار است. دلیل دیگر آن است که بر ما روشن شده است که جعفر به احکام خدای تعالی جاهل بوده است. داستان از این قرار است که: او نزد مادر امام حسن علیه السلام آمده و میراث برادرش را طلب کرده است، با آنکه پدران او همه گفته‌اند: با وجود مادر، برادر ارث نمی‌برد. پس اگر میزان فقه و فهم جعفر بدین پایه باشد که نقص و جهل آن نمایان است، چگونه می‌تواند امام باشد و دیگران را رهبری کند، پرستش ما برای خدا و بر اساس ظاهر این امور است و اگر قرار باشد که بگوئیم خواهیم گفت، اما همین مقداری که ذکر کردیم در امام نبودن جعفر کافی خواهد بود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۲

(۱) اما این سخن او که می‌گوید: ایشان ادعا کردند که حسن فرزندی ندارد، این قوم مدعی این مطلب نشدند مگر پس از آنکه پیشینیان‌شان برای آنها نقل کرده‌اند که احوال او چه خواهد بود و غیبتش چگونه واقع خواهد شد و وضعیتش چیست و اختلاف مردم در باره او به چه پایه‌ای خواهد رسید. و این کتابهای ایشان است هر که می‌خواهد بدانها مراجعه کند و این مطالب را در آنها بخواند.

و اما این سخن او که می‌گوید: همه این فرقه‌ها در نزاع و کشمکش به سر می‌برند و یک دیگر را تکفیر می‌کنند. آری راست می‌گوید و بعضی از مسلمین بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند. هر چه می‌خواهد بگوید و به هر کیفیتی که دوست دارد طعنه بزند، براهمه نیز سخنان او را دستاویز قرار داده و مانند آن را در طعن به اسلام مطرح می‌کنند. کسی که از خصمش مسأله‌ای پرسد تا مذهب او را نقض کند و آن سؤال عینا به وی برگردانیده شود، چنین شخصی مذهب خود را نقض کرده است، مثل کسی که تقدیر کرده است خصمش را ملزم سازد، زیرا او مردیست که از خود پرسش می‌کند و قول خود را نقض می‌کند. داستان صاحب این کتاب هم همین است، نبوت اصل است و امامت فرع آن است، و اگر صاحب کتاب اقرار به اصل دارد، روا نیست که بر فرعی که راجع به اصل است اعتراض

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۳

کند و خداوند مستعان است.

(۱) سپس گفته است: اگر امامت را به واسطه وراثت و وصایت بدون دلیل مورد اتفاق بر شخص مدعی روا بدانیم، مغیره به آن سزاوارتر است، زیرا همه در امامت حسن بن علی با آنها متفقند که او اصل امامت است و شایسته است که آن را به وراثت و وصایت از جانب پدرش دارا باشد اما با وجود اتفاق دیگران با مغیره، آنها با امامت امام بعد موافقت ندارند. علاوه بر آن، امامیه در دین خود با یک دیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان خدا را جسم می‌دانند و بعضی دیگر به تناسخ معتقدند و بعضی به توحید خالص گرویده‌اند، بعضی به عدل قائلند و عذاب را اثبات می‌کنند و بعضی به قدر قائلند و عذاب را باطل می‌دانند، بعضی به رؤیت خداوند معتقدند و بعضی دیگر آن را نفی کرده و به بداء قائلند و چیزهای دیگری که شرح آن، کتاب را طولانی می‌کند، بعضی از امامیه به واسطه امور فوق بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند و از دین یک دیگر براءت می‌جویند برای هر یک از این فرقه‌ها به گمان خودشان رجال مورد اعتمادی است که مطالب ضروری را از پیشوایان‌شان به آنها

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۴

رسانیده‌اند.

(۱) سپس صاحب کتاب می‌گوید: اگر این جایز باشد آن نیز جایز است چیزی که نزد ما جائز نیست و فقط به عنوان حکایت آن را آوردیم و هیچ معنا ندارد که کتاب را طولانی کنیم به ذکر چیزی که نه حجت است و نه فایده‌ای دارد.

و من با اعتماد به خداوند می‌گویم: اگر اثبات حقّ محتاج دلیلی باشد که همه بر آن اتفاق داشته باشند، هیچ حقّی ثابت نگردد و اولین مذهبی که باطل می‌گردد مذهب زیدیه است، زیرا دلیل آنها مورد اتفاق نیست. اما مطلبی که از مغیریه نقل کرده‌اند، آن را از یهودیان گرفته‌اند، زیرا آنها پیوسته می‌گویند که ما و شما در نبوت موسی علیه السّلام متفقیم اما در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفیم.

و امّا سرزنش کردن او از ما که در مذاهبران اختلاف داریم و هر فرقه‌ای از ما اعتقادات خود را از امامش روایت می‌کند، این اشکال نیز مأخوذ از براهمه است و آنها دقیقاً همین اشکال را بر اسلام وارد کرده‌اند و اگر ترس آن نبود که نقل اقوال آنها دستاویزی برای اشخاص لاابالی گردد، بمانند آنها سخن می‌گفتم.

خدا شما را سعادت‌مند کند! امامت نزد ما با نصّ و ظهور فضل و علم به دین ثابت می‌شود، به همراهی اعراض از قیاس و اجتهاد در واجبات نقلی و فروع

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۵

آن، ما از این راه است که امامت امام را می‌شناسیم و در باره اختلافات شیعه عن قریب سخن قانع‌کننده‌ای خواهیم گفت.

(۱) صاحب کتاب می‌گوید: اختلافات امامیه از سه حال بیرون نیست: یا آنکه اختلاف ساخته و پرداخته خودشان است و یا از ناحیه ناقلین و راویان احادیثشان حاصل شده است و یا از جانب ائمه آنها بوجود آمده است. اگر اختلاف از جانب ائمه آنها بوجود آمده باشد که امام کسی است که اتحاد کلمه ایجاد کند نه آنکه باعث اختلاف بین امت گردد، علی‌الخصوص که امت دوستان امامند، نه دشمنان او و کسانی که بین امام و آنها تقیّه‌ای وجود ندارد، و چه فرقی بین امامیه و امت وجود دارد، با وجود آنکه امامیه امام دارند و حجّت الهی با ایشان است و امتی که امام ندارند و از این حیث عیثان می‌کنند، زیرا همان عیوب نداشتن امام در آنها موجود است، اختلاف می‌کنند و یکدیگر را تکفیر می‌نمایند. و اگر اختلاف از ناحیه راویان و ناقلینی است که دین را به ایشان رسانیده‌اند، چه دلیلی وجود دارد که در اصل امامت هم مطلب خلافی برای آنها نقل نکرده باشند، مخصوصاً اگر کسی که می‌خواهند امامت را برای او ثابت کنند غایب بوده و شخص او مشاهده نشود و این خود دلیلی علیه آنهاست که امام را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۶

عالم به غیب می‌دانند، (۱) اگر عالم به غیب است چرا برگزیدگان و واسطه‌های بین او و شیعیانش کذابند و به او دروغ می‌بندند و او ایشان را نمی‌شناسد؟ و اگر اختلاف امامیه در دینشان از ناحیه خودشان است و نه از جانب ائمه آنها، پس چه حاجتی بر امام دارند چون که خود را بی‌نیاز از امام می‌دانند، او در مقابل ایشان است، اما نهیشان نمی‌کند در حالی که امام ترجمان و حجّت الهی است. این نیز دلیل روشنی بر نبود او و علم غیب نداشتن اوست، زیرا اگر موجود بود، نمی‌باید حقّ را برای شیعیانش بیان نکند، همچنان که خدای تعالی فرموده است:

«و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم جز آنکه حقّ را برای ایشان بیان کرده و رفع اختلاف نمائی». و همان گونه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حقّ را برای امتش بیان فرمود، بر امام نیز لازم است که برای شیعیانش حقّ را بیان کند.

پس با اعتماد به خداوند می‌گویم: اختلاف امامیه از ناحیه دروغ‌پزیرانی است که گاه و بی‌گاه خود را به تدلیس در میان ایشان جا زده‌اند تا به غایتی که بلا و مصیبت فراگیر شد و شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که تلاش و کوشش آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیص مردمان خوب و بد نبودند و چون مرد ظاهر الصّلاحی را می‌دیدند که خبری را نقل می‌کند به او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۷

خوش گمان می‌شدند و خبر او را می‌پذیرفتند (۱) و چون این کار بسیار شد و علنی گردید به امامان خود شکایت کردند، ائمه علیهم السّلام نیز به آنها دستور دادند که روایات مورد اتفاق را بگیرند، اما چنین نکردند و بر طریق عادت خود عمل کردند، پس

خیانت از جانب خود ایشان است، نه از جانب ائمه آنها و امام هم واقف بر همه این اخبار جعلی نبود، زیرا او عالم الغیب نیست بلکه عبد صالحی است که کتاب و سنت را می‌داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او اخبار شود می‌داند.

و اما این سخن او که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امامت هم جعلی نباشد، تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت متواتر است و تواتر کاشف از کذب نیست، اما آن اخبار دیگر، خبر واحد است که موجب علم نمی‌شود و خبر واحد گاهی صادق است و گاهی کاذب و این طریق تواتر نیست.

این جواب ماست و هر چه غیر این بگوید از درجه اعتبار ساقط است.

سپس به او می‌گوئیم: در باره اختلاف ائمت اسلامی چه می‌گوئی؟ آیا آن نیز مانند اختلاف امامیه نیست؟ اگر بگوید: خیر، می‌گوئیم: آیا رسول اکرم برای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۸

اتحاد کلمه مبعوث نگردید؟ (۱) ناچار باید بگوید: آری، و به او می‌گوئیم: آیا خدای تعالی نفرموده است: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه حق را برای آنها بیان کرده و رفع اختلاف نمایی؟ ناچار باید بگوید: آری، و به او می‌گوئیم:

آیا تبیین نفرمود؟ ناچار باید بگوید: آری، به او می‌گوئیم: برای ما بازگو و خودت هم مانند آن را بپذیر.

و اما این سخن او: که امامیه به ائمه چه نیازی دارند وقتی که خود را از او بی‌نیاز می‌دانند و او در مقابل ایشان است و آنها را نهی نمی‌کند تا پایان سخنانش، پس به او می‌گوئیم: برای اهل دین، انصاف از هر چیزی لازمتر است، ما چه گفتیم؟ و به چه اشاره کردیم که می‌گوید خود را از امام بی‌نیاز دانستیم تا بغایتی که صاحب کتاب ما را بدان سرزنش کرده و به آن احتجاج می‌کند، او چه حجتی در این باره به ما دارد و هر کس باک نداشته باشد و به هر گفتاری که خواست با طرف خود مقابله کند سؤالها و جوابهایش بسیار خواهد شد.

اما این سخن او که می‌گوید: این دلیل روشنی است بر نبودن او، زیرا اگر موجود بود، بر او روا نبود که بر شیعیانش ترک بیان کند، همچنان که خدای تعالی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۱۹

فرموده است: (۱) و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر برای آنکه حق را برای ایشان تبیین کرده و رفع اختلاف نمائی. «۱»

پس به صاحب کتاب می‌گوئیم: عقیده خود را در باب عترت هادیه بیان کن، آیا بر آنها رواست که حق را برای امت بیان نکنند؟ اگر بگوید: آری، خود را محکوم کرده است و کلامش و بالی بر او خواهد شد، زیرا امت با یک دیگر اختلاف ورزیده و از یک دیگر جدا بوده و یک دیگر را تکفیر می‌کنند و اگر بگوید: خیر، می‌گوئیم: این بهترین دلیل بر فساد مدعای زیدیه است، زیرا اگر عترت همان گونه بود که زیدیه وصف می‌کنند، البته برای امت تبیین می‌کردند و سکوت و امساک بر ایشان روا نبود، همچنان که خدای تعالی فرماید: و ما کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر آنکه اختلافات آنها را بر ایشان تبیین کنی. و اگر مدعی شود که عترت حق را برای امت تبیین کرده است، اما امت آن را نپذیرفته و به هوی و هوس میل کردند، به او می‌گوئیم: این همان سخن امامیه در بحث امام و شیعه خود است و از خداوند توفیق مسألت می‌نمائیم.

(۱) النحل: ۱۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۰

(۱) صاحب کتاب گوید: و ما به ایشان می‌گوئیم: چرا امام شما از شاگردان و مسترشدین خود نهان است؟ اگر گویند برای حفظ جان خود است، گوئیم: بر مسترشدین هم رواست که در طلب او تقیه کنند، علی‌الخصوص که مسترشد در خوف و رجا باشد و نداند که پیش از او چه می‌شود، پس او در تقیه است. و اگر تقیه بر امام روا باشد، بر مأموم رواتر خواهد بود. و چگونه امام در رهبری امامت در تقیه است، اما در گرفتن اموالشان تقیه ندارد، در حالی که خداوند می‌فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجرای ندارد. «۱» و می‌فرماید:

بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و راه خدا را سدّ می‌کنند. «۲» این دلیل است که اهل باطل طالب متاع دنیا هستند و کسانی که متمسک به کتاب خدا هستند از مردم درخواست اجرای ندارند و آنان هدایت شده هستند. سپس می‌گوید: جمله «اگر چنان گویند چنین گوئیم» جمله نادان کم خرد است.

(۱) پس: ۲۱.

(۲) التوبه: ۳۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۱

(۱) اما پاسخ سؤال او این است که: امام از مسترشدین خود نهان نشده است، بلکه او برای حفظ جان خود از ستمگران نهان شده است. اما این سخن او که اگر تقیه بر امام روا باشد بر مأموم رواتر خواهد بود، به او می‌گوئیم: اگر مقصود تو این است که بر مأموم رواست که اگر بر جان خود بهراسد، از ستمکار تقیه کند و از او بگریزد، همچنان که بر امام نیز رواست، سوگند که چنین امری جایز است و اگر مقصود تو این است که مأموم می‌تواند به دلیل تقیه امام به امامت او معتقد نباشد در صورتی که اخبار امامت امام را شنیده و قطع عذرش شده باشد، چنین امری جایز نیست، زیرا خبر صحیح مانند مشاهده است و در امور قلبی تقیه معنا ندارد و جز خدا کسی نمی‌داند که درون قلب‌ها چه می‌گذرد؟

و اما این سخن او که چگونه امام از رهبری امت در تقیه است اما از گرفتن اموالشان تقیه ندارد در حالی که خداوند می‌فرماید: پیروی کنید از کسی که از شما درخواست اجرای ندارد.

در پاسخ این اعتراض او تا پایان گفتارش می‌گوئیم: امام از کسی که طالب ارشاد او باشد، تقیه نمی‌کند، و چگونه او تقیه کند در حالی که حق را بر مردم تبیین فرموده و ایشان را بر آن تحریض کرده و حلال و حرام را تعلیمشان نموده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۲

است (۱) تا به غایتی که بدان معروف و مشهور شده‌اند و امام اموال مردم را نگرفته است، بلکه خمسی را که خدای تعالی واجب ساخته درخواست نمود، تا آن را به مصرفی که مأمور است برساند و کسی که حکم خمس را آورده همان رسول اکرم است و قرآن هم بدان گویاست، خدای تعالی می‌فرماید: بدانید هر غنیمی که یافتید خمس آن متعلق به خداوند است «۱» و فرموده: از اموال ایشان صدقه‌ای بستان. «۲» پس اگر در گرفتن مالی عیب یا طعنی است، آن بر کسی است که ابتدا کرده است و الله المستعان. و به صاحب کتاب می‌گوئیم: به ما بگو که اگر امام شما خروج کرده و پیروز شود، آیا خمس می‌گیرد؟ خراج را گردآوری می‌کند؟ آیا از فیه و غنائم و معادن و مانند آن، حق را می‌ستاند؟ اگر بگوید: خیر که او با حکم اسلام مخالفت کرده است. و اگر بگوید: آری، به او می‌گوئیم: اگر کسی بر او احتجاج کرده و بگوید خدای تعالی فرموده است: از کسی پیروی کنید که از شما اجرای درخواست نکند و بگوید خدای تعالی فرموده است: بسیاری از دانشمندان و راهبان اموال مردم را می‌خورند، به او چه می‌گوئید تا امامیه نیز مشابه آن را به

(۱) الانفال: ۴۱.

(۲) التوبه: ۱۰۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۳

شما پاسخ گوید. (۱) خدا شما را توفیق دهد، این اعتراضی است که ملحدین مسلمانان را بدان سرزنش می‌کنند و نمی‌دانم چه کسی آن را به اینان القاء کرده است؟

و بدان- خدایت خیر آموزد و ترا از اهلش قرار دهد- ما به کتاب خدا و سنت نبی اکرم عمل می‌کنیم و با آنها مخالفت نمی‌کنیم، اگر دشمنان ما دلیلی دارند که او در آنچه گرفته با کتاب و سنت مخالفت کرده، به جان خودم سوگند که دلیل واضحی برای ایشان است و اگر دلیلی ندارند، بدانند که عمل کردن مطابق سنت عیبی ندارد و این روشن است.

سپس صاحب کتاب می‌گوید «به امامیه می‌گوئیم ما امامت را برای کسی که شناخته نشود روا نمی‌دانیم. آیا راهی برای شناسائی صاحب‌تباران به ما نشان می‌دهید تا ما امامت را بر او روا بدانیم؟ همچنان که بر موجودین از سایر عترت روا می‌دانیم و اگر غیر از این باشد ما نمی‌توانیم امامت را بر اشخاص معدوم جایز بدانیم و هر کسی که موجود نباشد، لا محاله معدوم است و دعوی امامت کسی که شما ادعا می‌کنید باطل است».

با استعانت از خداوند در جواب صاحب کتاب می‌گوئیم: آیا در وجود علی بن الحسین و فرزندان او علیهم‌السلام که پیشوایان ما هستند شک داری؟ اگر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۴

بگوئید: خیر، به او می‌گوئیم: آیا رواست که ایشان ائمه باشند؟ (۱) اگر بگوئید: آری، به او می‌گوئیم: پس تو چه می‌دانی، شاید که ما در اعتقاد امامت ایشان بر صواب باشیم و تو بر خطا باشی و همین حجت تو را بس است. و اگر بگوئید:

خیر، روا نیست که ایشان امام باشند، به او می‌گوئیم: پس چه فایده‌ای دارد که بر وجود امام زمانمان برای تو دلیل اقامه کنیم در حالی که تو به امامت امثال علی ابن الحسین علیهما‌السلام با آن علم و فضل که موافق و مخالف به آن اعتراف دارند اعتقاد نداری. سپس به او می‌گوئیم ما می‌دانیم که در میان عترت کسی هست که تأویل کتاب را می‌داند و احکام الهی را می‌شناسد، به دلیل همان خبری که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آوردیم و به دلیل نیازمندی خودمان به کسی که مراد از قرآن کریم را به ما بیاموزد و احکام الهی را از دستورات شیطانی فرق نهاد. بعد از آن دانستیم که حق در این طایفه از فرزندان امام حسین علیه‌السلام است، زیرا هر کسی که از عترت مخالف ایشان است در بیان حکم الهی و تأویل قرآن به روش علمای عامه روی آورده است، یعنی به رأی و اجتهاد و قیاس در واجبات شرعی که جز مصلحت الهی علتی در تعبد ندارد و دانستیم که مخالفین آنها بر باطلند. بعد از آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۵

می‌بینیم که این طایفه آنقدر به حلال و حرام و احکام عالمند که دیگران نیستند.

(۱) بعد از آنها اخباری که امامت یکایک ایشان را تصریح کرده است فراوان نقل شده است تا آنکه نوبت به حسن بن علی علیهما‌السلام می‌رسد و چون او وفات کرده و نص و جانشین او ظاهر نگشت، رجوع به کتابهایی که اسلاف ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده‌اند نمودیم و دلیل روشن در امر جانشین امام حسن عسکری علیه‌السلام را در آن روایات یافتیم و اینکه او از مردم غایب می‌شود. و شخصش نهان می‌گردد و اینکه شیعه در امر او اختلاف می‌ورزند و مردم در کار او به حیرت می‌افتند و ما می‌دانیم که گذشتگان ما عالم الغیب نبودند، بلکه ائمه علیهم‌السلام به واسطه خبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر غیبت را به آنها اعلام کرده‌اند پس از این جهت و با این دلالت، هستی و پیدایش و غیبت امام ثابت می‌گردد و اگر در اینجا دلیلی باشد که گفتار

ما را نقض کند، زیدیّه باید آن را اظهار کنند، ما با حقّ عنادی نداریم و الشّکر لله.

آنگاه صاحب کتاب به معارضه با ما برخاسته و همان استدلال واقفه بر موسی بن جعفر علیهما السّلام را برای ما ذکر می‌کند، «۱» اما ما که بر کسی وقوف نکرده‌ایم و خودمان پرسش از طوائف واقفه داریم و توضیح دادیم که موسی بن جعفر علیهما السّلام

(۱) من کلام ابي جعفر ابن قبه فی دفع المعارضه.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۶

در گذشته است (۱) همان گونه که جعفر بن محمّد وفات کرده است و تردید در موت یکی از آن دو موجب تردید در موت دیگری آنهاست و قومی بر جعفر بن - محمّد علیهما السّلام وقوف کرده است که منکر واقفه بر موسی بن جعفر علیهما السّلام و منکر واقفه بر امیر المؤمنین علیه السّلام است. «۱»

ما به آنها می‌گوئیم: ای کسان! حجّت شما بر آنها همان حجّت ما بر شماست هر چه می‌خواهید بگوئید که علیه خود استدلال کرده‌اید.

سپس گفته است «۲» که ما امامیه در برابر واقفه گوئیم: امام باید آشکار و موجود باشد و این حکایت کسی است که گفتار خصمش را نمی‌داند. اعتقاد امامیه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غائب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که بتوان آن را مخفی ساخت. جعل اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی از مردم دیندار و اهل فضل و دانش قبیح است که چنین کنند و اگر در این باب جز خبر کمیل بن زیاد «۳» نبود همان کفایت می‌کرد.

(۱) فی هامش بعض النسخ الظاهر أن الصواب «الواقفه علی محمد بن أمير المؤمنين».

(۲) یعنی ابا زید العلوی.

(۳) سیجیء الخبر فی باب ما أخبر به أمير المؤمنين علیه السّلام من وقوع الغیبه.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۷

(۱) سپس گوید: جمله «اگر چنین گویند چنان گفته شود» را ما نمی‌گوئیم. حجّت ما را در این باب شنیدید و همان کافی است و الحمد لله.

آنگاه گوید: مطلبی را که در باره بنی هاشم توهم کرده‌اند درست نیست، زیرا پیامبر اکرم به اتفاق ما و شما امت را به پیروی از عترت دلالت فرموده است، عترتی که عبارت از نزدیکان و خویشان او هستند و کسی در این نزدیکی به ایشان نرسد و مقام امامت خاص آنهاست، نه آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان که ابو سفیان و معاویه و امثال ایشان باشند، و در هر عصری یکی از عترت مستحقّ خلافت است، زیرا امام باید یکی باشد تا ملازم قرآن باشد و بدان دعوت نماید، زیرا پیامبر فرموده است: ایشان از کتاب جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند و این اجماع است و سایر کسانی که از بنی هاشم ذکر گردید از ذریّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیستند، گرچه ولادتشان در بین آنها بوده است و هر یک از فرزندان دختر به پدرانشان منتسب می‌شوند بجز فرزندان فاطمه زهرا که رسول خدا عصبه آنها و پدر ایشان است و ذریّه همان فرزندان است، زیرا خدای تعالی فرموده است: من او و ذریّه او را از شیطان رجیم در پناه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۸

تو می‌آورم. «۱»

(۱) و من با اعتصام به خدای تعالی می‌گویم: امر امامت با اجماع ما و شما بر آن درست نمی‌شود، بلکه با دلیل و برهان به صحت می‌پیوندد، دلیل شما بر ادعایتان چیست که اجماعی که بین ماست شامل سه امام است یعنی امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم‌السلام. در حالی که رسول اکرم نه ذریه خود بلکه عترتش را ذکر فرموده است و شما بدون حجت و بیان و به صرف ادعا به بعضی از عترت متمایل شدید و نه به همه آنها. ولی ما به روایت اسلافمان استدلال می‌کنیم که از حسین بن - علی علیهما‌السلام نص بر امامت فرزندش علی و از علی بن الحسین نص بر امامت فرزندش محمد و از محمد بن علی نص بر امامت فرزندش جعفر را روایت کرده‌اند. سپس بر صحت امامت ایشان، نه سایر کسانی که از عترت در عصر آنها بوده‌اند استدلال کردیم، زیرا علم ایشان در دین و فضل ذاتی آنان ظاهر بود و دوست و دشمن از آنها دانش فرا گرفته‌اند و علم است که حجت را از غیر حجت و امام را از مأموم و تابع را از متبوع باز می‌شناساند. ای گروه زیدیه شما چه دلیلی بر مدعای خود دارید؟

(۱) آل عمران: ۳۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۲۹

(۱) سپس صاحب کتاب می‌گوید: اگر امامت علاوه بر حسن و حسین علیهما‌السلام بر سایر بنی هاشم نیز روا باشد، علاوه بر بنی هاشم بر فرزندان عبد مناف نیز روا خواهد بود و اگر امامت بر بنی هاشم و فرزندان عبد مناف روا باشد، بر سایر فرزندان قصی نیز رواست و این گفتار را ادامه داده است.

و به او می‌گوئیم: ای کسی که برای زیدیه استدلال می‌کنی! امر امامت مقامی است که با قرابت و خویشی به دست نمی‌آید، بلکه دارنده آن بایستی فضل و علم داشته باشد و با نص و توقیف حاصل می‌شود و اگر روا بود که امر امامت به واسطه خویشی به نزدیکترین فرد عترت برسد، روا بود که به دورترین ایشان نیز برسد. پس فرق خود و مدعی آن را بیان کن و دلیل را بنما و بین خود و کسی که می‌گوید اگر امامت بر فرزندان حسن روا باشد بر فرزندان جعفر نیز رواست و اگر بر ایشان روا باشد بر فرزندان عباس نیز رواست، چه فرقی وجود دارد؟

زیدیه هرگز دلیل فارقی در این باب ندارد، مگر آنکه به دلیل فارق ما روی آورند که عبارت از نص هر امامی بر امام دیگر باشد و ظهور علم به حلال و حرام.

(۲) سپس صاحب کتاب گوید: اگر به امامت علی علیه‌السلام استدلال کنند و بگویند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۰

در باره او چه می‌گوئید آیا او از عترت بود یا نه؟ به ایشان باید گفت: او از عترت نبود، و لیکن از عترت و سایر خویشان به واسطه نصوص - روز غدیر - امتیاز یافت و جدا شد.

و من با استعانت از خدای تعالی می‌گویم: به صاحب کتاب باید گفت که اما نصوص روز غدیر صحیح است و شکی در آن نیست و امّا این سخن تو که امیر المؤمنین از عترت نیست، خطای بزرگی است، باز گو که این ادعای تو چه دلیلی دارد؟ اهل لغت می‌گویند: عمو و پسر عمو از عترت هستند. و بعد می‌گویم: صاحب کتاب با این سخن خود مذهبش را نقض کرده است، زیرا او معتقد است که رسول اکرم، امیر المؤمنین را جانشین خود در امتش کرده است. او می‌گوید پیامبر کتاب و عترت را خلیفه خود در میان امتش کرده است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه از عترت نیست! و اگر از عترت نباشد خلیفه نخواهد بود. این مطلب همچنان که می‌بینی متناقض است، مگر آنکه بگویند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عترتش را بعد از شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خلیفه گردانیده است، آنگاه از او می‌پرسیم فرق تو با کسی که می‌گوید پیامبر اکرم قرآن را از هنگام شهادت امیر المؤمنین به بعد جانشین خود ساخته است چیست؟

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۱

(۱) زیرا کتاب و عترت به همراه هم جانشین پیامبر شده‌اند و حدیث هم به آن ناطق و شاهد است و لله المنة. سپس صاحب کتاب به حجّتی روی آورده که علیه اوست و گفته است: «از کسی که مدّعی امامت برای بعضی از عترت است و نه همه ایشان درخواست اقامه حجّت می‌کنیم» در حالی که خودش را فراموش کرده است که امامت را مخصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السّلام می‌داند سپس می‌گوید «اگر ما را حواله به اباطیل کنند از قبیل علم غیب و مانند آن از خرافاتی که هیچ دلیلی بر آن جز صرف ادّعا ندارند، به مثل آن دعوی با ایشان معارضه می‌شود و می‌گوئیم اگر دعوی همان دلیل است، رواست که عترت از ظالمین لأنفسهم باشد».

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: از علم غیب بسیار سخن می‌گوئی و غیب را کسی جز خدا نمی‌داند، و کسی که آن را برای بشری ادّعا کند کافر است و ما به تو و اصحاب تو گفتیم که دلیل ما بر مدّعی خویش فهم و علم است، اگر شما هم مثل آن را دارید آن را ظاهر کنید و اگر چیزی جز بدگوئی و افترا و سرکوبی جمیع به واسطه قول بعضی از غلات نسبت به همه امامیه ندارید، کار خیلی سهل

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۲

است. و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

(۱) سپس صاحب کتاب گوید: اکنون دلیل زیدیه را با استفاده از سخن خدای تعالی بیان می‌کنیم که فرموده است: کتاب را به ارث به بندگان برگزیده خود دادیم - تا آخر آیه.

و به او می‌گوئیم: ما می‌پذیریم که این آیه در باره عترت نازل شده است اما برهان تو بر آنکه مقصود از «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ» در این آیه فرزندان حسن و حسین، نه دیگران از عترتند چیست؟ و تو دشمنانت را سرزنش می‌کنی و هر چه می‌خواهی می‌گویی.

سپس می‌گوید: خدای تعالی ذکر خاصّه و عامّه امت پیامبرش را نموده است می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا». و بعد از آن می‌گوید: مخاطبه عامّه پایان پذیرفته و مخاطبه خاصّه آغاز گردیده است و خدای تعالی می‌فرماید: باید در میان شما امتی باشند که دعوت به خیر کنند تا این سخن او که به خاصّه می‌فرماید: شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید، می‌گوید:

ایشان فرزندان ابراهیم علیه السّلام هستند، نه دیگران، و در بین ایشان نیز مقصود مسلمانانند، نه مشرکان پیش از اسلام و آنها را گواهان امت قرار داده و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۳

فرموده است: (۱) ای مؤمنان رکوع و سجود و پرستش کنید تا آنجا که می‌گوید گواهان بر مردم باشید. و این طریق خاصّه از فرزندان ابراهیم علیه السّلام است، سپس به آیات بسیاری که شبیه این آیات قرآن کریم است توسّل جسته است.

و به او می‌گوئیم: ای احتجاج‌کننده! تو می‌دانی که معتزله و سایر فرقه‌های این امت در تأویل این آیات به سختی با تو مخالفند و تو بیشتر از ادّعا چیزی نیاوردی، ما اگر ادّعی تو را بپذیریم از تو می‌پرسیم دلیل شما در اینکه مقصود از آنها خصوص فرزندان حسن و حسین علیهما السّلام هستند، نه دیگران چیست؟ تا کی ادّعا می‌کنی و از دلیل می‌گریزی و ما را با قراءت قرآن تشیع می‌کنی و می‌پنداری که قراءت قرآن دلیلی مخصوص تو است و مخالفان تو نمی‌توانند چنان کنند، و الله المستعان.

اعتراضی دیگر

(۲) سپس صاحب کتاب می‌گوید: کسانی از عترت که داعی به خیرند مانند آمرین به معروف و ناهین از منکر و مجاهدین فی سبیل الله با سایرین از عترت که داعی به خیر نبوده‌اند و در راه خدا مجاهده نکرده‌اند برابر نیستند، چنان که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۴

خداوند مجاهدین اهل کتاب را با سایرین ایشان برابر نکرده است گر چه تارکین جهاد فاضل و عابد باشند، زیرا عبادت مستحب است ولی جهاد مانند سایر واجبات از فرائض واجبه است. شخص مجاهد با شمشیر به مصاف شمشیر می‌رود و هراس را بر آسودگی ترجیح می‌دهد. سپس سوره واقعه را می‌خواند و آیاتی که خدای تعالی در باب جهاد نازل کرده ذکر می‌کند و دنباله آیات، دعاوی را آورده، اما هیچ دلیلی بازگو نمی‌کند تا ما صحت دلیلش را مطالبه کنیم و با او مقابله کنیم.

و من با استعانت از خدای تعالی می‌گویم: اگر کثرت جهاد، دلیل علم و فضل و امامت است، حسین علیه السلام به امامت سزاوارتر از حسن علیه السلام بود، زیرا امام حسن معاویه را به حال خود رها کرد اما امام حسین مجاهده کرد تا آنکه به شهادت رسید. صاحب کتاب در این باره چه می‌گوید؟ و چگونه آن را دفع می‌کند؟ البته ما منکر وجوب جهاد و فضل آن نیستیم اما ما رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بینیم که تا یاران و یاوران و برادرانی نیافت به محاربه با دشمن اقدام نکرد و در چنان شرایطی به جهاد پرداخت و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بعینه همین کار را کرد

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۵

(۱) و امام حسن علیه السلام نیز عزم جهاد کرد، اما چون اصحابش به او خیانت کردند او نیز معاویه را به حال خود وا گذاشته و ملازم منزل خود شد. پس می‌فهمیم که حکم جهاد با دشمن وقتی واجب است که یاران و یاورانی موجود باشد و به اجماع خردمندان، عالم از مجاهدی که عالم نباشد افضل است و این گونه نیست که هر کسی که مردم را به جهاد فرا می‌خواند حکم جهاد را بداند و زمان وجوب مقاتله و هنگام نیکویی مصالحه را تشخیص دهد و آینده وضعیت رعیت را در نظر گیرد و بداند که احکام خونها و اموال و فروج چیست و در باره این امور چه باید کرد؟

علاوه بر اینها ما از برادران خود به یک چیز راضی هستیم و آن اینکه غیر از ائمه اطهار علیهم السلام مردی را از عترت به ما نشان بدهند که از خداوند نفی تشبیه کند و به جبر معتقد نباشد و اجتهاد و قیاس را در احکام شرعی بکار نگیرد و مستقل و با کفایت باشد تا ما با او خروج کنیم. امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای است که باید به قدر طاقت و بر حسب امکان بجا آورده شود و عقول شهادت می‌دهند که تکلیف ما لا یطاق فاسد است و مردم را در معرض هلاک قرار دادن زشت است، و یک قسم از در معرض هلاک قرار دادن آن است که جماعت اندکی که مشاهده جنگ نکرده و فنون کارزار نیاموخته‌اند به جنگ قومی که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۶

فنون کارزار آموخته (۱) و بر بلاد مسلط شده و عباد را کشته و کارزار را تجربه کرده بروند، کسانی که عده و عده دارند و عامه هم پشتیبان آنها هستند- و معتقدند که هر که بر آنان خروج کند خونس مباح است- و لشکریان آنان چند برابر لشکریان ایشان است. صاحب کتاب چگونه ما را تکلیف می‌کند که با این مردم جاهل و ناکار آزموده به جنگ مردمان رزمی و با تجربه برویم و چه چیز به دست دعوت‌کننده چنین کسانی می‌آید؟ هیهات هیهات! این امر را جز نصرت خدای عزیز علیم و حکیم نمی‌تواند زایل کند.

سپس صاحب کتاب بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم که به سختی در تأویل آن منازعه می‌کند و هیچ تأیید عقلی و یا نقلی برای آن ذکر نکرده است، می‌گوید: «خدایت رحمت کند! بفهم که چه کسی شایسته است گواه الهی باشد، کسی که طبق دستور الهی دعوت به خیر کند و از منکر باز دارد و به معروف فرمان دهد و در راه خدا آنچنان که شایسته اوست جهاد کند تا به شهادت رسد یا کسی که رویش دیده نشده و شخصش شناخته نگردیده است؟ یا آنکه چگونه خداوند او را گواه گیرد بر کسانی که ایشان را ندیده است و ایشان را امر و نهی نکرده است تا اگر فرمانش برند ادای واجب کرده باشند و اگر او را بکشند به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۷

عنوان شهید به نزد خدای تعالی رود؟ (۱) و اگر شخصی گروهی را بر حقی به گواهی بخواند و آن را مطالبه کند، اما آنها آن را ندیده و مشاهده نکرده باشند آیا او گواه است؟ و آیا بر ایشان حقی دارد، جز آنکه اگر شهادت دهند بر چیزی که ندیده‌اند دروغگو باشند و نزد خداوند اهل باطل. و اگر این امر بر بندگان روا نباشد، نزد خدای حاکم عادل که هیچ جور نکند نیز روا نباشد و اگر از مردمی که معاینه کردند و شنیدند گواهی طلبد برای او گواهی می‌دادند، در حالی که مسأله به حال خود باشد، آیا این حق نیست و آنها راستگو نیستند؟ و خصمش اهل باطل نیست و گواهی جاری نشده است و حکم واقع نگردیده است؟ و همچنین است که خدای تعالی فرموده است: مگر کسانی که به حق شهادت دهند در حالی که می‌دانند. «۱» آیا نمی‌دانی که شهادت به امر نادیده واقع نمی‌شود و مشاهده لازم دارد و همچنین است قول عیسی علیه السّلام که من مادامی که در میان ایشان هستم بر آنها گواهم». «۲»

پس با اعتصام به خداوند می‌گوییم: به صاحب کتاب باید گفت که این سخن کلام تو نیست، بلکه قول معتزله و غیر آنهاست که علیه ما و شما استفاده می‌کنند، زیرا ما می‌گوئیم: عترت ظاهر نیستند و کسانی از آنها را که مشاهده می‌کنیم

(۱) الزخرف: ۸۶.

(۲) المائده: ۱۱۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۸

شایسته امامت نیستند (۱) و روا نیست که خدای تعالی به ما فرمان دهد که به کسی متمسک شویم که او را نمی‌شناسیم و نه ما و نه پیشینیان ما او را مشاهده نکرده‌اند و در عصر خود کسی از ایشان را نمی‌شناسیم که شایسته امامت مسلمین باشد و آنان که غایبند بر ما حجت نیستند و این دلیل روشنی است که مقصود از کلام پیامبر که فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»

آن نیست که در دل زبیدیّه و امامیه خطور کرده است. نظام «۱» و پیروانش حق دارند که بگویند ما چیزی را که مفارقت از کتاب ندارد یافته‌ایم و آن خبر صحیح قاطع عذر است و آشکار است همان طور که کتاب آشکار است و از آن منتفع می‌شوند و می‌توان از آن پیروی کرد و بدان تمسک جست.

امّا در باره عترت به معنی ذریّه باید بگوئیم ما عاملی از عترت را مشاهده نمی‌کنیم که بتوانیم به او اقتدا کنیم و اگر یکی از ایشان مذهبی داشته باشد، دیگری از آنها مذهبی مخالف او دارد و نمی‌توان به دو مخالف اقتداء کرد، صاحب کتاب در این باره چه می‌گوید؟

(۱) هو أبو اسحاق ابراهیم بن سيار بن هانئ البصری ابن اخت أبي هذيل العلاف شيخ المعتزلة. و كان النّظام صاحب المعرفة بالكلام أحد رؤساء المعتزلة، استاد الجاحظ. و لقب بالنّظام - کشدّاد - لانه كان ينظم الخرز في سوق البصرة و يبيعهها. و قالت المعتزلة: انما سمى ذلك لحسن كلامه نثرا و نظما (الكنى و الالقاب للمحدّث القمى).

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۳۹

(۱) و بدان که چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمان داده است که متمسک به عترت شویم، عقل و عرف و سیره دلالت دارد که مقصود پیامبر اکرم دانشمندان ایشان است و نه جاهلان آنها و نیکان و پرهیزکاران آنها را اراده فرموده، نه غیر آنها را. پس آنچه بر ما واجب و لازم است آنست که کسی را بنگریم که عالم دین باشد و عقل و فضل و حلم داشته باشد، زاهد در دنیا باشد و استقلال در کار داشته باشد، پس به او اقتدا کنیم و به قرآن کریم و او متمسک باشیم.

و اگر بگویند: اگر این خصوصیات در دو نفر جمع باشد که یکی مذهب زیدی داشته باشد و دیگری مذهب امامی، به کدام یک از آن دو باید اقتدا کرد و کدام یک از آن دو امامند؟ می‌گوئیم: این امر اتفاق نمی‌افتد و اگر اتفاق بیفتد فرق روشنی آن دو را از یک دیگر جدا می‌کند که آن یا نصّ امام پیشین است و یا علمی که از یکی از آن دو ظاهر می‌شود، همچنان که در روز نهروان علم امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد آنگاه که فرمود: «به خدا سوگند که خوارج از نهر نگذشته و نخواهند گذشت، به خدا سوگند از شما تا ده تن کشته نمی‌شود و از ایشان نیز تا ده تن زنده نمی‌ماند» و همچنین شد. و یا آنکه از یکی از آن دو مذهبی آشکار شود که دلالت کند که اقتدا به او روا نباشد، مثل آنکه از زیدیّه قول به اجتهاد و قیاس در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۰

فرائض شرعی آشکار شده است (۱) که از آن مطلب دانسته می‌شود که ایشان امام نیستند و منظور من از این سخن زید بن علی و مانند او نیست، زیرا ایشان مطلب خلافی را اظهار نکرده‌اند و ادّعی امامت هم نکرده‌اند، بلکه به کتاب خدا و رضای آل محمد فرا خوانده و این دعوت حقی است.

اما این سخن او که چگونه خداوند او را گواه می‌گیرد بر کسانی که وی را ندیده و امر و نهیشان نکرده است؟ پاسخ این است که معنای گواه نزد ما و شما متفاوت است. اما اگر امامیه را نکوهش می‌کنی به اینکه کسی که رویش دیده نشده است و شخصش ناشناخته است، چگونه مدّعی امامت او هستید؟ که در پاسخ می‌گوئیم: به عقیده شما امامی که گواه از عترت پیامبر اکرم است، در این زمان کیست؟ اگر بگویند او را نمی‌شناسد که داخل در همان کسانی شده است که آنها را عیب می‌کند و بر او لازم می‌آید همان چیزی که بر گردن خصومش می‌نهد، و اگر بگویند فلاّن شخص است. می‌گوئیم: ما روی او را ندیده‌ایم و شخصش را نمی‌شناسیم، پس چگونه می‌تواند گواه و امام ما باشد.

و اگر بگویند: گر چه شما او را نمی‌شناسید ولی او موجود الشّخص و معروف است برخی او را می‌شناسند و برخی به او جاهلند. می‌گوئیم: تو را بخدا سوگند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۱

(۱) آیا می‌پنداری که معتزله و خوارج و مرجئه و امامیه آن شخص را می‌شناسند و نام او را شنیده‌اند و یادش بر دل آنها خطور کرده است؟ و اگر بگویند نشناختن آنان ضرری به او و ما ندارد، زیرا علّتش غلبه ستمکاران بر شهرها و کمی یاران و یاوران اوست. آنگاه به او می‌گوئیم: پس تو هم داخل همان کسانی شدی که عییشان می‌کنی و از همان راهی که می‌خواستی دشمنت را محکوم کنی خود را محکوم کردی و این غیبت به غیبتی که امامیه می‌گوید خیلی نزدیک است، جز آنکه شما انصاف ندارید.

بعد از آن به او می‌گوئیم: بسیار ذکر جهاد و وصف امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی تا به غایتی که توهم ایجاد می‌کنی که آنکه خروج نکنند بر حقّ نیست، پس چرا امامان و دانشمندان مذهب تو خروج نمی‌کنند؟ و چرا ملازم خانه‌های خود شده‌اند و صرفاً به اعتقاد مذهبی بسنده کرده‌اند؟ هر پاسخی که بگویند امامیه نیز همان جواب را می‌گویند. سپس به آرامی و موافقت به او می‌گوئیم: همان چیزی را که برای امامیه عیب می‌دانی و بخاطر آن سخن سرائی می‌کنی و ائمّه آنها را به سبب آن نکوهش می‌نمایی و کتابت را به واسطه آن پر ساخته‌ای، حالا خودت نیز داخل در آن شده‌ای و به صحّت و درستی آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۲

متمايل شده‌ای و در ضمن احتجاج بدان اعتماد جسته‌ای،

و الحمد لله الذی هدانا لاینه.

(۱) آنگاه به او می‌گوئیم: به ما خبر بده که امروزه در بین عترت آیا کسی هست که شایسته امامت باشد؟ لابد می‌گوید: آری، و به او می‌گوئیم: امامت او بر اساس نصّ همچنان که امامیه می‌گوید که نیست، معجزه هم که ندارد که دانسته شود امام است، از طریق

اهل حلّ و عقد امت هم برگزیده نمی‌شود تا با او بیعت کنند، چنان که عامّه در مسأله انتخاب امام چنین می‌گویند، اگر بگوید: آری چنین است به او گفته می‌شود راه شناسائی او چیست؟ و اگر بگوید به واسطه اجماع امت شناخته می‌شود، می‌گوئیم چگونه بر او اجماع می‌شود که اگر امامی باشد، زیدیه به او راضی نخواهند شد و اگر زیدی باشد، امامیه به او رضا نخواهد داد و اگر بگوید در چنین امری قول امامیه معتبر نیست، می‌گوئیم زیدیه نیز از دو قسمند. یکی معتزله و دیگری مثبتّه، و اگر بگوید در چنین امری قول مثبتّه معتبر نیست، می‌گوئیم معتزله نیز بر دو قسمند، یکی به آراء خود در احکام اجتهاد می‌کند و دیگری معتقد است که اجتهاد ضلالت است و اگر بگوید: قول کسانی که اجتهاد را نفی می‌کنند معتبر نیست، می‌گوئیم: اگر از معتقدین به اجتهاد ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۳

افضل باقی بماند و از نافین اجتهاد افضل باقی بماند (۱) و بعضی از ایشان از بعضی دیگر بیزاری بجویند به چه کسی متمسک شویم و چگونه بدانیم که محقّ از بین آن دو همان کسی است که تو و یارانت به آن اشاره می‌کنید، نه غیر او؟ و اگر بگوید: مراجعه به قواعد و اصول می‌کنیم، می‌گوئیم: اگر اختلاف طولانی شد و امر مشتبه گردید چه کنیم و با کلام پیامبر اکرم که فرمود: «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتي - اهل بيتي -»

، چه باید کرد؟ در صورتی که کسی نمی‌تواند عترت را بشناسد مگر بعد از نظر در اصول و اطلاع از آنکه همه مذاهب او درست است و مخالفین او بر خطا هستند و اگر تشخیص عترت لایق محتاج این مقدمات باشد، ایشان با سایر اهل علم فرقی ندارند و عترت هیچ خصوصیتی ندارد، برای ما بیان کن که میان عالم از عترت و عالم از غیر عترت چه فرقی وجود دارد؟ و باز به ایشان می‌گوئیم: از وضع امروزه امام خود ما را آگاه کنید. آیا علم به حلال و حرام دارد؟ آنگاه که بگویند: آری، به آنها می‌گوئیم: در باره احکامی که خبر متواتر ندارد، چه می‌گوید؟ آیا مانند شافعی و ابو حنیفه و امثال ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۴

آنها حکم می‌کند یا مخالف آنهاست؟ (۱) اگر بگوید: نزد او همان علوم آنهاست، می‌گوئیم: پس به علم امام شما چه نیازی وجود دارد که کسی آن را نشنیده است؟ در حالی که کتب شافعی و ابو حنیفه ظاهر و منتشر و موجود است. و اگر بگوید: علم او غیر علم آنهاست، می‌گوئیم: غیر علوم آن دو عبارت از نصوصی است که جمعی از مشایخ معتزله استخراج کرده‌اند و می‌گویند هر چیزی مطابق حکم عقل است مگر آنکه خبر قاطع عذری بر خلاف آن باشد، چنانچه مذهب نظام و پیروان اوست. ولی مذهب امامیه این است که همه احکام مطابق نصّ است و بدانید که ما نمی‌گوئیم در همه جزئیات نصّ وارد شده است که ممکن است در دلها چنین خطور کند، بلکه می‌گوئیم جملاتی منصوص است که هر کس آنها را بفهمد، احکام را خواهد فهمید، بی آنکه قیاس و اجتهاد را بکار گرفته باشیم. و اگر بگویند: او را علمی است که با همه علوم مخالف است، از حدود متعارف خارج شده‌اند، گر چه به مذهبی از مذاهب آویخته باشند، به ایشان می‌گوئیم: آن علم کجاست؟ آیا آن را یک تن مورد اعتماد و وثوق از امامتان نقل کرده است؟ و اگر بگویند: آری، می‌گوئیم: ما عمری طولانی با شما معاشرت کرده‌ایم و حتی یک حرف از این علوم را نشنیده‌ایم، در حالی که شما قومی هستید که تقیه را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۵

جائز نمی‌دانید و امامتان نیز روا نمی‌دانند، (۱) پس علم او کجاست؟ و چرا ظاهر و منتشر نشده است. بگوئید ما از کجا اطمینان حاصل کنیم که شما بر امامتان دروغ نبسته‌اید همچنان که مدّعی هستید که امامیه بر جعفر بن محمد دروغ بسته است و هیچ فرقی بین آن دو نیست.

سؤالی دیگر:

به ایشان می‌گوئیم: مگر نه این است که شما می‌گوئید جعفر بن محمد مذهب امامیه نداشته و بر مذهب شما بوده است؟ لابد

می گوئید: آری،- جز آنکه از او خلاصی جستید- و می گوئیم: آیا امامیه در منقولات خود از او دروغ گفته است و این کتابهایی که در دستشان است از نوشته‌های دروغ پردازان است؟ و اگر گفت: آری، می گوئیم: اگر چنین امری جایز باشد، چرا جایز نباشد که امام شما مذهب امامیه داشته و بر دین آنها باشد و آنچه که پیشینیان و مشایخ شما از او نقل می کنند دروغ و ساختگی بوده و هیچ اصلی نداشته باشد، و اگر گویند: امروزه ما امامی نداریم که او را بعینه بشناسیم و علم حلال و حرام را از وی روایت کنیم، اما می دانیم که در میان عترت کسی هست که شایسته این امر باشد، می گوئیم:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۶

شما هم داخل در همان کسانی شوید که عییشان می کردید، (۱) با آن همه اخباری که در دست ایشان است و تصریح به امامت ائمه آنها دارد و به ایشان اشاره کرده و به وجود آنها بشارت داده است و همه آنچه از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر گفتید باطل خواهد بود و امام شما هم نادیده و ناشناس است، هر چه می خواهید بگوئید. و نعوذ بالله من الخذلان.

اعتراضی دیگر:

(۲) سپس صاحب کتاب می گوید: «همچنان که خدای تعالی عترت را مأمور کرده است که دعوت به خیر کنند،» (۱) «سبقت جوینان آنها را ستوده و آنها را شهداء مردم قرار داده و مأمور به اجرای عدالت کرده است و فرموده: ای مؤمنان! برای خدای تعالی قیام کننده و شاهد عدالت باشید. سپس در دنباله تأویلاتی کرده و آیاتی از قرآن را آورده و بدون آنکه دلیلی ذکر کند مدعی آن است که آن آیات در باره عترت است، بعد از آن می گوید: خدای تعالی ترک امر به معروف و نهی از منکر را بر پیامبرش واجب کرده تا آنگاه که یاورانی برای او پیدا شود و فرموده: و چون کسانی را دیدی که در آیات ما خوض می کنند- تا آنجا که

(۱) فی قوله عز و جل: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۷

می فرماید شاید پرهیزکار شوند- (۱) پس کسانی که از سابقین بالخیرات و مجاهدین در راه خدا نباشند و از مقتصدین و واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان یاوران نباشند، آنان ظالمین لأنفسهم خواهند بود و همین است روش ذراری انبیاء گذشته، بعد از آن آیاتی از قرآن کریم را ذکر می کند.

در جوابش می گوئیم: اعتراضی بر ما نیست، مقصود او از این کلام چه کسی است؟ اما به ما بگو که امام از عترت که بدان معتقدی از کدام قسم است؟ اگر بگوید: از مجاهدان است، به او می گوئیم: او کیست؟ و چه کسی مجاهده کرده و می داند که او خروج کرده است؟ و سواره نظام و پیاده نظامش کجا هستند؟ و اگر بگوید: او از واعظین به امر به معروف و نهی از منکر به واسطه فقدان یاوران است، می گوئیم چه کسی امر و نهی او را شنیده است؟ و اگر بگوید: دوستان و خاصّان، می گوئیم: اگر چنین باشد و دستورات دیگر به واسطه نبودن یاور ساقط گردد و روا باشد که امر و نهی را جز دوستانش نشنود، پس بر امامیه چه عیبی وارد می کنی و برای چه این کتاب را نوشتی و به که تعریض داری؟ ای کاش می دانستم با آیات قرآن چه کسی را سرکوب می کنی و چه کسی را ملزم به جهاد می سازی؟

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۸

(۱) سپس به او و به زیدیه باید گفت: به ما بگوئید اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته بود و بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام نصی صادر نکرده بود و بر آن دلالت و یا اشاره‌ای ننموده بود، آیا این فعل او صواب و تدبیر او نیکو و روا بود؟ اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر به امامت عترت هم دلالت نکرده بود، آیا آن جایز بود؟ و اگر بگویند: آری، می گوئیم: اگر

پیامبر اکرم دلالت نکرده باشد، پس چه اعتراضی به معتزله و مرجئه و خوارج دارید؟ در حالی که روا باشد نصی صادر نشده و امر امامت به شورای اهل حلّ و عقد واگذار شده باشد و این اعتراضی است که پاسخی برای آن ندارند. و اگر بگویند: خیر، و باید بر امامت خصوص امیر المؤمنین علیه السلام تصریح کند و عترت را هم به خلافت تعیین نماید، باید گفت:

دلیل آن چیست؟ تا دلیل درست خود را بیان کرده و ما هم آن دلیل را به هر زمانی تطبیق کنیم، زیرا نصّ بر امامت اگر در یک زمانی واجب باشد، در هر زمانی واجب خواهد بود، زیرا علت‌های موجهه در هر زمانی موجود است. و نعوذ باللّٰه من الخذلان.
(۲) سؤالی دیگر:

به ایشان می‌گوئیم: اگر خبر متواتر که آن را عترت و امت روایت کنند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۴۹

حجّت است و خبر واحد عترت، مانند خبر واحد امت است، در باره هر یک از عترت نیز تعمّد در دروغ و سهو و خطا رواست همان گونه که بر آحاد امت رواست. و آنچه از احکام دین که نه خبر متواتر دارد و نه خبر واحد، راه دسترسی به آن به عقیده شما اجتهاد و استخراج است و تأویلی که شما در باره آن حکم دارید، مانند تأویل یکی از آحاد امت است، در این صورت از چه جهت عترت حجّت می‌باشد؟ و اگر صاحب کتاب بگوید: اگر اجماع کنند، اجماعشان حجّت است، می‌گوئیم: پس اگر امت نیز اجماع کنند، اجماعشان حجّت خواهد بود و این ایجاب می‌کند که هیچ فرقی بین عترت و امت موجود نباشد، و اگر چنین باشد در این کلام پیامبر اکرم

«خلفت فيكم كتاب الله و عترتي»

فایده‌ای موجود نیست، مگر آنکه در میان عترت فردی باشد که حجّت در دین باشد و این عقیده امامیه است.

و شما- که خداوند سعادتتان دهد- بدانید که صاحب کتاب بعد از این مطالب خود را به قراءت قرآن مشغول ساخته و آن را بر کسی که می‌خواسته تأویل نموده است بی‌آنکه حتّی در یک مورد گفته باشد که دلیل بر صحّت تأویل من چنین و چنان است و این کاریست که اطفال نیز از انجام آن ناتوان نیستند و او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۰

خواسته است که از امامیه عیب‌جوئی کند (۱) که جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را روا نمی‌دانند، اما اشتباه کرده است، زیرا امامیه آن را در حدود وسع و توان روا می‌دانند و امامیه جایز نمی‌شمارد که خود را به دست خود به هلاکت بیندازد و یا آنکه به همراه کسی خروج کند که کتاب و سنت را نمی‌شناسد و سیره عدل و حقّ را در میان رعیت نیکو نشمرد.

و شگفت‌تر از آن اینکه یاران زیدی مذهب ما در منازلشان آرمیده‌اند نه امر به معروف می‌کنند و نه نهی از منکر و نه به امر جهاد اقدام می‌کنند در حالی که ما را به این امور تعبیر می‌کنند و این نهایت زورگوئی و نشانه عصیّت است. نعوذ باللّٰه من اتّباع الهوی و هو حسبنا و نعم الوکیل.

سؤالی دیگر:

و به صاحب کتاب می‌گوئیم: آیا در بین ائمّه حقّ، افضل از امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می‌شناسی؟ اگر بگوید: خیر، می‌گوئیم: آیا بعد از شرک و کفر کاری زشت‌تر و منکری بزرگتر از کار اصحاب سقیفه می‌شناسی؟ اگر بگوید:

خیر، می‌گوئیم: آیا به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد تو داناتری یا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۱

امیر المؤمنین؟ ناچار باید بگوید: امیر المؤمنین؟ (۱) و به او می‌گوئیم: چرا آن حضرت با آن قوم جهاد نکرد؟ هر عذری که بیاورد باید مانند آن را از امامیه بپذیرد، زیرا همه مردم می‌دانند که امروزه باطل قوی‌تر از سقیفه است و اعوان شیطان امروزه بیشترند. پس

ما را به ذکر جهاد و ذکر آن تشنیع مکن که خدای تعالی آن را در شرایطی واجب کرده است که اگر آن شرایط را می‌دانستی کلام و کتابت را کوتاه می‌کردی، و نسأل الله التوفیق.

سؤالی دیگر:

به صاحب کتاب می‌گوئیم: آیا حسن بن علی علیهما السلام را در سازش با معاویه درستکار می‌دانید یا خطاکار؟ اگر گوید: درست کار، می‌گوئیم: آیا او را درستکار می‌دانید- در حالی که جهاد را ترک کرده و از امر به معروف و نهی از منکر آنچنان که شما بر آن اشاره می‌کنید روی برگردانیده است-؟ اگر بگویند درستکار می‌دانیم زیرا مردم او را وا گذاشتند و از آنها بر جان خود ایمن نبود و پیروان با بصیرت وی به تعدادی نبودند که بتواند با آنها در برابر معاویه ایستادگی کند و هنگامی که درستی این مطالب را دانستند به آنها می‌گوئیم: وقتی امام حسن علیه السلام با وجود لشکر پدرش و اعلام امامتش بر فراز منابر و اینکه ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۲

شمشیر کشید و به جانب دشمن خدا و دشمنش حرکت کرد، (۱) بخاطر این اموری که ذکر می‌کنید از ادامه جهاد معذور باشد، چرا جعفر بن محمد علیهما السلام را در ترک جهاد معذور نمی‌دانید، با وجود آنکه دشمنان معاصر او چند برابر یاران معاویه بودند و از شیعیانش حتی صد نفر جنگ آزموده نبودند، بلکه قومی از اهل سر بودند که نه جنگی دیده و نه پیکاری را مشاهده کرده بودند، اگر عذرش را بپذیرند که انصاف داده‌اند، و اگر یکی از ایشان نپذیرد از فرق آن دو می‌پرسیم و هیچ فرقی وجود ندارد. علاوه بر آن، اگر قیاس زیدیه درست باشد، زید بن علی، از حسن بن - علی علیهما السلام افضل است، زیرا حسن علیه السلام سازش کرد اما زید جنگید تا کشته شد، و زشتی مذهبی که «زید» را بر «حسن» تفضیل دهد روشن است و نیازی به دلیل دیگری ندارد، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. (۱)

و ما این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم، زیرا نهایت ادله زیدیه و پاسخ آنها در آن آمده است و زیدیه از همه فرقه‌ها به ما امامیه سخت‌گیرترند و ما در این کتاب انبیاء و حجج الهی صلوات الله علیهم را که دارای غیبت بوده‌اند

(۱) هذا آخر ما نقله عن کتاب ابن قبة.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۳

ذکر کردیم. (۱) و در پایان کتاب از معمرین تاریخ یاد کرده‌ایم تا گفتارمان در باره غیبت و طول عمر از حدّ احاله و امتناع به حدّ امکان و جواز در آید. سپس نصوص و اخباری که در باره قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام از خدای تعالی و پیامبر اکرم و ائمه یازده گانه صلوات الله علیهم وارده شده و در آنها وقوع غیبت تصریح گردیده است، ذکر کرده و تصحیح نموده‌ایم. بعد از آن مولد امام و کسانی که او را مشاهده کرده‌اند و دلالات و نشانه‌ها و توقیعات صادره از آن حضرت را ذکر کرده‌ایم، تا تأکیدی باشد بر ادله‌ای که بر منکرین ولی الله و مغیب در ستر الله ذکر کرده‌ایم. و الله الموفق للصواب و هو خیر مستعان.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۴

[متن کتاب]

باب ۱ در غیبت ادریس پیامبر علیه السلام

(۱) آغاز غیبت‌ها غیبت مشهوره ادریس پیامبر علیه السلام است تا به غایتی که کار شیعیانش به جایی رسید که تهیه قوت برایشان دشوار شد و طاغوت زمانه گروهی از آنها را کشت و باقی آنها را فقیر و هراسناک نمود، سپس ادریس پیامبر ظهور کرد و به

شیعیانش مژده فرج و قیام قائمی از فرزندانش را داد که آن نوح علیه السّلام بود. سپس خدای تعالی ادریس علیه السّلام را به سوی خود خواند و پیوسته شیعیان نسل اندر نسل در انتظار قیام نوح علیه السّلام بودند و عذاب سخت طواغیت را تحمّل می‌کردند تا آنکه نبوت نوح علیه السّلام آشکار گردید.

(۲) ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش از امام محمد باقر علیه السّلام چنین روایت کند، گوید:

آغاز نبوت ادریس علیه السّلام آن بود که در زمان او پادشاه جبّاری حکومت می‌کرد و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۵

روزی سوار بر مرکب شد و در یکی از گردشگاههایش زمین سرسبز و خرمی را دید که متعلّق به یک مؤمن تارک دنیا بود و از آن خوشش آمد و از وزیرانش پرسید: این زمین از آن کیست؟ گفتند: متعلّق به بنده مؤمنی از بندگان پادشاه است، فلان شخص تارک دنیا. او را فرا خواند و بدو گفت: این زمین را به من پیشکش کن و او گفت: عیال من از تو بدان نیازمندتر است. گفت قیمت آن را مشخص کن تا بهای آن را پردازم و او پاسخ داد نه آن را پیشکش می‌کنم و نه می‌فروشم از این کار منصرف شو. پادشاه از این سخن بر آشفت و غمگین و اندیشناک به نزد خانواده خود برگشت و او را زنی بود از طایفه ازارقه «۳» یا کبود چشمان که مورد پسندش بود و در گرفتاریها با او مشورت می‌کرد. چون در جای خود قرار گرفت به دنبال آن زن فرستاد تا در باره گستاخی مالک آن زمین با او مشورت کند و آن زن آمد و چهره پادشاه را غضبناک دید و گفت: پادشاه! چه ناگواری رخ داده که خشم از رخسارت نمایان است؟ باز گو پیش از آنکه اقدامی از شما سرزند و شاه داستان زمین و گفتگوی فیما بین را باز گفت. آن زن گفت: ای پادشاه این کار برای کسی مهم است که قدرت تغییر و انتقام را نداشته

(۳) ازرق کبود چشم را گویند و ظاهراً مراد غلامان رومی که زرق العیون بودند می‌باشند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۶

باشد (۱) و اگر دوست نمی‌داری که او را بی‌دلیل بکشی، من این کار را عهده‌دار می‌شوم و زمین را با دلیل در اختیار تو قرار خواهم داد و آن دلیل نزد مردم مملکت، در بردارنده عذر تو خواهد بود. شاه گفت: آن چیست؟ زن گفت: گروهی از یاران ازارقه خود را به نزد او می‌فرستم تا او را به نزد تو آورند و علیه او گواهی دهند که از دین تو بیزاری جسته و قتل و اخذ املاکش بر تو رواست.

گفت: آن کار را انجام بده، راوی گوید: و آن زن را یارانی از ازارقه بود که بر دین او بودند و قتل مؤمنان تارک دنیا را جایز می‌دانستند و به دنبال ایشان فرستاد و به نزد او آمدند و به آنها دستور داد که علیه فلان شخص رافضی نزد پادشاه گواهی دهند که از دین پادشاه برگشته است و آنها هم گواهی دادند و او را کشت و زمینش را تصاحب کرد. در این هنگام خدای تعالی خشمگین گردید و به ادریس وحی کرد که به نزد این بنده جبّارم برو و به او بگو: آیا به این راضی نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام کشم و در دنیا پادشاهی را از تو سلب کنم و شهرت را ویران سازم و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۷

عزّت را به ذلّت مبدّل کنم و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم که ای بدبخت! حلم من ترا فریفته است.

(۱) و ادریس با رسالت پروردگارش به نزد او آمد در حالی که بر تختش نشسته بود و یارانش به گردش حلقه زده بودند و گفت: ای جبّار! من رسول الهی به جانب تو هستم و او خطاب به تو می‌فرماید: آیا به این راضی نشدی که بنده مؤمنم را کشتی؟ زمین او را هم در اختیار خود در آوردی و خانواده او را محتاج و گرسنه ساختی! بدان به عزّت خود سوگند که در آخرت از تو انتقام می‌کشم

و در دنیا پادشاهی را از تو گرفته و شهرت را ویران می‌سازم و عزّت را به ذلّت مبدّل کرده و بدن آن زنت را خوراک سگان سازم. آن پادشاه ستمکار گفت: ای ادریس! از نزد من بیرون رو و خودت را بر من مقدم مدار. سپس زنت را خواست و سخنان ادریس را به اطلاع او رسانید آن زن گفت:

رسالت خدای ادریس ترا به هراس نیفکند، من کسی را می‌فرستم تا او را بکشد و رسالت خدایش و آنچه که برای تو آورده باطل شود، شاه گفت: اقدام کن. و ادریس نیز یارانی از مؤمنان تارک دنیا داشت که با وی انجمن می‌کردند و با یک دیگر مؤانست داشتند. و ادریس به آنها گزارش وحی الهی و رسالتش به نزد ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۸

آن جبار و ابلاغ کلام الهی همه را بدانها گفت و آنها بر ادریس و یارانش دلسوزی کرده و ترسیدند که او را بکشد. (۱) زن آن جبار چهل تن از ازارقه را به نزد ادریس فرستاد تا او را بکشند و آنها به انجمنی که او با یاران خود می‌نشست رفتند و او را نیافتند و برگشتند، یاران ادریس آنها را دیده و احساس کرده که آنها آمدند تا او را بکشند و در جستجوی وی برآمده و او را یافته و گفتند:

ای ادریس! مواظب خودت باش که این جبار قاتل تو است، امروز چهل تن از ازارقه را فرستاده بود تا ترا بکشند، از این شهر بگریز! و ادریس نیز همان روز با چند نفر از یارانش از آن شهر کناره گرفت و سحرگاه با پروردگارش به مناجات برخاسته و گفت: ای خدای من مرا به نزد این جبار فرستادی و من نیز ابلاغ کلام ترا کردم و او مرا به قتل تهدید کرده است و اگر به من دسترسی پیدا کند مرا خواهد کشت. خدای تعالی وحی فرمود که از او دوری کن و از قریه‌اش بیرون شو مرا با او واگذار که به عزّتم سوگند که فرمانم را در باره او جاری سازم و کار تو و رسالت ترا در باره او انجام خواهم داد. ادریس گفت: ای ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۵۹

خدای من حاجتی دارم (۱) و خدای تعالی فرمود: بخواه که بر آورده است، گفت: از تو مسألت می‌کنم که بر این قریه و حومه آن و آنچه در آن است باران نفرستی تا من آن را درخواست کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! در این صورت قریه ویران می‌شود و مردمش دچار سختی و گرسنگی می‌شوند، ادریس گفت:

گرچه ویران شود و دچار سختی و گرسنگی شوند، خدای تعالی فرمود: آنچه خواستی عطا کردم و هرگز باران بر آنها نفرستم تا تو درخواست کنی و من شایسته‌ترین فردی هستم که به وعده‌اش وفا کند.

ادریس موضوع درخواست خود از خدای تعالی و نباریدن باران بر ایشان را به یاران خود خبر داد و وحی و وعده الهی را که باران بر ایشان نفرستد تا خودش درخواست کند همه را باز گفت و گفت ای مؤمنان از این قریه بیرون شده و به قریه‌های دیگر روید، آنها هم خارج شدند و عدّه ایشان در آن روز بیست نفر بود که در قراء دیگر متفرّق شدند و خبر ادریس و مسألت او از خدای تعالی در قریه‌ها شایع شد و ادریس خود به بالای کوه بلندی در میان غاری پناهنده شد و خدای تعالی نیز فرشته‌ای بر او گمارد که هر شامگاه غذایش را بیاورد و روزها هم روزه می‌گرفت و فرشته نیز افطاری می‌آورد، در این میان، خداوند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۰

پادشاهی آن جبار را گرفت و او را کشت (۱) و شهرش را ویران و زنت را خوراک سگان کرد، به خاطر خشمی که بر آن مرد مؤمن گرفته بود.

بعد از آن جبار، گنهکار دیگری در شهر ظاهر شد و پس از بیرون رفتن ادریس از آن شهر مدّت بیست سال گذشت و از آسمان حتّی یک قطره باران نبارید و مردم دچار سختی شدند و حالشان به وخامت گرائید و از شهرهای بسیار دور غذا وارد می‌کردند و چون سختی به نهایت رسید، بعضی از ایشان به نزد بعضی دیگر رفته و گفتند: این مصیبتی که بر ما نازل شده است به سبب

درخواست ادریس است که از پروردگارش مسألت کرده باران بر ایشان نفرستد تا خود نزول باران را از او بخواهد و ادریس از دید ما مخفی شده و جایگاه او را نمی‌دانیم و خداوند از او به ما مهربان‌تر است و با هم اتفاق کردند که به درگاه خدا توبه کرده و او را بخوانند و به درگاهش انابه کنند و درخواست نمایند که آسمان بر آن قریه و مردمش ببارد. پس بر خاکستر ایستاده و لباس سیاه پوشیده و خاک بر سرهای خود پاشیده و با توبه و استغفار و اشک و زاری به درگاه او نالیدند.

خدای تعالی به ادریس وحی فرمود که ای ادریس! همشهریان تو با توبه و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۱

استغفار و ناله و زاری به درگاه من نالیده‌اند (۱) و من خدای رحمان و رحیمم، توبه را می‌پذیرم و گناه را می‌بخشم و بر ایشان رحمت آورده‌ام و تنها چیزی که مانع استجابت درخواست باران آنهاست گفتگوی توست که از من خواستی باران برایشان نبارم تا آنکه تو مسألت کنی، پس ای ادریس! از من بخواه تا به فریاد ایشان برسیم و باران بر آنها ببارم. ادریس گفت: بار الها! من از تو درخواست نمی‌کنم. خدای تعالی فرمود: ای ادریس! آیا تو از من درخواست نکردی و من تو را اجابت نکردم و من از تو می‌خواهم که از من مسألت کنی، پس چرا درخواست مرا اجابت نمی‌کنی؟ ادریس گفت: بار الها! از تو درخواست نمی‌کنم.

آنگاه خدای تعالی به فرشته‌ای که به او فرمان داده بود غذای ادریس را هر شامگاه ببرد وحی فرمود که از ادریس غذا را دریغ داشته و به او نرساند و چون ادریس آن روز را به شب آورد و غذایش نرسید حزن و گرسنگی او افزون شد و چون شب روز سوم فرا رسید و غذایش نرسید سختی و گرسنگی و حزنش فزونتر شد و طاقتش نماند و پروردگارش را ندا کرد که ای خدای من! رزق مرا از من دریغ داشتی پیش از آنکه مرا قبض روح کنی؟ و خدای تعالی وحی فرمود که ای ادریس! سه شبانه روز غذا از تو دریغ داشتم بی‌تابی کردی اما از گرسنگی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۲

همشهریانت و سختی ایشان ظرف بیست سال بی‌تابی نکردی و آن را یاد نمودی! (۱) سپس از تو خواستم هنگام سختی ایشان و رحمتم بر آنها از من بخواهی که باران بر آنها بفرستم، اما درخواست نکردی و از سؤالی از من بخاطر آنها دریغ ورزیدی، منم ترا با گرسنگی تأدیب کردم و بردباریت اندک شد و بیتابیت آشکار گردید، از جایگاهت فرود آی و در جستجوی معاش خود باش که طلب آن را به چاره‌اندیشی خودت واگذار کردم.

ادریس علیه السلام از جایگاهش فرود آمده و به شهری در آمد تا غذایی طلب کند که گرسنگی او را زایل کند و چون به شهر درآمد، دودی را دید که از منزلی بر می‌خاست و به جانب آن رفت و بر پیرزنی وارد شد که دو قرص نان را روی تابه‌ای پهن می‌کرد و به او گفت: ای زن! آیا به من طعام می‌دهی که از گرسنگی بی‌تابم و آن زن گفت: ای بنده خدا! دعای ادریس چیزی اضافه برای ما باقی نگذاشته است تا آن را به کسی اطعام کنیم و سوگند یاد کرد که جز آن، هیچ چیزی ندارد، و معاش را از مردم شهرهای دیگر طلب کند. ادریس گفت: به اندازه‌ای به من غذا بده که روح از کالبدم نرود و بتوانم روی پای خود بایستم تا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۳

آنکه در جستجوی معاش باشم. (۱) زن گفت: آن دو قرص نان است، یکی از آن من است و دیگری از آن پسر، اگر قوت خودم را بدهم خود خواهم مرد و اگر قوت پسر را بدهم او خواهد مرد و اینجا اضافه‌ای نیست تا آن را به تو بدهم.

گفت: پسر تو کوچک است و نصف قرص نان، او را بس است و با آن زنده می‌ماند و نصف دیگر مرا کافی است و با آن زنده می‌مانم و در آن کفایت من و او هر دو هست، آنگاه زن قرص نان خود را خورد و قرص دیگر را بین ادریس و فرزندش بخش کرد و چون فرزندش ادریس را دید که از قرص نان او می‌خورد به قدری مضطرب شد که قالب تهی کرد! مادرش گفت: ای بنده خدا! فرزندم را از بی‌تابی بر قوتش کشتی! و ادریس گفت: بی‌تابی مکن که من به اذن خدای تعالی او را زنده می‌کنم و دو بازوی بچه

را گرفت و گفت: ای روحی که از بدن این بچه بیرون رفتی! به اذن الهی به بدنش بازگرد که من ادریس پیامبرم و روح بچه به اذن الهی به کالبدش برگشت. چون آن زن کلام ادریس و این سخن او را شنید که انا ادریس و پسرش را دید که پس از مرگ زنده شده است، گفت: من گواهی می‌دهم که تو ادریس پیامبری و از خانه بیرون رفت و با صدای بلند فریاد می‌کرد که شما را به فرج بشارت می‌دهم که ادریس به شهر شما در آمده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۴

است. (۱) ادریس رفت و بر موضع شهر آن جبارِ اولی نشست و آن را تلی از خاک یافت و مردمی از اهل آن قریه به دورش جمع شدند و به او گفتند: ای ادریس! آیا به ما رحم نمی‌کنی در این بیست سالی که به سختی و گرسنگی گذرانیدیم؟ اکنون از خدا بخواه که بر ما باران بفرستد، گفت: نه، مگر آنکه این جبارتان و همه اهل قریه پیاده و پای برهنه بیایند و آن را از من بخواهند. این مطلب به گوش آن جبار رسید و چهل مرد را فرستاد تا ادریس را به نزد او برند، به نزد او آمده و گفتند: جبار ما را نزد تو فرستاده تا تو را نزد او بریم و ادریس آنها را نفرین کرد و آنها مردند و خبر آن به گوش جبار رسید و دیگر بار پانصد مرد را فرستاد تا او را ببرند، آنگاه که به نزد او آمده گفتند: ای ادریس! این جبار ما را به پیش تو فرستاده است تا تو را به نزد او بریم. ادریس گفت: به محل آرمیدن یاران خود بنگرید. گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را از گرسنگی کشتی، اکنون می‌خواهی ما را با نفرین بکشی؟ آیا رحم نداری؟ ادریس گفت: من نزد او نخواهم رفت و از خداوند هم برای شما درخواست باران نمی‌کنم تا به غایتی که جبارتان و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه به نزد من آیند، پس به نزد او آمدند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۵

در مقابلش خاضعانه ایستادند (۱) در حالی که از او می‌خواستند که از خدای تعالی بخواهد که بر ایشان باران بفرستد و ادریس به آنها گفت: اکنون آری، و از خدای تعالی درخواست کرد که بر قریه آنها و نواحی آن باران بفرستد، ابری از آسمان بر سر آنها سایه انداخت و رعد و برقی در گرفت و همان ساعت باران فراوانی بر آنها بارید تا به غایتی که گمان کردند غرق خواهند شد و به خانه‌های خود نرسیده بودند مگر آنکه نفوسشان آنها را از فراوانی آب نگران ساخته بود «۱».

باب ۲ ذکر آشکار شدن نبوت نوح علیه السلام

(۲) عبد الله بن فضل هاشمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای تعالی نبوت نوح علیه السلام را آشکار کرد و شیعه به فرج یقین کردند بلوی شدت گرفت و کذب و اختلاف افزون شد تا به حدی که به شیعه سختی شدیدی رسید و به نوح

(۱) و فی الخبر ما یدل علی ضعفه.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۶

هجوم آورده و او را به شدت مضروب کردند (۱) تا آنکه سه روز بیهوش افتاد و خون از گوشش ریخت و سپس به هوش آمد، این حادثه پس از سیصد سال از بعثت او رخ داد و او در خلال این مدت شب و روز ایشان را دعوت می‌کرد امّا آنها می‌گریختند، پنهانی آنها را فرا می‌خواند اجابت نمی‌کردند، آشکارا ایشان را دعوت می‌کرد اقبال نمی‌نمودند، پس از سیصد سال قصد کرد که آنها را نفرین کند، و پس از نماز بامداد بدین منظور نشست که یک دسته از آسمان هفتم بر وی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند سلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما را حاجتی است. فرمود: آن چیست؟ گفتند: نفرین بر قومت را به تأخیر بینداز که آن نخستین سطوتی است که خدای تعالی در زمین آشکار می‌کند. فرمود: نفرین بر آنها را سیصد سال دیگر به تأخیر انداختم و به سوی آنها برگشت، و باز ایشان را دعوت کرد و آنها هم همان کارها را کردند تا چون سیصد سال دیگر گذشت و از ایمان آوردن

آنها مایوس شد، برای نفرین آنها هنگام ظهر نشست که یک دسته از آسمان ششم بر وی فرود آمدند و آنها سه فرشته بودند، بر او سلام کردند و گفتند: ما دسته‌ای از فرشتگان آسمان ششم هستیم که بامداد بیرون شدیم و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۷

نیم روز به نزد تو آمدیم، (۱) سپس از او همان درخواست نمایندگان آسمان هفتم را نمودند و آنها را نیز به همان پاسخ جواب فرمود و به سوی قوم خود برگشت و به دعوت آنها پرداخت، امّا دعایش جز گریز اثر دیگری در آنها نداشت تا آنکه سیصد سال دیگر گذشت که تتمّه نهصد سال بود، پس شیعه به نزد او آمدند و از آنچه از آزار عامّه و سرکشان قوم می‌کشیدند شکایت کردند و از وی خواستند تا برای فرج دعا کند و او به ایشان پاسخ مثبت داد و نماز خواند و دعا کرد آنگاه جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و گفت: خدای تعالی دعای تو را اجابت کرد، پس به شیعه بگو که خرما بخورند و هسته‌اش را بکارند و آن را پرورش دهند تا میوه دهد و چون میوه دهد فرج ایشان خواهد رسید، پس خدا را حمد و ثنا گفت و به آنها این مطلب را تفهیم کرد و آنها نیز بدان خشنود شدند و خرما خوردند و هسته آن را کاشتند و آن را پرورش دادند تا میوه داد و با خرماى آن به نزد نوح آمدند و خواهش کردند که به آن وعده وفا کند و نوح علیه السّلام نیز از خدای تعالی فرج مسألت کرد و خداوند به وی وحی کرد که به ایشان بگو: همین خرما را هم بخورید و هسته آن را بکارید و چون میوه دهد، فرج شما خواهد رسید و آنها پنداشتند که خلف وعده شده است و یک ثلث آنها از دین برگشتند و دو ثلث دیگر بر دین باقی ماندند و خرما خوردند و هسته‌اش را کاشتند، چون میوه داد

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۸

نزد نوح آمدند و به او خبر دادند (۱) و خواستند که به وعده آنها وفا شود، او هم از خدای تعالی فرج مسألت کرد و خدای تعالی به او وحی کرد که به آنها بگو: همین میوه را هم بخورید و هسته‌اش را بکارید، یک ثلث دیگر هم از دین برگشتند و تنها یک ثلث باقی ماند و خرما را خوردند و هسته‌اش را کاشتند و چون میوه داد، آن را به نزد نوح علیه السّلام آوردند و به او گفتند: جز قلیلی از ما باقی نماندند و ما هم در صورت تأخیر فرج بر خود نگرانیم، که هلاک شویم، پس نوح علیه السّلام نماز خواند و گفت: پروردگارا! از یارانم جز این دسته باقی نمانده است و می‌ترسم که اگر فرج به تأخیر افتد آنها نیز هلاک شوند و خداوند به او وحی کرد که دعای تو را اجابت کردم اکنون کشتی بساز و بین اجابت دعا و طوفان پنجاه سال فاصله بود.

(۲) ۲- عبد الحمید بن ابی دیلم از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: پس از آنکه نوح علیه السّلام از کشتی پیاده شد، پنجاه سال زندگی کرد، سپس جبرئیل علیه السّلام به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۶۹

نزد او آمد (۱) و گفت: ای نوح! نبوت تو سپری شد و روزگارت به سر رسید، اکنون به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتی که با توست بنگر و آن را به پسر توست سام تحویل بده که من زمین را وانگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که تا بعثت پیامبر دیگر وسیله طاعت من و نجات مردم گردد و مردم را بدون حجّت و دعوت کننده به سوی خود و راهنمای به سبیل خود و عارف به امرم وانگذارم که من حکم کرده‌ام که برای هر قومی رهبری باشد، نیکبختان را به واسطه او هدایت می‌کنم و برای بدبختان حجّتی خواهد بود. فرمود: نوح علیه السّلام اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به پسرش سام تحویل داد، امّا حام و یافث علمی نداشتند که بدان منتفع شوند. فرمود: نوح مژده هود را به آنان داد و دستور داد که از او پیروی کنند و هر ساله وصیتنامه را بکشایند و در آن بنگرند و آن عید ایشان باشد، چنانچه آدم علیه السّلام به آنها امر کرده بود. فرمود: از فرزندان حام و یافث، جبارین ظاهر شدند و فرزندان سام علومی را که نزدشان بود مخفی ساختند و پس از نوح سامیان بر حام و یافث غلبه یافتند و این همان قول خدای تعالی است که:

«وَتَرْكُنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» [الصّافات: ۷۸] می‌فرماید: و واگذاریم بر او در آخرین، یعنی: واگذارم بر نوح دولت جبارین را و با این

مطالب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را تسلیم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۰

می‌دهد. فرمود: سندن و هند و حبش از اولاد حام‌اند و عرب و عجم از فرزندان سام و ایشان دولت یافتند و آن وصیت را عالمی از عالم دیگر به ارث می‌برد تا آنکه خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود.

(۱) ۳- علی بن سالم از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون وفات نوح علیه السلام فرا رسید شیعیانش را فرا خواند و به آنها فرمود: بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوتها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می‌رساند، اسم او هود است و خوش سیما و باطمینان و با وقار است، او در شمایل و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت و آنها پیوسته چشم به راه هود بودند و منتظر ظهور او بودند تا آنکه مدت دراز شد و دل بیشترشان سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آنها پیامبرش هود را ظاهر ساخته و گرفتاری آنها پایان پذیرفت و دشمنان را با باد عقیمی که ذکرش را فرموده است نابود ساخت، فرموده است: بر هر چه گذشت آن را مانند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۱

خاکستر کرد. «۱» سپس بعد از آن غیبت واقع شد تا آنکه صالح علیه السلام ظاهر گشت.

(۱) ۴- عبد الحمید بن ابی دینار از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون خدای تعالی هود علیه السلام را مبعوث فرمود بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند، اما دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد و با باد عقیم هلاک شدند و هود به آنها وصیت کرد و به ظهور صالح علیه السلام مژده داد.

باب ۳ غیبت صالح پیامبر علیه السلام

(۲) ۱- زید شحام از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: صالح زمانی از میان قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد مردی کامل و خوش اندام و انبوه-

(۱) الذاریات: ۴۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۲

ریش و لاغر میان و سبک گونه و در میان مردان متوسط القامه بود و چون نزد قومش برگشت او را از صورتش نشناختند، به سوی قومش برگشت در حالی که مردم سه دسته بودند: منکرانی که هرگز برنگشتند؛ کسانی که اهل شک و تردید بودند؛ و دیگرانی که اهل ایمان و یقین بودند و صالح علیه السلام هنگامی که برگشت ابتدا به دعوت اهل شک و تردید پرداخت و به آنها گفت: من «صالح» هستم، اما او را تکذیب کردند و دشنام دادند و رانند و گفتند: خدا از تو بیزار باد، صالح به شکل تو نبود، فرمود: آنگاه که به نزد منکران آمد، آنان نیز سخن او را نشنیدند و به سختی از وی دوری کردند، سپس به نزد دسته سوم رفت که اهل ایمان و یقین بودند و به آنها گفت: من «صالح» هستم، گفتند: برای ما خبری بازگویی تا شک ما مرتفع شود و ما شکی نداریم که خدای تعالی خالق است که هر کسی را که بخواهد به هر شکلی در می‌آورد و به ما خبر داده‌اند و نیز در میان خود نشانه‌های قائم را آنگاه که بیاید بررسی کرده‌ایم و صحت آن به وسیله یک خبر آسمانی محقق می‌شود. صالح گفت: من صالحی هستم که ناقه را برای شما آوردم.

گفتند: راست گفتی، آن همانست که ما بررسی کرده‌ایم، آن شتر چه نشانه‌هایی داشت؟ و صالح گفت: یک روز او آب را

می‌نوشتید و یک روز شما، گفتند: به خدا و آنچه آورده‌ای ایمان آوردیم و در چنین حالی است که خدای تعالی فرموده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۳

است: «أَنَّ صَالِحاً مُرْسِلاً مِّنْ رَبِّهِ» (۱) و اهل یقین گفتند: ما به آنچه فرستاده شده است ایمان داریم و مستکبران که همان شک کنندگان و منکران بودند گفتند: ما به کسی که شما بدان ایمان آوردید کافریم. «۱» راوی گوید: گفتم: آیا در آن روز در میان آنها عالمی به صالح بود؟ فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد که مردم را به خدای تعالی راهبری کند و آن قوم بعد از خروج صالح تنها هفت روز در حال بلا تکلیفی به سر بردند که امامی را نمی‌شناختند ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می‌کردند و با هم متحد بودند و چون صالح علیه السّلام ظاهر شد دور او جمع شدند و همانا مثل قائم مثل صالح علیهما السّلام است.

باب ۴ غیبت ابراهیم علیه السّلام

(۲) اما غیبت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه مانند غیبت قائم ما صلوات الله علیه است و بلکه از آن عجیب‌تر است، زیرا خدای تعالی نشانه ابراهیم علیه السّلام را از

(۱) الاعراف ۷۶ و ۷۷. و فیها «أ تعلمون أن صالحا- الآیة».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۴

همان هنگام که در رحم مادرش بود نهان ساخت تا آنکه خدای تعالی به قدرت کامله خود او را از رحم به پشتش در آورد (یعنی آثار حمل در وی نمایان نبود) سپس امر ولادتش را نهان ساخت تا وقتی که مدت غیبت به سر آمد.

(۱) ۱- ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: پدر ابراهیم علیه السّلام منجم نمرود بن کنعان بود و نمرود بدون مشورت با او کاری نمی‌کرد. شبی از شبها در ستاره‌ها نگریست و چون صبح شد گفت: دیشب امر شگفتی دیدم، نمرود گفت:

آن چیست؟ گفت: مولودی را دیدم که در این سرزمین متولد می‌شود و هلاک ما به دست اوست و به همین زودی مادرش به او باردار می‌شود، نمرود از آن خبر تعجب کرد و گفت: آیا زنان بدو باردار شده‌اند؟ گفت: خیر و در علم خود یافته بود که آن مولود را به آتش می‌سوزانند، اما ندانسته بود که خدای تعالی او را نجات خواهد داد. فرمود: نمرود زنان را از مردان دور ساخته و زنان را در میان شهر محبوس ساخت تا مردی به زنی دسترسی نداشته باشد. فرمود: اما پدر ابراهیم علیه السّلام با زنش مواجهه کرد و آن زن باردار شد و پنداشت که این همان مولود

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۵

است، (۱) پس به دنبال زنان قابله فرستاد که هر چه در رحم‌ها بود تشخیص می‌دادند و در مادر ابراهیم نگریستند و خدای تعالی آنچه که در رحم بود به پشت چسبانید و قابله‌ها گفتند ما چیزی در شکم او نمی‌بینیم و چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد، پدرش خواست تا او را به نزد نمرود برد، پس زنش گفت:

فرزندت را به نزد نمرود مبر که او را خواهد کشت، بگذار او را به یکی از این غارها ببرم و او را آنجا گذارم تا اجلش فرا رسد و تو فرزندت را نکشته باشی، گفت ببر و او فرزند را به غاری برد و او را شیر داد و بر در غار سنگی نهاد و برگشت و خدای تعالی نیز روزی وی را در انگشت شست او قرار داد و از شست خود شیر می‌مکید و رشد او در هر روز مانند رشد دیگران در یک هفته، و رشد هفتگی او مانند رشد ماهانه دیگران و رشد ماهانه وی مانند رشد سالانه دیگران بود و در آنجا به اراده خداوندی ماند. سپس روزی مادرش به پدرش گفت: اگر اجازه می‌دادی که به سراغ آن کودک بروم و او را ببینم، می‌رفتم و پدر گفت برو و مادر به

غار آمد و ناگهان ابراهیم را دید که چشمانش مانند دو چراغ می‌درخشد، او را گرفت و به سینه خود چسبانید و شیرش داد و برگشت و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۶

پدرش از حال کودک پرسش کرد (۱) و مادر گفت: او را به خاک سپردم و مدتی به بهانه حاجت بیرون می‌رفت و خود را به ابراهیم می‌رسانید و او را در آغوش می‌کشید و شیر می‌داد و بر می‌گشت و چون ابراهیم به راه افتاد، مادرش آمد و همان کارها را کرد امّا چون خواست برگردد، ابراهیم جامه او را گرفت، مادر گفت چه می‌خواهی؟ گفت: مرا با خود ببر و او گفت بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم. «۱»

و پیوسته ابراهیم در غیبت بود و خود را نهان می‌داشت و امرش را مکتوم می‌کرد تا آنگاه که ظهور کرد و فرمان خدای تعالی را آشکار نمود و خداوند قدرت خود را در باره وی نمایان ساخت، سپس دوباره غایب شد و آن وقتی بود که پادشاه طاغی او را از شهر بیرون کرد و ابراهیم گفت: از شما و آنچه جز خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگار خود را می‌خوانم و امیدوارم با خواندن پروردگارم بدبخت نباشم و خدای تعالی فرمود: چون از آنها و آنچه که می‌پرستیدند کناره گرفت، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبر ساختیم و از رحمت خود بدانها بخشیدیم و برای ایشان لسان صدق علیّ قرار دادیم. «۲» که مقصود علیّ بن ابی طالب علیه السلام است، زیرا ابراهیم از خدای تعالی

(۱) تتمه الحدیث فی الکافی ج ۸ تحت رقم ۵۵۸ فلیراجع.

(۲) مریم: ۴۹-۵۱.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۷

خواسته بود که برایش در میان پسینیان زبان راستگوئی قرار دهد (۱) و خدای تعالی برای او و اسحاق و یعقوب لسان صدق علیّ را قرار داد و علیّ علیه السلام اخبار فرمود که قائم یازدهمین از فرزندان اوست و او همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد و برای او غیبت و حیرتی است که اقوامی در آن گمراه شوند و دیگرانی هدایت یابند و این امر واقع خواهد شد همچنان که او آفریده شده است و علیّ علیه السلام در حدیث کمیل بن زیاد نخعی اخبار فرموده است که زمین بدون حجّت نماند، آن حجّت یا ظاهر و مشهور است و یا آنکه نهان و مستور، برای آنکه حجّتهای خدا و نشانه‌های او از میان نرود. و من این دو خبر را با اسناد آن در این کتاب در باب اخبار امیر المؤمنین علیه السلام از امر غیبت نقل کرده‌ام و در اینجا دوباره آنها را ذکر کردم، برای آنکه در دنباله داستان ابراهیم علیه السلام ذکر آنها لازم بود.

و برای ابراهیم علیه السلام غیبت دیگری است که برای اعتبار به تنهایی در بلاد مسافرت کرد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۸

(۱) ۲- ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: روزی ابراهیم علیه السلام بیرون رفت تا در بلاد سیر کند و عبرت گیرد و به یک بیابانی در سرزمینی رسید و بناگاه مردی را دید که ایستاده بود و نماز می‌خواند و فریادش تا آسمان بالا می‌رفت و لباسش پشمی بود. ابراهیم علیه السلام از کار او در شگفت شد و نشست و انتظار کشید تا او از نمازش فارغ شد و چون به طول انجامید او را با دستش حرکت داد و گفت: نمازت را کوتاه کن که مرا حاجتی است، فرمود: آن مرد نیز کوتاه کرد و ابراهیم با او نشست و گفت: برای که نماز می‌خوانی؟ گفت: برای خدای ابراهیم، گفت: خدای ابراهیم کیست؟ گفت آن کس که تو را و مرا آفرید.

ابراهیم گفت: از تو خوشم آمده است و دوست دارم در راه خدای تعالی با تو برادری کنم، منزلت کجاست تا اگر خواستم به

زیارت و ملاقات تو بیایم، آن مرد گفت: منزل من پشت این آب است- و با دستش به دریا اشاره کرد- ولی مصلاًای من همین جاست و اگر خواستی مرا در همین موضع خواهی دید ان شاء الله، سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم گفت: آری، آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۷۹

(۱) مرد گفت: حاجت تو چیست؟ ابراهیم بدو گفت: یا تو خدا را بخوان و من آمین گویم و یا آنکه من می‌خوانم و تو بر دعای من آمین گو. آن مرد گفت: برای چه به درگاه خدا دعا کنیم؟ ابراهیم گفت: برای مؤمنان گنهکار، مرد گفت: خیر، ابراهیم گفت: برای چه؟ و او گفت: زیرا من خدا را سه سال است که خوانده‌ام و تاکنون اجابتی ندیده‌ام و من از خدای تعالی خجالت می‌کشم که دعای دیگری کنم، مگر آنکه بدانم مرا اجابت کرده است. ابراهیم گفت: دعای تو چیست؟ مرد گفت: من روزی در همین مصلاً بودم که نوجوانی بر من گذشت که با هیبت بود و نور از پیشانی‌اش می‌درخشید، گیسوانش را در پشت سرش انداخته بود و گاوی را می‌راند که گویا آن را روغن زده بودند و گوسفندانی را می‌راند که فربه و گرانبه‌ایند، از دیدار او تعجب کردم و بدو گفتم: ای غلام! این گاو و گوسفند از کیست؟ گفت: از آن من است. «۱» گفتم: تو کیستی؟ گفت: من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الله‌ام. در آن هنگام به درگاه خدا دعا کردم و مسألت نمودم که خلیل خود را به من بنمایاند. ابراهیم گفت: من ابراهیم خلیل الله‌ام و آن نوجوان نیز پسر من است، آن مرد در این هنگام گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که دعای مرا اجابت

(۱) فی الکافی ج ۸ ص ۳۹۲ تحت رقم ۵۹۱ «فقال لإبراهیم».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۰

کرد. (۱) فرمود: آنگاه مرد گونه‌های ابراهیم را بوسید و با وی معانقه کرد و سپس گفت: اکنون برای دعا آماده‌ام، دعا کن تا بر دعای تو آمین گویم و ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات گنهکار تا روز قیامت دعا کرد و مغفرت و رضای خداوند را برای آنها مسألت نمود و آن مرد نیز بر دعای ابراهیم آمین گفت.

راوی گوید: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم به شیعیان مؤمن و گنهکار ما تا روز قیامت خواهد رسید.

باب ۵ غیبت یوسف علیه السلام

(۲) امّیا غیبت یوسف علیه السلام بیست سال به طول انجامید و در این مدّت یعقوب علیه السلام روغن بر گیسوان زده و سرمه نکشیده و عطر استعمال نکرده و به زنان نزدیک نشده بود تا آنکه خدای تعالی پریشانی یعقوب را برطرف کرد و یوسف و برادرانش و پدر و مادر و خاله‌اش را به گرد یک دیگر جمع کرد. سه روز این غیبت را در چاه و چند سال آن را در زندان و باقی سنوات را در امارت بود. یوسف در مصر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۱

بود (۱) و یعقوب در فلسطین و بین آنها نه روز مسافت بود و در دوران غیبتش احوال مختلفی بر وی عارض شد. برادرانش اتفاق کردند او را بکشند، سپس او را به چاه عمیقی انداختند، آنگاه او را به بهای اندکی که چند درهم معدود بود فروختند، بعد از آن گرفتاری زن عزیز مصر و چندین سال در زندان به سر بردن پیش آمد و سپس امیر مصر گردید و خدای تعالی اوضاع پریشان او را سامان داد و تأویل خوابش را به وی نمایاند.

(۲) ۱- هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک اعرابی به نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد و به او فروخت و چون از آن کار فارغ شد یوسف بدو گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان، فرمود: یوسف به او گفت: چون

به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد کن: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد بزرگوار نیکو منظر و تنومند و خوش چهره‌ای خواهد آمد و به او بگو: من در مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای تعالی ضایع نشده است. فرمود: اعرابی رفت و بدان موضع رسید و به غلامانش

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۲

گفت: شترها را نگه دارید، (۱) سپس فریاد زد: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری، آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید.

فرمود: یعقوب بیهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمندم و زخم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نژائیده است، دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. فرمود: یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهار شکم یا فرمود شش شکم حامله شد و هر بار نیز دو قلو زائید.

پس یعقوب می‌دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می‌سازد و به فرزنداناش می‌گفت: من از جانب خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید «۱» و خاندان و خویشانش به واسطه آنکه از یوسف یاد می‌کرد او را خرفت می‌شمردند تا آنگاه که بوی یوسف را استشمام کرد و گفت: من بوی یوسف را می‌یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید،

(۱) یوسف: ۹۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۳

گفتند: به خدا سوگند که تو در بیراهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه بینا گردید، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ «۱» (۱) ۲- مفضل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیا می‌دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زیان نمی‌رسانید و چون مرگ ابراهیم علیه السلام فرا رسید آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت، اسحاق نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدان جا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید، یعقوب رانحه آن را استشمام کرد و این همان قول خدای

(۱) یوسف: ۹۵-۹۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۴

تعالی است که «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تَفَنَّوْنَ» «۳» (۱) و آن این پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلش و سپس فرمود: هر پیامبری که علمی یا چیز دیگری را به ارث برد همه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یا آل محمد علیهم السلام رسید.

و روایت شده است که چون قائم علیه السلام ظهور کند پیراهن یوسف در بر اوست و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهم السلام همراه اوست.

دلیل آنکه یعقوب علیه السلام می‌دانست که یوسف علیه السلام زنده است و برای ابتلاء و آزمایش از او غائب شده است این است

که وقتی فرزندانش گریان به نزد او آمدند به ایشان گفت: ای فرزندانم! چرا گریه می‌کنید و واویلا براه انداخته‌اید و چرا عزیزم یوسف را در میان شما نمی‌بینم؟ گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه بدهیم و یوسف را بر سر کالای خود گذاشتیم و گرگ او را خورد و تو حرف ما را باور نمی‌کنی گرچه راستگو باشیم و این پیراهن اوست که برای آورده‌ایم. گفت: آن را به من دهید و بدو دادند و آن را بر صورت خود نهاد و بیهوش بر زمین افتاد، وقتی به هوش آمد به آنها گفت: ای پسران من! آیا شما نمی‌پندارید که عزیزم یوسف را گرگ دریده است؟ گفتند: چرا، گفت: پس چرا بوی گوشت او به

(۳) یوسف: ۹۵ و التفنید: النسبة الی الفند و هو نقصان عقل یحدث من الهرم.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۵

مشام نمی‌رسد و چرا پیراهن او را صحیح و سالم می‌بینم؟ (۱) فرض کنید پیراهن از طرف پائین از تنش بیرون آمده باشد، چگونه گریبان و سرشانه‌هایش پاره نشده است و چگونه گرگ می‌تواند او را بدرد و پیراهنش پاره نشده باشد؟ این گرگ دروغ است و فرزندم مظلوم است. نفس سرکشتان شما را فریفته است، من صبر جمیل پیشه می‌کنم و خدا بر آنچه وصف می‌کنید یاری‌کننده است. آن شب از آنها روی گردان شد و با آنها سخن نگفت و بر یوسف مرثیه‌سرای می‌کرد و می‌گفت:

حبیبم ای یوسفی که ترا بر جمیع فرزندانم برگزیدم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در بین فرزندانم به تو امیدوار بودم و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که دست راستم را زیر سرش می‌نهادم و دست چپم او را نوازش می‌کرد و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسفی که در تنهایی انیس من بود و او را از من ربودند! حبیبم ای یوسف! ای کاش می‌دانستم که تو را در کدام کوه رها کرده‌اند! یا در کدام دریا غرق کرده‌اند! حبیبم یوسف! ای کاش با تو بودم و بلایی که به تو رسیده به من نیز می‌رسید!

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۶

(۱) و دلیل دیگر بر آنکه یعقوب علیه السلام می‌دانست که یوسف علیه السلام زنده و در غیبت است این سخن اوست که گفت: امید است که خداوند همه را به من برساند، «۱» و سخن دیگر او که به فرزندانش گفت: ای فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید که از رحمت خدا جز قوم کافر ناامید نباشند. «۲»

و امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به ملک الموت گفت: به من بگو که مردم را مجتعا قبض روح می‌کنی و یا جدا جدا؟ گفت: جدا جدا، گفت: در زمره کسانی که قبض روح کردی آیا روح یوسف بود؟ گفت: خیر، اینجا بود که به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید.

پس حال کسانی که امروزه عارف به امام زمان غائب علیه السلام هستند، مانند حال یعقوب است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست «۳» که کار جهالت آنها در باره یوسف و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا

(۱) یوسف: ۸۴.

(۲) یوسف: ۸۸.

(۳) فی بعض النسخ «حال اخوة یوسف».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۷

سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی.

(۱) و سخن یعقوب آنگاه که بشیر پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت و او بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب

خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، دلیلی است بر آنکه او می‌دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است.

(۲) ۳- سدیر از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: در قائم سستی از یوسف است، گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می‌کنید؟ فرمود: این مردم خوگ صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آنها هم برادر وی بودند تجارت کرده و داد و ستد نمودند و وی را نشناختند تا آنگاه که گفت: من یوسفم و این هم برادر من است! پس چرا منکر می‌شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آنها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می‌خواست که مکان وی را به او بنمایاند می‌توانست، به خدا ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۸

سوگند وقتی به یعقوب و فرزندانش مژده رسید، نه روزه خودشان را به مصر رسانیدند، (۱) چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حجّت خود همان کند که با یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آنها راه رود و بر بساط آنها پا نهد و آنها او را نشناسند تا آنگاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را به آنها معرفی سازد همان گونه که به یوسف اذن داد آنگاه که به ایشان گفت: آیا می‌دانید آنگاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش آوردید؟ گفتند: آیا تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و این هم برادر من است! (۱)

باب ۶ «۲» غیبت موسی علیه السلام

(۲) ۱- امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: وقتی وفات

(۱) یوسف: ۹۰.

(۲) النسخ مختلفه فی عنوان الابواب و هنا فی بعضها «الباب الاول» و فی بعضها «الباب الثانی» و فی بعضها «باب» فقط، و فی بعضها «باب» مع الرقم الهندسی.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۸۹

یوسف علیه السّلام فرا رسید شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس به آنها گفت: سختی شدیدی به آنها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنان باردارشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق را در قائم که از فرزندان لای بن یعقوب است ظاهر سازد و او مردی گندمگون و بلند قامت است و صفات او را بر شمرد، پس ایشان به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهار صد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت او را بشارت دادند و علامات ظهورش را مشاهده کردند و سختی آنها شدت یافت و با سنگ و چوب به ایشان حمله کردند و فقیهی که به احادیث او آرامش می‌یافتند تحت تعقیب قرار گرفت و او مخفی شد و با او نامه‌نگاری کردند و گفتند: ما در گرفتاریها به کلام تو آرامش می‌یافتیم، پس آن فقیه ایشان را به بیابانها برد و نشست و با آنها حدیث قائم و صفات او و نزدیکی ظهور او را می‌گفت و آن شب شبی مهتاب بود و در این میانه موسی علیه السّلام در آمد و در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون به پشت گردشگاه آمد و از موکب خود کناره گرفت و در حالی که سوار

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۰

بر قاطری بود (۱) و طلیسان خزی بر دوش داشت به نزد ایشان آمد، چون آن فقیه او را بدید، از صفاتش او را شناخت، برخاست و بر قدم او افتاد و بر آن بوسه داد و گفت: سپاس خدایی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد و چون پیروانش چنین

دیدند دانستند که او صاحب ایشان است و به شکرانه خدای تعالی بر زمین افتادند و موسی علیه السلام جز این نگفت که امیدوارم خداوند در فرج شما تعجیل کند و بعد از آن غایب شد و به شهر مدین رفت و آن سالیان را نزد شعیب مقام کرد و این غیبت دوم از غیبت اولی بر آنها سخت‌تر بود و آن پنجاه و چند سال مقدر گشت، و گرفتاری آنها شدت گرفت و آن فقیه نیز خود را مخفی ساخت و کسی را به نزد او فرستادند و گفتند ما بر استتار تو شکیبایی نداریم، پس به بیابانی بیرون شد و آنها را خواست و آنها را خوشدل ساخت و به آنها اعلام کرد که خدای تعالی به او وحی کرده است که پس از چهل سال فرج ایشان را خواهد رسانید همگی گفتند: الحمد لله و خدای تعالی وحی فرمود که به ایشان بگو بخاطر الحمد لله که بر زبان جاری کردید آن را به سی سال تقلیل دادم، گفتند:

كُلُّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ،

هر نعمتی از جانب خداوند است، وحی آمد که به آنها بگو آن را بیست سال کاهش دادم، گفتند: لا- یأتی بالخیر إلا الله این خداست که خیر جاری

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۱

می‌کند، (۱) وحی آمد که به آنها بگو آن را به ده سال کاستم، گفتند:

«لا یصرف السوء إلا الله»

این خداوند است که بدی را دور می‌سازد و خداوند به آن فقیه وحی کرد که به ایشان بگو: از جای خود حرکت نکنید که اذن فرج شما را دادم، در این میان موسی علیه السلام در حالی که سوار بر حماری بود ظاهر شد و آن فقیه خواست او را به شیعیان معرفی کرده و موجبات استبصار آنها را فراهم سازد، موسی آمد و فقیه پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، گفت: او فرزند کیست؟ گفت: فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب، گفت: چه آورده‌ای؟

گفت: رسالت از جانب خدای تعالی. آن فقیه برخاست و به دست موسی بوسه داد سپس در میان ایشان نشست و آنها را خوشدل ساخت و دستورات موسی را به ایشان ابلاغ کرد و سپس ایشان را متفرق ساخت و از این زمان تا فرج ایشان که به غرق فرعون حاصل شد، چهل سال فاصله بود.

(۲) ۲- محمد حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون وفات یوسف بن یعقوب فرا رسید خاندان یعقوب را که بالغ بر هشتاد نفر بودند گرد

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۲

آورد (۱) و گفت: این قبطیان به زودی بر شما پیروز شده و بدترین عذاب را به شما بچشانند و خداوند نجات شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است، قرار داده است، او جوانی بلند قامت با گیسوانی مجید و گندمگون است و هر مردی از بنی اسرائیل نام فرزندش را عمران می‌نهاد و عمران نیز نام فرزندش را موسی می‌گذاشت.

و اُبی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: موسی قیام نکرد مگر آنکه پنجاه دروغگو در بنی اسرائیل ظاهر شدند و همه مدعی بودند که موسی بن عمرانند.

پس خبر به فرعون رسید که بنی اسرائیل مستغرق در اخبار وی‌اند و او را می‌جویند و کاهنان و جادوگران به وی گفتند: نابودی دین و قوم تو به دست کودکی است که از بنی اسرائیل در این سال متولد می‌شود. فرعون بر زنان آنها قابله‌ها گماشت و گفت: هر فرزندی که در این سال متولد شود سرش بریده خواهد شد و یک قابله هم بر مادر موسی گماشت و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، گفتند: اگر پسران بکشد و زنان را نگاه دارد، نابود شویم و باقی نمانیم،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۳

بیائید قرار بگذاریم که با زنان نزدیکی نکنیم. (۱) اما عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با آنها آمیزش کنید که کار خدایی - گر چه مشرکان کراهت داشته باشند- واقع خواهد شد، بار خدایا هر که آن را حرام بداند من حرام نمی‌دانم و هر که آن را ترک کند من ترک نخواهم کرد و با مادر موسی آمیزش کرد و او باردار شد و قابله‌ای بر مادر موسی گمارد که او را محافظت کند و با او بر می‌خاست و با او می‌نشست و چون مادر موسی به وی باردار شد محبت وی بر دلش افتاد و حاجت‌های خدا بر خلق چنین‌اند، قابله به وی گفت: ای دختر جان! چرا رنگت زرد و تنت آب می‌شود؟ گفت: مرا ملامت مکن که چون وضع حمل کنم او را گرفته و سرش را از تنش جدا کنند. گفت: غم مخور که من راز تو را مکتوم می‌دارم، امّا مادر موسی باور نکرد، و چون فرزند را به دنیا آورد به قابله که بدو روی آورده بود التفات کرد و گفت: هر چه که خدا بخواهد! قابله گفت: نگفتم که رازت را کتمان می‌کنم، سپس فرزند را برداشته و او را به پستو برد و به اصلاح امر او پرداخت، بعد از آن به نزد نگهبانان رفت و به آنها که دم در ایستاده بودند گفت: برگردید که خون منقطع خارج شد و آنان نیز برگشتند و مادر بدو شیر داد و چون از صدای گریه او ترسید که مبادا به وجود او پی‌برند، خداوند به او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۴

وحی کرد که یک تابوتی بسازد (۱) و فرزند را درون آن قرار دهد و شبانه آن را ببرد و به رودخانه نیل مصر بيفکند، او نیز موسی را در تابوت نهاده و به دریا انداخت، اما تابوت به نزد مادر بر می‌گشت و او نیز آن را به دم موج می‌داد تا آنکه باد بر آن وزید و در دریا روان ساخت، همین که مادر دید فرزندش را آب می‌برد خواست فریادی کشد، اما خدای تعالی قلبش را آرام ساخت. فرمود: زن فرعون زنی صالحه و از بنی اسرائیل بود، به فرعون گفت: اکنون ایام بهار است، مرا از این قصر بیرون بر و بر کنار شطّ نیل خیمه‌ای بزن تا در این ایام تفریح و تفرّجی کرده باشم. در کنار شطّ نیل چادری برای او زدند و بناگاه تابوت به طرف او پیش آمد. گفت: آیا شما هم بر روی آب آنچه را که من می‌بینم می‌بینید؟ گفتند: ای ملکه! به خدا سوگند ما هم می‌بینیم و وقتی نزدیک شد خود را به آب انداخت و با دست خود آن را گرفت و نزدیک بود که در آب غرق شود تا جایی که فریاد از نهاد همه برخاست، آن را گرفت و از آب بیرون آورد و بر دامن خود گذاشت و یکباره دید که بچه‌ای است زیبا و خوشرو و محبتش بر دل او افتاد، او را در دامن گرفت و گفت: این پسر من است! گفتند: ای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۵

و الله! چه نیکو گفتی، (۱) تو و پادشاه مصر فرزندی ندارید، پس او را فرزند خود بگیری، برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: من به پسر بچه پاکیزه و شیرینی رسیدم، او را فرزند خود بگیریم که مایه روشنی چشم من و تو خواهد بود و مبادا که او را بکشی! گفت این بچه از کجا آمده است؟ گفت نمی‌دانم، جز اینکه آب او را آورده است، و آنقدر گفت و گفت تا فرعون راضی شد. وقتی که مردم شنیدند پادشاه بچه‌ای را به فرزندی گرفته است، هر یک از سرانی که با فرعون بودند همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه او باشد، اما آن بچه پستان هیچ یک را نگرفت، زن فرعون گفت: برای فرزندم دایه‌ای بجوئید و هیچ زنی را حقیر نشمرید و موسی هیچ زنی را نپذیرفت و مادر موسی به خواهر وی گفت: به دنبال او برو و ببین اثری از او می‌بینی؟ او رفت به در خانه پادشاه رسید و گفت:

شنیده‌ام که شما به دنبال دایه‌اید در اینجا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را می‌گیرد و برای شما کفالت می‌کند. زن فرعون گفت: او را داخل کنید، وقتی که وارد شد زن فرعون پرسید: از کدام خاندانی؟ گفت: از بنی اسرائیل، گفت: ای دخترک برو که به تو نیازی نداریم. زنان گفتند: خدایت عافیت دهد! بین بچه او را می‌پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: بنگرید اگر پذیرفت آیا فرعون راضی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۶

می‌شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد. (۱) گفتند: حالا ببین که می‌پذیرد یا نه؟ زن فرعون گفت: ای دختر برو و بگو بیاید. و او به نزد مادرش آمد و گفت: زن پادشاه تو را خوانده است و او آمد و موسی را بدو دادند و موسی را در دامن خود نهاد و پستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. وقتی که همسر فرعون دید که او دایه‌ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: برای فرزندم دایه‌ای یافته‌ام که او را پذیرفته است. گفت: از کدام خاندان است؟ گفت: از بنی اسرائیل! فرعون گفت:

امکان ندارد، بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل! اما زن فرعون اصرار کرد و گفت: آیا از این بچه می‌ترسی؟ او پسر توست، در دامن تو پرورش می‌یابد، تا آنجا که فرعون را از رایش برگردانیده و او بدین کار رضا داد.

موسی در میان خاندان فرعون پرورش یافت و مادر و خواهرش و آن قابله نیز در باره او چیزی اظهار نکردند تا آنکه مادر و آن قابله درگذشتند و موسی پرورش یافت و بنی اسرائیل هیچ اطلاعی از او نداشتند. فرمود: بنی اسرائیل در جستجوی او بودند و از او پرسش می‌کردند، اما هیچ خبری از او نداشتند. به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۷

فرعون گفتند که بنی اسرائیل در طلب اوست و از او پرسش می‌کند (۱) او هم به دنبال ایشان فرستاد و بر عذاب آنها افزود و بین آنها جدائی انداخت و از خبر گرفتن از موسی و پرسش در باره او بازداشت. فرمود: شبی مهتابی بنی اسرائیل نزد یکی از مشایخ خود که دانشمند بود گرد آمده و گفتند: ما به ذکر احادیث آرامش می‌یابیم، تا کی و تا چند در این بلا باشیم؟ او گفت: به خدا در این رنج خواهید بود تا خدای تعالی پسری از فرزندان لاوی بن یعقوب را که نامش موسی بن - عمران است ظاهر سازد. او نوجوانی بلند بالا با گیسوانی مجعد است در همین گفتگو بودند که موسی سوار بر استری آمد و نزد ایشان ایستاد، شیخ سرش را بلند کرد و او را از صفاتش شناخت و به او گفت: خدا تو را رحمت کند اسمت چیست؟ گفت: موسی. گفت: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند عمران، فرمود: آن شیخ پرید و بر دستان موسی افتاد و بر آن بوسه زد و دیگران نیز به پای او افتادند و بر آن بوسه زدند. موسی ایشان را شناخت و آنها نیز او را شناختند و موسی آنها را به عنوان شیعیان خود انتخاب کرد.

بعد از آن طبق مشیت الهی درنگ کرد، سپس خارج شد و به شهری از شهرهای فرعون در آمد، در آنجا یکی از شیعیانش با یکی از فرعونیان قبطی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۸

منازعه می‌کرد (۱) و آنکه از شیعیانش بود علیه دشمن قبطی اش استغاثه کرد، موسی مشتی بر آن قبطی زد و او افتاد و مرد و موسی علیه السلام تنومند و نیرومند بود و ذکرش در دهان مردم افتاد و کارش شیوع یافت و گفتند موسی یکی از فرعونیان را کشته است، آن شب را موسی در آن شهر در ترس و انتظار به سر برد و فردای آن روز ناگهان همان مردی را مشاهده کرد که دیروز طلب کمک می‌کرد و امروز با دیگری گلاویز شده بود، موسی به او گفت: بی گمان تو مرد آشوبگری هستی، دیروز با یکی در افتادی و امروز با دیگری! و چون موسی علیه السلام رفت به یاری آن مؤمن و خواست علیه دشمنانش دستی دراز کند، گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی، همچنان که دیروز یکی را کشتی؟ تو در زمین قصدی جز گردنکشی نداری و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی و از اقصای شهر مردی دوان دوان آمد و گفت: ای موسی رجال و بزرگان شور کرده‌اند که تو را بکشند، از شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم. و موسی ترسان و منتظر از شهر بیرون آمد، «۱» در حالی که نه یآوری داشت و نه مرکبی و نه خادمی، به زمینی سرازیر می‌شد و از زمینی بالا می‌رفت تا آنکه به شهر مدین رسید و به زیر درختی در آمد و آرمید و

(۱) راجع سورة القصص ۱۴ الی ۲۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۲۹۹

دید زیر آن درخت چاهی است (۱) و گرد آن گروهی از مردم آب می‌کشند و بناگاه دو دختر ناتوان را مشاهده کرد که چند گوسفند همراه داشتند و به آنها گفت:

کارتان چیست؟ گفتند: پدر ما شیخی پیر است و ما دو دختر ناتوان هستیم و نمی‌توانیم در میان ازدحام مردان رویم و بعد از مردم گوسفندانمان را آب خواهیم داد. موسی علیه السلام بر آنها ترخم کرد و دلو آنها را گرفت و گفت: گوسفندان خود را پیش برانید و آنها را آب داد و آن روز پیش از مردم برگشتند، موسی به زیر درخت برگشت و نشست و گفت: خدایا! من بدان چه برایم فرو فرستی محتاجم، و روایت شده است که او این کلمات را گفت در حالی که به یک نیمه خرما هم محتاج بود. آن دو دختر چون برگشتند پدرشان گفت: چه زود در این ساعت آمدید؟ گفتند: مرد صالحی را یافتیم که بر ما ترخم کرد و گوسفندان ما را آب داد. و پدر به یکی از آن دو گفت: برو و او را دعوت کن به نزد من آید. آن دختر با شرم و حیا به نزد موسی آمد و گفت: پدرم تو را دعوت کرده تا مزد آبکشی تو را بدهد.

روایت شده است که موسی علیه السلام به آن دختر گفت: راه را به من نشان بده و پشت سرم بیا که ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نمی‌نگریم، و چون به نزد او آمد و داستان را برای وی بازگفت، فرمود: نترس که از مردم نادان نجات یافتی،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۰

(۱) یکی از دختران گفت: پدر جان: او را اجیر کن که او بهترین اجیر، مردی نیرومند و درستکار است. گفت: می‌خواهم یکی از این دو دختر را به زنی به تو دهم به شرط آنکه هشت سال و یا ده سال اجیر من باشی و اختیار با توست. و روایت است که موسی ده سال خدمت کرد، زیرا پیامبران به فضل و تمام عمل می‌کنند.

چون موسی مدت را به انجام رسانید و خانواده خود را به جانب بیت المقدس می‌برد، شبی راه را گم کرد و به خانواده خود گفت: همین جا بمانید که من آتشی می‌بینم، شاید بتوانم برای شما شعله‌ای و یا خبری از راه بیاورم، چون به آتش رسید درختی را دید که از شاخه تا بن شعله‌ور است، چون به آتش نزدیک شد آتش واپس رفت، موسی برگشت و در دل هراسان شد، سپس آن درخت بوی نزدیک شد و از جانب راست وادی که سرزمین مبارکی بود از آن درخت ندایی برخاست که ای موسی! من خدای ربّ العالمینم و عصایت را بیفکن و چون دید که آن عصا به حرکت در آمد و مانند مار جتی است، روی برگردانید و رفت و آن را دنبال نکرد که ناگاه از دهائی شد تنومند و برنا و از دندانهایش لهیب آتش زوزه‌کشان خارج می‌شد که موسی پا به فرار نهاد! خدای تعالی وحی فرمود:

برگرد! و او نیز در حالی که می‌لرزید و زانوهایش بهم می‌خورد، برگشت و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۱

گفت: (۱) ای خدای من! آیا این کلامی که می‌شنوم کلام توست؟ گفت: آری و نترس و او آسوده شد، آنگاه پایش را بر دم آن نهاد و زیر گلویش را گرفت که بناگاه دستش بر قبضه عصا بود و مار مبدل به عصا گردید و به او گفته شد: نعلینت را بدر آر که تو در وادی مقدّس طوی گام می‌نهی! و روایت شده است که مأمور به کندن آنها شد زیرا جنس آنها از پوست حمار مرده بود.

و همچنین روایت شده که مقصود از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»، دور ساختن دو هراس است: هراس از نابودی خانواده و هراس از فرعون. سپس خدای تعالی او را به نزد فرعون و یارانش با دو معجزه «ید بیضاء» و «عصا» فرستاد و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به بعضی اصحابشان فرمودند: بدان چه ناامیدی امیدوارتر از آنچه امید می‌داری باش، زیرا موسی بن- عمران علیه السلام رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه علیهم السلام نیز

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۲

چنین کند، در یک شب کارش را اصلاح فرماید همچنان که کار پیامبرش موسی علیه السّلام را در شبی اصلاح فرمود و او را از حیرت و غیبت به روشنائی فرج و ظهور در آورد.

(۱) ۳- عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: در قائم علیه السّلام سنتی از موسی بن عمران علیه السّلام است، گفتم: سنت او از موسی بن عمران چیست؟

فرمود: پنهانی ولادتش و غیبت از قومش. گفتم: موسی از اهل و قومش چقدر غایب بود؟ فرمود: بیست و هشت سال.

(۲) ۴- امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را یک شبه اصلاح کند. و در روایت دیگر آمده است که خداوند او را یک شبه اصلاح کند.

(۳) ۵- ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: در صاحب الأمر چهار

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۳

سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات الله علیهم اجمعین، اما از موسی ترس و انتظار است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که در باره او می‌گویند مرده است ولی او نمرده، و اما از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر است.

باب ۷ در گذشت موسی علیه السّلام و غیبت اوصیاء و حجت‌های پس از او تا روزگار مسیح علیه السّلام

(۱) ۱- محمد بن عماره از پدرش روایت کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

مرا از وفات موسی بن عمران علیه السّلام آگاه کن، فرمود: چون اجلش فرا رسید و مدت عمرش به پایان آمد و روزیش به پایان رسید، ملک الموت علیه السّلام به نزد او آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیم الله! موسی گفت: و علیک السّلام تو کیستی؟

گفت: من ملک الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را قبض روح

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۴

کنم، موسی بدو گفت: از کجا روحم را می‌گیری؟ گفت: از دهانت، (۱) موسی علیه السّلام گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با این دهان با خدایم جلّ جلاله تکلم کرده‌ام، گفت: از دستت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن تورات را برگرفته‌ام، گفت: از پایت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آنها بر طور سینا گام نهاده‌ام، گفت: از چشمانت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که همیشه به رحمت حقّ چشم دوخته‌ام، گفت: از گوشت، گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آنها کلام پروردگارم جلّ جلاله را شنیده‌ام.

خدای تعالی به ملک الموت وحی فرمود: جانش را مگیر تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید و ملک الموت بیرون آمد و موسی علیه السّلام تا آنجا که خداوند اراده فرمود زنده بود و یوشع بن نون را خواست و بدو وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید و از میان قوم خود غایب شد و در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت:

آیا می‌خواهی در این کار کمکت کنم؟ آن مرد گفت: آری، و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی علیه السّلام در آن خوابید تا بنگرد چگونه است، پس خدای تعالی پرده‌ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۵

گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! (۱) و ملک الموت جانش را همان جا گرفت و دفنش کرد و خاک بر او ریخت و آنکه به

حفر قبر مشغول بود کسی جز ملک الموت نبود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرای تیه بود و فریادکننده‌ای از آسمان ندا در داد که موسای کلیم در گذشت و کیست که دار فانی را وداع نکند؟

و پدرم از جدش و او از پدرش و او از ائمه علیه السّلام روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسش شد که قبر موسی علیه السّلام کجاست؟ و آن حضرت فرمود: آن بر کنار راه بزرگی پهلوی تل سرخ است.

بعد از آن یوشع بن نون علیه السّلام به امر نبوت و خلافت قیام کرد و بر آزار و سختی و بلای سرکشان شکبیا بود تا آنکه سه تن از طواغیت در گذشتند و پس از آنها کارش بالا گرفت، اما دو تن از منافقان قوم موسی علیه السّلام صفوراء دختر شعیب همسر موسی علیه السّلام را به شورش واداشتند و به همراهی صد هزار نفر به جنگ یوشع بن نون آمدند و او با ایشان جنگید و بسیاری از آنها کشته شدند و بقیه به اذن خدای تعالی گریختند و صفوراء دختر شعیب اسیر شد و یوشع بن نون

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۶

به او گفت: در دنیا تو را بخشیدم تا پیامبر خدا موسی علیه السّلام را ملاقات کرده و شکایت تو و قومت را بدو برم.

(۱) صفوراء گفت: واویلا! به خدا اگر بهشت را بر من ارزانی کنند، شرمم آید که پیامبر خدا را در آن ملاقات کنم زیرا که هتک حرمت وی را کرده‌ام و بر جانشین او شوریده‌ام.

و ائمه پس از یوشع بن نون تا زمان داود علیه السّلام به مدت چهار صد سال پنهان بودند و تعداد آنها یازده تن بود و پیروان هر یک از آنها به نزد آن ائمه آمد و شد داشتند و معالم دین خود را از آنها می‌آموختند تا آن که نوبت به آخرین آنها رسید و او غایب شد و پس از ظهورش بشارت به داود علیه السّلام داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک خواهد ساخت و فرج ایشان در ظهور اوست و آنها نیز در انتظار او بودند و چون زمان داود رسید آنان چهار برادر بودند و پدر پیری داشتند و داود در میان ایشان از همه کوچکتر بود و کسی از وی یاد نمی‌کرد و نمی‌دانست که او، داود پیامبر است که منتظر اویند، همان کسی که زمین را از جالوت و لشکریانش پاک می‌سازد، اما شیعیانش می‌دانستند که او به دنیا آمده و به سنّ نیرومندی رسیده است او را می‌دیدند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۷

مشاهده می‌کردند اما نمی‌دانستند که او همان داود است.

(۱) پس از آن روزی داود و برادران و پدرشان با طالوت به جبهه جنگ رفته بودند و داود از آنها بازمانده بود و می‌گفت در این جبهه چه کاری از من بر می‌آید و پدر و برادرانش نیز او را خوار و بی‌مقدار می‌شمردند، او در میان گوسفندان پدر باقی مانده بود و آنها را می‌چرانید و جنگ شدت گرفت و مردم گرفتار شدند، پدرش از جبهه برگشت و به داود گفت: طعامی به نزد برادرانت ببر تا در برابر دشمن تقویت شوند و داود علیه السّلام مردی کوتاه قد و کم مو و پاکدل و خوش اخلاق بود به جبهه رفت و دید لشکر به گرد یک دیگر فراهم آمده و هر یک در سنگر خود موضع گرفته است. داود علیه السّلام به سنگی گذشت و سنگ با ندای بلندی بوی گفت: ای داود! مرا برگیر و جالوت را با من بکش که من برای کشتن او آفریده شده‌ام. داود آن سنگ را برداشت و در خرچین خود گذاشت که در آن سنگهایی برای پرتاب به گوسفندان خود جمع می‌کرد. چون به میان لشکر رسید شنید که امر جالوت را بزرگ می‌شمارند و به آنها گفت: چرا امر او را بزرگ می‌شمارید، به خدا سوگند اگر چشمم به او بیفتد او را خواهم کشت. سخن او را بازگو کردند تا آنکه به طالوت رسید و به داود گفت: ای جوان! توان تو چقدر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۸

است و چه تجربه‌ای برای خود اندوخته کرده‌ای؟ (۱) گفت: بسا بوده که شیر به گوسفندی از گله‌ام حمله آورده است و من خود را به آن رسانیده و سرشیر را گرفته و دهانش را باز کرده و گوسفند را آزاد ساخته‌ام، و خدای تعالی به طالوت وحی کرده بود که

جالوت را کسی می‌تواند بکشد که زره تو را بپوشد و بر تنش اندازه باشد و زره خود را خواست و داود علیه السلام آن را پوشید و بر تنش اندازه بود و طالوت و حاضرانش از بنی اسرائیل متعجب شدند و طالوت گفت: امید است خداوند به دست او جالوت را بکشد. چون صبح شد و دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، داود علیه السلام گفت: جالوت را به من نشان بدهید و چون او را دید سنگ را بر گرفت و به طرف او پرتاب کرد سنگ میان دو چشمش را شکافت و به مغز سرش رسید و از مرکب سرنگون شد و مردم گفتند: داود جالوت را کشت و او را به فرمانروائی برگزیدند و دیگر نامی از طالوت نبود. بنی اسرائیل نیز به گرد او در آمدند و خدای تعالی زبور را بر وی فرو فرستاد و صنعت آهن را تعلیم وی کرد و آن را برایش نرم گردانید، و به کوهها و پرنده‌ها دستور داد که به همراه او تسیح گویند و صدایی خوش به او عطا فرمود که مثل آن شنیده نشده است و در عبادت توانمندش ساخت و او را پیامبر بنی اسرائیل قرار داد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۰۹

(۱) روش قائم علیه السلام نیز چنین است، او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود و آن علم از جانب او منتشر شود و خدای تعالی آن را گویا کرده و ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی و دشمنان خدا را بکش و او را شمشیری است در غلاف و چون وقت خروجش نزدیک شود از غلاف بدر آید و خدای تعالی آن را گویا کند و آن شمشیر ندا کند: ای ولی خدا! بدر آی، دیگر روا نیست که از دشمنان خدا تقاعد کنی. او به در آید و دشمنان خدا را هر کجا بیاید خواهد کشت و حدود خدا را اقامه کرده و به حکم خدای تعالی فرمان دهد.

مطلب اخیر را در پایان حدیثی که در این کتاب در باب روایاتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نصّ بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین از ائمه علیهم السلام است نقل نموده‌ام. «۱»

سپس «۲» داود علیه السلام اراده فرمود که سلیمان علیه السلام را جانشین خود سازد، زیرا خدای تعالی به او چنین دستوری داده بود و چون آن را به بنی اسرائیل اعلام کرد

(۱) کمال‌الدین، باب ۲۴ حدیث ۱۱.

(۲) تنمّه الخبر.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۰

آنها از این موضوع ناخرسند شده و نالیدند (۱) و گفتند: می‌خواهد جوانی را بر ما خلیفه سازد در حالی که در میان ما بزرگتر از او هست. داود علیه السلام اسباط بنی اسرائیل را فراخواند و به آنها گفت: از ناخشنودی شما مطلع شدم، عصاهای خود را به من نشان بدهید، هر عصا که سبز شد و میوه داد صاحب آن ولی امر و جانشین من است. گفتند: پذیرفتیم. فرمود: هر یک از شما نامش را بر عصایش بنویسد و نوشتند، سلیمان هم عصای خود را آورد و نامش را بر آن نوشت. سپس همه را در اتاقی نهاده و درش را بستند و سران بنی اسرائیل به پاسبانی آن پرداختند و چون صبح شد داود با ایشان نماز بامداد بجای آورد و در را گشود و عصاها را بیرون آورد، عصاها سبز شده بودند و تنها عصای سلیمان بود که میوه نیز آورده بود، دیگر کار را به داود وا گذاشتند او در حضور بنی اسرائیل سلیمان را آزمود و به وی گفت: ای پسر جان! خنک‌ترین چیز چیست؟ و او گفت: عفو خداوند از مردم و عفو مردم از یک دیگر. گفت: پسر جان! شیرین‌ترین چیز چیست؟ گفت: محبت و آن نسیم رحمت خدا در میان بندگانش است. داود از سر خرسندی خندید و سلیمان را در میان بنی اسرائیل گردش داد و به آنها گفت: این پس از من جانشین من است. سپس سلیمان امر خود را پنهان کرد و در همان حال ازدواج کرد و از شعیانش نیز تا آنگاه که خدا خواست مستور بود، بعد از آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۱

روزی زنش گفت: (۱) پدر و مادرم فدای تو! چقدر نیکو خصال و خوش راحه‌ای! و هیچ مکروهی در تو نیست جز آنکه هزینه تو بر عهده پدرم می‌باشد، اگر به بازار می‌رفتی و در صدد تحصیل روزی بر می‌آمدی نیکو بود و امیدوارم که خدا تو را ناامید نسازد، سلیمان علیه السّلام گفت: من تا به حال کار و کسبی نکرده‌ام و راه و رسم آن را درست نمی‌دانم، آن روز بازار رفت و گردش کرد و برگشت و چیزی بدو نرسید و به زن گفت: چیزی حاصل نشد، زن گفت: عیبی بر تو نیست اگر امروز نبود فردا هست و چون فردا شد به بازار رفت و تمام روز به گردش پرداخت و چیزی عایدش نشد و بازگشت و زن را مطلع ساخت و وی گفت: ان شاء الله فردا خواهد بود و چون روز سوم شد رفت و رفت تا به ساحل دریا رسید و ناگاه صیادی را دید و بدو گفت: آیا می‌خواهی کمکم کنم و چیزی هم به من بدهی؟ گفت: آری و او را کمک کرد و در پایان کار دو عدد ماهی بدو داد آنها را گرفت و خدای تعالی را سپاس گفت و شکم یکی از آن دو را شکافت، ناگهان دید انگشتری در شکم آن است، آن را بر گرفت و در جامه خود نهاد و ماهیها را شست و به خانه آورد و زنش شادمان شد و بدو گفت: می‌خواهم پدر و مادرم را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۲

دعوت کنی تا بدانند که تو کاسب‌شده‌ای، (۱) آنها را دعوت کرد و با یک دیگر غذا خوردند و چون فارغ شدند گفت: آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: نه به خدا جز آنکه از تو جز خیر ندیده‌ایم، گوید: انگشتریش را در آورد و در دست کرد، باد و پرندگان به فریاد در آمدند و او پادشاه شد و آن زن و پدر و مادرش را به بلاد اصطخر برد و شیعیان به دور او جمع شدند و به وجود او شاد گردیدند و خداوند سرگردانی غیبت سلیمان علیه السّلام را از آنها برطرف ساخت و چون وفاتش فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیت کرد و او در میان ایشان بود و شیعیان نزد او آمد و شد می‌کردند و معالم دینشان را از او فرا می‌گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با قومش خداحافظی کرد و بدو گفتند: محلّ ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط، و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدّت گرفت و بخت النّصر بر آنها چیره و هر کدام ایشان را که می‌یافت می‌کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می‌کرد و از اسیران خاندان یهودا چهار تن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزیز را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۳

مدّتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی بسر می‌برد، (۱) و دانیال پیامبر علیه السّلام نود سال در دست بخت النّصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور اوست و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد، اما آن شیر نزدیک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبرانش بدو خوردنی و نوشیدنی می‌رسانید و دانیال روزها روزه می‌گرفت و شبها با خوراکی که به دستش می‌رسید افطار می‌کرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شیعیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدّت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیبت در دین شکّ کردند و چون گرفتاری دانیال علیه السّلام و قومش به نهایت رسید، بخت النّصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و بدو سلام کرده و مژده فرج دادند و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود پشیمان شد و دستور داد او را از چاه در آورند و چون او را آوردند از شکنجه‌ای که به او داده بود عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۴

و داوری بین مردم را بدو سپرد (۱) و هر کس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار گردید و سربلند شدند و مؤمنان به فرج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عزیز علیه السّلام واگذار کرد و

بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مأنوس شدند و معالم دینشان را از او می‌گرفتند و خداوند شخص او را یک صد سال غایب ساخت، سپس او را برانگیخت و حجت‌های الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریا علیهما السّلام به دنیا آمد و رشد کرد و در سنّ هفت سالگی ظهور کرد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و اَیّام اللّهُ را به آنها یادآوری کرد و گفت که رنج نیکوکاران به سبب گناهان بنی اسرائیل است و عاقبت از آن متّقین می‌باشد و به آنها وعده داد که پس از بیست و چند سال با قیام مسیح علیه السّلام فرج حاصل شود و آنگاه که مسیح علیه السّلام متولّد شد، خدای تعالی ولادتش را مخفی ساخته و شخص او را غایب ساخت، زیرا چون مریم بدو باردار شد او را به مکان دوری کشانید، سپس زکریا و خاله‌اش به جستجوی او برآمدند و آنگاه به سر وقت او رسیدند که وضع حمل کرده بود و می‌گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و مرا فراموش کرده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۵

بودند. (۱) خدای تعالی زبان مسیح را گشود تا عذر او باشد و حجت مریم را اظهار کند و چون ظاهر شد گرفتاری و تعقیب بنی اسرائیل شدت گرفت و سرکشان و طواغیت بر آنها فشار آوردند تا جایی که کار مسیح علیه السّلام بدان جا رسید که خدای تعالی از آن خبر داده است و شمعون بن حمون و شیعیان پنهان شدند تا جایی که کار استتارشان به جزیره‌ای از جزایر دریا کشید و در آن اقامت گزیدند و خداوند چشمه‌های گوناگون را بر ایشان جاری ساخت و برای آنها میوه‌های گوناگون آفرید و گاو و گوسفند فراوانی نصیب آنها کرد و یک نوع ماهی که به آن قمد می‌گفتند به سوی آنها گسیل داشت که نه گوشت داشت و نه استخوان، بلکه صرفاً پوست و خون بود و از دریا بیرون افتاد و خدای تعالی به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و نشست و زنبور عسل به آن جزیره آمد و بر درختان نشستند و کندو ساختند و عسل فراوان شد و آنها بر همه اخبار مسیح علیه السّلام در این جزیره آگاهی داشتند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۶

باب ۸ بشارت عیسی بن مریم علیهما السلام به خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

(۱) ۱- عبد الله بن سلیمان که مردی کتابخوان بود می‌گوید: در انجیل چنین خوانده‌ام: ای عیسی! در کار من کوشا باش و بیهودگی مکن و بشنو و اطاعت کن، ای فرزند طاهره پاکیزه باکره بتول! من تو را بدون مرد از بطن مریم آفریدم، تو را آفریدم تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا بپرست و بر من توکّل کن، کتاب را با دست توانا بگیر و آن را برای مردم سوریا و سریانی تفسیر کن و به آنها بگو که من خدای دائمی هستم که هیچ زوالی ندارد. پیامبر امّی را تصدیق کنید همان که سوار بر شتر است و زره بر تن و تاج که همان عمامه باشد بر سر و نعلین در پا و چوبدستی که همان تازیانه باشد در دست دارد. دو چشمش گشاده و گیراست و پیشانی‌اش صاف و گونه‌هایش درخشانده و بینی‌اش راست و قلمی و دندانهایش گشاده است، گردنش صاف و درخشانده است بمانند یک تنگ نقره و گویا از دو طرف گلویش طلا موج می‌زند. یک رشته موی لطیف از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۷

سینه تا نافش کشیده شده است (۱) و شکم و سینه‌اش مو ندارد، گندمگون است و انگشتانش باریک و کفّ و قدم مبارکش سبتر است، چون به کسی التفات کند به تمام بدن متوجّه او می‌شود و چون راه رود سنگین و با وقار است و گویا پای از صخره می‌کند و از بلندی فرود می‌آید. چون به همراه قومی در آید سربلند و چیره بر ایشان است و عرق روی مبارکش مانند لؤلؤ و مروارید است و رائحه مشک از او می‌تراود، پیش از او و پس از وی بمانندش دیده نشده است، خوش-بو و ازدواج‌کننده با زنان و کم‌فرزند است، نسل او از وجود مبارکه‌ای است که بی‌تی در بهشت دارد که در آن شکاف و رگی نیست، در آخر الزّمان او را کفالت کند، همچنان

که زکریا مادر تو را کفالت کرد، برای او دو فرزند عزیز است که در راه خدا شهید شوند، کلام او قرآن است و دینش اسلام و من نیز سلامم، و خوشا بحال کسی که زمان وی را دریابد و شاهد ایام وی باشد و کلامش را بشنود.

عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که من به قدرت خود آن را کاشته‌ام و آن بر همه بهشت سایه دارد و ریشه‌اش از رضوان و آبش از تسنیم است خنکی آن مانند کافور و طعمش طعم زنجبیل است

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۸

و هر که از آن جرعه‌ای نوشد هرگز تشنه نگردد.

(۱) عیسی علیه السلام گفت: بار خدایا! مرا از آن چشمه سیراب کن. فرمود: ای عیسی! بر بشر حرام است که از آن چشمه بنوشد تا آن که آن پیامبر از آن بنوشد و بر امتها حرام است که از آن بنوشند تا آنکه امت آن پیامبر از آن بنوشد، ای عیسی من تو را به جانب خود بالا- می‌برم و در آخر الزمان به زمین فرو می‌فرستم تا شگفتیهای امت آن پیامبر را ببینی و آنها را بر دفع دجال لعین کمک کنی، تو را در وقت صلاة فرو می‌فرستم تا با ایشان نماز بخوانی. به راستی که آنها امت مرحومه هستند.

و برای عیسی علیه السلام چندین غیبت بود که ناشناس در زمین گردش می‌کرد و قوم و شیعیانش خبری از او نداشتند بعد از آن ظهور کرد و شمعون بن حمون علیه السلام را وصی خود ساخت و چون شمعون در گذشت، حجتهای پس از وی غایب بودند، و جستجوی آنها سخت شد و بلوای عظیم شد و دین مندرس و حقوق ضایع گردید و واجبات و مستحبات الهی از بین رفت و مردم به این طرف و آن طرف می‌رفتند و هیچ چیز را نمی‌شناختند و این غیبت دویست و پنجاه سال بطول انجامید.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۱۹

(۱) ۲- معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بعد از عیسی بن- مریم علیهما السلام مردم دویست و پنجاه سال بدون حجّت ظاهر گذرانیدند.

(۲) ۳- یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بین عیسی و محمد علیهما السلام پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود، راوی گوید: در این مدت مردم چه می‌کردند؟ فرمود به دین عیسی علیه السلام عمل می‌کردند، گفتم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند، سپس فرمود: زمین هیچ گاه از عالم خالی نمی‌ماند.

و از جمله کسانی که در جستجوی حجّت الهی در زمین سفرها کرد سلمان فارسی رضی الله عنه بود که پیوسته از نزد عالمی به نزد عالمی دیگر و از نزد فقیهی به نزد فقیه دیگری می‌رفت و جستجوی اسرار و رموز الهی می‌کرد و به اخبار انبیاء گذشته استدلال می‌کرد و چهار صد سال در انتظار قیام قائم سید اولین و آخرین

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۰

محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آنکه مژده ولادتش را دادند و چون به فرج یقین کرد رهسپار حجاز و تهامه گردید و اسیر شد.

باب ۹ خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب

(۱) راوی گوید: به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ما را از سبب اسلام سلمان فارسی آگاه نمی‌کنید؟ فرمود: پدرم برای من بازگو فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام با سلمان فارسی و ابو ذر و گروهی از قریش نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع کرده بودند، امیر المؤمنین علیه السلام به سلمان فرمود: ای ابا- عبد الله! آغاز کار خود را به ما گزارش بده، سلمان عرض کرد: ای امیر المؤمنین! به خدا اگر غیر تو می‌پرسید گزارش نمی‌دادم، من مردی از اهل شیراز بودم و پدرم از دهقانان بود و نزد پدر و مادرم عزیز بودم، یک روز با پدرم برای شرکت در یکی از جشنهایشان می‌رفتم که

به یک صومعه رسیدم و مردی در آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۱

بود که ندا می‌کرد: (۱) گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و عیسی روح - الله است و محمد حبیب الله! وصف محمد در عمق گوشت و پوست من رسوخ کرد و دیگر خوراک و شرابی بر من گوارا نشد. مادرم گفت: ای فرزندم چرا امروز به مطلع آفتاب سجده نکردی؟ من با او به مکابره پرداختم تا آنکه ساکت شد چون به خانه خود باز گشتم دیدم کتابی به سقف اتاق آویخته است، به مادرم گفتم: این چه کتابی است؟ گفت: ای روزبه! وقتی از جشن برگشتیم این کتاب را آویخته دیدم، به آن نزدیک مشو که اگر به آن نزدیک شوی پدرت تو را خواهد کشت، گوید، من خود را نگاه داشتم تا آنکه شب گذشت و پدر و مادرم خوابیدند، برخاستم و کتاب را برگرفتم و بناگاه دیدم که در آن نوشته است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این عهدی است از خدای تعالی برای آدم، او از صلب آدم پیامبری می‌آفریند که به او محمد می‌گویند، به مکارم اخلاق فرمان می‌دهد و از پرستش بتها باز می‌دارد ای روزبه! به نزد وصی عیسی برو و به او ایمان بیاور و آئین گبران فرو گذار. گوید: من فریادی کشیدم و شدتم افزون شد و پدر و مادرم مطلب را دانستند و مرا گرفته و در چاه عمیقی زندانی کردند و گفتند: اگر از این راه برگشتی که هیچ و الا تو را خواهیم کشت و به آنها گفتم: هر چه می‌خواهید

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۲

بکنید که دوستی محمد از دلم بیرون نخواهد شد. (۱) سلمان گوید: پیش از خواندن آن نامه، عربی نمی‌دانستم، آن روز خدای تعالی به من عربی را تفهیم کرد، گوید: در آن چاه ماندم و هر روز چند قرص کوچک نان فرو می‌فرستادند.

گوید: چون گرفتاریم به درازا کشید، دستانم را به آسمان برداشته و گفتم:

بار الها! تو محمد و وصیتش را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او فرج مرا برسان و مرا از این گرفتاری برهان! بعد از آن مردی به نزد من آمد که جامه سفیدی در بر داشت و گفت: ای روزبه! برخیز و دست مرا گرفت و به صومعه آورد و من به این سخنان آغاز کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. مرد دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟

گفتم: آری، گفت: بالا بیا، و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و وقتی که وفاتش نزدیک شد، گفت من خواهم مرد، گفتم: مرا به که می‌سپاری؟ گفت: کسی را نمی‌شناسم که هم عقیده من باشد، مگر راهبی که در انطاکیه است و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و لوحی به من داد، چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمودم و لوح را برگرفته و به انطاکیه مسافرت کرده و به آن صومعه آمدم و می‌گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۳

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. (۱) دیرنشین به من رو کرد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا- بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال تمام او را خدمت کردم و وقتی که وفاتش شد، گفت: من به زودی خواهم مرد، گفتم: مرا به که می‌سپاری؟ گفت: کسی را نمی‌شناسم که هم عقیده من باشد مگر راهبی در اسکندریه است، چون به نزد او رفتم سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده و چون مرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمودم و لوح را برگرفته و به آن صومعه رفتم و می‌گفتم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ. مرد دیرنشین رو به من آورد و گفت: آیا تو روزبه هستی؟ گفتم: آری، گفت: بالا بیا و من هم به نزد او بالا آمدم و دو سال کامل به او خدمت کردم و چون وفات او نزدیک شد به من گفت: من خواهم مرد، گفتم:

مرا به که می‌سپاری؟ گفت: کسی را در دنیا نمی‌شناسم که هم عقیده من باشد و ولادت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب نزدیک

است و چون به نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده گوید: چون وفات کرد او را غسل و کفن کرده و دفن نمودم و لوح را برگرفته و بیرون آمدم و با گروهی همنشین شده و به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۴

آنها گفتم: (۱) آیا طعام و شراب مرا می‌دهید تا من هم خدمت شما را به جا آورم؟

گفتند: آری، چون خواستند غذا بخورند گوسفندی را بسته و آن را زدند تا مرد و بخشی از آن را کباب و بخشی دیگر را بریان کردند و من از خوردن آن ابا کردم.

گفتند: بخور، گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان گوشت نمی‌خورند، آن قدر مرا کتک زدند که نزدیک بود بمیرم، یکی از ایشان گفت: دست از او بدارید تا شرابتان بیاید که او نخواهد نوشید و چون شراب را آوردند گفتند: بنوش! گفتم: من غلام دیرنشین هستم و دیرنشینان خمر نمی‌نوشند، پس بر من حمله آورده و می‌خواستند مرا بشکنند، گفتم: ای قوم مرا نزنید و نکشید که به بندگی شما اعتراف می‌کنم و برده یکی از آنها شدم و او مرا برد و به یک یهودی به سیصد درهم فروخت. او از داستان من پرسید و من او را آگاه کردم و گفتم: من گناهی ندارم جز آنکه دوستدار محمد و جانشین اویم. یهودی گفت: من تو و محمد را دشمن می‌دارم و مرا به بیرون خانه‌اش برد و یک تل ریگ در مقابل خانه‌اش بود و گفت: اگر تا صبح این ریگها را از اینجا برداری و به جای دیگر نبری تو را خواهم کشت و من هم شروع کرده و تمام شب بدان کار مشغول شدم و چون

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۵

بسیار خسته شدم (۱) دستها را به آسمان بلند کرده و گفتم: بار الها! تو محمد و وصی‌ش را محبوب من ساختی، پس به حق منزلت او گشایش مرا برسان و مرا از این گرفتاری برهان. خدای تعالی بادی فرستاد و آن تل ریگ را از آنجا کنده و به آن مکانی که یهودی گفته بود برد، چون صبح شد یهودی دید که همه ریگها منتقل شده است، گفت: ای روزبه! تو جادوگری و من نمی‌دانم پس تو را از این قریه بیرون می‌کنم تا آن را نابود نسازی، گوید: مرا بیرون برد و به یک زن سلمی فروخت او به من محبت فراوانی ابراز می‌کرد و باغی داشت و گفت: این باغ از آن تو باشد هر قدر می‌خواهی از آن بخور و هر قدر می‌خواهی ببخش و صدقه بده! گوید: تا مدتی که خدا خواست در آن باغ بودم و روزی دیدم که هفت نفر آمدند و ابری بر آنها سایه افکنده است، با خود گفتم: همه اینها پیامبر نیستند اما پیامبری در میان آنهاست گوید: آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان می‌آمد، چون آمدند در میان آنها رسول خدا و امیر المؤمنین و ابو ذر و مقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب «۱» و زید بن حارثه بودند داخل باغ

(۱) فیه وهم لأنّ إسلام عقیل قبیل الحدیبه و شهادة حمزه فی الأحد و لا یمكن اجتماع عقیل و حمزه و النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المدینه، و السند ضعیف، و سیاتی الکلام فیه آخر الباب.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۶

شدند و از خرماهای باد ریز می‌خوردند (۱) و پیامبر به آنها می‌فرمود: بادریزها را بخورید و ضرری به صاحبان آن نزنید. من نزد خانم خود رفتم و به او گفتم: ای خانم! طبقی خرمای تازه به من ببخش! و او گفت: شش طبق از آن تو باشد آمدم و طبقی رطب برگرفته و با خود گفتم: اگر در بین ایشان پیامبری باشد از صدقه نمی‌خورد بلکه از هدیه تناول می‌کند طبق را مقابل او گذاشتم و گفتم: این صدقه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بخورید: اما رسول خدا و امیر المؤمنین و عقیل ابن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب امساک کردند و حضرت به زید فرمودند: ترجمه کمال‌الدین ج ۱ ۳۲۶ باب ۹ خبر سلمان فارسی رضی الله عنه در این باب ص: ۳۲۰

ت دراز کن و بخور! با خود گفتم: این علامتی است و بر خانم خود وارد شده و گفتم: طبقی دیگر به من خرما ببخش! و او گفت: شش طبق از آن تو باشد. گوید:

آمدم و طبقی رطب بر گرفته و در مقابل او نهادم و گفتم: این هدیه است دست دراز کرد و فرمود: بسم الله بخورید و همه دست دراز کرده و خوردند. با خود گفتم: این هم علامتی است. در این بین که پشت سر او دور می‌زدم به ناگاه به من التفات دوستانه‌ای فرموده و گفتند: ای روزبه! خاتم نبوت را می‌جویی؟ گفتم:

آری، او رداء از شانۀ خود بر گرفت و ناگاه چشمم به مهر نبوت افتاد که بین دو

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۷

کنتف او بود کمی هم مو بر آن قرار داشت، (۱) پس بر پای رسول خدا افتادم و بر آن بوسه می‌زدم. بعد از آن فرمود: ای روزبه! به نزد این زن برو و بگو محمّد بن - عبد الله می‌گوید: آیا این غلام را می‌فروشی؟ آمدم و گفتم: ای خانم من! محمّد ابن عبد الله می‌گوید: آیا این غلام را می‌فروشی؟ گفت: به او بگو: تو را به چهار صد نخله می‌فروشم که دویت نخله آن زرد و دویت نخله دیگر سرخ باشد. گوید: به نزد پیامبر آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: چه خواسته آسانی! سپس فرمود: ای علیّ برخیز و همه هسته‌ها را جمع کن، آنها را گرفت و کاشت، سپس فرمود: آنها را آب بده و امیر المؤمنین آنها را آب داد و هنوز به آخر آنها نرسیده بود که نخلها بیرون آمد و سر به هم داد. آنگاه به من فرمود: بر او وارد شو، بگو محمّد بن عبد الله می‌گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده. گوید:

بر او وارد شدم و آن را بدو گفتم، او نیز بیرون آمد و به نخلها نگریست و گفت: به خدا تو را نفروشم جز به چهار صد نخلی که همه آنها زرد باشد گوید:

جبرئیل علیه السلام فرود آمد و بالهای خود را بر نخلها کشید و همه آنها زرد شد گوید:

سپس به من فرمود به آن زن بگو که محمّد می‌گوید: جنس خود را بگیر و جنس ما را بده، گوید: آن گفتم و آن زن گفت: به خدا یکی از این درختها از محمّد و از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۸

تو در نزد من محبوبتر است (۱) و من نیز بدو گفتم: به خدا یک روز با محمّد بودن نزد من محبوبتر است از تو و آنچه تو داری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا آزاد ساخت و نام مرا سلمان نامید «۲».

شیخ صدوق - رضی الله عنه - می‌گوید: اسم سلمان روزبه فرزند خشبوزان بود و هرگز به مطلع آفتاب سجده نکرد بلکه سجده او برای خدای تعالی بود اما قبله‌ای که بود بدان سو نماز گزارد شرقی بود و پدر و مادر او می‌پنداشتند که مانند آنها به مطلع آفتاب سجده می‌کند و سلمان وصی و وصی عیسی علیه السلام بود که آنچه بدو سپرده شده است به آخرین اوصیای معصوم برساند که او «ابی» «۱» علیه السلام بود و بعضی گفته‌اند: که «ابی» ابو طالب است اما امر بر آنها مشتبه شده است، زیرا از امیر المؤمنین علیه السلام از آخرین وصی عیسی علیه السلام پرسش شد فرمود: «ابی» و مردم

(۲) توضیحا اشاره می‌شود که عقیل در جنگ بدر در سپاه مشرکین بوده و اسیر شده است و آزاد شدن او بواسطه فدیهای بوده است که عباس بن عبد المطلب پرداخته است. عقیل تا قبل از صلح حدیبیه با مشرکین بود ولی قبل از صلح ایمان آورد. و اما حمزه سید الشهداء در جنگ بدر شهید شده و عقیل را در این فاصله زمانی ندیده بوده است. و اما سلمان فارسی (رضی الله عنه) را گفته‌اند که در بدر حاضر بوده و در غزوه احزاب با مشورت او مسلمین به حفر خندق پرداختند. بنا بر این ظواهر باید این قصه ساختگی باشد که علی بن مهزیار از پدرش که از اهل کتاب بوده و نه راوی شیعه، از قول فرد داستان پردازی قصه را نقل می‌کند و به امام

موسی کاظم علیه السلام نسبت می‌دهد و قطعاً حقیقت ندارد و ساختگی است و ساختگی بودن آن بر اهل خرد پوشیده نیست. شیخ صدوق رحمه الله در این کتاب خود قصه‌ها و داستانهای را نقل می‌کند که رغبتی در خواننده ایجاد کرده باشد برای آگاهی از اخبار صحیح و همان گونه که اشاره می‌کند به هیچ کدام از این داستانها استناد نمی‌کند چون خود آن را داستان می‌داند.

(۱) کذا فی البحار. و فی بعض النسخ «آبی».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۲۹

آن را تصحیف کرده و گفتند: «آبی» و به او «برده» نیز می‌گفتند.

باب ۱۰ خبر قس بن ساعده ایادی

(۱) و فردی مانند قس بن ساعده ایادی که عالم و حکیم بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از ولادتش می‌شناخت و منتظر ظهور او بود و می‌گفت: خدا را دینی است که از دین شما بهتر است و پیامبر اکرم نیز برای او طلب رحمت می‌کرد و می‌فرمود: او در روز قیامت به تنهایی بماند امتی محشور می‌شود.

(۲) ۱- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: در فتح مکه یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار خانه کعبه بود که گروهی نماینده بر او وارد شدند و سلام کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند:

نمایندگان بکر بن وائل. فرمود: آیا از اخبار قس بن ساعده ایادی آگاهی دارید؟

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۰

گفتند: آری ای رسول خدا. (۱) فرمود: چه می‌کند؟ گفتند: از دنیا رفته است.

فرمود: سپاس خدائی را که پروردگار موت و حیات است، هر شخص طعم مرگ را می‌چشد. گویا قس بن ساعده ایادی را می‌بینم که در بازار عکاظ بر شتر سرخ موی خود است و برای مردم خطبه می‌خواند و می‌گوید: ای مردم! گرد آئید و چون گرد آمدید خاموش باشید و چون خاموش شدید گوش دهید و چون گوش دادید فرا گیرید و چون فرا گرفتید حفظ کنید و چون حفظ کردید باور کنید. آگاه باشید هر که زندگی کرد خواهد مرد و هر که مرد از دست می‌رود و هر که از دست رفت دیگر نمی‌آید، در آسمان خبر و در زمین عبرتهائی است، سقفی است برافراشته شده و گهواره‌ای است نهاده شده و ستارگانی در حرکت و شبی در چرخش و دریاهاى آبی که فرو نمی‌رود. قس سوگند یاد می‌کند که اینها بازیچه نیست و در ورای اینها امر شگفتی است. چرا مردم را می‌بینم که می‌روند و باز نمی‌گردند؟ آیا اقامت در آنجا را پسندیده و در آنجا رحل اقامت افکنده‌اند؟ یا در آنجا رها شده و خوابیده‌اند؟ قس سوگند یاد می‌کند که خدا را دینی است که از دین شما بهتر است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا قس را رحمت کند، او در روز قیامت به تنهایی به مانند امتی محشور می‌شود. فرمود: آیا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۱

در میان شما کسی هست که از اشعار او بداند؟ (۱) یکی از آنها گفت: من از او شنیدم که می‌گفت:

آنان که شدند سوی عقبی هستند برای ما بصائر

آن کس که در آمده‌ست بر موت از آن به برون نگشت صادر

دیدم همه را به جانب مرگ رفتند اکابر و اصاغر

آنان که شدند باز نایند آنان که نرفته‌اند صایر من نیز یقین روم بدان سو چرخ است بر این مدار دایر حکمت قس بن ساعده و معرفت او به جایی رسیده بود که پیامبر اکرم از کسانی که از قبيله ایاد بر آن حضرت وارد می‌شدند، از حکمتهای قس پرسش

می‌کردند و به آن گوش فرا می‌دادند.

(۲) ۲- هشام از پدرش روایت کند که نمایندگان از قبیله ایاد بر رسول- خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شدند و آن حضرت از حکمت‌های قَسِّ بن ساعده پرسش ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۲ فرموده گفتند: قَسِّ می‌گوید:

۱- ای خواننده مرگ! مرده‌ها در گورند و بر تن آنها از بقیه اثاث زندگانی همان پاره کفنهاست.

۲- آنها را فروگذار که ایشان را روزی است که بر آنها فریاد کنند و از خواب برخیزند همچنان که بیهوش از خوابها بیدار شود.

۳- بعضی از ایشان عریانند و بعضی دیگر در جامه‌های خود و بعضی از آن جامه‌ها جدید و نو است و بعضی دیگر تکه تکه و کهنه.

۴- تا آنگاه که به حالی غیر حالت خود برگردند، آفرینشی نو و خلقی که بعد از ایشان آفریده می‌شوند.

باران است و نبات، پدران و مادران، رونده و آینده، آیاتی به دنبال آیات و امواتی بعد از اموات، روشنی و تاریکی و شبها و روزها و فقیر و غنی و سعید و شقی و نیکوکار و بدکار، خبری برای غافلان باید که هر عاملی عملش را اصلاح کند، چنین نیست، بلکه او خدای یکتاست، نه مولود است و نه والد، اعاده می‌کند و آغاز می‌نماید و فردا بازگشت به سوی اوست.

(۱) اما بعد، ای گروه ایاد! نمود و عاد کجایند؟ و آباء و اجداد کجا هستند؟ آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۳

نیکی که مورد تقدیر و سپاس واقع نشد کجاست؟ و آن زشتی که نعمت و بلا در پی نداشت که دید؟ چنین نیست، به خدای کعبه آنچه آغاز شد دوباره عود می‌کند و اگر روزی برود، روزی دیگر باز می‌گردد.

و او قَسِّ فرزند ساعده فرزند حذاقه فرزند زهر فرزند ایاد فرزند نزار است اولین کسی که از جاهلیت به قیامت ایمان آورد و اولین کسی که به عصا تکیه زد، و می‌گویند او ششصد سال زیست و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به اسم و نسب می‌شناخت و مردم را به قیام او بشارت می‌داد و به تقیه عمل می‌کرد و به مردم در ضمن مواعظش بدان دستور می‌داد.

(۱) ۳- عبد الله بن عباس از پدرش نقل کند که گفت: قَسِّ بن ساعده فرزندانش را گرد آورد و گفت: برای شکم باقلانی بس است و شیر آمیخته با آب هم آن را سیراب می‌کند، هر که تو را به چیزی سرزنش کرد در خودش هم مانند آن هست و هر کس به تو ظلم کند، ظالمی بدو ظلم خواهد کرد، اگر بر نفست عدالت‌ورزی، مافوق نیز بر تو عدالت ورزد، آنگاه که خواستی از چیزی نهی کنی از خود آغاز کن و چیزی را که نمی‌خوری گردآوری مکن و چیزی را که محتاج آن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۴

نیستی مخور، (۱) اگر خواستی چیزی را ذخیره سازی، آن عملت باشد، اگر می‌خواهی آقای قومت باشی خرجت را بر دیگران منه، اما ثروت را با آنان در میان نه، با کسی که مشغول است مشورت مکن اگر چه حاذق باشد، و با گرسنه مشورت مکن گرچه فهیم باشد، و با ترسو مشورت مکن گر چه ناصح باشد، و طوقی بر گردنت مینداز که جز با مشقت نتوانی آن را برداری، چون دشمنی می‌کنی عدالت بورز و در گفتار میانه‌رو باش و راز دین خود را به امانت نزد کسی مگذار گرچه خویشاوند نزدیک باشد که اگر چنین کردی پیوسته هراسناک خواهی بود، و امانتدار مختار است که وفا کند و یا تخلف ورزد و تا زنده‌ای او را بنده‌ای، اگر بر تو جنایت کند تو خود چنین کرده‌ای و اگر وفا کند مدحش از آن تو نیست، و بر تو باد صدقه دادن که آن کفاره گناهان است.

و قَسِّ راز دینش را به احدی نمی‌سپرد و به گونه‌ای سخن می‌گفت که معنای آن بر عوام مخفی بود و فقط خواص معنای آن را درک می‌کردند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۵

باب ۱۱ خبر تبع پادشاه یمن

(۱) تبع پادشاه یمن نیز از کسانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناخت و منتظر قیام او بود، زیرا خبر آن بدو رسیده بود و می‌دانست که به زودی پیامبر از مکه ظهور کرده و به یثرب مهاجرت خواهد کرد.

(۲) ۱- اَبان در حدیثی مرفوع گوید: تبع در مسیر پیامبر اکرم از مکه به مدینه این اشعار را سروده است:

تا آنکه در آمد از قریظه خبری علمی عظیم سودد
گفتا که برو از آن دیاری کو جانب حق نگشت مهتد
من نیز در آمدم ز مکه تا باز رسد عذاب سرمد
امید من از خدای عفو است آن روز که هست نار موقد

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۶ باقی بنهادمی تنی چند تا یار بود برای احمد

جمعی که به راه حق در آیند فرمان ببرند از محمد
هر گز نبود گمان به مکه نامی ز خدا رود به معبد
گفتند به مکه بیت مالی ست آکنده ز لؤلؤ و زبرجد
گفتم که کنم عزم ایشان لیکن نکند اراده ایزد

من تارک آن گروه از آن روعبرت بشود به اهل مشهد (۱) امام صادق علیه السلام فرمود: او خبر داده است که از این شهر پیامبری ظهور خواهد کرد که به یثرب مهاجرت خواهد کرد، به همین جهت گروهی از مردم یمن را با یهودیان در آنجا سکنی داد تا آنگاه که مبعوث شود او را یاری کنند و در این

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۷

باره گفته است:

گواهی میدهم بر نفس احمد که او از جانب رحمان رسول است
اگر عمرم رسد بر عمر جانان وزارت گر شود قسمت قبول است

به جان مشرکین باشم عذابی از این رو خاطر آنان ملول است (۱) ۲- ولید بن صبیح از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: تبع به دو قبیله اوس و خزرج سفارش کرد که همین جا باشید تا این پیامبر ظاهر شود، امّا من اگر او را درک کنم بدو خدمت می‌کنم و با او خواهم بود.

(۲) ۳- عکرمه گفته است از ابن عباس شنیده‌ام که می‌گفت: امر تبع بر شما مشتبه نشود او مسلمان بود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۸

باب ۱۲ خبر عبدالمطلب و ابو طالب

(۱) عبدالمطلب و ابو طالب از همه دانشمندان به مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داناتر بودند، امّا آن را از جهال و اهل کفر و ضلال پنهان می‌داشتند.

(۲) ۱- عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که می‌گفت: در سایه خانه کعبه مسندی برای عبدالمطلب می‌انداختند و او بر آن می‌نشست و به خاطر اکرام و احترام وی کسی بر روی آن مسند نمی‌نشست، فرزندان او همه در اطراف او می‌نشستند تا آنکه عبد

المطلب برخیزد و بیرون رود، اما رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که کودک بود می‌آمد و روی آن مسند می‌نشست. این موضوع بر عموهایش گران می‌آمد و او را می‌گرفتند تا او را واپس برند و آنگاه که عبدالمطلب چنین می‌دید، می‌فرمود: پسر مرا وانهدید، به خدا سوگند او را شانی بزرگ است و من می‌بینم روزی خواهد آمد که او سرور همه شما باشد. من در پیشانی او می‌بینم که بر همه مردم سروری کند. سپس او را بر می‌داشت و با خود بر آن مسند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۳۹

می‌نشانید (۱) و دستی به پشت او می‌کشید و او را می‌بوسید و می‌گفت: من هرگز بوسه‌ای به این خوبی و پاکیزگی ندیده‌ام و تنی به این نرمی و خوشبوئی مشاهده نکرده‌ام، سپس رو به ابو طالب می‌کرد- زیرا عبد الله و ابو طالب از یک مادر بودند- و می‌فرمود: ای ابو طالب! برای این کودک شأن بزرگی است او را حفظ کن و نگاهدار که او یکتا و یگانه است و برای او مانند مادر باش، مبادا چیزی که بدش می‌آید به وی رسد، سپس او را بر گردن خود می‌نهاد و هفت بار طواف می‌کرد. عبدالمطلب می‌دانست که او از لات و عزری بدش می‌آید و وی را با آنها مواجه نمی‌کرد و چون شش ساله شد مادرش آمنه در سرزمین ابواء که بین مکه و مدینه است درگذشت، آمنه او را برای دیدار دایه‌هایش که از بنی عدی بودند برده بود و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدون پدر و مادر گردید و عبدالمطلب نسبت به او مهربانتر و حافظتر شد و حال چنین بود تا وفات عبدالمطلب نزدیک شد، ابو طالب را فراخواند و در حالی که محمد روی سینه‌اش بود و او در سکرات مرگ به سر می‌برد، می‌گریست و به ابو طالب می‌گفت: ای ابو طالب بنگر تا حافظ این یگانه باشی کسی که راتحه پدر استشمام نکرده و مهر مادری نچشیده: ای ابو طالب بنگر که او را نسبت به تن خود به منزله جگرت بدانی، من همه فرزندانم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۰

را رها کرده و تنها سفارش او را به تو می‌کنم زیرا تو از مادر پدر او هستی. (۱) ای ابو طالب! اگر ایام او را درک کردی بدان که من از همه مردم به امر او بیناتر و آگاهتر بوده‌ام و اگر توانستی از او پیروی کن و او را با زبان و دست و ثروت یاری نما، که او- به خدا سوگند- به زودی بر شما آقائی کند و سلطنتی یابد که هیچ یک از اولاد پدرانم نداشتند، ای ابو طالب! هیچ یک از پدران را نمی‌شناسم که پدرش چون پدر او و مادرش چون مادر او مرده باشند، او را به واسطه تنهائیش حافظ باش. آیا وصیتم را در باره او پذیرفتی؟ ابو طالب گفت: آری پذیرفتم و خدا نیز بر آن گواه است. عبدالمطلب گفت: دستت را به سوی من دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با یک دیگر دست دادند. سپس عبدالمطلب گفت: اکنون مرگ بر من آسان شد، سپس پی در پی محمد را می‌بوسید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که هیچ یک از فرزندان خود را نبوسیده‌ام که از تو خوشبوتر و خوشروتر باشد و آرزو می‌کرد که در قید حیات باشد تا زمان او را درک کند و آنگاه که عبدالمطلب فوت کرد محمد بچه‌ای هشت ساله بود، ابو طالب او را همراه خود کرد و ساعتی از شبانه‌روز از او غافل نبود و در کنار او می‌خوابید و هیچ

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۱

کس را بر او امین نمی‌دانست.

(۱) ۲- عیاس بن عبد الله بن سعید از بعضی از خاندانش نقل کرده است که برای عبدالمطلب (جد رسول خدا) در سایه کعبه مسندی می‌انداختند و به واسطه حرمت او هیچ یک از فرزندان او بر آن مسند نمی‌نشست، اما رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌آمد و بر روی آن می‌نشست، عموهایش می‌آمدند تا او را واپس برند جدش عبدالمطلب می‌گفت: فرزندم را واگذارید و بر پشتش دست محبت می‌کشید و می‌گفت: برای این فرزندم شأن و منزلتی بزرگ است. عبدالمطلب در سال هشتم عام الفیل درگذشت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پسر بچه‌ای هشت ساله بود.

(۲) ۳- فرزند عبد الله بن ابي جهم گوید پدرم از جدّم روایت کرد: شنیدم ابو طالب از عبدالمطلب چنین نقل می‌کرد: وقتی در

حجر اسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا به هراس انداخت و در حالی که ردای خزی بر دوش داشتم و گیسوانم بر شانه‌هایم بود نزد کاهنه قریش رفتم، چون مرا دید در چه‌رام دگرگونی مشاهده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۲

کرد و نشست، (۱) و من آن روز بزرگ قومم بودم. گفت: چرا بزرگ عرب را رنگ پریده می‌بینم؟ آیا امر ناگواری رخ داده است؟ گفتم: آری، دوش در حجر اسماعیل خوابیده بودم و در خواب دیدم که گویا درختی بر پشتم روئید و سرش بر آسمان رسید و شاخه‌هایش شرق و غرب عالم را گرفت و نوری را در آن دیدم که هفتاد مرتبه از نور خورشید درخشانتر بود و عرب و عجم آن را سجده می‌کردند و هر روز بزرگی و نورش افزون می‌شد و جمعی از قریش را دیدم که می‌خواستند آن را قطع کنند و چون بدان نزدیک شدند جوانی زیبا و پاکیزه آنها را گرفت و پشتشان را شکست و چشمشان را از کاسه به در آورد، من دستم را بالا برده تا شاخه‌ای از آن را بگیرم که آن جوان فریاد زد: آرام باش که تو را از آن نصیبی نیست، گفتم: نصیب از آن کیست در حالی که درخت از آن من است؟ گفت: نصیب آنهایی است که بدان آویخته‌اند و بدان بازمی‌گردند، من مدهوش و هراسان و رنگ پریده از خواب بیدار شدم.

و من دیدم که رنگ آن کاهن پرید و سپس گفت: اگر خوابت راست باشد از پشت تو فرزندی بیرون آید که مالک شرق و غرب شود و آگاه‌کننده مردمان

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۳

باشد، بعد از آن غم و اندوه از من زایل شد، (۱) ای ابو طالب! بنگر شاید آن فرزند تو باشی. ابو طالب پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را به مردم باز می‌گفت و می‌فرمود: به خدا سوگند که آن درخت، ابو القاسم امین است. به او گفتند: چرا به وی ایمان نمی‌آوری؟ و او گفت: به خاطر دشنام و ننگ قریش.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق رضی الله عنه گوید: ابو طالب مؤمن بود و لیکن اظهار شرک می‌کرد و ایمانش را پنهان می‌داشت تا بهتر بتواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کند.

(۲) ۴- محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: ابو طالب اظهار کفر می‌کرد و ایمانش را پنهان می‌داشت و چون وفاتش فرا رسید خداوند به رسول اکرم وحی کرد که از مکه بیرون رو که در آن یآوری برای تو نیست و او به مدینه مهاجرت کرد.

(۳) ۵- اصبع بن نباته گوید: از امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - شنیدم که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۴

می‌فرمود: به خدا سوگند که پدر و جدّم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف هیچ گاه بتی را نپرستیدند. گفتند: پس چه می‌پرستیدند؟ فرمود: مطابق دین ابراهیم علیه السلام به جانب خانه کعبه نماز می‌خواندند و بدان متمسک بودند.

(۱) ۶- ابن عباس گوید که از پدرم شنیدم که می‌گفت: چون برای پدرم عبد المطلب، عبد الله به دنیا آمد در سیمای او نوری دیدیم که مانند خورشید می‌درخشید. پدرم گفت: برای این کودک منزلی بزرگ است، گوید: در خواب دیدم که از سوراخ بینی او پرنده سفیدی بیرون آمد و پرواز کرد و به شرق و غرب عالم رسید، سپس برگشت و بر خانه کعبه فرود آمد و همه قریش بر او سجده کردند. در این بین که مردم متوجه آن پرنده بودند به نوری بین آسمان و زمین مبدّل شد و شرق و غرب عالم را گرفت. چون از خواب بیدار شدم تعبیر آن را از کاهنه بنی مخزوم پرسیدم، گفت: ای عباس! اگر خوابت راست باشد از صلب او پسری بیرون آید که اهل مشرق و مغرب پیرو او شوند. پدرم گفت: وضع عبد الله برایم اهمیت یافت تا آن که آمنه - زیباترین و کاملترین زنان قریش - را به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۵

همسری برگزید (۱) و چون عبد الله در گذشت و آمنه رسول خدا را به دنیا آورد آمدم و دیدم همان نور در پیشانی او می‌درخشد، او را برگرفته و در چهره‌اش نگریستم و در او رائحه مشک یافتم و از شدت آن رائحه خوش، گویا من خود مشک شدم و آمنه به من چنین گفت: چون مرا درد زایمان گرفت و کار دشوار شد غوغا و کلامی را شنیدم که شبیه کلام آدمیان نبود و پرچمی از دیا دیدم که بر دسته‌ای از یاقوت بین آسمان و زمین قرار داشت و نوری از سر آن به آسمان می‌تابید و کاخهای شامات را به تمامی شعله نوری «۱» دیدم و در اطراف خود پرنده قطا «۲» را دیدم که بالهایش را در اطرافم گشوده بود و جنی طایفه بنی اسد را دیدم که از برابرم گذشت و می‌گفت: ای آمنه! می‌دانی کاهنها و بتها از دست پسر ت چه کشیده‌اند؟ و مرد جوان بلند بالا- و سفید و خوش لباسی را دیدم- که به گمانم عبد المطلب بود- که به نزد من آمد و نوزاد را گرفت و آب دهان در دهانش گذاشت و یک طشت طلای زمردنگار و یک شانه طلا به همراه داشت، شکم طفل را شکافت و قلبش را بیرون آورد، آن را نیز شکافت و یک نکته سیاهی از

(۱) فی بعض النسخ «شعله نار».

(۲) قطا پرنده‌ای است مانند کبوتر که در اهداء به آن مثل زده می‌شود گویند: «أهدی من القطا» جمع قطا.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۶

آن بیرون آورد و به دور افکند، (۱) سپس یک کیسه حریر سبز رنگ بیرون آورد و آن را گشود و در آن گرد سفیدی بود و دل را از آن پر کرد و آن را به جای خود گذاشت و دستی بر شکمش کشید و او را به سخن در آورد و او هم سخن گفت، امّا من از گفتار او چیزی نفهمیدم جز آنکه گفت: در امان و حفظ و نگهداری خدا! من قلبت را پر از ایمان و علم و حلم و یقین و عقل و حکمت کردم و تو خیر بشری! خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و وای بر کسی که از تو تخلف ورزد، سپس یک کیسه دیگری از حریر سفید بیرون آورد و آن را گشود و در آن مهری بود و آن را بر کتفهای او زد و گفت: خدایم فرمان داده است که از روح القدس در تو بدمم و در او دمید و جامه‌ای بر او پوشانید و گفت: این امان تو از آفات دنیا است. این چیزی است که آن را عبّاس با دو چشم خود دیده است. بعد از آن عبّاس گفت: من در آن روز می‌خواندم، جامه‌اش را بالا زدم و مهر نبوت را میان دو کتفش دیدم و منزلتش را پیوسته پنهان می‌داشتم و این حدیث را فراموش کردم و یادم نیامد تا آن روز که اسلام آوردم و رسول خدا آن را به یادم آورد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۷

باب ۱۳ خبر سیف بن ذی یزن

(۱) و سیف بن ذی یزن عارف به امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و آنگاه که عبد المطلب به همراه هیئتی بر او وارد شد وی را به وجود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بشارت داد.

(۲) ۱- ابو صالح از ابن عبّاس چنین نقل می‌کند: چون سیف بن ذی یزن در سال دوم میلاد پیغمبر اکرم بر حبشه چیره شد، نمایندگان و اشراف و شعرای عرب برای عرض تهنیت و مبارکباد به نزد سیف می‌رفتند و رنج و خونخواهی او که برای قومش متحمل شده بود یادآوری می‌کردند، و هیئتی از قریش آمد که در بین آنها عبد المطلب بن هاشم و امیه بن عبد شمس و عبد الله بن جدعان و اسد بن-

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۸

خوبلد بن عبد العزّی و وهب بن عبد مناف (۱) و بعضی دیگر از بزرگان قریش بودند و در صنعا بر وی وارد شدند و از وی که در بالای قصرش آرمیده بود اجازه خواستند و این قصر را که غمدان می‌گفتند همان قصری است که امیّه بن اُبی - صلت در باره آن گفته است:

بر تو گوارا باد! تاجی مرتفع بر سر کرده‌ای، و در بالای غمدان سرایی بنا کرده‌ای که آنجا فرودگاه توست.

حاجب به نزد سیف رفت و او را از مکانت ایشان باخبر کرد. و او اجازه داد و چون آنها وارد شدند، عبد المطلب نزدیک رفت و اجازه سخن خواست، سیف گفت: اگر تو از کسانی هستی که در برابر پادشاهان سخن می‌گویند ما به تو اجازه دادیم، گوید عبد المطلب گفت: پادشاه! خداوند تو را جایگاهی رفیع و استوار و منیع و شامخ و بزرگ ارزانی فرموده است و تو را از خاندانی قرار داده که اصلش پاک و ریشه‌اش شیرین و بنیانش پایدار و شاخه‌اش مرتفع است در گرامی‌ترین موطن و پاکیزه‌ترین موضع و نیکوترین معدن جای داری و از نفرین بر کناری، پادشاه عرب و بهار آنانی که وفور نعمتشان به اوست. پادشاه! تو سرور عربی که از تو فرمان می‌برند و ستون محکم آنانی که بدان تکیه زده‌اند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۴۹

بدان پناهنده می‌شوند. (۱) پدران بهترین پدران بودند و تو نیز بهترین جانشینی، آنکه تو سلفش باشی بی‌نام نخواهد بود و آنکه تو خلفش باشی هلاک نخواهد شد.

پادشاه! ما اهل حرم خداوند و نگهبانان بیت اویم ما را به آستان تو خرسندی دفع گرفتاری و اندوه گسیل داشته است و ما برای تبریک - نه تسلیت - آمده‌ایم.

سیف گفت: ای متکلم! تو کیستی؟ گفت: عبد المطلب بن هاشم، گفت:

خواهرزاده ما؟ گفت: آری، گفت: نزدیک بیا و او نیز به نزدیکش رفت، سپس بر همه آنها رو کرد و گفت: مرحبا و اهلا، خوش آمدید، خانه خانه شماس و عطای فراوان نصیب شما. گفت: پادشاه گفتار شما را شنید و بر خویشاوندی شما مطلع گردید و وسیله شما را پذیرفت و شب و روز در اینجا خواهید بود، اگر اینجا بمانید گرامی هستید و اگر کوچ کنید عطای وافر برید. گوید: سپس آنها را به دار الضّیافه برید، و یک ماه پذیرایی کردند در این مدّت نه دسترسی به او داشتند و نه اجازه بازگشت، سپس یک روز به یاد آنها افتاد و عبد المطلب را خواست و او را پهلوی خود نشاند و با او خلوت کرد، سپس گفت: ای عبد المطلب! من رازی را به تو می‌سپارم که سپردن آن را به کسی جز تو روا نمی‌دانم، ولی تو را اهل آن دیدم و تو را از آن مطلع می‌گردانم، باید نزد تو سر بسته بماند تا خداوند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۰

اذن آن را صادر فرماید و خداوند امرش را خواهد رسانید. (۱) من در کتاب مکنون و دانش مخزون که آن را برای خود اختیار کردم و از دیگران باز داشتم خبری عظیم و پیشامدی بزرگ را یافته‌ام که در آن شرافت زندگانی و فضیلت مرگ برای مردم به طور عموم و طایفه تو به طور خصوص وجود دارد، عبد المطلب گفت: ای پادشاه! مانند تو دیگران را مسرور می‌سازد و نیکی می‌ورزد آن راز چیست؟ همه صحرائشینان پشت در پشت فدای تو شوند. گفت: چون در تهامه کودکی متولّد شود که بین دو کتفش خالی سیاه باشد، امامت از آن اوست و پیشوایی تا روز قیامت شما را خواهد بود، عبد المطلب گفت: از نفرین بر کنار باشی من با خبری برگردم که هیچ هیئتی با آن برنگشته است و اگر هیبت پادشاه و احترام و اعظام او نبود از راز گوئی او با خود پرسش می‌کردم تا بر شادی بیفزاید. ابن ذی یزن گفت: اکنون یا او متولّد شده است و یا قریبا متولّد خواهد شد، نامش محمّد است، پدر و مادرش می‌میرند و جدّ و عمویش او را سرپرستی می‌کنند، او با نیکوترین نسب متولّد شده و خداوند او را آشکارا مبعوث فرماید و از طایفه ما برای او یارانی قرار داده است تا اولیاء خود را به واسطه آنها عزّت بخشد و دشمنان خود را خوار سازد، به نیروی آنان

مردم را از هر طرف سرکوب

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۱

کند و با استمداد از آنها اراضی نفیسه را فتح کند، (۱) بتها را بشکند و آتشکده‌ها را خاموش سازد، رحمان را بپرستند و شیطان را طرد کنند، گفتارش قاطع و حکمش عادلانه است، به معروف فرمان دهد و خود بدان عمل کند و از منکر بازداشته و آن را نابود سازد.

عبد المطلب گفت: ای پادشاه! نصیبت استوار و شأن و شرافت افزون و پادشاهیت مستدام و عمرت دراز باد، آیا پادشاه از سر کرامت توضیح بیشتری خواهد داد همچنان که پیشتر توضیح داده است. ابن ذی یزن گفت: قسم به آن بی‌تی که پرده و علامات منصوبه دارد، به راستی که تو ای عبد المطلب جدّ او هستی! گوید: عبد المطلب به رو در افتاد و سجده کرد. سیف گفت: سربردار، سینه‌ات خنک و امرت بلند باد! آیا از آنچه گفته‌ام چیزی احساس کرده‌ای؟

گفت: مرا پسری بود که او را دوست داشته و با وی مهربان بودم و او را به ازدواج زن نیکوئی از قوم خود در آوردم که نامش آمنه بنت وهب بود، و فرزندی به دنیا آورد که نامش را محمّد نامیدم و پدر و مادرش در گذشتند و کفالتش به عهده من و عمویش در آمد. ابن ذی یزن گفت: آنچه به تو گفتم همان است که گفتم، پسرت را حفظ کن و از شرّ یهود بر حذر باش که آنها دشمن اویند و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۲

خداوند ایشان را بر او مسلط نکند (۱) و آنچه برایت گفتم از همسفرانت پنهان دار که من ایمن نیستم که ریاست او موجب رشک و حسادت ایشان گردد و مکر اندیشند و دام گسترند و آنها یا فرزندانشان چنین کنند، و اگر نبود که می‌دانستم پیش از مبعث وی مرگ مرا نابود خواهد ساخت با پیاده و سواره خود برای یاری او به یثرب- مرکز حکومت او- می‌آمدم ولی من در کتاب ناطق و علم سابق یافته‌ام که یثرب مرکز حکومت اوست و در آنجا امرش مستحکم می‌شود و یارانش در آنجا گرد می‌آیند و آرامگاهش در آنجا است و اگر نبود که از آفات و آزار بر او می‌هراسم هم اکنون- در آغاز عمرش- امرش را علنی می‌کردم و بزرگان عرب را به دنبال او می‌کشاندم، ولی من این کار را بی‌هیچ تقصیری در باره همراهانت به تو حواله می‌کنم.

گوید: سپس دستور داد به هر یک از این هیئت ده بنده و ده کنیز و دو حله از برد یمانی و صد شتر و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک پوست پر از عنبر دادند، و به شخص عبد المطلب ده برابر آن داد و گفت: چون یک سال گذشت به نزد من آی، اما ابن ذی یزن پیش از آنکه سال به پایان رسد در گذشت و عبد المطلب

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۳

بیشتر اوقات می‌گفت: (۱) ای قریشیان! هیچ یک از شما به واسطه عطای فراوان شاه بر من رشک نورزد، گر چه آن عطا بسیار باشد، زیرا آن عطایا تمام شده و از بین خواهد رفت، و لیکن بر من که غبطه می‌خورند به چیزی است که ذکر و فخر و شرفش برای من و اعقاب من باقی می‌ماند و چون می‌گفتند، آن کی خواهد بود؟

می‌گفت: به زودی خبر آنچه را که می‌گویم- و لو بعد از این- خواهید دانست. و امیئه بن عبد شمس در باره سفرشان به نزد ابن ذی یزن این اشعار را سروده است:

خورشید دلیل راه ما بود ما جانب دوست با سواران

از درّه و دشت در گذشتیم تا راه بریم سوی جانان

امید به دل شه یمن بود نور شه ذی یزن فروزان

برقی ز عطای وی درخشید امید کرم ز وی فراوان

وقتی که در آمدم به صنعا خورشید جمال شه نمایان
شاهی که دهد عطای بسیار با خلق نکو و روی شادان
ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۴

باب ۱۴ خبر بحیرای راهب

(۱) بحیرای راهب از کسانی بود که پیامبر را پیش از ظهورش به صفت و نعت و نسب و به پیامبری می‌شناخت و از منتظرین ظهور او بود.

(۲) ۱- ابو صالح از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب و او از ابو طالب چنین نقل می‌کند: من سال هشتم ولادت پیامبر برای تجارت به شام رفتم و هوا در نهایت گرمی بود وقتی آماده سفر شدم مردانی از خویشانم گفتند: محمّد را چه می‌کنی و به که می‌سپاری؟ گفتم: قصد ندارم که او را به کسی بسپارم، بلکه می‌خواهم همراهم باشد. گفتند: پسری خردسال را در چنین گرمایی به سفر می‌بری؟ گفتم: به خدا سوگند هر کجا باشم او با من خواهد بود و از من مفارقت نخواهد کرد، برایش زاد و توشه فراهم می‌سازم، رفتم و یک زین از پارچه و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۵

کتان برای او پر ساختم (۱) و بسیار اتفاق می‌افتاد که ما سواره بودیم و شتری که محمّد بر آن سوار بود در مقابلم بود و از او جدا نبودم و پیشاپیش قافله حرکت می‌کرد و آنگاه که گرما سخت می‌شد ابری سپید و خنک می‌آمد و بر او سلام می‌کرد و بالای سرش بود و از او جدا نمی‌شد و بسا که آن ابر بر ما میوه‌ها فرو می‌بارید و با ما سیر می‌کرد و گاهی در میان راه از جهت آب در مضیقه بودیم تا به حدّی که بهای یک مشک آب به دو دینار می‌رسید ولی ما هر کجا فرود می‌آمدیم حوضها پر و آب فراوان و زمین سرسبز می‌شد و ما در نهایت فراوانی و خوشی و خیر بودیم و گروهی با ما بودند که شترانشان وامانده بود، رسول-خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنها رفت و دستی بر آنها کشید و به راه افتادند و چون نزدیک شهر بصرای شام رسیدیم دیدیم که یک صومعه مانند مرکب راهواری به سرعت به طرف ما می‌آید و چون نزدیک ما شد ایستاد و بناگاه دیدیم که راهبی در آن است و آن ابر از سر رسول خدا حتی لحظه‌ای جدا نمی‌شد، آن راهب با مردم سخن نمی‌گفت و کاروانیان را نمی‌شناخت و نمی‌دانست که مال التجاره آنها چیست؟ و چون به پیامبر اکرم نگریست او را شناخت و شنیدم که می‌گفت: اگر کسی باشد تویی تو!

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۶

(۱) ابو طالب می‌گوید: ما زیر درخت بزرگی در نزدیکی راهب فرود آمدیم، آن درخت شاخه‌های کمی داشت و میوه‌ای بر آن نبود و کاروانیان به زیر آن درخت فرود آمدند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زیر آن فرود آمد، درخت به جنبش آمد و شاخه‌هایش را بر رسول خدا افکند و سه نوع میوه داد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی و همه کسانی که با ما بودند از آن متعجب شدند و چون بحیرای راهب آن را دید، رفت و برای رسول اکرم غذایی به اندازه او آورد.

سپس آمد و گفت: سرپرست این نوجوان کیست؟ گفتم: من، گفت: چه نسبتی با او داری؟ گفتم: من عموی او هستم، گفت: او عموهایی دارد تو کدام عموی او هستی؟ گفتم: من برادر پدر او هستم و مادرمان هم یکی است، گفت:

گواهی می‌دهم که او همان است و آما من بحیرا نیستم، سپس گفت: ای مرد! آیا اجازه می‌دهی که این غذا را به نزد او ببرم تا بخورد؟ گفتم: ببر، و پیامبر را دیدم که آن کار را خوش نداشت، متوجه پیامبر شدم و گفتم: فرزندم! مردی است که دوست دارد تو را اکرام کند، پس از غذای او بخور، فرمود: آیا این غذای من

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۷

است و از آن اصحابم نیست؟ (۱) بحیرا گفت: آری آن مخصوص تو است. پیامبر فرمود: من به تنهایی نمی‌خورم، بحیرا گفت: من بیش از این چیزی نداشتم، پیامبر فرمود: آیا اجازه می‌دهی که آنها هم با من بخورند؟ گفت: آری، فرمود: بسم الله بخورید، او خورد و ما هم با او خوردیم، به خدا سوگند ما یک صد و هفتاد نفر بودیم و هر کدام از ما آن قدر خورد تا سیر شد و آروق زد و بحیرا بالای سر- پیامبر ایستاده بود و از وی حمایت می‌کرد و از بسیاری مردمان و کمی طعام تعجب می‌کرد و سر و گردن او را هر لحظه می‌بوسید و می‌گفت: قسم به خدای مسیح که او همان است و مردم نمی‌فهمیدند که او چه می‌گوید. یکی از کاروانیان گفت: تو را چه می‌شود، ما پیش از این نیز بر تو می‌گذشتیم، امّا چنین احسانی با ما نمی‌کردی، بحیرا گفت: به خدا سوگند که امروز مرا حالتی دیگر است و من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید و می‌دانم چیزی را که شما نمی‌دانید، زیر این درخت پسری است که اگر آنچه را که من از او می‌دانم شما نیز می‌دانستید، او را بر گردن خود سوار می‌کردید و او را به وطنش می‌رسانیدید. به خدا سوگند من شما را اکرام نکردم مگر به خاطر او، وقتی که او پیش می‌آمد نوری را در مقابلش دیدم که ما بین آسمان و زمین را برایش روشن می‌کرد و مردانی را دیدم که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۸

بادبزنهای یاقوت و زبرجد در دست داشتند و او را باد می‌زدند (۱) و مردان دیگری که انواع میوه‌ها را بر او نثار می‌کردند. سپس این ابر از او جدا نمی‌شد، سپس این صومعه من که مانند چهارپایی که بر پایش راه می‌رود به سوی او رفت، سپس این درخت که همیشه خشک و کم شاخه بود، شاخه‌هایش فراوان شد و به جنبش در آمده و سه نوع میوه داد، دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، سپس این حوضها که از زمان تمرد بنی اسرائیل بعد از آنکه حواریون عیسی بر آنها وارد شده بودند آتش فرو رفته و خشک شده بود و من در کتاب شمعون- الصّیفا خوانده‌ام که او آنها را نفرین کرده و آتش فرو رفته و خشک شده است، سپس گفت: هر وقت دیدید که آب در این حوضها نمایان شد، بدانید که به خاطر پیامبری است که در زمین تهامه مبعوث شده و به مدینه مهاجرت می‌کند، اسمش در میان قومش امین است و در آسمانها احمد و او از عترت اسماعیل بن ابراهیم است و از صلب او است، به خدا سوگند که این همان است.

سپس بحیرا گفت: ای پسر! از تو سه خصلت می‌پرسم و تو را به حقّ لات و عزّی سوگند می‌دهم که مرا خبر دهی. رسول خدا چون نام لات و عزّی را شنید

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۵۹

خشمگین شد و گفت: (۱) از من به واسطه آنها پرسش مکن که به خدا هیچ چیز را مانند آنها دشمن ندارم و آنها دو بت سنگی هستند که از آن قوم منند. بحیرا گفت:

این یک نشانه، سپس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که پاسخ را بدهی.

فرمود: هر چه می‌خواهی پرس، زیرا که تو نام خدایم و خدایت را که بی‌مانند است بر زبان آوردی، گفت: از خواب و بیداریت می‌پرسم، پیامبر او را از خواب و بیداری و امور و کارهایش با خبر ساخت و با آنچه بحیرا از وصف او می‌دانست موافق بود. بحیرا خود را بر آن حضرت انداخت و پاهایش را بوسه داد و گفت: پسر! چقدر خوشبویی! ای کسی که از همه پیامبران بیشتر پیرو داری! ای کسی که روشنی دنیا از فروغ اوست! ای کسی که مساجد به ذکرش آباد است! گویا تو را می‌بینم که لشکرها و اسبها را سوق می‌دهی و عرب و عجم خواه و ناخواه از تو پیروی کنند، و گویا لات و عزّی را می‌بینم که آنها را شکسته‌ای و بیت عتیق در تملک تو است و کلیدهایش را هر کجا که بخواهی می‌نهی، چه بسیار از پهلوانان قریش و عرب که آنان را به خاک مذلت می‌افکنی و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست تو است و ذبح اکبر و هلاک بتها به دست تو است، تو کسی هستی که قیامت بر پا نشود تا آنکه همه پادشاهان با فروتنی در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۰

دین تو در آیند، (۱) و پیوسته دست و پایش را بوسه می‌داد و می‌گفت: اگر در زمان نبوت تو زنده باشم با شمشیر و ساعد به یاریت بر می‌خیزم، تو سید فرزندان آدم و سرور رسولانی، تو امام متّین و خاتم انبیائی، به خدا سوگند آن روز که تو به دنیا آمدی زمین خندان شد و تا روز قیامت به واسطه تو خندان خواهد بود. به خدا سوگند معبد‌های یهود و بتها و شیاطین تا روز قیامت گریان خواهند بود، تو دعای ابراهیم و بشارت عیسی، تو مقدّس و مطهّر از پلیدیهای جاهلیتی.

سپس رو به ابو طالب کرد و گفت: این پسر چه نسبتی با تو دارد که می‌بینم از او جدا نمی‌شوی؟ ابو طالب گفت: او پسر من است، بحیرا گفت: پسر تو نیست و پدر و مادرش نباید زنده باشند ابو طالب گفت: او پسر برادرم است. او به دنیا نیامده بود که پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادرش را از دست داد. بحیرا گفت: راست گفتی او چنین است و چنین صلاح می‌دانم که او را از همین جا به شهر خودش برگردانی، زیرا هر یهودی و نصرانی و اهل کتابی از ولادت این نوجوان آگاه است و اگر او را ببینند و چنان که من می‌شناختم آنها هم بشناسند شری بدو رسانند و بیشتر آنها همین یهودیانند. ابو طالب گفت: برای چه؟ گفت:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۱

(۱) برای آنکه این برادرزاده‌ات صاحب مقام نبوت و رسالت گردد و آن فرشته‌ای که بر موسی و عیسی نازل می‌گردید بر او فرود می‌آید. ابو طالب گفت: هرگز، ان شاء الله خداوند او را تباه نسازد.

سپس او را به شام بردیم و چون نزدیک شهر شام رسیدیم، به خدا سوگند تمام کاخهای شام لرزید و نوری از آن برخاست که از پرتو خورشید رخشانتر بود و هنگامی که به شهر شام در آمدیم نتوانستیم به واسطه ازدحام مردم از بازار شام بگذریم و همه به صورت رسول خدا می‌نگریستند و این خبر در همه شامات منتشر شد تا به غایتی که همه احبار و راهبان به نزد او گرد آمدند و یکی از احبار بزرگ که نامش نسطورا بود آمد و در مقابل او نشست و به او می‌نگریست ولی با او سخن نگفت و سه روز متوالی چنین کرد و چون شب سوم فرا رسید بی‌تاب شد و به نزد او آمد و پشت سر او می‌چرخید، گویا چیزی را از او می‌طلبید، گفتم:

ای راهب! گویا چیزی از او می‌خواهی؟ گفت: آری من چیزی از او می‌خواهم، اسمش چیست؟ گفتم: محمّد بن عبد الله، به خدا سوگند که رنگش پرید، سپس گفت: ممکن است به او بفرماید پشت شانهاش را برهنه کند تا آن را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۲

بینم، (۱) پشت شانهاش را برهنه کرد و چون مهر نبوت را دید، فرو افتاد، او را می‌بوسید و گریه می‌کرد. سپس گفت: ای مرد زود این فرزند را به خانه‌اش برگردان که اگر می‌دانستی در سرزمین ما چقدر دشمن دارد او را با خود نمی‌آوردی و هر روز برای دیدار او می‌آمد و برایش غذا می‌آورد، و چون از شهر شام بیرون می‌آمدیم پیراهنی از پیش خود آورد و گفت: آیا ممکن است که این پیراهن را بپوشد تا به یاد من باشد و پیامبر نپذیرفت و آن کار را خوش نداشت، من برای آنکه او ناراحت نشود آن پیراهن را گرفتم و گفتم: من آن را بر تنش خواهم کرد و شتابان او را به مکه برگردانیدم و به خدا سوگند آن روز کسی از زن و پیر و جوان کوچک و بزرگ نبود که به استقبال او نیاید بجز ابو جهل - لعنه الله - که مردی خونخوار و بدکردار بود و از مستی به خود نبود.

«۱»

(۲) ۲- در روایتی دیگر از ابو طالب نقل شده است که گفت: چون بحیرای راهب او را ترک می‌کرد می‌گریست و می‌گفت: ای پسر آمنه! گویا تو را می‌بینم که

(۱) اعلم ان هذه القصّة مع ضعف سندها و انقطاعها و اشتغالها على الغرائب التي كانت شأن الأساطير نقلها جمع من المؤرخين باختلافات في متنها و الفاظها. راجع سيرة ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۴ و المواهب اللدنيّة و شرحه و اعلام الوری و تاريخ الطبری ج ۱ ص

۵۱۹ و تاریخ‌الخمیسی و غیرها.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۳

همه عرب با کمانشان به تو تیر می‌زنند و خویشان با تو قطع رابطه کرده‌اند و اگر می‌دانستند تو را به منزله اولاد می‌شمردند، سپس به من التفات فرموده و گفت:

أما تو ای عمو! تو خویشی را پیوسته مراعات کن. و وصیت پدرت را در باره او حفظ کن که قریش به زودی تو را به خاطر او ترک کند و تو پروا مدار و من می‌دانم که تو در ظاهر به او ایمان نمی‌آوری امّا در باطن به او ایمان داری و فرزندی از تو به او ایمان آورد و او را به عزّت یاری کند نامش در آسمانها «بطل هاصر» است و در زمین «شجاع انزع» باشد او را دو فرزند شهید است و او سید عرب و ذوقرین آنها است و او در کتابها از اصحاب عیسی علیه السّلام معروفتر است.

ابو طالب گوید: به خدا سوگند هر آنچه بحیرا گفته بود و بیشتر از آن را به چشم خود دیدم.

(۱) ۳- ابان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سنّ بلوغ رسید، ابو طالب چنین خواست که با کاروان قریش به شام رود، رسول اکرم آمد و زمام شتر را گرفت و گفت: ای عمو جان! مرا به که می‌سپاری؟ نه پدری هست و نه مادری! و مادرش نیز وفات کرده بود، ابو طالب دلش به حال او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۴

سوخت و بر او مهربانی کرد و او را با خود برد (۱) و چون راه می‌رفتند بر بالای سر پیامبر ابری در برابر آفتاب سایه می‌انداخت و در راه به مردی بر خوردند که بحیرا نام داشت و چون دید ابری با آنها سیر می‌کند از صومعه خود فرود آمد و طعامی برای قریش آماده کرد و کسی را به نزد آنها فرستاد و آنها را دعوت کرد که به نزد او بروند و آنان به زیر درختی فرود آمده بودند، فرستاد که برای صرف غذا بیایید، گفتند: ای بحیرا! ما چنین سابقه‌ای از تو به یاد نداریم. گفت: من دوست دارم که به نزد من آئید، آمدند و رسول خدا را نزد بار و بنه خود گذاشتند، بحیرا دید که ابر بر جای خود ایستاده است به آنها گفت: آیا کسی از شما هست که به نزد من نیامده باشد؟ گفتند: کسی نیست مگر نوجوانی که بر سر بار و بنه خود گذاشته‌ایم. گفت: سزاوار نیست که هیچ یک از شما بر سر سفره من نباشد و به دنبال رسول خدا فرستادند و چون او آمد آن ابر هم آمد. بحیرا در او نگریست و گفت: این نوجوان کیست؟ گفتند: فرزند این آقا- و به ابو طالب اشاره کردند- بحیرا گفت: آیا این فرزند تو است؟ ابو طالب گفت: این برادرزاده من است. گفت: پدرش چه می‌کند؟ گفت: در رحم مادرش بود که پدرش در گذشت. بحیرا به ابو طالب گفت: این پسر را به شهر خود برگردان که اگر یهود

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۵

آنچه را که من از او می‌دانم بدانند او را بکشند، او مقام بزرگی دارد، او پیامبر این امت است، او پیامبر شمشیر است.

باب ۱۵ داستان خالد و طلیق از راهب بزرگ راه شام و شناخت او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

(۱) یعلی گوید، در آن کاروان تجاری که به شام رفتند و رسول اکرم نیز در میان آنها بود، خالد بن اسید و طلیق بن سفیان نیز حضور داشتند و همراه پیامبر اکرم بودند و حکایت کرده‌اند که به چشم خود دیده‌اند که هنگام سیر و سواری پیامبر وحوش و طیور چه می‌کردند، گویند: وقتی به میان بازار بصری رسیدیم، به ناگاه گروهی از راهبان رنگ پریده را دیدیم که رنگشان مانند زعفران زرد بود و می‌لرزیدند گفتند: دوست داریم نزد بزرگ ما بیایید که در همین نزدیکی و در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۶

معبد بزرگ است. (۱) گفتیم: بین ما و شما کاری نیست. گفتند: به شما زیانی نخواهد رسید بلکه شما را اکرام هم خواهیم کرد و

می‌پنداشتند که یکی از ما محمّد است، با آنها رفتیم و به آن معبد بزرگ در آمدیم و بزرگشان را دیدیم که در میان آنها بود و شاگردانش در اطراف او بودند و کتابی گشوده در دستانش بود و یک بار به ما می‌نگریست و یک بار به کتاب نگاه می‌کرد و به یارانش رو کرد و گفت: کاری نکردید و آن را که من می‌خواستم نیاوردید و او هم اکنون در این دیار است.

سپس به ما گفت: شما که هستید؟ گفتیم: گروهی از قریش، گفت: از کدام خاندان قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس، گفت: آیا کس دیگری همراه شما هست؟ گفتیم: آری، جوانی از بنی هاشم که او را یتیم فرزندان عبد المطلب می‌نامیم: به خدا سوگند خرناسه‌ای کشید که نزدیک بود بیهوش شود، سپس ادامه داد و گفت: آه! آه! که نصرانیت و مسیح از میان رفت، سپس برخاست و بر صلیبی از صلیبهایش تکیه کرد و در اندیشه فرو رفت و هشتاد نفر از بطریقهای نصرانی و شاگردانش در اطراف او بودند و گفت: آیا بر شما آسان است که او را به من نشان بدهید؟ گفتیم: آری و او با ما آمد و بناگاه محمّد را دیدیم که در بازار ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۷

بصری ایستاده بود، (۱) به خدا سوگند گویا ما تا آن روز رخسار او را ندیده بودیم، مانند هلال ماه می‌درخشید، سود فراوانی برده بود و کالای بسیاری نیز خریده بود، خواستیم او را به آن کشیش معرفی کنیم، اما او بر ما سبقت گرفت و گفت: اوست، به مسیح سوگند که او را شناختم و نزدیک او رفت و سر او را بوسید و گفت: تو مقدّسی، سپس از اشیاء و علاماتی پرسش کرد و پیامبر نیز بدو پاسخ می‌داد و شنیدیم که می‌گفت: اگر زمان تو را دریابم حقّ شمشیر را ادا خواهم کرد، آنگاه به ما گفت: آیا می‌دانید همراه او چیست؟ با او زندگی و مرگ است، کسی که به او پیوندد حیاتی طولانی یابد و هر که از او روی برگرداند چنان خواهد مرد که پس از آن حیاتی نیابد، او همان است که ذبح اعظم «۱» با او است سپس می‌آمد و مکرر سر او را می‌بوسید.

باب ۱۶ خبر ابو المویهب راهب

(۲) و ابو المویهب راهب از کسانی است که پیش از بعثت، پیامبر اکرم را با صفاتش می‌شناخت و به مقام وصیّش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیز آگاه بود.

(۱) فی بعض النسخ «الریح الاعظم».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۸

بکر بن عبد الله اشجعی از پدران خود چنین روایت کند که در آن سال که پیامبر اکرم و عبد منات بن کنانه و نوفل بن معاویه بن عروه برای تجارت به شام رفتند، ابو المویهب راهب این دو را دید و به آنها گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما تاجرانی از اهل حرم و از قریشیم. گفت: از کدام خاندان قریش؟ و پاسخ او را دادند. به آنها گفت: آیا کس دیگری از قریش با شما آمده است؟ گفتند: آری، جوانی از بنی هاشم که نامش محمّد است. ابو المویهب گفت: به خدا سوگند هم او را می‌خواستم، گفتند: به خدا سوگند در میان قریش گمنام‌تر از او نیست او را یتیم قریش می‌نامند و او اجیر زنی از ما به نام خدیجه است، به او چه نیازی داری؟ ابو المویهب سرش را تکان داد و گفت: هم اوست هم اوست و به آنها گفت: مرا به نزد او برید. گفتند: او را در بازار بصری گذاشته‌ایم و در این میان که آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان طلعت رسول اکرم نمایان شد و گفت: او همین است و ساعتی با او خلوت کرد و به گفتگو پرداخت، سپس میان دو چشمش را بوسید و چیزی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۶۹

را از آستینش درآورد که ما ندانستیم چه بود، (۱) اما پیامبر اکرم از پذیرفتن آن امتناع ورزید، چون پیامبر از او جدا شد به ما گفت: از من بشنوید، به خدا سوگند او پیامبر آخر الزّمان است، به خدا سوگند که او به زودی مبعوث می‌شود و مردم را به شهادت «لا إله

إِلَّا اللَّهُ» فرا می‌خواند و چون آن را دیدید از او پیروی کنید. سپس گفت: آیا فرزند عموی او ابو طالب که به او علی گفته می‌شود متولد شده است؟ گفتیم: خیر، گفت: یا متولد شده و یا در همین سال به دنیا خواهد آمد، او اولین کسی است که بدو ایمان می‌آورد، ما او را می‌شناسیم و می‌دانیم که او وصی است همچنان که می‌دانیم محمد نبی است، او سید عرب و ربانی و ذو‌القرنین عرب است و حق شمشیر را ادا می‌کند، اسم او در عالم بالا- «علی» است، او پس از انبیاء نامورترین خلاق است و فرشتگان او را پهلوان درخشان کامیاب می‌نامند، به هیچ سوی رو نکند جز آنکه کامروا و پیروز گردد به خدا سوگند او در بین یارانش در آسمان از خورشید تابنده معروفتر است.

باب ۱۷ خبر سطح کاهن

(۲) مخزوم بن هانی از پدرش که یک صد و پنجاه سال عمر کرده است نقل می‌کند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۰

که گفت: در آن شبی که رسول اکرم به دنیا آمد ایوان کسری لرزید و چهارده کنگره آن فرو افتاد و آب دریاچه ساوه فرو رفت و آتشکده فارس که هزار سال افروخته بود خاموش شد و موبدان در خواب شتران سرکشی را دید که سواران چالاکی را می‌کشاند و از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. چون صبح شده کسری از آنچه موبدان دیده بود در هراس افتاد ولی بردباری کرد و ترس خود را پنهان داشت و چنین مصلحت دید که آن را از وزیرانش مخفی نکند.

پس تاج بر سر نهاد و بر تختش نشست و وزیران را گرد آورد و به آنها خوابی را که خود دیده بود گزارش کرد. در این بین نامه‌ای آمد که آتشکده فارس خاموش شده است و غمی بر غمش افزوده شد. موبدان هم گفت: پادشاه به سلامت باشد، من دوش خوابی دیدم، آنگاه خواب شتران و سواران را باز گفت، کسری گفت: ای موبدان! تعبیر آن چیست؟- و در بین آنها او از همه داناتر بود- گفت: حادثه‌ای است که در عربستان واقع می‌شود در این هنگام نامه‌ای از طرف شاه شاهان کسری به نعمان بن منذر این چنین نوشته شد: اما بعد، مردی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۱

دانشمند را به نزد من بفرست تا از او آنچه می‌خواهم بپرسم. (۱) او عبدالمسیح بن- عمرو بن حیان را فرستاد و چون به نزد او در آمد شاه گفت: آیا پاسخ سؤال مرا می‌دانی؟ او گفت: پادشاه پرسد و یا مرا آگاه کند، اگر می‌دانستم به عرض می‌رسانم و اگر نمی‌دانستم کسی را که می‌داند معرفی خواهم نمود، بعد از آن خواب موبدان را باز گفت: عبدالمسیح گفت: علم آن نزد دایی من است که در حومه شام مسکن دارد و به او سطح می‌گویند. گفت: به نزد او برو و از او پرسش کن و پاسخ او را برایم بازگو. عبدالمسیح رفت تا بر سطح وارد شد و او مشرف به مرگ بود، بر او سلام کرد و تحیت گفت، اما سطح پاسخی نداد.

عبدالمسیح این اشعار را انشاد کرد:

آقای یمن کراست یا نیست؟ جانی به تنش در است یا نیست؟

ای مرد علیم مشکلی هست ما را ز تو پاسخی ست یا نیست؟

نزد تو نشسته است شیخی کو را به نسب نظیر و تا نیست

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۲

(۱)

آقا و سپید و تیز گوش است لاغر بدن و تنک ردا نیست

پیکری ست روان شده ز ایران ترسی به دلش ز مدعا نیست

یک خواب عجیب دیده کس را تعبیر از آن به نزد ما نیست

یکی ست ز راه خسته گشته از رنج مگر در این سرا نیست

آن قدر غبار ره بر او هست گر کوه بخوانمش خطا نیست چون سطحی شعرش را شنید چشمانش را گشود و گفت: عبدالمسیح سوار بر شتر شتابان به نزد سطح آمده است در حالی که او مشرف به گور است، پادشاه ساسانی تو را به خاطر لرزش ایوان و خموشی آتشکده و نیران و خواب موبدان فرستاده است، او دیده است که سواران چالاکی بر شتران سرکشی از دجله گذشته و در شهرهایشان پراکنده شدند. بعد از آن گفت: ای عبدالمسیح! چون تلاوت زیاد شود و شخص صاحب عصا مبعوث گردد، و وادی سماوه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۳

پر آب و دریاچه ساوه خشک شود (۱) دیگر شام از آن سطح نباشد و از ساسانیان شاهان زن و مرد به تعداد شماره کنگره‌هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت کنند و هر چه آمدنی است می‌آید، سپس سطح جان به جان آفرین تسلیم کرد و عبدالمسیح برخاست و بر سر مرکب خود رفت و می‌گفت:

کمر بر بند ای مرد مصمم ترساند تو را تفریق و تغییر

اگر ملک بنی ساسان فرو ریخت فرو ریزد حکومت‌ها به تقدیر

تو گویی صولتی باشد به آنان که شیر از وحشت ایشان به تحذیر

از ایشان صاحب آن کاخ بهرام‌دگر شاپور و نوشروان چون شیر

و مردم چون ضعیفی را شناسند کنند او را به ضعف خویش تحقیر

و گر مالی بود در کس نمایندورا با ابن امّ خویش تنظیر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۴ چو خیر و شر به یک دیگر قرینند به امر و نهی یزدان ساز تقریر (۱) گوید: چون به نزد کسری آمد و گفتار سطح را گزارش داد، کسری گفت: تا زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کند اموری خواهد بود. گوید: ده تن از آنها در مدّت چهار سال سلطنت کردند و باقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند. «۱»

اما سطح در سال سیل عرم متولد شد و تا سلطنت ذی نواس زنده بود و این مدّت متجاوز از سی قرن است و مسکنش در بحرین بود و «عبد القیس» او را از قبیله خود و «ازد» نیز از طایفه خود می‌پنداشتند و بیشتر محدّثان می‌گویند: او از «ازد» است و معلوم نیست که او از کدام قبیله است، ولی فرزندان او می‌گویند:

ما از قبیله ازدیم.

(۱) ذکر هذا الخیر بتمامه ابن منظور فی لسان العرب فی ماده سطح.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۵

باب ۱۸ خبر یوسف یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

(۱) أبان بن عثمان در حدیث مرفوعی گوید: هنگامی که عبد الله بن عبد المطلب بالغ شد، عبد المطلب او را به همسری آمنه بنت وهب زهری در آورد و چون با آمنه ازدواج کرد باردار شد و از او روایت شده که گفته است: چون باردار شدم، آن را احساس نکردم و در دوران بارداری سنگینی حمل - که بر زنان عارض می‌شود - بر من عارض نشد و در خواب دیدم که کسی نزد من آمد و گفت:

خیر الانام در رحم تو است و چون هنگام وضع حمل فرا رسید آن کار بر من آسان شد تا آنکه او را به دنیا آوردم و او با دو دست و دو زانو خود را از زمین حفظ می‌کرد و شنیدم که گوینده‌ای می‌گفت: تو خیر البشر را به دنیا آوردی او را در پناه واحد صمد از شر هر ستمکار حسودی نگاه‌دار.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل به دنیا آمد.

آمنه گوید: چون بر زمین فرود آمد با دو دست و دو زانو خود را از زمین

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۶

حفظ نمود (۱) و سرش را به طرف آسمان بلند کرد و پرتو درخشانی از من ساطع شد که زمین تا آسمانی را روشن ساخت و شیاطین را با ستارگان رجم کردند و از آسمان محبوب شدند و قریشیان شهابها و ستارگانی را دیدند که فرود می‌آمدند، ترسیدند و گفتند: قیامت بر پا شده است و به نزد ولید بن مغیره گرد آمده و او را باخبر کردند. ولید شیخی کبیر و با تجربه بود، گفت: به این ستاره‌هایی که در صحرا و دریا راهنمای شما هستند بنگرید اگر آنها زایل شدند قیامت بر پا شده است و اگر آنها ثابتند، فرود شهابها به خاطر پیشامدی است.

شیاطین هم آن را دیدند و به گرد ابلیس گرد آمده و به او خبر دادند که از آسمان محبوب شده و شهابها بر آنها افکنده می‌شود و او گفت: جستجو کنید و ببینید چه پیشامدی رخ داده است؟ و آنها در دنیا به جولان در آمدند و برگشتند و گفتند: چیزی ندیدیم گفت: من خود باید تفحص کنم و ما بین مشرق تا مغرب را درنورید و چون به حرم رسید دید پر از فرشتگان است و چون خواست وارد حرم شود جبرئیل علیه السّلام بر او فریاد کشید و گفت: ای ملعون! دور شو، آمد تا از جانب حراء در آید که آن نیز سدّی در برابر او شد. گفت: ای جبرئیل چه خبر است؟ گفت: این پیامبری است که متولّد شده و او بهترین انبیاست. گفت: آیا در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۷

او نصیبی دارم؟ گفت: خیر، گفت: آیا در امتش نصیبی دارم؟ گفت: آری، گفت:

بدان خوشنودم.

(۱) گوید: در مکه فردی یهودی بود که بدو یوسف می‌گفتند و چون دید که ستارگان افکنده می‌شوند و به حرکت در آمده‌اند، گفت: پیامبری است که امشب متولّد شده است و او همان است که ما در کتابهای خود خوانده‌ایم که چون متولّد شود- و او خاتم الانبیاست- شیاطین رجم شده و از آسمان محبوب شوند و چون صبح شد به مجلس قریش در آمد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟ گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می‌کنید او متولّد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است. جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه‌های خود رفتند هر مردی به خانواده خود سخنان یهودی را بازگو کرد. گفتند: دوش برای عبد الله بن عبد المطلب پسری به دنیا آمده است و خبر آن را به یوسف یهودی دادند. گفت: پیش از آنکه از شما پرسم متولّد شده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید. بعد از آن به در خانه آمنه رفتند و گفتند: فرزندان را بیرون بیاور تا یهودی در او بنگرد. او را در قنداقه پیچید و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۸

بیرون آورد (۱) و چون یهودی در چشمانش نگریست و شانهاش را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن روئیده است، بیهوش نقش بر زمین شد و قریش از کردار او تعجب کردند و خندیدند. گفت: ای قریشیان! آیا می‌خندید؟ این پیامبر شمشیر است شما را هلاک خواهد ساخت، نبوت برای همیشه از بنی اسرائیل برچیده شده است و مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یک دگر بازگو می‌کردند و رشد رسول اکرم در یک روز مانند یک هفته دیگران و رشد یک هفته او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

باب ۱۹ خبر ابن حوَّاش که از شام می‌آمد

(۲) ابن عباس گوید: چون پیامبر اکرم در غزوه بنی قریظه کعب بن اسد را فراخواند تا گردنش را بزند و او را آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی نگریست و گفت: ای کعب! آیا سفارش ابن حوَّاش دانشمندی که از شام می‌آمد برایت ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۷۹

مفید نبود که گفت: شراب و نان را در شام فرو گذاشتم و با سختی و مشتی خرما به خاطر پیامبری که مبعوث می‌شود آمدم او همین او را برانگیخته می‌شود و در مکه طلوع می‌کند و این شهر هجرتگاه او است و او خندان و کشنده دشمنان است به چند تکه نان و چند دانه خرما اکتفاء می‌کند و بر حمار برهنه سوار می‌شود در چشمانش سرخی و بین دو کتفش خاتم نبوت است، شمشیرش را بر دوشش می‌نهد و از هیچ کس پروا ندارد سلطنتش بدان جا رسد که کفش و پای کسی بدان جا نرسیده باشد. کعب گفت: ای محمد! چنین است و اگر نبود که می‌ترسم یهود مرا سرزنش کند که هنگام مرگ ترسید به تو ایمان می‌آوردم و تصدیقت می‌کردم و لیکن من بر دین یهودم بر آن زندگی می‌کنم و بر آن نیز خواهم مرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را بیاورید و گردنش را بزنید. آوردند و گردنش را زدند.

باب ۲۰ خبر زید بن عمرو بن نفیل

(۱) زید بن عمرو بن نفیل از کسانی است که در جستجوی دین حنیف بود و امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناخت و منتظر ظهور او بود و در جستجوی آن ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۰

حضرت از شهر و دیار خود خارج شد و در راه به قتل رسید.

(۱) ۱- محمد بن اسحاق بن یسار گوید: زید بن عمرو بن نفیل می‌خواست از مکه بیرون رود و در زمین حرکت کرده و آئین حنیف یا دین ابراهیم علیه السلام را بجوید و چون زنی صفیه بنت حضرمی می‌دید که اراده سفر کرده و آماده خروج است، خطاب بن نفیل را خبر می‌کرد، زید در طلب دین ابراهیم به شام سفر کرد و از اهل کتابهای نخستین آن را مطالبه می‌نمود و می‌پنداشتند که پیوسته در این کار است تا آنکه همه موصل و جزیره را گشت و به شام آمد و در آنجا نیز به گردش پرداخت تا آنکه به نزد راهبی در میفعه از اراضی بلقا در آمد که به عقیده آنها علم نصرانیت بدو منتهی شده بود و از دین حنیف ابراهیم از او پرسش کرد، راهب گفت تو از دینی پرسش می‌کنی که امروزه کسی را نمی‌یابی که تو را به آن وادارد، چه کسی تو را بدین کار واداشته است؟ علمش مندرس شده و دانایان آن در گذشته‌اند، و لیکن در همین زمان پیامبری در سرزمین خودت مبعوث خواهد شد که بر دین حنیف ابراهیم است و بر تو واجب است که هم الآن به آنجا بروی که ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۱

اکنون زمانه اوست، (۱) زید از دین یهود و نصاری ملول بود و بدان رضایت نمی‌داد، چون آن راهب این سخنان را بدو گفت شتابان به سوی مکه رهسپار شد و چون به اراضی قبایل لخم رسید بر او ستم کرده و وی را کشتند.

ورقه بن نوفل - که او نیز مانند زید در جستجوی دین حنیف بود اما مانند او عمل نکرد - بر او گریست و این اشعار را در سوگ او گفت:

ألا ابن عمروی که ره یافتی ز تَنور آتش تو رخ تافتی

خدای تو را مثل و مانند نیست تو را با بتان هیچ پیوند نیست

به رحمت رسد آدمی گاه‌گاه اگر قعر ارضش بود جایگاه (۲) ۲- عمر بن خطاب و سعید بن زید گفتند: ای رسول خدا! آیا برای زید طلب مغفرت کنیم؟ فرمود: آری برای او طلب مغفرت کنید که او روز قیامت به تنهائی امتی محشور می‌شود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۲

(۱) ۳- سعید بن زید از رسول اکرم در باره پدرش زید بن عمرو پرسش کرد و گفت: ای رسول خدا! زید بن عمرو چنان بود که دیدید و اخبارش را شنیدید و اگر شما را دریافته بود به شما ایمان می‌آورد، آیا برای او طلب مغفرت کنم؟ فرمود: آری برای او آمرزش بخواه و فرمود: او در روز قیامت به تنهائی بماند امتی خواهد آمد و گفته‌اند که او در جستجوی دین حق بود و در این راه درگذشت.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق- رحمه الله- گوید: حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم پیش از نبوت، همان حال قائم و صاحب الزّمان ما در این هنگام است، زیرا پیامبر اکرم را در آن حال جز احبار و رهبان و عالمان نمی‌شناختند و اسلام در میانشان غریب بود. اگر یکی از آنها از خدای تعالی تعجیل فرج پیامبر و ظهورش را مسألت می‌کرد جاهلان و گمراهان او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: این پیامبری که او را پیامبر شمشیر می‌نامید و دعوتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید و سلاطین عالم مطیع او خواهند شد، کی ظاهر خواهد شد؟ همچنان که امروزه جاهلان به ما می‌گویند: این مهدی که معتقدید باید

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۳

خروج کند کی ظاهر خواهد شد؟ (۱) و بعضی منکر و بعضی دیگر معترف به وجود وی‌اند و پیامبر اکرم فرموده است: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان. به راستی که اسلام در این زمان چنان شده است و به زودی با ظهور ولیّ و حجّت خدا نیرومند خواهد شد، همچنان که با ظهور پیامبر اکرم و رسول خدا نیرومند شد و به این وسیله دیده منتظرین و معتقدینش روشن خواهد شد، همان گونه که چشمان منتظران رسول خدا و عارفان به وی پس از ظهورش روشن گردید و خدای تعالی به وعده‌ای که به دوستانش داده است وفا خواهد کرد و کلمه‌اش را برتری خواهد داد و نور هدایتش را کامل خواهد ساخت گرچه مشرکان را ناخوش آید.

(۲) ۴- علیّ علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کند که فرمودند: اسلام غریبانه آغاز شد و زود باشد که به غریبی باز گردد و خوشا به حال غریبان.

(۳) ۵- علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام از آباء گرامش از علی بن ابی طالب از رسول-

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۴

خدا علیهم السّلام روایت کرده‌اند که اسلام غریبانه آغاز شد و عن قریب به غریبی عودت کند و خوشا به حال غریبان.

باب ۲۱ علت نیازمندی به امام علیه السّلام

(۱) ۱- ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

(۲) ۲- محمّد بن فضل گوید: به امام رضا علیه السّلام گفتم: آیا زمین بدون امام باقی خواهد ماند؟ فرمود: خیر، گفتم: از امام صادق علیه السّلام به ما روایتی رسیده که زمین بدون امام باقی نخواهد ماند جز آنکه خداوند بر اهل زمین و یا بر بندگانش خشم گیرد، فرمود: اگر بدون امام باقی بماند فرو خواهد رفت.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۵

(۱) ۳- ابو هراسه از امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: اگر امام را ساعتی از زمین بردارند، زمین و ساکنانش مضطرب

شوند همچنان که دریا و اهلش مضطرب شوند.

(۲) ۴- زراره بن اعین از امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی که در باره امام حسین علیه السلام است چنین روایت می‌کند: اگر حجتهای خداوند در زمین نباشند، زمین ساکنانش را بلرزاند و آنچه بر آن است بیفکند، زمین ساعتی خالی از حجّت نخواهد بود.

(۳) ۵- احمد بن عمر گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: از امام صادق علیه السلام به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام باقی نمی‌ماند. آیا بدون امام باقی می‌ماند؟

فرمود: معاذ الله! ساعتی هم باقی نخواهد ماند، اگر بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۶

(۱) ۶- ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: ما حجتهای خداوند در میان خلایق و جانشینان او در میان بندگانش و امینان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمه تقوی و عروه الوثقی و گواهان خداوند و نشانه‌های او در میان آفریدگانش می‌باشیم، خداوند آسمان و زمین را به واسطه ما نگاه می‌دارد که زایل نشوند و به واسطه ماست که باران می‌بارد و رحمت منتشر می‌شود و زمین از قائمی از ما خالی نیست که یا آشکار است و یا نهان و اگر زمین یک روز از حجّت خالی باشد زمین و ساکنانش مضطرب شوند همچنان که دریا و اهلش مضطرب می‌شوند.

(۲) ۷- حسن بن زیاد گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زمین از آنکه در آن [حجّتی] عالمی باشد خالی نیست، زمین را هیچ چیز جز او به صلاح نمی‌آورد و مردم را جز او اصلاح نمی‌کند.

(۳) ۸- احمد بن عمر گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام باقی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۷

می‌ماند؟ گوید: فرمود: خیر، گفتم: روایتی به ما رسیده است که باقی نمی‌ماند مگر آنکه خداوند بر بندگانش خشم گیرد. فرمود: باقی نمی‌ماند که اگر زمین بدون امام باشد فرو خواهد رفت.

(۱) ۹- ابو هراسه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر امام از زمین برداشته شود، زمین و ساکنانش مضطرب شوند، همچنان که دریا و اهلش مضطرب می‌شوند.

(۲) ۱۰- محمّد بن سنان از حمزه طیار روایت کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر در زمین تنها دو تن باقی بماند یکی از آنها حجّت است، یا فرمود: دومی آنها حجّت است و تردید از محمّد بن سنان است.

(۳) ۱۱- ابو الصّیّاح از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را وانهد مگر آنکه در آن عالمی باشد که هر زیادی و نقصانی را بداند که اگر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۸

مؤمنان چیزی را بیفزایند آنها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهند آن را برایشان تکمیل کند، و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آنها پوشیده خواهد ماند.

(۱) ۱۲- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی زمین را بدون عالم وانهد و اگر چنین نبود حقّ از باطل شناخته نمی‌شد.

(۲) ۱۳- زراره گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا ممکن است امامی درگذرد و امامی پس از وی نباشد؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد، گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: چنین چیزی امکان ندارد مگر آنکه خداوند بر آفریدگانش غضب کرده و برای آنها چاره‌ای بیندیشد.

(۳) ۱۴- عمرو بن ثابت از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر زمین یک روز بدون امامی از

ما باقی بماند اهلش را فرو خواهد برد.

و خداوند آنها را به اشدّ عذابش عقاب کند. خدای تعالی ما را حجت در زمینش

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۸۹

قرار داده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گردانیده است. تا در میان ایشانیم پیوسته در امانند و زمین آنها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آنها را هلاک سازد و مهلتشان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آنها بیرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد و دوست داشته باشد انجام دهد.

(۱) ۱۵- سلیمان جعفری گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا زمین بدون حجت می‌ماند؟ فرمود: اگر چشم بر هم زدنی از حجت خالی بماند، اهلش را فرو خواهد برد.

(۲) ۱۶- عبد‌الأعلی بن‌اعین گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند زمین را بدون عالم فرو نگذارد تا آنچه را که بیفزایند بکاهد و آنچه را که بکاهند بیفزاید، و اگر چنین نباشد امور بر مردم آمیخته و درهم می‌شود.

(۳) ۱۷- محمّد بن ابراهیم به امام صادق علیه السّلام نوشت: ما را از فضل خودتان

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۰

اهل‌البیت آگاه کنید. و امام صادق علیه السّلام چنین پاسخ دادند: ستارگان آسمان امان اهل آسمان قرار داده شده است و آنگاه که ستارگان آسمان بروند، بر اهل آسمانها آنچه وعده شده است برسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اهل بیت من امان امّتم می‌باشند و آنگاه که اهل بیتم بروند، بر امّتم آنچه وعده شده است برسد.

(۱) ۱۸- ایاس بن سلمه از پدرش در حدیثی با سند مرفوع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیتم امان امّتم می‌باشند.

(۲) ۱۹- عبد‌الملک بن هارون بن عنتره از پدرش و او از جدّش از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ستارگان امان اهل آسمانند و چون ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت، و اهل بیتم امان اهل زمینند و چون اهل بیتم بروند اهل زمین نیز خواهند رفت.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۱

(۱) ۲۰- خیشمه جعفری گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ما جنب‌الله و برگزیدگان خدا و حوزه اوئیم، مواریث انبیاء به ودیعه نزد ماست، ما امان و حجت‌های خدائیم، ارکان ایمان و ستونهای اسلامیم، ما رحمت خداوند بر خلائقیم، ما کسانی هستیم که به ما آغاز شد و به ما ختم خواهد گردید، ما پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و روشنی بخش هدایتیم، ما اولین و آخرینیم، ما پرچم برافراشته شده هدایت برای خلائقیم. هر که به ما تمسک جوید به حقّ ملحق می‌شود، و هر که از ما تأخر جوید غرق خواهد شد، ما پیشوایان سپید جبینانیم، ما برگزیدگان خدا و راه روشن و صراط مستقیم به خدای تعالی هستیم، ما نعمت خدا بر خلائقیم، ما راه خدا و معدن نبوت و موضع رسالتیم، ما کسانی هستیم که آمد و شد ملائکه به نزد ماست، ما چراغ کسانی هستیم که به ما استضاء کنند، ما راه حقیق برای کسانی که از ما پیروی کنند، ما هادیان به بهشتیم، و ما ریسمان و حلقه‌های اسلامیم، و ما پلها و واسطه‌های وصول به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۲

حقیق، کسی که بر آن بگذرد بر او سبقت نجویند و هر که از آن تخلف ورزد نابود شود، ما سنام اعظم هستیم، ما کسانی هستیم که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می‌فرستد و با بارانش خلائق را سیراب می‌کند، و مائیم کسانی که به واسطه ما عذاب را از شما بر می‌گرداند، پس کسی که ما را شناخت و به ما بصیرت پیدا کرد و حقّ ما را دانست و دستورات ما را گرفت، پس او از ما و به سوی

ماست.

(۱) ۲۱- امام باقر علیه السّلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به علی علیه السّلام فرمود: آنچه بر تو املا می‌کنم بنویس، گفت: ای پیامبر خدا آیا می‌ترسی فراموش کنم؟ فرمود:

بر تو از فراموشی نمی‌ترسم که از خدا خواسته‌ام تو را حفظ کرده و از نسیان نگاه دارد، ولی برای شریکانت بنویس، گوید: گفتم ای پیامبر خدا شریکان من چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه فرزندان تو که به واسطه آنها اتمم از باران سیراب شوند و دعایشان مستجاب شود و به خاطر آنها خداوند بلا را بگرداند و رحمت از آسمان فرو بارد، و با دست به امام حسن علیه السّلام اشاره فرمود و گفت: این اولین آنهاست سپس به امام حسین علیه السّلام اشاره فرمود و گفت: ائمه از فرزند اویند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۳

(۱) ۲۲- امام صادق از امام باقر و او از امام سجّاد علیهم السّلام چنین روایت کند که فرمود: ما ائمه مسلمانان و حجتهای خداوند بر جهانیان و سرور مؤمنان و رهبر سپید جبینان و مولای اهل ایمانیم، و ما امان اهل زمینیم همچنان که ستارگان امان اهل آسمانند، و ما کسانی هستیم که خداوند به واسطه ما آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به خاطر ما زمین را نگاه داشته که اهلس را نلرزاند، به سبب ما باران را فرو فرستد و رحمت را منتشر کند و برکات زمین را خارج سازد و اگر نبود که ما بر روی زمینیم، اهلس را فرو می‌برد، سپس فرمود: از روزی که خداوند آدم را آفرید، زمین خالی از حجّت نیست که ظاهر و مشهور است و یا غایب و نهان و تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند پرستیده نمی‌شد، سلیمان راوی حدیث گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم:

مردم چگونه از حجّت غائب نهان منتفع می‌شوند؟ فرمود: همچنان که از خورشید پشت ابر منتفع می‌شوند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۴

(۱) ۲۳- یونس بن یعقوب گوید: گروهی از اصحاب ما مثل حمران بن اعین و مؤمن الطّاق و هشام بن سالم و گروهی دیگر از اصحاب مثل هشام بن حکم- که جوانی بود- نزد امام صادق علیه السّلام بودند. امام صادق علیه السّلام فرمود: ای هشام! گفت: لیبیک یا ابن رسول الله! فرمود: آیا نمی‌گوئی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از وی پرسش نمودی؟ هشام گفت: فدای شما کردم ای فرزند رسول خدا! من شما را بزرگ می‌دانم و از شما خجالت می‌کشم و در مقابل شما زبانه حرکت نمی‌کند. امام صادق علیه السّلام فرمود: چون شما را به کاری فرمان دادم آن را به جای آورید. هشام گفت: خبر عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد، رفتم و به بصره وارد شدم و روز جمعه به مسجد در آمدم و ناگاه خود را در یک حلقه بزرگ و در مقابل عمرو بن عبید دیدم که ازاری سیاه و پشمین بسته بود و ردایی بر دوش داشت و مردم از او پرسش می‌کردند، مردم را شکافتم و مردم نیز به من راه دادند و در آخرین صف و نزدیک وی بر دو زانو نشستم و گفتم: ای عالم! من مردی غریبم، آیا اجازه می‌دهی که مسأله‌ای از تو

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۵

پرسم؟ (۱) گوید: گفت آری، گوید: گفتم آیا چشم داری؟ گفت: ای پسر جان! این چه سؤال است، چیزی را که می‌بینی چگونه از آن پرسش می‌کنی؟ گفتم: سؤال من از این قبیل است، گفت: پرس گر چه سؤال احمقانه باشد. گفتم: پاسخ مرا در این مسائل بده، گفت: پرس، گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: آری، گوید گفتم:

با آن چه می‌بینی؟ گفت: الوان و اشخاص را، گوید: گفتم: آیا بینی داری؟ گفت:

آری، گوید: گفتم با آن چه می‌کنی؟ گفت: بو را با آن استشمام می‌کنم. گوید: گفتم آیا زبان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن سخن می‌گویم، گوید گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: آری، گوید، گفتم با آن چه می‌کنی؟ گفت: با

آن صداها را می‌شنوم، گوید: گفتم آیا دو دست داری؟ گفت:

آری، گفتم: با آنها چه می‌کنی؟ گفت: با آنها اشیاء را می‌گیرم و نرمی و زبری را با آنها تشخیص می‌دهم، گوید: گفتم: آیا دو پا داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آنها چه می‌کنی؟ گفت: به واسطه آنها از جایی به جای دیگر می‌روم، گوید: گفتم آیا دهان داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه می‌کنی؟ گفت: غذاهای مختلف را می‌چشم، گوید: گفتم آیا قلب داری؟ گفت: آری، گوید: گفتم با آن چه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۶

می‌کنی؟ (۱) گفت: با آن دریافت این اعضاء را تمیز می‌دهم، گوید: گفتم آیا این اعضا بی‌نیاز از قلب نیستند؟ گفت: خیر، گفتم: چرا چنین است در حالی که آنها صحیح و سالمند؟ گفت: پسر جان! این اعضا چون در چیزی که بو کرده‌اند یا دیده‌اند یا چشیده‌اند شک کنند، آن را به دل ارجاع می‌دهند و به واسطه آن یقین می‌آورد و شک را باطل می‌سازد، گوید: گفتم آیا خدای تعالی قلب را برای زایل کردن شک اعضا قرار داده است؟ گفت: آری، گوید: گفتم آیا بایستی قلب باشد و الا اعضا یقین حاصل نکنند؟ گفت: آری، گوید: گفتم ای ابا مروان! خداوند اعضای تن تو را بدون امام رها نکرده است تا صحیح را صحیح شمارد و شک را برطرف نماید، اما همه این خلائق را در حیرت و شک و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنها قرار نداده است تا شک و حیرتشان را زایل سازد، و برای اعضای تو امامی قرار داده است که شک و حیرت را برطرف سازد؟ گوید: ساکت شد و چیزی به من نگفت، گوید: سپس به من رو کرد و گفت: آیا تو هشامی؟ گفتم: خیر، گوید: گفت آیا با او مجالست داشته‌ای؟ گفتم: خیر، گفت:

اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه، گفت: پس تو همان هشامی، گوید: سپس مرا نزد خود برد و در جای خود نشانید و دیگر سخن نگفت تا من برخاستم، امام

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۷

صادق علیه السلام خندید (۱) و بعد از آن فرمود: ای هشام! این استدلال را چه کسی به تو آموخته است؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! بر زبانم جاری شد، فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. مصنف این کتاب شیخ صدوق رضی الله عنه گوید: و تصدیق این سخن ما که می‌گوئیم: در بقای عالم بر صلاح خود به امام نیاز است، این است که خدای تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون برود، چنان که خدای تعالی در داستان نوح علیه السلام فرمود: «تا چون دستور ما آمد و تَوَرَّ جوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را در کشتی حمل کن مگر کسانی از آنها که قول خداوند بیشتر در باره آنها جاری شده باشد». «۱» خدای تعالی به او دستور داد که به همراهی مؤمنان از آنها کناره‌گیری کند و با آنها مختلط نباشد. و باز فرمود: «در باره کسانی که ستم کردند با من سخن مگو که آنها غرق شدگانند». «۲» و همچنین در قصه لوط علیه السلام فرمود:

«خانواده‌ات را در شب تار بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکنند، مگر همسرت که به او نیز آنچه به آنها رسیده است خواهد رسید». «۳» پس خدای تعالی

(۱) هود: ۴۰.

(۲) هود: ۳۷.

(۳) هود: ۸۱.

به لوط هم دستور خروج از میان آنها داده است پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل شود، (۱) زیرا خدای تعالی در حالی که پیامبرش لوط در بین آنهاست، ایشان را عذاب نمی‌کرد، همچنین خدای تعالی هر امتی را که اراده فرمود هلاک فرماید به پیامبرشان دستور داد که از میان آنها بیرون رود و از آنها کناره‌گیری نماید، چنان که ابراهیم علیه السّلام در مقام تهدید قوم خود به آنها فرمود: «از شما و آنچه جز خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگرم را می‌خوانم، امید است به واسطه خواندن پروردگرم بدبخت نباشم و چون از آنها و آنچه که جز خدا می‌پرستیدند کناره گرفت» (۱) خدای تعالی آنان را که او را اذیت کردند و رنج دادند و در آتش افکندند هلاک ساخت و آنها را اسفلین گردانید، و «ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود نجات داد» (۲) و خدای تعالی اسحاق و یعقوب را به ابراهیم بخشید، چنان که فرموده است: «ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و آنها را از صالحین قرار دادیم». (۳)

و خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «در حالی که تو در میان ایشان، خداوند آنها را عذاب نکند». (۴)

(۱) الأنبياء: ۷۱.

(۲) الأنفال: ۳۳.

(۳) مریم: ۴۸ و ۴۹.

(۴) الأنبياء: ۷۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۳۹۹

(۱) و در اخبار صحیحه از ائمه ما علیهم السّلام وارد شده است که هر کس پیامبر اکرم یا یکی از ائمه صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که به شهر و یا قریه‌ای وارد شده‌اند، تعبیرش این است که آن امان است برای اهل آن شهر یا قریه از آنچه می‌ترسند و پرهیز می‌کنند و بدان چه امیدوارند خواهند رسید.

و در حدیث هشام با عمرو بن عبید در بهره‌مندی از امام غائب علیه السّلام حجّتی است و آن این است که قلب از سایر جوارح غایب است و با چشم دیده و با بینی بوئیده و با دهان چشیده و با دست لمس نمی‌شود، در حالی که با وجود غیبتش از این اعضا مدبّر آنهاست و بقای آنها به واسطه صلاح آن است و اگر قلب نبود، تدبیر اعضا تباہ می‌گردید و استوار نمی‌شد، پس نیاز به قلب برای باقی ماندن اعضا بر صلاح خودشان است همچنان که نیاز به امام برای باقی ماندن عالم بر صلاح خود است. و لا قوّة الا بالله. و چنان که موقعیت دل نسبت به جسد به واسطه خبر دانسته می‌شود، همچنین موقعیت حجّت غائب علیه السّلام به واسطه خبر دانسته می‌شود و آن اخباری است که از ائمه علیهم السّلام وارد شده است که او در هنگام ظهورش در مکه است و از آنجا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۰

ظهور می‌کند. (۱) و مقصود ما از قلب آن پاره گوشت درون سینه نیست، زیرا از آن انتفاعی به اعضای بدن نمی‌رسد، بلکه مقصود از قلب، آن جوهر لطیفی است که خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده است که با چشم دیده نمی‌شود و لمس نمی‌گردد و چشیدنی نیست گرچه قلب مشاهده گردد و تنها می‌توان به واسطه حاصل شدن قوّه تمیز و تدبیر در جوارح بدن علم حاصل کرد، و حجّتی که در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجه است [تا وقتی است که آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد تدبیر اعضا نابود شده و تکلیف از آنها ساقط می‌گردد و همچنان که جایز است خدای تعالی به این لطیفه غائبه از حواس بر اعضا احتجاج کند، جایز است که بر خلاق به حجّت غائب از انظار آنها احتجاج نماید، به واسطه اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند، و لا قوّة الا بالله].

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۱

باب ۲۲ اتصال وصیت از آدم علیه السلام و خالی نبودن زمین از حجت تا قیامت**اشاره**

(۱) ۱- مقاتل بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: رسول- خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: من سید النبیین هستم و وصی من سید الوصیین است و اوصیای او سید اوصیایند. آدم علیه السلام از خدای تعالی درخواست کرد که وصی صالحی برای او قرار دهد، خدای تعالی به او وحی فرمود که من انبیا را به نبوت گرامی داشتم، سپس خلق خود را اختیار کردم و بهترین آنها را اوصیا قرار دادم. آدم علیه السلام گوید: ای پروردگار من! پس وصی مرا بهترین اوصیا قرار بده، خدای تعالی وحی فرمود که ای آدم به «شیت» وصیت کن و او همان هبه الله بن- آدم است و آدم به شیت وصیت کرد و شیت به پسرش «شبان» وصیت نمود که او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۲

فرزند نزه حوراست «۱» (۱) که خداوند او را از بهشت فرو فرستاد و او را تزویج شیت نمود و شبان به فرزندش «مجلث» وصیت کرد و او به «محقوق» و او به «غثمیشا» و او به «اخنوخ» که همان ادریس پیامبر باشد وصیت نمود و ادریس به «ناخور» و ناخور آن را به نوح علیه السلام تسلیم نمود و نوح به «سام» وصیت نمود و سام به «عثام» و او به «برعیثا» و او به «یافت» و او به «بزه» و او به «جفیسه» «۲» و او به «عمران» و عمران آن را به «ابراهیم» خلیل علیه السلام تسلیم نمود و ابراهیم به فرزندش «اسماعیل» وصیت کرد و او به «اسحاق» و او به «یعقوب» و او به «یوسف» و او به «بثریا» و او به «شعیب» و او به «موسی» بن عمران و او به «یوشع» بن نون و او به داود و او به «سلیمان» و او به «آصف» بن برخیا و او به «زکریا» و زکریا آن را به «عیسی» بن مریم تسلیم نمود و عیسی به «شمعون» بن حمون الصفا وصیت کرد و او به «یحیی» بن زکریا و او به «منذر» و او به «سلیمه» و او به «برده»، سپس

(۱) فی بعض النسخ «هو ابن له من الحوراء».

(۲) فی بعض النسخ و الفقیه «جفیسیه».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۳

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: (۱) و برده آن را به من تسلیم نمود و من آن را به تو ای علی، تسلیم خواهم کرد و تو آن را به وصی خود خواهی داد و وصی تو آن را به اوصیای تو که از فرزندان هستند خواهد سپرد یکی بعد از دیگری تا آنکه برسد به بهترین خلق زمین پس از تو، و محققاً امت به تو کافر می‌شوند و اختلاف شدیدی در باره تو خواهند داشت کسی که بر تو ثابت باشد مانند همنشین من است و کسی که از تو کناره گیرد در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.

(۲) ۲- ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی از آدم علیه السلام پیمان گرفت که به آن درخت نزدیک نشود و چون زمانی فرا رسید که در علم خداوند گذشته بود که از آن درخت خواهد خورد آن پیمان را فراموش کرد و از آن خورد، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما قبلا از آدم پیمان گرفتیم اما او فراموش کرد و استقامتی نداشت». «۱» و چون آدم از آن درخت خورد به زمین فرود آمد و برای او هابیل و خواهرش دو قلو به دنیا آمدند و همچنین قابیل و خواهرش نیز دو قلو زائیده شدند، سپس آدم به هابیل و قابیل فرمان داد

(۱) طه: ۱۱۵.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۴

که قربانی کنند (۱) و هابیل دامدار بود و قایل کشاورز، هابیل قوچی به قربانگاه آورد و قایل کشت ناخالص، قوچ هابیل از بهترین گوسفندانش بود اما کشت قایل پاکیزه نبود، پس قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی قایل مورد قبول واقع نگردید، و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «داستان دو فرزند آدم را به حقّ برایشان بر خوان، آنگاه که قربانی پیش فرستادند و از یکی از آن دو پذیرفته شد اما از آن دیگر مورد قبول واقع نگردید». «۱» و نشانه قبولی قربانی آن بود که آتش آن را بسوزاند، پس قصد آتش کرد و برای آن خانه‌ای ساخت و او اولین کسی بود که آتشکده را بنیان نهاد و گفت من این آتش را خواهم پرستید تا قربانیم پذیرفته شود، سپس ابلیس دشمن خداوند به قایل گفت: قربانی هابیل پذیرفته شد اما قربانی تو را قبول نکردند و اگر او را زنده گذاری فرزندی برای او خواهد بود که به فرزندان تو افتخار کنند و بدنال آن قایل هابیل را کشت و چون به نزد آدم علیه السّلام برگشت به او گفت: ای قایل! هابیل کجاست؟ او گفت: نمی‌دانم و تو مرا به نگهداری او نفرستاده بودی! آدم رفت و کشته او را یافت، و گفت: ای زمین بر تو لعنت باد که خون هابیل را پذیرفتی و آدم بر هابیل

(۱) المائدة: ۲۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۵

چهل شب گریست، (۱) سپس از خدای تعالی درخواست کرد که فرزندی به او عطا کند و فرزندی برای او متولد شد که او را «هبة الله» نامید زیرا هبة خدای تعالی بود و آدم او را بسیار دوست می‌داشت، و چون نبوت آدم علیه السّلام منقضی شد و روزگارش به انجام رسید، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای آدم! نبوت منقضی شد و روزگارت به انجام رسید، اکنون علمی که در نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به ذریه خود منتقل کن، و در اختیار فرزندت هبة الله قرار ده، زیرا من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از فرزندان تو تا روز قیامت قطع نمی‌سازم، و زمین را فرو نگذارم جز آنکه در آن عالمی باشد که دین من و طاعت من بدو شناخته شود و وسیله نجات کسانی باشد که بین تو و نوح به دنیا آیند و آدم علیه السّلام نوح علیه السّلام را ذکر فرموده و گفته است: خدای تعالی پیامبری را بر انگیزد که نامش نوح است و او مردم را به خدای تعالی فراخواند، اما او را تکذیب کنند و خداوند آنها را به واسطه طوفان هلاک سازد و بین آدم و نوح علیهما السّلام ده پدر فاصله بود که همه آنها پیامبران خدا بودند و آدم به هبة الله وصیت کرد که هر کدام از شما که او را درک کردید باید به او ایمان بیاورد و از وی پیروی کند و او را تصدیق نماید که چنین کسی از غرق شدن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۶

نجات خواهد یافت.

(۱) سپس چون آدم علیه السّلام در بستر بیماری مرگ افتاد به دنبال هبة الله فرستاد و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر کدام از ملائکه را ملاقات کردی از جانب من به او سلام برسان و بگو: ای جبرئیل! پدرم از میوه‌های بهشتی از تو درخواست می‌کند، این پیام را به جبرئیل رسانید و او چنین گفت: ای هبة الله! پدرت در گذشته است و من برای نماز خواندن بر او آمده‌ام، برگرد، هبة الله بازگشت و دید که پدرش جان به جان آفرین تسلیم کرده است و جبرئیل به او آموخت که چگونه آدم را غسل دهد، او را غسل داد و چون هنگام نماز خواندن بر او رسید، هبة الله گفت: ای جبرئیل پیش بایست و بر آدم نماز بخوان و جبرئیل گفت: ای هبة الله! خداوند به ما فرمان داد که در بهشت بر پدرت سجده کنیم و حقّ نداریم که بر هیچ یک از فرزندانش امام باشیم. هبة الله پیش ایستاد و بر آدم نماز خواند و جبرئیل و گروهی از ملائکه پشت سر او بودند و به دستور جبرئیل سی تکبیر بر او گفت و بیست و پنج تکبیر از آن

برداشته شد، و امروزه سنت ما پنج تکبیر است، و نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ در جنگ بدر بر هفت تن یا نه تن پنج تکبیر می‌گفت.

سپس چون هبةُ الله پدرش آدم را دفن کرد، قایل به نزد وی آمد و گفت: ای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۷

هبةُ الله! من می‌دانم که پدرم آدم علمی را به تو داده که به من نداده است (۱) و این همان علمی است که برادرت هابیل به آن استحضار پیدا کرد و قربانیش پذیرفته شد و من او را کشتم تا فرزندان نداشته باشد که بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانیش پذیرفته نشد و اگر از آن علمی که پدر تو را بدان مخصوص گردانیده است چیزی را اظهار کنی تو را نیز خواهم کشت، همچنان که برادرت هابیل را کشتم.

پس هبةُ الله و فرزندان او آنچه که در نزدشان بود از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت همه را نهان داشتند تا آنکه نوح علیه السلام مبعوث شد و چون در وصیت آدم نگریستند، وصی بودن هبةُ الله آشکار شد و دریافتند که پدرشان آدم به نوح علیه السلام بشارت داده است، پس از آن به نوح ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش کردند و آدم به هبةُ الله وصیت کرده بود که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کنند و آن روز برای ایشان عید باشد، و نبوت نوح علیه السلام و زمان ظهورش را در نظر داشته باشند، و امر وصیت هر پیامبری چنین بود تا آنکه خدای تعالی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ را مبعوث فرمود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۸

(۱) و جز این نیست که نوح را به واسطه علمی شناختند که نزد ایشان بود و این گفته خدای تعالی است که «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» ... (۱)

و ما بین آدم و نوح پیامبرانی بودند که برخی نهان و برخی آشکار بودند و از این رو ذکرشان در قرآن کریم مخفی است و نامشان مانند انبیائی که آشکار بودند نیامده است، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «بعضی از رسولان را بیشتر بازگو کردیم و بعضی دیگر از رسولان را بازگو نکردیم» (۲) یعنی انبیائی که نهان بودند نامشان را نبرد بدان گونه که نام پیامبران آشکار را برده است، و نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و در این مدت هیچ پیامبر دیگری نبود، و لیکن او بر قومی وارد شد که انبیا را تکذیب می‌کردند همان کسانی که ما بین او و آدم بودند و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» (۳) یعنی کسانی که بین او و آدم بودند تا آنجا که به این سخن می‌رسد: «و پروردگار تو عزیز و رحیم است».

سپس چون پیامبری نوح منقضی شد و ایامش به سر آمد، خدای تعالی به او وحی فرمود که ای نوح! پیامبری تو منقضی شد و ایامت به سر آمد، آن علمی که

(۱) هود: ۲۵، المؤمنون: ۲۳.

(۲) النساء: ۱۶۴.

(۳) الشعراء: ۱۰۵.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۰۹

نزد توست (۱) و آن ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را در نسل خود قرار بده، آنها را به سام بسپار که من آن را از بیوتات انبیائی که بین تو و آدم بوده‌اند قطع نکرده‌ام، زمین را بی‌عالمی که دین و طاعت به واسطه او شناخته گردد وانگذارم تا وسیله نجات کسانی باشد که از وفات یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولد می‌شوند، و پس از سام پیامبری جز هود علیه السلام

نمود و بین نوح و هود علیهما السّلام نیز انبیائی نهان و آشکار بودند و نوح گفت: خدای تعالی پیامبری را برانگیزد که به او هود می‌گویند و او قومش را به خدای تعالی می‌خواند، اما آنها او را تکذیب می‌کنند و خداوند آنها را به واسطه باد نابود می‌سازد، پس هر کدام از شما که او را درک کند باید به او ایمان آورد و از او پیروی کند که خدای تعالی او را از عذاب باد نجات دهد، و نوح به پسرش سام فرمان داد که در ابتدای هر سال با این وصیت تعاهد کند و آن روز برای ایشان عید باشد و بعثت هود و زمان ظهور او را در نظر داشته باشند.

و چون خدای تعالی هود را برانگیخت، در علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوتی که نزد آنها بود نگر بستند و هود را پیامبر یافتند و پدرشان

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۰

نوح به او بشارت داده بود، (۱) پس به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند و از او پیروی نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و این همان سخن خدای تعالی است که فرمود: «و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» (۱) و این سخن او: «قوم عاد رسولان را تکذیب کردند آنگاه که برادرشان هود به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌سازید؟» (۲) و فرمود: «ابراهیم و یعقوب فرزندان ایشان را بدان وصیت کردند» (۳) و فرمود: «و ما به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت نمودیم» تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهیم «و نوح را از پیش هدایت کردیم» (۴) تا وصیت را در اهل بیتش قرار دهد و سلاله نوح که از نسل انبیاء بودند پیش از ابراهیم به او ایمان آوردند، و بین هود و ابراهیم ده پیامبر بودند و آن قول خدای تعالی است که فرمود: «قوم لوط از شما دور نیستند» (۵) و فرمود: «لوط به او ایمان آورد و گفت من به جانب پروردگارم مهاجرم»، (۶) و سخن ابراهیم که «من به جانب پروردگارم می‌روم و او به زودی مرا هدایت می‌کند» (۷) و قول خدای تعالی: «و ابراهیم را هنگامی که به قومش گفت خدا را پرستید و تقوای او را پیشه سازید که آن برای شما بهتر است» (۸) پس بین دو پیامبر ده یا نه و یا هشت پدر بودند که همه

(۱) الاعراف: ۶۵.

(۲) الشعراء: ۱۲۳ و ۱۲۴.

(۳) البقره: ۱۳۲.

(۴) الانعام: ۸۴.

(۵) هود: ۸۹.

(۶) العنکبوت: ۲۶.

(۷) الصافات: ۹۹.

(۸) العنکبوت: ۱۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۱

آنها پیامبر بودند (۱) و برای هر پیامبر در امر وصایت همان ماجرای نوح پیش آمد، همچنان که برای آدم و هود و صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السّلام پیش آمد تا آنکه به یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السّلام منتهی شد و پس از یوسف امر وصایت متحوّل به اسباط گردید که همان برادرانش بودند تا آنکه به موسی بن - عمران منتهی شد و بین یوسف و موسی علیهما السّلام ده تن از انبیاء بودند و خدای تعالی موسی و هارون را بر فرعون و هامان و قارون فرستاد و بعد از آن خدای تعالی رسولان را پی در پی ارسال کرد و هر گاه که رسولی بر امتی می‌آمد او را تکذیب می‌کردند، و ما بعضی را به دنبال بعضی دیگر در آوریم و آنها را داستانهایی ساختیم» (۱) و بنی اسرائیل روزانه دو یا سه یا چهار پیامبر را می‌کشتند و کارشان به جایی رسید که در یک روز

واحد هفتاد پیامبر را کشتند و بازارشان تا آخر روز باز بود و چون تورات بر موسی بن عمران نازل شد به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد و بین یوسف و موسی علیهما السلام ده پیامبر بود، و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون است و او همان جوان منسوب به موسی است که خدای تعالی در کتابش از او یاد کرده است. «۲»

(۱) المؤمنون: ۴۴.

(۲) الکهف: ۶۰ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۲

(۱) و پیوسته پیامبران علیهم السلام به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت می‌دادند، و این همان سخن خدای تعالی است که فرموده: «می‌یابند او را» یعنی یهود و نصاری، «نوشته شده» یعنی اسم و یا صفت محمد را «در نزد خود در تورات و انجیل که ایشان را به معروف امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارد» «۱» و همان قول خدای تعالی است که از عیسی بن مریم حکایت می‌کند «و به رسولی بشارت می‌دهد که پس از من می‌آید و نامش احمد است»، «۲» پس موسی و عیسی علیهما السلام به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده‌اند همچنان که بعضی از انبیاء به بعضی دیگر بشارت داده‌اند تا آنکه وصایت به محمد رسید و چون نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منقضی شد و روزگارش به انجام رسید خدای تعالی به او وحی فرمود که ای محمد نبوت منقضی شد و روزگارت به سر آمد، پس آن علمی که نزد توست و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن ابی طالب قرار بده که من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل تو قطع نکرده‌ام همچنان که از بیوتات انبیاء گذشته که بین تو و آدم بوده‌اند قطع نکردم و این همان قول خدای تعالی است که فرموده است: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان

(۱) الاعراف: ۱۵۷.

(۲) الصف: ۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۳

برگزید. نسلی که بعضی از آنها از بعضی دیگرند و خداوند سمیع و علیم است.» «۱»

(۱) خدای تعالی علم را جهل قرار نداده است، و کار خود را به فرشته مقرب و یا نبی مرسل وانگذاشته است، ولی فرشته‌ای از فرشتگان را بر پیامبرش فرو فرستاده و به او چنین و چنان گفته است و به آنچه دوست می‌داشته فرمان داده و از آنچه زشت می‌شمرده نهی کرده است، و از ما قبل و ما بعد او از روی علم حکایت کرده است، و آن علم را به انبیا و اصفیا از پدران و برادران و ذریه‌ای که بعضی از آنها از بعضی دیگرند آموخته است و این همان قول خدای تعالی است که فرمود: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنها ملک عظیمی ارزانی داشتیم»، «۲» اما کتاب همان نبوت است، اما حکمت مربوط به حکمای از انبیا است و کلمه «اصفیا» از صفوت به معنی خالص و برگزیده است و همه اینها از ذریه‌ای هستند که بعضی از آنها از بعضی دیگرند، کسانی که خدای تعالی نبوت را در میان ایشان قرار داده و عاقبت و نگهداری میثاق در میان آنهاست تا دنیا منقضی گردد و آنها علما و والیان امر و اهل استنباط علم و هادیانند.

(۱) آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

(۲) النساء: ۵۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۴

(۱) این بیان فضل رسولان و پیامبران و حکما و امامان هدایت و خلفائی است که والیان امر و اهل استنباط علم الهی و اهل آثار علم ربوبی هستند از ذریه‌ای که از یک دیگرند و از اصفیائی که بعد از انبیاء از آل و اخوان و ذریه از بیوتات انبیا هستند، و هر کس که به عمل آنها عمل کند و دستوراتشان را به کار بندد به یاری ایشان نجات یابد، و هر کس که ولایت الهی و اهل استنباط علم ربوبی را در غیر برگزیدگان از بیوتات انبیا قرار دهد با امر خدای تعالی مخالفت کرده و نادانان و متکلفین را - بی آنکه راه هدایت را بدانند - والیان امر الهی قرار داده است، می‌پندارند که آنها اهل استنباط علم خدایند، بر خدا دروغ بستند و از سفارش و طاعت او منحرف شدند و فضل الهی را در جایگاهی که خدای تعالی معین فرموده قرار ندادند، پس گمراه شدند و پیروانشان را نیز گمراه کردند و روز قیامت حجتی ندارند، زیرا حجت به گفته خدای تعالی در آل ابراهیم است که فرموده: «ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیمی دادیم».

پس حجت عبارت از انبیاء و اهل بیوتات انبیا تا روز قیامت است، زیرا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۵

کتاب الله چنین می‌گوید (۱) و وصیت الهی بدان جاری است که امامت در نسل بیوتاتی است که خدای تعالی آن را بر مردم رفعت داده است و فرموده: «در بیوتی که خداوند اجازه داده که برتر باشند و نامش در آنها برده شود» (۱) و آن بیوتات انبیا و رسولان و حکما و امامان هدایت است. این بیان گوشه و دستاویز ایمان است که هر کس از پیشینیان که نجات یافته است، و هر کس از پیروان ائمه که نجات یابد به سبب آن است، و خدای تعالی در کتابش فرموده: «و نوح را پیش از این هدایت کردیم و از ذریه او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند و این چنین محسنین را پاداش می‌دهیم و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه آنها از صالحین هستند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه اینها را بر جهانیان برتری دادیم و از پدران و ذریه و برادرانشان آنها را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایتشان کردیم [این هدایت خداست که هر کدام از بندگانش را که بخواهد هدایت می‌کند و اگر شرک بورزند اعمالشان تباه خواهد شد]. آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت بدیشان دادیم و اگر اینان بدان کافر شوند قومی را بر آنها گماریم که بدان کافر نباشند» (۲) که خدای تعالی به واسطه

(۱) النور: ۳۶.

(۲) الانعام ۸۴ الی ۹۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۶

فضیلت از اهل بیت او از پدران و برادران و ذریه، کسانی را گمارده است (۱) و معنای قول خدای تعالی در کتابش این است که اگر امت تو بدان کافر شوند ما اهل بیت تو را بر ایمان بدان چه تو را بدان فرستادیم گمارده‌ایم و هرگز بدان کافر نشوند و ایمانی را که تو را برای آن فرستاده‌ایم تباه نمی‌سازیم و اهل بیت ترا پس از تو رایتی برای امت قرار دادیم و والیان آنها و اهل استنباط علمم ساختم، علمی که دروغ و گناه و وزر و کبر و ریائی در آن نیست، این توضیح آن چیزی است که خدای تعالی در امر این امت پس از پیامبرانش بیان فرموده است. خدای تعالی اهل بیت پیامبرش را مطهر فرموده و اجر مودت را برای آنها قرار داده و ولایت را بر آنها جاری ساخته و آنها را اوصیا و دوستان و ائمه پس از خودش در امتش قرار داده است. ای مردم! از آنچه که گفته شد پند بگیرید و ببیندیشید که خدای تعالی ولایت و طاعت و مودت و استنباط علم و حجتش را کجا قرار داده است؟ پس او را بشناسید و به او تمسک جوئید تا نجات یابید و برای شما در روز قیامت به واسطه آن حجت و رستگاری باشد که آنان رابط بین شما و خدایتان هستند و ولایت خدای تعالی جز به واسطه ایشان حاصل نشود، و کسی که چنین کند بر خدای تعالی فرض است که او را

اکرام کند و عذاب ننماید، و کسی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۷

که به غیر دستور او به پیشگاه خداوند در آید سزاوار است که او را خوار ساخته و عذاب نماید.

(۱) و بعثت انبیا عمومی و خصوصی است، اما نوح علیه السلام به همه ساکنان زمین ارسال گردید و دارای نبوت عامه بود، ولی هود برای قوم عاد ارسال گردید و دارای نبوت خاصه بود، و صالح رسالتش برای قوم ثمود بود و آن قریه کوچکی است که بر ساحل دریا قرار داشت و خانه‌های آن به چهل خانه نمی‌رسید، و شعیب به اهل مدین مبعوث بود و چهل خانه در مدین بیشتر نبود، اما نبوت ابراهیم در «کوثری» بود و آن قریه‌ای از قوای سواد بود و کار او از آنجا آغاز گردید، سپس از آنجا مهاجرت کرد، اما هجرت او برای کارزار نبود و این همان است که در کلام الهی آمده: «من به سوی پروردگارم می‌روم او مرا هدایت خواهد کرد» (۱) و رفتن ابراهیم برای کارزار نبود.

اما اسحاق نبوتش پس از ابراهیم بود، و نبوت یعقوب در سرزمین کنعان واقع گردید، سپس به سرزمین مصر آمد و در آنجا درگذشت، آنگاه جسد او را برداشته و در سرزمین کنعان به خاک سپردند و آن رؤیایی که یوسف دیده بود که یازده ستاره و شمس و قمر برای او سجده می‌کنند، ولی آغاز نبوت او در مصر

(۱) الصفات: ۹۹.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۸

بود، (۱) سپس خدای تعالی اسباط دوازده گانه را پس از یوسف فرستاد، آنگاه موسی و هارون را به نزد فرعون و پیروانش در مصر اعزام کرد و فقط بر آنان مبعوث بود، و بعد از آن یوشع بن نون را پس از موسی بر بنی اسرائیل فرستاد و آغاز نبوت او در آن بیابانی بود که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند، سپس پیامبران بسیاری بودند که خدای تعالی بعضی از آنها را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده و بعضی دیگر را ذکر نفرموده است. سپس خدای تعالی عیسی علیه السلام را به خصوص بر بنی اسرائیل فرستاد و نبوت او در بیت المقدس بود و بعد از او دوازده حواری بودند و از آن هنگام که خدای تعالی عیسی علیه السلام را بالا برد، ایمان در میان بقیه خاندان او پنهان بود، و خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر عامه خلائق از جن و انس مبعوث فرمود و او خاتم الانبیاء بود و پس از او اوصیانش دوازده تن بودند که بعضی از آنها را ما ادراک کرده‌ایم و بعضی پیش از ما بوده‌اند و بعضی هم باقی مانده‌اند. این امر نبوت و رسالت است، هر پیامبری که بر بنی اسرائیل فرستاده شد، خاص باشد یا عام، برای او وصی بوده و سنت بر این جاری بوده است و اوصیای پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام بوده‌اند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۱۹

و امیر المؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام بوده است و این بیان سنت و نمونه‌های اوصیای پس از انبیا است.

(۱) ۳- صفوان بن یحیی از امام کاظم علیه السلام روایت کند که فرمود: از آنگاه که آدم علیه السلام درگذشت تاکنون خداوند زمین را خالی از حجت نگذاشته است و مردم را به خدای تعالی هدایت می‌کند و حجت بر بندگان است، کسی که او را ترک کند گمراه است و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حق است.

(۲) ۴- عمّار بن موسی ساباطی گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از آنگاه که زمین بوده خالی از حجت نبوده است تا آنچه را از حق مردم نابود می‌کنند و زنده سازد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خداوند نور خود را کامل می‌سازد گرچه مشرکان را ناخوش آید». (۲)

(۲) الصّف: ۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۰

(۱) ۵- ابان بن تغلب گوید امام صادق علیه السلام فرمود: حجت الهی قبل از خلق و همراه خلق و پس از خلق وجود دارد.

(۲) ۶- اسحاق بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زمین از عالم خالی نمی‌ماند تا اگر مسلمانان چیزی بیفزایند آنها را به حق برگرداند و اگر چیزی بکاهد برایشان تکمیل کند.

(۳) ۷- امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در هر نسلی از امت من عادل از اهل بیت من وجود دارد که از این دین تحریف غلو کنندگان و نسبت ناروای باطلان و تأویل نادانان را نفی نماید، و ائمه شما رهبران شما به خدای تعالی هستند بنگرید که در دین و نمازتان از چه کسی پیروی می‌کنید؟ (۴)

۸- ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در تفسیر این قول خدای تعالی «یا أَيُّهَا الَّذِينَ

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۱

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» روایت کرده است که فرمود: اولی الامر امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند تا آنکه قیامت بر پا شود.

(۱) ۹- احمد بن اسحاق گوید: بر مولای خود امام عسکری علیه السلام وارد شدم فرمود: ای احمد! در آن شک و تردیدی که گریبانگیر مردم شده بود حال شما چه بود؟ گفتم: ای آقای من! چون آن نامه رسید همه ما از مرد و زن حتی بچه‌ای که به فهم رسیده بود به حق عقیده مند گردیدند، فرمود: خدا را بر آن سپاس می‌گویم، ای احمد! آیا نمی‌دانید که زمین خالی از حجت نباشد و من آن حجت‌م - یا فرمود: من حجت‌م -.

(۲) ۱۰- احمد بن اسحاق گوید: از امام عسکری علیه السلام نامه‌ای به یکی از رجالش صادر شد و در ضمن آن آمده بود: هیچ یک از پدرانم مانند من مورد شک و تردید این گروه واقع نشده است، اگر این امر امامت امری موقت بود و شما بدان معتقد و متدین شده بودید، شک محلی داشت، اما اگر آن متصل باشد مادامی که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۲

امور خدای تعالی متصل است، پس معنای شک در آن چیست؟ (۱) ۱۱- عمرو بن اشعث گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: آیا می‌پندارید کار به دست ما است و آن را هر کجا که بخواهیم می‌نهیم؟ چنین نیست، به خدا سوگند که امر امامت عهدی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است به شخصی و بعد از او به شخصی دیگر تا آنکه به صاحبش برسد.

(۲) ۱۲- ابو حمزه ثمالی از پدرش روایت کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زمین از وجود مردی از ما که حق را بشناسد خالی نمی‌ماند و اگر مردم چیزی بر آن بیفزایند، گوید: افزودند و اگر چیزی از آن بکاهند، گوید:

کاستند، و اگر حق را بیاورند تصدیقشان کند، و اگر چنین نباشد حق از باطل شناخته نگردد.

عبد الحمید بن عوّاض طائی گوید: به خدایی که معبودی جز او نیست من این

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۳

حدیث را از امام باقر علیه السلام شنیدم، به خدایی که جز او معبودی نیست این حدیث را از او شنیدم.

(۱) ۱۳- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: علی علیه السلام عالم این امت است و علم به ارث می‌رسد و هیچ کس از ما هلاک نشود جز آنکه در اهل - بیتش کسی را باقی گذارد که مانند علم خودش را بداند یا آنچه که خدا بخواهد.

(۲) ۱۴- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق و امام باقر علیهما السلام شنیدم که می‌فرمودند: علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت و

علم به ارث می‌رسد، و هر علم و آثار رسولان و انبیا که از این خاندان نباشد باطل است، و علیّ علیه السلام عالم این امت است و از ما عالمی وفات نکرد مگر آنکه کسی را که مانند علم خود او را دارد جانشین خود ساخت یا آنچه را که خدا بخواهد.

(۳) ۱۵- حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زمین رها نشود جز آنکه در آن عالمی باشد که حلال و حرام و نیازمندی مردم را ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۴

بداند، و او نیازمند مردم نیست. گفتم: فدای شما علم چه چیزی را؟ فرمود: وراثتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علیّ علیه السلام است.

(۱) ۱۶- حسن بن زیاد گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بی آنکه در آن امامی باشد می‌ماند؟ فرمود: زمین باقی نخواهد بود جز آنکه در آن امامی است که عالم به حلال و حرامشان است و نیازمندیهای آنها را می‌داند.

(۲) ۱۷- حسن بن ابی العلاء گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین بدون امام خواهد بود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است در زمانی واحد دو امام باشند؟

فرمود: خیر مگر آنکه یکی از آنها خاموش باشد، گفتم: آیا امام، امام پس از خود را می‌شناسد؟ فرمود: آری، گوید گفتم: آیا قائم امام است؟ فرمود: آری او امام است و فرزند امام است و قبل از ظهور به او اقتدا شده است.

(۳) ۱۸- حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خدای تعالی زمین را بدون امامی که مردم بدو نیازمندند رها نسازد و او در علم حلال و ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۵

حرام نیازمند آنها نباشد، گفتم: فدای شما شوم! علم او از کجاست؟ فرمود: به وراثتی از جانب رسول خدا و علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیهما.

(۱) ۱۹- حارث بن مغیره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد بالا نرفت، و از ما عالمی وفات نکرد جز آنکه علمش را به کسی که پس از اوست به ارث نهاد، زمین بدون امام باقی نماند.

(۲) ۲۰- ابو رافع گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل برای من کتابی آورد که در آن اخبار پادشاهان و پیامبران و رسولان پیش از من بود- و آن حدیثی طولانی است و ما آنجا را که مورد نیاز است از آن نقل می‌کنیم- فرمود: چون اشک پسر اشکان که نامش کئیس بود به پادشاهی رسید و دوستان و شصت و شش سال پادشاهی کرد، در سال پنجاه و یکم از سلطنتش خدای تعالی عیسی ابن مریم را مبعوث فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم انبیاء پیشین را بدو

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۶

داد و انجیل را بدان افزود (۱) و او را در بیت المقدس و بر بنی اسرائیل پیامبر ساخت و آنها را به کتاب و حکمتش و ایمان به خداوند و رسولش فراخواند، بیشتر آنان سرکشی و کفر را پیشه ساختند و چون به او ایمان نیاوردند، پروردگارش را خواند و او را سوگند داد و بعضی از آنها را مانند شیاطین مسخ کرد تا آنکه نشانه‌ای به آنها ارائه کرده باشد و آنها عبرت گیرند، اما آن نیز جز به طغیان و کفر آنها نیفزود، پس از آن به بیت المقدس آمد و آنجا توقف کرد و آنها را به مدّت سی و سه سال دعوت کرد و به آنچه نزد خداوند است ترغیب فرمود تا آنکه یهود به تعقیب او بر آمدند و مدّعی شدند که او را شکنجه کرده و زنده در زیر خاک دفن کردند و بعضی دیگر ادّعا کردند که او را کشته و به صلیب کشیدند، اما خداوند آنها را بر او مسلّط نکرد و امر بر آنها مشتبه گردید، آنها نتوانستند او را عذاب کرده و دفن نمایند، همچنین نتوانستند او را کشته و به صلیب کشند، زیرا خدای تعالی فرموده است: «من تو را گرفته و به سوی خود بالا می‌برم و از کافران پاک می‌سازم» (۱) و نتوانستند او را بکشند و به صلیب کشند، زیرا اگر

توانسته بودند چنین کنند، قول خدای تعالی دروغ بود، اما خداوند پس از آنکه او را گرفت، به سوی خود بالا برد (۲) و چون خواست او را بالا برد بدو وحی کرد

(۱) آل عمران: ۵۵.

(۲) النساء: ۱۵۷.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۷

که نور و حکمت و علم کتاب خدا را به شمعون بن حمون الصفا که جانشین او بر مؤمنان بود بسپارد و او نیز چنین کرد. (۱) اما شمعون نیز پیوسته در میان قوم خود او امر خدای تعالی را اجرا می‌کرد و از گفته‌های عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل پیروی کرده و با کفار مجاهده می‌نمود و هر کس که از او اطاعت کرده و آنچه را که او آورده بود باور داشت مؤمن بود، و هر کس که او را انکار کرده و نافرمانی می‌نمود کافر بود تا آنکه خدای تعالی او را رهائی بخشید و پیامبری از صالحین را در میان بندگانش مبعوث فرمود که نامش یحیی بن زکریا بود و در این هنگام از پادشاهی اردشیر بابکان چهارده سال و ده ماه گذشته بود و در سال هشتم سلطنت او یهودیان یحیی ابن زکریا را کشتند و چون خدای تعالی خواست او را قبض روح کند بدو وحی فرمود که وصیت را در میان فرزندان شمعون قرار دهد و حواریون و اصحاب عیسی علیه السلام را فرمان داد که با او قیام کنند و آنان نیز چنین کردند.

در این اوقات شاپور فرزند اردشیر به مدت سی سال سلطنت کرد تا آنکه خدای تعالی او را کشت و علم و نور خدا و تفصیل حکمتش در یعقوب فرزند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۸

شمعون بود و حواریون عیسی علیه السلام همراه او بودند (۱) و در این هنگام بخت نصیر یک صد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و هفتاد هزار سرباز یهودی را به خونخواهی یحیی بن زکریا کشت و بیت المقدس را خراب کرد و یهودیان در شهرها پراکنده شدند و در سال چهل و هفتم سلطنتش خدای تعالی عزیر را به پیامبری برانگیخت تا بر همان قریه‌هایی که اهل آن را اماته فرمود و سپس احیا کرد، پیامبری کند و آنها از قریه‌های پراکنده‌ای بودند و از مرگ ترسیدند و فرار کردند و در کنار عزیر فرود آمدند و مؤمن بودند، عزیر هم به نزد ایشان آمد و شد می‌کرد و کلام و ایمانشان را می‌شنید و به واسطه آن دوستشان می‌داشت و با آنها برادری می‌کرد، یک روز از میان آنها غایب شد و چون برگشت دید که همه افتاده و مرده‌اند، و بر آنها اندوهگین شد و گفت: «چگونه خداوند اینها را پس از مردن زنده کند؟» (۱) تعجب کرده بود که همه آنها در یک روز مرده‌اند، در این هنگام خدای تعالی او را نیز بمیراند، پس یک صد سال در میان آنها بود تا آنکه خداوند همه آنها را زنده کرد و آنها صد هزار رزمنده بودند، سپس همه آنها را به دست بخت نصیر به کشتن داد و هیچ یک از آنان رهایی نیافت.

(۱) البقره: ۲۵۹.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۲۹

(۱) و پس از آن مهریه فرزند بخت نصیر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدت پادشاهی خود دانیال را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، اما چون دید که آتش نزدیک آنها نمی‌شود و آنها را نمی‌سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می‌کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده:

«کشته شوند یاران حفره‌ها، آن آتش فروزان» (۱) و چون خدای تعالی خواست که دانیال را قبض روح کند بدو فرمان داد که نور و حکمت خدا را به فرزندش مکیخا دهد و او نیز چنین کرد و در این اوقات هرمز شصت و سه سال و سه ماه و چهار روز سلطنت کرد و پس از او بهرام بیست و شش سال پادشاهی کرد و ولی امر خداوند مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن و شیعیان صدیق او بودند، اما آنها در آن زمان نمی‌توانستند ایمانشان را ظاهر ساخته و از آن سخن بگویند و بعد از آن بهرام فرزند بهرام به مدت هفت سال پادشاهی کرد و در زمان او در سلسله رسولان انقطاع حاصل

(۱) البروج: ۴ و ۵.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۰

شد و فترت پدید آمد، (۱) اما ولی امر خداوند همان مکیخا فرزند دانیال و اصحاب مؤمن او بودند. و چون خدای تعالی خواست که او را قبض روح کند، در خواب بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را در اختیار فرزندش انشو قرار دهد.

و فترت بین عیسی و محمد علیهما السلام چهار صد و هشتاد سال به طول انجامید و اولیای خدای تعالی در زمین و در این مدت فرزندان انشو بن مکیخا بودند که یکی بعد از دیگر موارث نبوت را به ارث می‌بردند و خدای تعالی آنان را بر می‌گزید تا آنکه شاپور فرزند هرمز هفتاد و دو سال سلطنت کرد و او اول کسی بود که تاج را ساخت و آن را بر سر نهاد و ولی امر خدا همچنان انشو بن مکیخا بود و بعد از آن اردشیر برادر شاپور دو سال پادشاهی کرد و در زمان او خدای تعالی اصحاب کهف و رقیم را برانگیخت و در این هنگام ولی امر خدا در زمین دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و شاپور فرزند اردشیر نیز پنجاه سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در آن زمان همان دسیخا بن انشو بن مکیخا بود و پس از او یزدگرد فرزند شاپور بیست و یک سال و پنج ماه و نوزده روز سلطنت کرد و ولی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۱

امر خدا در زمین دسیخا علیه السلام بود (۱) و چون خدای تعالی خواست که دسیخا را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و تفصیل حکمتش را به نسطورس بن دسیخا بسپارد و او نیز چنین کرد و در این زمان بهرام گور بیست و شش سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در زمان او نسطورس بن دسیخا بود و بعد از آن یزدگرد فرزند بهرام بیست و هشت سال و سه ماه و هجده روز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین نسطورس بن دسیخا بود.

آنگاه فیروز فرزند یزدگرد فرزند بهرام بیست و هفت سال پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن روز نسطورس بن دسیخا و اصحاب با ایمانش بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که او را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که علم و نور خدا و حکمت و کتب او را به مرعیدا بسپارد و در آن زمان بلاش فرزند فیروز چهار سال پادشاهی کرد و ولی امر خدای تعالی مرعیدا بود و بعد از او قباد فرزند فیروز چهل و سه سال پادشاهی کرد و پس از او جاماسب برادر قباد چهل و شش سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در روزگار او در زمین مرعیدا بود،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۲

(۱) بعد از او کسری فرزند قباد چهل و شش سال و هشت ماه پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن روزگار مرعیدا علیه السلام و اصحاب و شیعیان او مؤمنان بودند و چون خدای تعالی اراده فرمود که مرعیدا را قبض روح کند در خواب بدو وحی کرد که نور و حکمت خدا را به بحیرای راهب بسپارد، و او نیز چنین کرد، در این زمان هرمز فرزند کسری سی و هشت سال سلطنت کرد و ولی امر خدا در آن هنگام بحیری و اصحاب و شیعیان او و مؤمنان بودند، بعد از آن کسری فرزند هرمز پسر پرویز پادشاهی کرد و ولی امر خدا در آن دوره در زمین بحیری بود تا آنکه مدت طولانی شد و وحی منقطع گردید و نعمات را خفیف شمردند و مستحقّ بلایا

شدند و دین مندرس شد و نماز ترک گردید و ساعت نزدیک شد و فرقه‌ها بسیار شدند و مردم در حیرت و ظلمت و ادیان مختلف و امور پراکنده و راه‌های پوشیده واقع شدند، و این قرن‌ها سپری شد، در آغاز مردم بر دین پیامبرشان بودند، اما در پایان مردم نعمت خدا را به کفر و طاعت او را به دشمنی تبدیل کردند و در این زمان بود که خدای تعالی برای نبوت و رسالت خود شخصی را برگزید که از شجره مشرفه طیبه و جرثومه مثمره «۱» بود، کسی را که در علم سابق و قول نافذش

(۱) فی بعض النسخ «الجرثومه المتخیره».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۳

پیش از آفرینش برگزیده بود (۱) و او را نهایت برگزیدگان و غایت منتخبان و معدن خاصان خود قرار داده بود، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که او را به نبوت مختص گردانید و به رسالت برگزید و حق را با دین او مستظهر کرد تا بین عباد الله حکم کند و در راه حق عطای جزیل بخشید و با دشمنان پروردگار زمین و آسمان کارزار کند و خدای تعالی نیز برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم علم پیشینان را گرد آورد و قرآن حکیم را که به زبان عربی مبین بود بر آن افزود، کتابی که باطل از پیش و پس بر آن وارد نشود، از جانب حکیم حمید فرو فرستاده شده است و در آن خبر پیشینان و علم آیندگان است.

(۲) ۲۱- ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: ای ابا حمزه! در زمین پیوسته عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند بگویند افزودند و اگر بکاهند بگویند کاستند و خداوند آن عالم را از دنیا نبرد تا آنکه در فرزندان کسی را ببیند که مانند او بداند.

(۳) ۲۲- امام صادق علیه السلام از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کند که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۴

فرمود: پیوسته در فرزندانم شخص امینی وجود دارد که مردم بدو امیدوارند.

(۱) ۲۳- صفوان بن یحیی گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: زمین خالی از آن نیست که امامی از ما در آن باشد.

(۲) ۲۴- عبد الله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود:

زمین زایل نشود جز آنکه برای خدای تعالی در آن حجت باشد که حلال و حرام را بشناسد و مردم را به سیل الله فراخواند و حجت از زمین منقطع نشود جز چهل روز پیش از وقوع قیامت، و چون حجت خدا برداشته شود، ابواب توبه نیز مسدود می‌شود و ایمان شخصی که پیش از رفع حجت ایمان نیاورده باشد سودی نبخشد، آنها بدترین خلق خدا هستند و قیامت علیه آنها واقع خواهد شد.

(۳) ۲۵- عقبه بن جعفر گوید به امام رضا علیه السلام گفتم: بدین مرتبت رسیدید و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۵

فرزندى ندارید؟ فرمود: ای عقبه بن جعفر! صاحب این امر نمی‌میرد مگر آنکه فرزند پس از خودش را ببیند.

(۱) ۲۶- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خداوند جلیل‌تر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل و گذارد.

(۲) ۲۷- ابو عبیده گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم! سالم بن ابی حفصه مرا دید و گفت: آیا شما روایت نمی‌کنید که کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است؟ گفتم: آری، گفت: ابو جعفر محمد باقر در گذشت، امروزه امام شما کیست؟ فدای شما شوم! نخواستم به او بگویم: امام زمان ما جعفر است، گفتم: امامان ما آل محمدند، گفت: جواب درستی ندادی، امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر سالم بن ابی حفصه - لعنه الله - آیا سالم می‌داند منزلت امام

چیست؟ منزلت امام از آنچه سالم و مردم پنداشته‌اند بزرگتر است، هرگز

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۶

امامی از ما نمی‌میرد جز آنکه کسی را که چون او بداند بر جای گذارد، کسی را که به روش او حرکت کند و به هر آنچه او فراخوانده فراخواند و آنچه که خداوند به داود داده است مانع خدای تعالی نمی‌شود که بهتر از آن را به سلیمان عطا فرماید.

(۱) ۲۸- ذریح گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: به خدای سوگند که خدای تعالی از وقتی که آدم علیه السّلام در گذشته است تا کنون زمین را بی‌امامی که رهبری به خدای تعالی کند فرو نگذاشته است، او حجّت خدا بر بندگان است، کسی که او را ترک کند هلاک شود و کسی که ملازم او باشد نجات یابد و این بر خدای تعالی حقّ است.

این حدیث را دیگران نیز از ذریح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند.

(۲) ۲۹- ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: زمین حتّی یک روز بی‌امامی از ما که مردم بدو پناه برند باقی نمی‌ماند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۷

(۱) ۳۰- حمزه بن حرمان گوید از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: اگر در زمین جز دو کس باقی نماند یکی از آن دو حجّت است - یا اینکه فرمود: دومی آنها حجّت است.

(۲) ۳۱- حارث بن نوفل گوید: علیّ علیه السّلام به رسول صلیّ الله علیه و آله و سلّم گفت: ای رسول خدا! آیا هادیان از ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: هادیان به خدای تعالی تا روز قیامت از ما هستند، خدای تعالی به واسطه ما مردم را از گمراهی شرک نجات داد و به واسطه ما آنها را از گمراهی فتنه نجات می‌دهد، مردم به واسطه ما پس از گمراهی فتنه برادر شدند، همچنان که به واسطه ما پس از گمراهی شرک برادر گشتند، خداوند به ما ختم کند همچنان که به ما آغاز کرد.

(۳) ۳۲- معلی بن خنیس گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا چنین نبوده است

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۸

که از زمان نوح علیه السّلام تا کنون در میان مردم کسی بوده است که مردم به طاعت او مأمور بوده‌اند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.

(۱) ۳۳- ابو حمزه گوید از امام باقر علیه السّلام از تفسیر قول خدای تعالی که می‌فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسش کردم، فرمود: ای فلان! آیا هر چیزی هلاک شود و وجه خدای تعالی باقی بماند؟ در حالی که خدای تعالی بزرگتر از آن است که به داشتن وجه وصف شود، ولی معنای آیه این است که هر چیزی نابود شود جز دین او و ما آن وجهی هستیم که از طریق آن به نزد خدای تعالی در آیند و پیوسته در میان بندگان خدا کسی هست که بدو «روبه» است، گفتیم: روبه چیست؟ فرمود: حاجت و آنگاه که در آنها حاجتی نباشد ما را از میان آنها برداشته و هر چه که خواهد انجام دهد.

(۲) ۳۴- ضریس از امام صادق علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کند که فرمود: ما آن وجهی هستیم که از آن بنزد خدای تعالی در آیند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۳۹

(۱) ۳۵- جعفر بن سماعه از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: جبرئیل برای پیامبر اکرم از آسمان صحیفه‌ای آورد که خدای تعالی کتابی بمانند آن از آسمان نیاورده و نخواهد آورد، آن رساله مختم به مهرهایی طلایی بود و بدو گفت: ای محمد! این وصیت تو برای نجیب از خاندانت می‌باشد، گفت: ای جبرئیل! نجیب از خاندان من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب، بدو فرمان بده که چون از دنیا رفتی یک مهر از آن بردارد و بدان عمل کند و چون رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و سلّم در گذشت

علی علیه السلام مهر از آن برداشت و بدان چه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به حسن بن علی علیهما السلام تسلیم نمود، او نیز یک مهر از آن برداشت و بدان چه در آن بود عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به حسین بن علی علیهما السلام تسلیم نمود، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: جمعی را برای شهادت همراه خود ببر که با تو شهید خواهند شد و خود را به خدای تعالی بفروش او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن را به مردی پس از خود داد، او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: سر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۰

به زیر انداز و خاموش باش (۱) و در منزلت بنشین و به عبادت پروردگارت بپرداز تا مرگ فرا رسد، سپس آن را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علم پدران را منتشر کن. پس او نیز بدان عمل کرد و از آن فراتر نرفت، سپس آن صحیفه را به مردی پس از خود داد و او نیز مهری از آن برداشت و دید در آن نوشته است به مردم حدیث کن و فتوی ده و پدرت را تصدیق کن. و از هیچ کس جز خدا نترس که تو در حرز و ضمانت خدای تعالی هستی و مأمور به تسلیم آن شد و به وصی پس از خود داد و او نیز آن را به وصی پس از خود می‌دهد و این تا روز [قیام مهدی] و قیامت ادامه می‌یابد.

(۲) ۳۶- محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: حجّت، پیش از خلق و همراه خلق و پس از خلق است.

(۳) ۳۷- هارون بن حمزه غنوی گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا جز این است که از زمان نوح علیه السلام تاکنون در میان مردم کسی هست که مردم به طاعت او مأمورند؟ فرمود: همیشه چنین بوده است و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۱

(۱) ۳۸- حمزه بن حرمان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: اگر در زمین جز دو کس نباشد یکی از آن دو حجّت است و اگر یکی از آن دو درگذرد، آن که حجّت است باقی می‌ماند.

(۲) ۳۹- یزید کناسی از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: ای ابا خالد! زمین حتی یک روز بدون آنکه حجّت خدا بر مردم در آن باشد باقی نمی‌ماند و از زمانی که خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن ساخت چنین بوده است.

(۳) ۴۰- خدش بصری گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسش کرد که آیا زمین ساعتی از امام خالی می‌ماند؟ فرمود: زمین خالی از حق نمی‌ماند.

(۴) ۴۱- عبد الله بن ابی یعفر گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زمین بدون امام وانهاده می‌شود؟ فرمود: خیر، گفتم: آیا ممکن است که در یک زمان دو امام

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۲

باشند؟ فرمود: خیر، مگر آنکه یکی از آن دو خاموش باشد.

(۱) ۴۲- حسن بن بشّار واسطی گوید حسین بن خالد به امام رضا علیه السلام در حضور من گفت: آیا زمین خالی از امام می‌ماند؟ فرمود: خیر.

(۲) ۴۳- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: خداوند جلیل‌تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امامی عادل رها کند.

(۳) ۴۴- زید بن ارقم روایت کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس و گرانبها را بجا می‌گذارم که آن دو کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - می‌باشد و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا آن که در حوض کوثر بر من در

آیند.

(۴) ۴۵- عامر بن وائله از زید بن ارقم روایت کند که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۳

حَجَّةُ الْوَدَاعِ برگشت در غدیر خم فرود آمد، سپس دستور داد زیر چند درخت بزرگ را رفتند و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس بر جای می‌گذارم که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می‌سازید؟ و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر مؤمنی است، آنگاه دست علی بن - اَبی طالب علیه السَّلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم این شخص مولای اوست، بار خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، راوی گوید: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدی؟ او گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را دیدند و با گوشه‌های خود این کلمات را شنیدند.

(۱) ۴۶- ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: نزدیک است که مرا دعوت کنند و اجابت کنم و من در میان شما دو شیء نفیس باقی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۴

می‌گذارم کتاب خدای تعالی و عترتم، کتاب خدا رشته‌ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و خدای لطیف به من خبر داده است که بین آن دو جدایی نباشد تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می‌سازید؟ (۱) ۴۷- ابو هریره از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: من در میان شما دو شیء را جانشین ساختم که مادام که آن دو را بگیری و بدانها عمل کنید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و ستم و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

(۲) ۴۸- ابو سعید گوید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: من در بین شما چیزی را باقی می‌گذارم که اگر به آن متمسک شوید گمراه نخواهید شد: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای است که بین آسمان و زمین کشیده شده است و عترتم که همان اهل بیت من است و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من در آیند.

(۳) ۴۹- حارث همدانی از علی علیه السَّلام روایت کند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۵

من مردی قبض شده‌ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم من در میان شما دو شیء نفیس باقی گذاشتم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۱) ۵۰- عطیه عوفی از ابو سعید خدری روایت کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

من دو امر را در بین شما می‌گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست خداست، و دیگر عترتم، آگاه باشید که آن دو از یک دگر جدا نشوند تا آن که در سر حوض کوثر بر من وارد شوند، راوی گوید به ابو سعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟

گفت: اهل بیت او علیهم السَّلام.

(۲) ۵۱- علی بن فضل بغدادی گوید از ابو عمرو همشین ابو العباس ثعلب پرسیدند که در کلام رسول اکرم که فرموده

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»

چرا آن دو را ثقلین نامیده‌اند؟ گفت: به دلیل آنکه تمسک به آن دو سنگین است.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۶

(۱) ۵۲- زید بن ثابت گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو شیء نفیس در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خدای تعالی و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آن دو جانشینان پس از منند و آن دو از یک دگر جدا نشوند تا آنکه در سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۲) ۵۳- عمرو بن ابی المقدم از امام صادق و او از امام باقر علیهما السلام روایت کند که فرمود: نزد جابر بن عبد الله آمدم و گفتم: از حجّه الوداع مرا خبر ده و او حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من چیزی را در بین شما باقی می‌گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - سپس سه مرتبه فرمود: بار خدایا گواه باش.

(۳) ۵۴- زید بن ارقم گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در بین شما چیزی را

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۷

باقی می‌گذارم که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نگردید کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۱) «۱» حارث از علی علیه السلام روایت کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من مردی قبض شده‌ام و زود باشد که مرا بخوانند و اجابت کنم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی می‌گذارم که یکی از دیگری افضل است: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

(۲) «۲» عطیه عوفی از ابو سعید خدری روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو امر را در بین شما می‌گذارم که یکی درازتر از دیگری است، کتاب خدا که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده و طرف آن به دست

(۱) هذا الحديث بهذا السند بعينه قد مضى تحت رقم ۴۹ من هذا الباب.

(۲) تقدّم بهذا السند عينا تحت رقم ۵۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۸

خداست و دیگر عترتم، آگاه باشید که آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند راوی گوید: به ابو سعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او علیهم السلام.

(۱) ۵۵- عامر بن وائل از زید بن ارقم روایت کند که گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجّه الوداع بازگشت در غدیر خم فرود آمد و دستور داد زیر چند درخت بزرگ را رفتند سپس برخاست و فرمود: گویا مرا دعوت کردند و من نیز اجابت نمودم، من در میان شما دو شیء نفیس باقی می‌گذارم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است کتاب خدا و عترتم، بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می‌سازید؟ و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، سپس فرمود: خداوند مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمنی است، سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، به زید بن ارقم گفتم: آیا تو خود این کلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟ گفت: همه کسانی که زیر آن درختها بودند او را با دو چشم خود دیده و با دو گوش خود این کلمات را شنیدند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۴۹

(۱) ۵۶- زید بن ارقم گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گویا مرا خوانده‌اند و من نیز اجابت نموده‌ام و من دو شیء نفیس در میان شما نهاده‌ام که یکی از دیگری عظیم‌تر است: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین

کشیده شده است، و عترتم - اهل بیتم - و آن دو پیوسته با یک دیگرند تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه آن دو را جانشین من می‌سازید؟ (۲) ۵۷- ابو سعید در حدیث مرفوعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: ای مردم! من در میان شما چیزی را نهادم که اگر آن را اخذ کنید پس از من گمراه نشوید، آنها دو شیء نفیس است و یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدای تعالی که رشته‌ای کشیده شده از آسمان تا زمین است، و عترتم - اهل بیتم - آگاه باشید که آن دو هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۰

(۱) ۵۸- امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من در میان شما دو شیء نفیس را باقی گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

(۲) ۵۹- حنش بن معتمر گوید: ابو ذر غفاری - رحمه الله - را دیدم که حلقه باب کعبه را گرفته و می‌گفت: هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد بداند که من ابو ذر جندب بن سکن هستم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند، بدانید که مثل آن دو مانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق شود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۱

(۱) ۶۰- زید بن ثابت گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما دو جانشین گذاردم، کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یک دگر جدا نشوند تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند.

(۲) ۶۱- ابو سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در میان شما دو شیء نفیس نهادم که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا که رشته‌ای است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم - اهل بیتم - و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند.

(۳) ۶۲- زید بن ارقم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: من در بین شما کتاب خدا و اهل بیتم را نهادم و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۲

من در آیند.

(۱) ۶۳- سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی ما را پاکیزه ساخت و حفظ نمود و ما را گواهان بر خلقش قرار داد و حجت‌های زمین نمود و ما را همراه قرآن قرار داد و قرآن را همراه ما کرد، ما از قرآن جدا نشویم و آن نیز از ما جدا نشود.

(۲) ۶۴- امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت کند که از علی علیه السلام در معنی این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که «من دو شیء نفیس در میان شما نهادم کتاب خدا و عترتم» پرسیدند که عترت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه که از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها مهدی و قائم آنهاست از کتاب خدا جدا نشوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نشود تا آنکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حوض کوثر در آیند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۳

(۱) ۶۵- ابن عباس گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من شهر حکمتم «۱» و تو

دروازه آنی و به مدینه داخل نتوان شد مگر از جانب دروازه آن، دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد در حالی که تو را دشمن می‌دارد، زیرا تو از منی و من از توأم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو از نهان من و آشکار تو از آشکار من است، و تو امام امت من هستی و پس از من جانشین من بر آنهایی، نیکبخت کسی که از تو اطاعت کرد و بدبخت کسی که نافرمانی تو را نمود، کسی که دوستی تو را داشته باشد سود برده است و کسی که دشمن تو باشد در خسران است و کسی که همراهی تو را داشته باشد رستگار و کسی که از تو جدائی گزیند هلاک است، مثل تو و مثل ائمه از فرزندان تو که پس از من بیایند، مثل کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن تخلف ورزد غرق خواهد شد، و مثل شما مانند مثل ستارگان است که هر گاه ستاره‌ای پنهان شود ستاره‌ای دیگر بدرخشد و این تا روز قیامت ادامه دارد.

(۱) فی بعض النسخ

«مدینه العلم»

و فی بعضها معا بزيادة الواو.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۴

معنای عترت و آل و اهل و ذریه و سلاله

(۱) مصنف این کتاب شیخ صدوق - رحمه الله - گوید: اگر سؤال کننده‌ای در باره این کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى؛ كتاب الله و عترتي، ألا و إنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»
بگوید:

چرا انکار می‌کنید که ابو بکر و بنی امیه از عترت باشند و چرا می‌گوئید که عترت فقط شامل فرزندان حسین علیه السلام می‌شود؟ آیا علی بن ابی طالب از عترت نیست؟

به او می‌گوئیم: انکار ما به دلیل لغت و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. اما سخن پیامبر چنین است: «عترت من، اهل بیت من است» و کلمه «اهل» مأخوذ از «اهالۃ البیت» است و آنها کسانی هستند که خانه را آباد می‌کنند و به هر کس که خانه را آباد می‌کند «اهل» می‌گویند و اهل البیت آبادکنندگان آنند و از این جهت به قریش آل الله می‌گویند، زیرا آنها آبادکنندگان خانه او بودند و «آل» به معنی اهل است، خدای تعالی در داستان لوط فرموده است: اهل خود را شبانه ببر، «۱» و فرموده: مگر آل لوط را که در سحر آنها را نجات دادیم. «۲» و «آل» را اهل

(۱) هود: ۸۱.

(۲) القمر: ۳۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۵

نامیده است، (۱) و آل در لغت به معنی اهل است و اصل آن این است که عرب در تصغیر اهل «اهیل» گوید و چون حرف «ها» بر آن ثقیل است آن را اسقاط کرده و «آل» گفته است و معنی آل، هر کسی از خاندان انسان است که به او بر می‌گردد.

سپس کلمه آل به نحو استعاره در امت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

رجوع کند «آل» گفته شده است، خدای تعالی فرموده است: «آل فرعون را در عذاب سختی در آورید» (۱) و دلیل آنکه در قصه فرعون مقصود از پیروان او «آل» او می‌باشد این است که خدای تعالی او را به واسطه کفر عذاب می‌کند و نه به واسطه نسب، پس روا نیست که مقصود از «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» اهل بیت او باشد و چون شخصی بگوید: «آل الزَّجَل» مقصود همان اهل بیت اوست، مگر آنکه دلیلی وجود داشته باشد که آن به نحو استعاره استعمال شده است، همچنان که خدای تعالی در تعبیر «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» در معنای استعاری استعمال فرموده است و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مقصود از آل فرعون در این آیه دختر اوست. (۲)

(۱) غافر: ۴۶.

(۲) فی بعض النسخ: الا ابنیه.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۶

(۱) اما «اهل» عبارت است از نسل از فرزندان مرد و فرزندان پدر و جدش که به طور متعارف نزدیک باشند، اما به فرزندان جد دور «اهل» نمی‌گویند، آیا نمی‌بینی که عرب به عجم «أهلنا» نمی‌گوید، گرچه ابراهیم علیه السلام جد هر دو است و در میان عرب نیز «مضر» به «إیاد» و «ربیع» اهل ما نمی‌گوید و قریش نیز به سایر فرزندان مضر «أهلنا» نمی‌گوید، و اگر جایز بود که سایر قریشیان به واسطه نسب اهل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشند، همه اولاد مضر و سایر اعراب نیز اهل او بودند. بنا بر این اهل بیت هر مردی همان خویشان نزدیک او هستند و اهل رسول - خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبارت از بنی هاشم هستند، نه سایر خاندانهای قریش، پس چون ثابت شد که پیامبر اکرم فرموده است:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي -»

و پرسشگری بپرسد که عترت چیست؟

می‌گوئیم: پیامبر اکرم علیه السلام خودشان آن را به «اهل بیتی» تفسیر کرده‌اند. و در لغت نیز عترت درختی است که بر در سوراخ سوسمار می‌روید، هذلی گوید:

من به واسطه شش بیت متفرقی که مانند گیاه «عتر» پراکنده می‌روید، نمی‌ترسیدم که بر خلاف ایشان قیام کنم. (۱)

(۱) شرح البیت فی لسان العرب ۴ / ۵۳۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۷

(۱) ابو عبید در کتاب الامثال از ابو عبیده حکایت کرده که گفته است: «عتر» و «فطر» (۱) اصل انسان است و از اینجاست قول ایشان که در قمار می‌گویند: میسر به عترت خود برگشت، یعنی به فطرتی که از آن جدا شده بود برگشت.

پس عترت در اصل لغت عبارت از خاندان مرد است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده است: عترت من اهل بیت من است، بنا بر این روشن گردید که عترت همان اهل است و اهل عبارت از فرزندان و غیره است و اگر عترت به معنی اهل نبود و تنها شامل فرزندان می‌شد و سایر خاندان را در بر نمی‌گرفت، این سخن پیامبر اکرم علیه السلام که فرمود:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي - أَهْلُ بَيْتِي - وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

شامل علی ابن ابی طالب نمی‌شد، زیرا او داخل در عترت نبود و از کسانی نبود که قرآن کریم از او جدا نشود و همچنین در زمره افرادی نبود که اگر به او متمسک شویم هرگز گمراه نگردیم و در این وصیت نیز داخل نبود، بنا بر این کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاص بود، نه عام و اگر سزاوار باشد که عترت شامل فرزندان باشد ممکن است شامل بعضی از فرزندان بشود،

زیرا در کلام چیزی وجود ندارد که دلالت بر

(۱) فی بعض النسخ: العتر و العطر.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۸

خصوصیتی در جنس معینی داشته باشد.

(۱) دلیل دیگر بر اینکه علیّ علیه السّلام داخل در عترت است این سخن پیامبر اکرم علیه السّلام است که فرمود:

«إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ»

و همه ائمت اسلامی - جز معدودی که به مخالفت آنان اعتنا نمی‌شود - اتفاق دارند که علیّ علیه السّلام از حکم خدای تعالی جدا نیست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در وقت وفاتش کسی را جانشین خود نساخته است که به کتاب خدا داناتر از او باشد و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را از خلفای خود قرار داده است، آیا در ائمت کسی هست که بگوید آن دو داناتر از علی علیه السّلام به کتاب خدا بودند؟ آیا آن دو حقایق را از او اخذ نکرده و پیرو وی نبودند؟ و مسلّم است که سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا»

شامل هر عصری می‌گردد و اختصاص به زمان معینی ندارد، پس در عصر علیّ علیه السّلام خلیفه پیامبر اکرم که بود؟ آیا مقصود از این کلام امام حسن و امام حسین علیهما السّلام هستند یا علیّ علیه السّلام؟

اگر بگویند مقصود حسنین علیهما السّلام هستند واجب می‌گردد که هنگام وفات پیامبر اکرم آنان داناتر از پدرشان باشند و هیچ شخصی از ائمت چنین سخن نگفته است،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۵۹

(۱) اگر بگوید مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم از این سخن وقت خاصی بوده است، نه همه اوقات، باید ملزم شود که مقصود از عترت هم افراد خاصی هستند، نه همه اولاد، زیرا آن وقت خاصی که مخالف ما ادعا می‌کند بهتر از آنچه که ما می‌گوئیم نیست، بناچار مقصود پیامبر از خلافت قرآن و عترت یا عامّ است و شامل همه اعصار و ازمان می‌شود و یا خاصّ، و اگر مقصود عام است پس باید شامل آن عصری که علیّ بن ابی طالب قیام به امامت کرد نیز بشود، مگر آنکه کسی بگوید او ستم کرد و در محضر او کسانی از فرزندان او بودند که از او اعلم بودند و این سخن را هیچ مسلمانی نمی‌گوید و هیچ مؤمنی آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روا نمی‌داند.

و مراد ما از نقل سخن پیامبر اکرم که فرمود:

«إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ»

در این باب آن است که ثابت کنیم امر حجّتهای الهی علیهم السّلام تا روز قیامت متصل و مداوم است و قرآن از حجّتی از ائمه که همواره همراه آن باشد خالی نیست و آنها همان عترت علیهم السّلام هستند که حکم آن را تا روز قیامت می‌دانند، زیرا پیامبر اکرم فرموده‌اند:

«لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ»

و همچنین است این سخن آن حضرت که

«إِنَّ مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ النَّجْمِ كَلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ»

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۰

نجم إلى يوم القيامة»

(۱) و این سخن که «زمین از حجت خدا بر خلقش خالی نمی‌ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا پنهان و مستور تا حجت‌های خدای تعالی و بیناتش باطل نشود».

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث زیرین تبیین فرموده‌اند که عترتی که مقرون به کتاب خدای تعالی است چه کسانی هستند. امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول اکرم صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمودند: «من در میان شما دو شیء نفیس را جانشین می‌سازم کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می‌باشند و آن دو از یک دیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، مانند این دو انگشت - و دو انگشت سبابه خود را به یک دیگر منضم فرمودند - جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما چه کسانی هستند؟ فرمود:

علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین تا روز قیامت».

(۲) ابو العباس ثعلب گوید ابن اعرابی گفته است: عترت عبارت از قطعه‌های

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۱

بزرگ مشک نافه است و در تصغیر آن «عتیره» می‌گویند، و عترت عبارت از آب دهان شیرین و گواراست و در تصغیر آن نیز «عتیره» می‌گویند. و عترت درختی است که بر در لانه سوسمار می‌روید - گمان می‌کنم که مقصودش لانه کفتار باشد، زیرا لانه سوسمار را «مکن» و لانه کفتار را «وجار» می‌گویند - سپس می‌گوید: وقتی سوسمار از لانه‌اش بیرون می‌آید خود را به آن درخت می‌مالد و به این جهت رشد نمی‌کند و بزرگ نمی‌شود، و عرب در باره ذلیل و ذلت مثلی دارد و می‌گوید: خوارتر از درخت لانه سوسمار، گوید تصغیر آن نیز «عتیره» است. و عترت فرزندان شخص و ذریه صلبی اوست و از این رو به ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند عترت او گویند. ثعلب گوید: به ابن اعرابی گفتم معنای سخن ابو بکر در سقیفه چیست که گفته است: «ما عترت رسول خدا هستیم» گوید: مقصود او این است که ما از شهر او و حریم اوئیم و إلاً عترت محمد صلی الله علیه و آله و سلم لا محاله فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و دلیل آن بازگرداندن ابو بکر و فرستادن علی علیه السلام با سوره براءت است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۲

(۱) «فرمان رسیده است که آن را خود و یا فردی که از من است ابلاغ کند» و سوره را از ابو بکر گرفت و آن را به علی - نه غیر او - داد و اگر ابو بکر بر حسب نسب از عترت او بود. و تفسیر ابن اعرابی که آن را به همشهری تفسیر کرده است صحیح نباشد، محال بود که سوره را از او بگیرد و آن را به علی علیه السلام بسپارد.

و گفته‌اند که عترت صخره بزرگی است که سوسمار نزد آن لانه می‌سازد و در آن مأوی می‌کند و این به واسطه کمی هدایت اوست که لانه خود را از آن صخره می‌یابد. و گفته‌اند که عترت ریشه درخت بریده شده است و از اصول و ریشه‌های آن می‌روید و عترت در غیر این معانی قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده «لا فرعاً و لا عتیره» و اصمعی در شرح آن گوید: در زمان جاهلیت شخص برای گوسفندان نذر می‌کرد که اگر آنها به صد رأس برسد، «رجبیه» و «عتائر» خود را برای آنها قربانی کند و گاهی آن شخص به گوسفندانش بخل می‌ورزید و آهو صید می‌کرد و آن را نزد خدایان و برای گوسفندانش قربانی می‌کرد تا به نذرش عمل کرده باشد. حارث حلزه یشکری می‌گوید:

آنچه شما طلب می‌کنید اعتراض باطل و ستم است و نباید ما را به واسطه گناه دیگران مؤاخذه کنید، همچنان که به عوض گوسفند آهو قربانی می‌کنند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۳

(۱) یعنی او را به واسطه گناه دیگری می‌گیرند، همچنان که آنها آهو را به عوض گوسفند قربانی می‌کنند.

و اصمعی می‌گوید: عترت به معنی باد و به معنی درخت کوچکی که شیر بسیار دارد و در نواحی تهامه می‌روید و به معنی ذکر نیز آمده است، می‌گویند:

عتر یعتر عترا یعنی نعوظ کرد. و ریاشی می‌گوید: از اصمعی از معنی عترت پرسیدم، او گفت: گیاهی است مثل «مرزنجوش» که به طور پراکنده می‌روید.

مصنّف این کتاب شیخ صدوق - علیه الرّحمه - می‌گوید: عترت علیّ بن - ابی طالب و ذریّه او از نسل فاطمه علیها السّلام و سلاله پیامبر هستند که خدای تعالی بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلّم به امامت ایشان تصریح فرموده است و آنان دوازده تن هستند و اوّل ایشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی - صلوات الله علیهم اجمعین - است و این با آنچه که عرب در معنای عترت استعمال کرده مطابق است، و آن از این رو است که ائمه علیهم السّلام در میان همه بنی هاشم و همه فرزندان ابو طالب مانند قطعه‌های بزرگ مشک نafe هستند، و علومشان نزد اهل عقل و حکمت شیرین و گواراست، و آنها شجره‌ای هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم ریشه آن و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۴

امیر المؤمنین علیه السّلام شاخه اصلی آن (۱) و ائمه از فرزندان او شاخه‌های کوچک آن و شیعیان‌شان برگهای آن و علومشان میوه آن درخت است و آنان اصول اسلام به معنی شهر و حریم آن هستند و هادیانی هستند به مانند صخره بزرگی که سوسمار نزد آن لانه می‌سازد و به واسطه آن هدایت یافته و در لانه خود مأوی می‌کند و ایشان ریشه درخت بریده شده هستند، زیرا محلّ ابتلاء و ظلم و جفا واقع شدند و قطع گردیدند و با ایشان مواصله نشد و از اصل و ریشه خود روئیدند و قطع قاطعان و ادبار مدبران به آنان زیان نرسانید، زیرا از جانب خدای تعالی و بر زبان پیامبر اکرم مخصوص به امامت بودند.

دیگر از معانی عترت آن است که آنان ستم دیدگانی بودند که به جرمی که نکرده بودند و گناهی که مرتکب نشده بودند مؤاخذه شدند و منافع ایشان بسیار است، و آنان سرچشمه‌های علمند بر اساس آن معنای عترت که شجره دارای شیر بسیار باشد و آنها مردان مرد بودند و نه اناث بر طبق معنای ذکر که برای عترت گفته‌اند و ایشان لشکر خدای تعالی و حزب او هستند بر اساس معنای قول اصمعی که گفته است عترت عبارت از «باد» است، پیامبر اکرم در حدیثی که از او نقل شده فرموده‌اند: باد لشکر خدای بزرگ است و باد بر قومی عذاب و بر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۵

قومی دیگر رحمت است (۱) و آنان نیز چنین هستند و مانند قرآن که بر اساس کلام پیامبر همنشین آنهاست، فرمود:

«إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي - أَهْل بَيْتِي -»

و خدای تعالی فرموده است: و ما قرآن را فرو فرستادیم که در آن شفا و رحمتی برای مؤمنان است و ظالمان را جز زیان نیفزاید. «۱» و نیز فرموده است: و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، پاره‌ای از ایشان می‌گویند این سوره ایمان کدامیک از شما را افزود؟ اما آنان که مؤمنند ایمانشان افزوده شده و شادمانند، امّا کسانی که در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدیشان بیفزاید و در حالت کفر بمیرند. «۲» امّا بر اساس معنایی که می‌گوید عترت گیاهی است مانند مرزنجوش که پراکنده می‌روید، آری آنان صاحب مشاهد متفرّقه و بیوت بعیده و برکاتشان در شرق و غرب عالم پراکنده شده است.

اما در باره ذریّه ابو عبیده گوید: تأویل ذریّات اگر با «الف» باشد معنایش اعقاب و نسل است، اما آنچه که در قرآن آمده است: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» «۳» تنها علی علیه السّلام آن را بدین معنی قراءت کرده

(۱) الإسراء: ۸۲.

(۲) التوبة: ۱۲۴ و ۱۲۵.

(۳) الفرقان: ۷۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۶

است، (۱) ولی آیه‌ای که در سوره «یس» آمده است: «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ» (۱) و همچنین قول خدای تعالی: «كَمَا أَنْشَأَكُم مِّنْ ذُرِّيَّتِهِ قَوْمَ آخَرِينَ» (۲) دو لغت دارد:

ذریه و ذریه مثل علیّه و علیّه و قراءت آن در قرآن کریم به ضمّه وارد شده است چنان که ابو عمرو و اهل مدینه چنین خوانده‌اند، اما زید بن ثابت آیه «ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» (۳) را به کسر قرائت کرده است، و مجاهد در آیه «إِلَّا ذُرِّيَّتَهُ مِنْ قَوْمِهِ» گفته است: آنها اولاد کسانی هستند که موسی برای آنها مبعوث گردید و پدرانشان مرده بودند، فزّاء می‌گوید: آنها را ذریه نامیدند، زیرا پدرانشان قبلی و مادرانشان از بنی اسرائیل بودند، می‌گوید: آن مانند این است که اولاد ایرانیانی را که به یمن رفته و با زنان یمنی ازدواج کردند «الابناء» می‌گویند: زیرا مادرانشان از نژاد پدرانشان نیستند. ابو عبیده گوید: مقصود فزّاء این است که آن مؤمنین به موسی را با وجود آنکه رجال مذکوری بودند از این جهت ذریه گفته‌اند و ذریه مرد به این معنی گویا از این جهت است که از او بیرون پیامده‌اند و پدرشان از طایفه دیگری است و این معنی از ریشه «ذروت» و یا «ذریت» است و آن مهموز نیست، ابو عبیده گوید: اصل آن مهموز است، اما عرب چنان که روش اوست همزه را ساقط کرده و از «ذره الله الخلق» است، چنان که خدای

(۱) یس: ۴۱.

(۲) الانعام: ۱۳۳.

(۳) الاسراء: ۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۷

تعالی فرموده: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» (۱) (۱) و ذرأهم به معنی آنست که ایشان را انشاء کرد و آفرید، و قول خدای تعالی که فرمود: «يَذُرُّكُمْ» (۲) به این معنی است که آنها را آفرید، پس ذریه مرد عبارت از خلق خدای تعالی است که از او و از نسلش آفریده شده و کسانی هستند که خدای تعالی از صلب او ایجاد فرموده است.

و معنی سلاله برگزیده و خالص از هر چیزی است، می‌گویند سلاله و سليلة و در حدیث است که پیامبر اکرم فرمود: خدایا به عبد الرحمن از سلیل بهشت بنوشان، و می‌گویند: سلیل عبارت از شراب صافی بهشت است و آن را سلیل می‌گویند زیرا کشیده شده و بیرون آمده تا خالص گردیده است و آن فعلیل به معنی مفعول است و در تفسیر این سخن خدای تعالی که «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ» (۳) گفته‌اند معنی آن خالص خاک زمین است، و سلاله به نتایج هم می‌گویند و سل من اّمه یعنی از مادرش بیرون کشیده شد، و هند دختر اسماء که زن حجاج بن یوسف ثقفی بود گوید:

(۱) الأعراف: ۱۷۹.

(۲) الشوری: ۱۰.

(۳) المؤمنون: ۱۲.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۸

(۱) هند فرزند اسبانی عربی است و از سلاله اسبانی است که استران بر روی آنها رفته‌اند. «۱»

و اگر اسبی گرامی بزاید که سزاوار همین است و اگر فرزندش دورگه باشد پس آن نتیجه عمل فحل است و اسب ماده را تقصیری نیست.

و در روایتی آمده است که آن نتیجه جنایت فحل است، و سلیل به معنی منتوج و سليله به معنی متوجه است و گویا منظور از آن نتایج خالص و صافی باشد.

و به حسن و حسین و ائمه پس از آنها صلوات الله عليهم اجمعین «سلاله- رسول الله» می‌گویند، زیرا آنان برگزیدگان خالص و صافی از فرزندان اویند.

و این معنی عترت و ذریه و سلاله در زبان عرب است، و از خدای تعالی توفیق در همه امور صواب را به واسطه رحمتش خواستاریم.

(۱) شرح الایات فی لسان العرب ۳۳۹/۱۱ و ۲۸۱/۹.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۶۹.

باب ۲۳ نصّ خدای تعالی بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین امام است

(۱) ۱- ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: چون در معراج مرا به نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند ندا آمد: ای محمّد! گفتیم: لئیک ای پروردگار عظمت لئیک! و خدای تعالی به من وحی فرمود: ای محمّد! ملأ اعلی در چه چیز منازعه می‌کنند؟ گفتیم: پروردگارا مرا علمی نیست، فرمود: ای محمّد! چرا از آدمیان وزیر و برادر و وصی پس از خودت را بر نگزیدی؟ گفتیم: الهی چه کسی را انتخاب کنم؟ تو برایم برگزین، خدای تعالی وحی کرد که ای محمّد! من از میان آدمیان علی بن ابی طالب را برایت انتخاب کردم گفتیم: پروردگارا! پسر عمم را؟ فرمود: ای محمّد! علی وارث تو و وارث علم پس از تو و پرچمدار توست و پرچم حمد در روز قیامت به دست اوست و صاحب حوض توست و از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۰.

مؤمنان امت تو هر کس بر آن وارد شود به دست او سیراب خواهد شد. (۱) سپس خدای تعالی وحی فرمود: ای محمّد! من سوگند خورده‌ام سوگندی حقّ که دشمن تو و دشمن اهل بیت و ذریه طیبین و طاهرین تو از آن حوض ننوشد، به راستی می‌گویم: ای محمّد! همه امت تو داخل در بهشت می‌شوند مگر کسانی از خلقم که از آن ابا کنند گفتیم: خدای من آیا کسی هست که از داخل شدن به بهشت ابا داشته باشد؟ خدای تعالی وحی کرد که آری، گفتیم: چگونه ابا می‌کند؟ وحی فرمود: ای محمّد! تو را از میان خلقم برگزیدم و وصی پس از تو را انتخاب کردم و او را برای تو مانند هارون برای موسی قرار دادم جز آنکه پس از تو پیامبری نیست و محبت او را در قلب تو افکندم و او را پدر فرزندان قرار دادم، پس بعد از تو حقّ او بر امت تو مانند حقّ تو بر ایشان در حیات توست و هر کس حقّ او را انکار کند حقّ تو را انکار کرده است، و هر که از ولایت او سرباز زند از ولایت تو سرباز زده است، و هر که از ولایت تو ابا کند از داخل شدن به بهشت ابا کرده است. من به شکرانه نعمتی که ارزانیم فرموده بود برای خدای تعالی به سجده افتادم که ناگاه منادی ندا کرد که ای محمّد! سر بردار و درخواست کن تا به تو عطا کنم، گفتیم: خدای من! امتم را پس از من بر ولایت علی بن ابی طالب

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۱.

گردآور تا همگی در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد شوند، (۱) خدای تعالی وحی فرمود: ای محمّد! من پیش از آنکه بندگانم را بیافرینم در میانشان حکم کردم و حکم در باره آنها در گذشته است، تا هر که را بخواهم بدان هلاک کنم و هر که را

بخواهم بدان هدایت نمایم، من پس از تو علمت را بدو دادم و او را وزیر و جانشین پس از تو بر اهل و اُمّت قرار دادم، به خاطر قصد خود که هر که او را دوست بدارد به بهشت در آورم، و مبغض و دشمن و منکر ولایت او را پس از تو به بهشت داخل نمی‌سازم، پس کسی که بغض او را داشته باشد بغض تو را داراست و کسی که بغض تو را داشته باشد بغض مرا داراست، و کسی که او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته است و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است و کسی که او را دوست بدارد تو را دوست داشته است و کسی که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و این فضیلت را برای او قرار دادم و بر تو نیز عطا کردم که از صلب او یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از ذرّیه تو از فرزندان بکر بتول خواهد بود، و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن- مریم پشت سر او نماز می‌خواند، و زمین را از عدل آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد، به واسطه او نجات می‌دهم و از هلاکت باز می‌دارم و هدایت می‌کنم و از ضلالت جلوگیری می‌کنم و به واسطه او کوران را بینا و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۲

بیماران را شفا خواهم داد، (۱) گفتم: الهی و سیدی! آن چه کس خواهد بود؟ خدای تعالی وحی فرمود: آنگاه که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان فراوان شوند و عمل به قرآن اندک شود و کشتار فراوان گردد و فقهای هادی اندک و فقهای گمراهی و خائنان و شعراء افزون شوند و اُمّت تو قبورشان را مسجد کنند، قرآنها زیور و مساجد زینت شود و جور و فساد افزون گردد و منکر آشکار شده و اُمّت بدان فرمان دهند و از معروف باز دارند و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان با زنان در آمیزند و امیران کافر شوند و اولیای آنها فاجر و یارانشان ظالم و اندیشمندان آنها فاسق گردند در این هنگام سه خسوف واقع گردد، خسوفی در مشرق و خسوفی در مغرب و خسوفی در جزیره العرب و بصره به دست یکی از ذرّیه تو ویران گردد و زنگیان از وی پیروی کنند و یکی از فرزندان حسین بن علی قیام کند و دجال از مشرق و از سیستان خروج کند و سفیانی ظاهر شود، گفتم: خدای من! پس از من این فتنه‌ها کی واقع شود؟

خدای تعالی به من وحی فرمود و مرا از فتنه بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم و آنچه هست و تا روز قیامت خواهد بود آگاه کرد و من نیز آنگاه که به زمین آمدم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۳

آنها را به پسر عمویم وصیت کردم و ادای رسالت نمودم و خدا را بر آن سپاس می‌گویم چنان که پیامبران و هر چه که قبل از من بوده و هر مخلوقی که تا روز قیامت است او را سپاس می‌گوید.

(۱) ۲- امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کند که فرمود: چون مرا به آسمانها بردند، خدایم به من وحی کرد که ای محمّد! من بر زمین نظری افکندم و تو را از آن میان برگزیدم و تو را پیامبر ساختم و از اسم خود برای تو اسمی برگرفتم که من محمود و تو محمّدی! سپس دوم بار بر زمین نظری افکندم و از آن میان علیّ را برگزیدم و او را وصیّ و خلیفه تو قرار دادم و همسر دختر و پدر فرزندان ساختم و برای او اسمی از اسماء خود برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علیّ است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو تن آفریدم، سپس ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه داشتم و کسی که آن را پذیرفت نزد من از مقرّبین است، ای محمّد! اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا آنکه منقطع شود و مانند مشک کهنه پوسیده گردد و در حالی که منکر ولایت ایشان است به نزد من آید او را در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۴

بهشت خود جای نمی‌دهم و تحت سایه عرشم در نیآورم، (۱) ای محمّد! آیا دوست می‌داری که ایشان را ببینی؟ گفتم آری ای پروردگار من گفت: سرت را بلند کن سرم را بلند کردم و بناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و محمّد بن الحسن را

دیدم و قائم در وسط آنان مانند ستاره‌ای درخشان بود. گفتم: پروردگارا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمه هستند و این قائم کسی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می‌کند و به توسط او از دشمنانم انتقام خواهم گرفت و او راحت دوستان من است و او کسی است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می‌دهد، و لات و عزّی را با طراوت بیرون می‌آورد و آنها را آتش می‌زند و فتنه مردم به آن دو در آن روز از فتنه عجل و سامری سخت‌تر است.

(۲) ۳- جابر بن یزید جعفی گوید از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می‌گفت:

وقتی که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را فرو فرستاد که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۵

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» گفتم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته‌ایم، پس اولو الامری که خداوند طاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند، اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می‌بینی و آنگاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی ابن محمد و حسن بن علی و پس از او همام و هم کنیه من حجّه الله در زمینش و بقیّه الله در بین عبادش، فرزند حسن بن علی ائمه مسلمین خواهند بود، او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او کسی است که از شیعیان و اولیائش غایب شود، غیبتی که بر عقیده به امامت او باقی نماند مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. جابر گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت او برای شیعیانش انتفاعی هست؟ فرمود: آری، قسم به خدایی که مرا به نبوت مبعوث فرمود به نور او استضاءه می‌کنند و به ولایت او در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۶

دوران غیبتش منتفع می‌شوند مانند انتفاع مردم از خورشیدی که در پس ابر است، ای جابر! این سرّ مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش پبوشان.

(۱) جابر بن یزید گوید: جابر بن عبد الله انصاری بر امام سجّاد علیه السلام وارد شد و هنگامی که با او مشغول گفتگو بود ناگهان حضرت باقر با گیسوان آراسته از نزد نساء آن حضرت بیرون آمد در حالی که پسر بچه‌ای بیش نبود، چون جابر او را شناخت لرزه بر اندامش افتاد و مو بر تنش راست شد و اندکی بدو نگریست، سپس گفت: ای پسر پیش بیا، و او پیش آمد، سپس گفت: برو و او رفت، جابر گفت: به خدای کعبه سوگند که شمائل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را داراست، سپس برخاست و نزدیک وی رفت و گفت: ای پسر! نامت چیست! و او گفت محمد، پرسید: فرزند که هستی؟ گفت: فرزند علی بن الحسین، گفت: فدایت شوم، پس تو همان باقری؟ گفت: آری، سپس آن حضرت گفت: آنچه را که رسول خدا به تو سپرده است به من برسان، جابر گفت: ای مولای من! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من بشارت دادند که زنده می‌مانم تا شما را ملاقات کنم و به من فرمودند آنگاه که او را ملاقات کردی سلام مرا بدو برسان، پس ای مولای من! رسول خدا به شما

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۷

سلام رسانیدند، (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: تا آسمان و زمین برپاست بر رسول خدا سلام باد و بر تو ای جابر که آن سلام را رسانیدی سلام باد! و بعد از آن جابر به نزد او رفت و آمد می‌کرد و از او می‌آموخت، یک روز امام باقر از وی چیزی پرسید، جابر گفت: به خدا سوگند که من خود را در نهی رسول الله داخل نمی‌کنم که او به من خبر داده است که شما ائمه هدی از اهل بیت او بعد از او می‌باشید در کوچکی حکیم‌ترین مردم و در بزرگی علیم‌ترین آنهائید و فرمود: به ایشان چیزی تعلیم ندهید که آنها اعلم از شما هستند، امام باقر علیه السلام فرمود: جدّم رسول خدا راست گفته است و من در آنچه که پرسیدم از تو داناترم، حکمت را در

کودکی به ما داده‌اند و همه آنها از فضل و رحمت خداوند بر ما اهل‌البیت است.

(۲) ۴- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین از رسول اکرم صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۸

گرامی‌تر از من باشد نیافریده است، علی علیه السلام گوید به پیامبر اکرم گفتم: ای رسول خدا تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تعالی انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین برتری داد و مرا بر جمیع انبیاء و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان خادمین ما و دوستان ما هستند. ای علی! کسانی که عرش را حمل می‌کنند و کسانی که اطراف آنند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارش را به جا می‌آورند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنّت و نار و آسمان و زمین را نمی‌آفرید و چگونه افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آنها سبقت گرفته‌ایم، زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی است و او ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس ملائکه را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود مشاهده نمودند، امور ما را بزرگ شمردند، ما تسبیح او را گفتیم تا ملائکه بدانند که ما خلقی هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است، بعد از آن ملائکه نیز تسبیح او را گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند، و چون بزرگی شأن ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که هیچ معبودی جز

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۷۹

الله نیست (۱) و بدانند که ما بندگانی هستیم و نه خدایانی که با او و یا در کنار او پرستیده شویم و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون بزرگی منزلت ما را مشاهده کردند خدا را تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خدا بزرگتر از آن است که بدو رسند و منزلت او عظیم است و چون عزّت و قوّتی را که خداوند برای ما قرار داده است مشاهده کردند، گفتیم:

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

تا ملائکه بدانند که هیچ قدرت و قوّتی جز به واسطه خدا نیست و ملائکه گفتند: لا حول و لا قوه الا بالله، و چون مشاهده کردند آن نعمتی را که خدا بر ما ارزانی داشته و طاعت ما را واجب شمرده است گفتیم: «الحمد لله» تا ملائکه بدانند خداوند به واسطه نعماتی که بر ما ارزانی داشته است حقوقی دارد و ملائکه گفتند: الحمد لله پس به واسطه ما به معرفت خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او نهاد و به ملائکه فرمان داد که به خاطر تعظیم و اکرام ما بدو سجده کنند سجده آنها برای خدای تعالی عبودیت و بندگی و برای آدم اکرام و طاعت بود، زیرا ما در صلب او بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که همه آنها به آدم سجده کردند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۰

(۱) و چون مرا به آسمانها به معراج بردند، جبرئیل دو تا دو تا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست، گفتم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیش بایستم؟

گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبرانش را و علی‌الخصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است، من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم و هیچ فخری هم نیست و چون به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو و از من باز ایستاد، گفتم: ای جبرئیل! آیا در مثل این موضع از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد! این نهایت حدّ من است که خدای تعالی برای من مقرر فرموده است و اگر از آن در گذرم به واسطه تجاوز از حدودی که پروردگارم مقرر فرموده است بالهائم خواهد

سوخت و در نوری افکنده شدم افکنده‌شدنی «۱» تا بدان جا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم و ندا رسید: ای محمد! گفتم:

لیبک و سعدیک

ای پروردگار من!

تبارکت و تعالیت

، ندا رسید تو بنده من و من پروردگار توأم، مرا پرستش کن و بر من توکل نما، تو نور من در میان بندگان من و فرستاده من به سوی خلقم و حجت من در بین مردمانی، بهشت من برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت کند، و

(۱) قال فی النهایة: فیه:

مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من تخلف عنها زخ به فی النار
ای دفع و رمی.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۱

کرامتم را برای اوصیای تو لازم گردانیدم و ثوابم را برای شیعیان تو مقرر داشتم، (۱) گفتم: پروردگارا! اوصیای من چه کسانی هستند؟ ندا رسید ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش نوشته شده است و من - در حالی که در مقابل پروردگارم بودم - به ساق عرش نگریدم و دوازده نور دیدم و در هر نوری سطری سبز بود که نام هر یک از اوصیای من بر آن نوشته شده بود، اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر آنها مهدی اتم بود، گفتم: پروردگارا! آیا آنها اوصیای پس از من هستند؟ ندا آمد که ای محمد! آنها اولیا و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من بر خلائق پس از تو هستند و آنها اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق من پس از تو می‌باشند، به عزت و جلالم سوگند که به واسطه ایشان دینم را چیره و کلمه‌ام را بلند می‌نمایم و توسط آخرین آنها زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و مشرق و مغرب زمین را به تملیک او در می‌آورم و باد را مسخر او می‌کنم و گردنکشان سخت را رام او می‌سازم و او را بر نردبان ترقی بالا می‌برم و با لشکریان خود یاریش می‌کنم و با فرشتگانم به او مدد می‌رسانم تا آنکه دعوتم را آشکار کند و مردمان را بر توحیدم گرد آورد، سپس ملکش را تداوم بخشم و روزگار را در اختیار اولیای خود قرار دهم تا روز قیامت فرا رسد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۲

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّنَا وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.

باب ۲۴ روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نص بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین امام است

(۱) ۱- عبد الرحمن بن سمره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسانی که در دین خدا مجادله و ستیز می‌کنند بر زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند و کسی که در آیات خدا مجادله کند کافر شده است. خدای تعالی فرمود: «تنها کافران در آیات الهی مجادله می‌کنند و گردش آنها در شهرها تو را نفریبد»؛ «۱» و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند بر خدا دروغ بسته است؛ و هر کس بدون داشتن علم و آگاهی فتوا دهد ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت می‌کنند؛ و هر بدعتی گمراهی است و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۳

هر ضلالتی به آتش ختم می‌شود، (۱) عبد الرحمن بن سمره گوید: گفتم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بنما، فرمود: ای سمره! هر گاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردید، بر تو باد که همراه علی بن ابی طالب باشی که او امام امت و خلیفه من بر ایشان است و او فاروقی است که به واسطه او بین حق و باطل تمیز می‌دهند، هر کس از او پرسد پاسخش را دهد و کسی که از او هدایت جوید هدایتش فرماید و کسی که خواستار حق باشد آن را نزد او می‌یابد و کسی که هدایت را بجوید نزد او بدان خواهد رسید؛ و هر که بدو پناه برد ایمنش سازد و هر کس دامن او گیرد نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند هدایتش کند. ای پسر سمره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد هلاک خواهد شد، ای پسر سمره! علی از من است و روح او از روح من و طینت او از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم فاطمه سیده بانوان عالم از اولین و آخرین است و دو امام امت و دو سید جوانان بهشت حسن و حسین و نه تن از ائمه از فرزندان حسین هستند و نهمین آنها قائم امت من است که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۴

(۱) ۲- عبد الله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: خدای تعالی بر زمین نگاهی افکند و مرا از آن میان برگزید و پیامبر گردانید، سپس دوم بار نظری افکند و علی را برگزید و او را امام گردانید، سپس به من فرمان داد که او را برادر و ولی و وصی و خلیفه خود سازم، پس علی از من است و من از علی، و او شوهر دخترم فاطمه و پدر دو سبطم حسن و حسین است، بدانید که خدای تعالی مرا و ایشان را حجت‌های بر بندگانش قرار داده است و از فرزندان حسین امامانی را قرار داده است که به امر من قیام کنند و وصیت مرا نگهدارند و نهمین آنها قائم اهل بیت و مهدی امت است که در شمایل و اقوال و افعال شبیه‌ترین مردم به من است، او پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه‌کننده ظهور کند و دین خدای تعالی را چیره گرداند و به یاری خدا و نصرت ملائکه خدا مؤید باشد، زمین را از عدل و داد آکنده سازد همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. ترجمه کمال‌الدین ج ۱، باب ۴۸۴، روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نص بر قائم علیه السلام و اینکه او دوازدهمین امام است ص: ۴۸۲

(۲) ۳- امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله علیهم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۵

اجمعین روایت کند که فرمود: جبرئیل از رب العزة جل جلاله برایم حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که هیچ معبودی جز من نیست و محمد بنده و فرستاده من است و علی بن ابی طالب جانشین من است و ائمه‌ای که از فرزندان او هستند حجت‌های منند، او را به رحمت خود به بهشت داخل می‌سازم و به عفو خود او را از آتشم نجات می‌بخشم و همسایگی خود را برای او مباح می‌گردانم و کرامتم را بر او واجب می‌گردانم و نعمتم را بر او تمام ساخته و او را از خاصان و خالصان خود قرار می‌دهم، اگر مرا ندا کند به او لبیک می‌گویم و اگر مرا بخواند اجابتش می‌کنم و اگر از من درخواست کند به او می‌بخشم و اگر خاموش باشد به او ابتدا می‌کنم و اگر بد کند به او رحمت می‌آورم و اگر از من فرار کند او را می‌خوانم و اگر باز گردد او را می‌پذیرم و اگر در خانه‌ام را بکوبد آن را می‌گشایم، و هر کس گواهی ندهد که من معبود یکتا هستم یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که محمد بنده و رسول من است یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که علی بن ابی طالب جانشین من است یا بدان شهادت دهد اما گواهی ندهد که امامان از فرزندان او حجت‌های من هستند به تحقیق که چنین شخصی نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتابهای من کافر شده است و اگر قصد مرا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۶

کند محبوبش می‌کنم (۱) و اگر از من درخواست کند محرومش می‌سازم و اگر مرا ندا کند ندایش را نمی‌شنوم و اگر مرا بخواند دعایش را استجابت نمی‌سازم و اگر به من امید بندد ناامیدش می‌گردانم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگانم ستم نمی‌کنم.

آنگاه جابر بن عبد الله انصاری از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا! ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سید جوانان بهشت، سپس سید العابدین در زمانش علی بن الحسین، سپس محمد بن - علی الباقر- و تو ای جابر او را درک می‌کنی و آن هنگام که او را دیدی سلام مرا بدو برسان- سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، سپس علی بن موسی الرضا، سپس محمد بن علی التقی، سپس علی بن محمد النقی، سپس حسن بن علی الزکی، سپس فرزند او قائم به حق مهدی ائمت کسی که او زمین را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از جور و ظلم شده باشد، ای جابر! آنان جانشینان و اوصیاء و اولاد و عترت من هستند، کسی که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است و کسی که ایشان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، به واسطه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۷

ایشان است که خداوند آسمان را نگاه داشته که بر زمین نیفتد مگر به اذن او و به سبب ایشان است که خداوند زمین را حفظ کرده که اهلش را نلرزاند.

(۱) ۴- امام صادق از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمود: پس از من دوازده امامند که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است آنان جانشینان و اوصیاء و اولیای من و حجتهای الهی بر ائمت پس از من می‌باشند کسی که مقرر به ایشان باشد مؤمن است و کسی که منکر ایشان باشد کافر است.

(۲) ۵- اصبع بن نباته گوید: روزی علی علیه السلام دست حسین علیه السلام را گرفته بود و بر ما وارد شد و می‌گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا بدین گونه گرفته بود و بر جمعیت ما در آمد و می‌گفت: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این برادر من است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، من

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۸

می‌گویم: (۱) بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این فرزند من است و او امام و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، بدانید که به او ستم می‌شود همچنان که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من ستم شد، و پس از فرزند من حسن، بهترین خلائق و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می‌شود، بدانید که او و اصحابش از سروران شهداء در روز قیامت هستند، و پس از حسین نه تن از صلب او خلفای خدا در زمین و حجتهای او بر بندگانش و امانت او بر وحیش می‌باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متقین با ایشان است، و نهمین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطه او زمین را نورانی می‌کند از آن پس که از ظلمت آکنده باشد، و قسم به خدایی که برادر من محمد را به نبوت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب وحی آسمانی است که بر زبان جبرئیل روح الامین جاری شده است و من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که از آن حضرت از امامان پس از او پرسش شد و به سؤال کننده فرمودند:

سوگند به آسمانی که صاحب بروج است عدد ائمه به تعداد بروج است، و قسم به پروردگار شبها و روزها و ماهها که عدد ائمه به تعداد ماههاست. سؤال کننده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۸۹

گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستشان را بر سرم نهادند و فرمودند:

اولین آنها این است و آخرین ایشان مهدی است هر که آنان را به ولایت برگزیند مرا ولی ساخته است و هر که آنان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که کینه ایشان را داشته باشد کینه مرا به دل گرفته است و هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است، به واسطه ایشان است که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگانش را روزی می‌دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می‌بارد و برکات زمین را بیرون می‌آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمه مسلمانان و موالی مؤمنانند.

(۲) ۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که فرمودند: هر که دوست دارد که به دین من متمسک شود و پس از من در کشتی نجات سوار شود باید که به علی بن ابی طالب اقتدا کند و دشمنش را دشمن بدارد و دوستش را دوست بدارد که او وصی من و جانشین من بر امتم در حیات و ممات من است، و او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۰

(۱) قول او قول من و امر او امر من و نهی او نهی من است، و پیرو او پیرو من و یاور او یاور من و فرو گزار او فرو گزار من است. سپس فرمود: هر که پس از من با علی مفارقت کند مرا نخواهد دید و من نیز روز قیامت او را نخواهم دید، و هر که با علی مخالفت کند خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او را آتش قرار داده است و آن بد جایگاهی است، و کسی که علی را فرو گزارد خداوند او را در روزی که بر وی در آید فرو خواهد گذاشت، و هر که علی را نصرت کند خداوند او را در روز قیامت نصرت نماید و حجّتش را هنگام بازخواست تلقین وی فرماید، سپس فرمود: حسن و حسین دو امام امت من پس از پدرشان و سید جوانان اهل بهشت هستند و مادرشان سرور زنان عالم و پدرشان سرور اوصیاء هستند، و از فرزندان حسین نه تن امامند که نهمین آنها قائم از فرزندان من است طاعت آنان طاعت من و معصیت ایشان معصیت من است، از منکرین فضل و ضایع کنندگان حرمت او به خدا شکایت می‌کنم و خداوند بهترین ولی و ناصر برای عترتم و ائمه امتم می‌باشد و بهترین منتقم از منکرین ایشان است وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

(۲) ۷- امام رضا از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۱

روایت کند که فرمود: من سید مخلوقات خدای تعالی هستم، و من از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش و همه ملائکه مقربین و انبیاء و رسولان الهی برترم و من صاحب شفاعت و حوض شریفم و من و علی دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را بشناسد خدای تعالی را شناخته است و کسی که ما را انکار کند خدای تعالی را انکار کرده است و دو سبط این امت و سید جوانان بهشت یعنی حسن و حسین از فرزندان علی است، و از فرزندان حسین نه امام خواهد بود که طاعت ایشان طاعت من و معصیت آنها معصیت من است، نهمین آنان قائم و مهدی ایشان است.

(۱) ۸- علی بن حسن «۲» سائح گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پدرم از آباء بزرگوارشان از رسول خدا روایت کند که به علی بن ابی طالب فرمودند: ای علی! تو را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و بغض تو را در دل نمی‌گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و ولایت

(۲) فی بعض النسخ «علی بن الحسین».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۲

تو را نپذیرد مگر مؤمن، و با تو دشمنی نکند مگر کافر، (۱) عبد الله بن مسعود برخاست و گفت: ای رسول خدا! در زمان حیات تو

علامت ناپاکی ولادت و کافر را به واسطه داشتن بغض علی و دشمنی‌اش با او شناختیم، علامت کسی که ولادتش ناپاک است و کافر پس از شما چیست؟ آنگاه که به زبان اظهار اسلام کرده و مکنون باطن خود را مخفی می‌دارد، فرمود: ای ابن مسعود! علی بن - اُبی طالب پس از من امام شما و جانشین من بر شماست و آنگاه که او در گذرد فرزندانم حسن امام شما پس از او و جانشین من بر شماست، و چون در گذرد فرزندانم حسین امام شما پس از اوست و جانشین من بر شماست، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری ائمه شما و خلفای شما بر شما هستند و نهمین آنها قائم امت من است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که پر از جور و ظلم شده باشد، ایشان را دوست نمی‌دارد مگر کسی که ولادتش پاکیزه باشد و کینه آنها را به دل نمی‌گیرد مگر کسی که ولادتش ناپاک باشد، و با ایشان موالات نکند مگر مؤمن و معادات نکند مگر کافر، کسی که یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است و کسی که مرا انکار کند خدا را انکار کرده است و هر کس از روی عناد با یکی از ایشان مخالفت ورزد با من مخالفت کرده است و کسی که با من مخالفت کند با خدای تعالی مخالفت ورزیده است، زیرا طاعت ایشان ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۳

طاعت من و طاعت من طاعت خداست (۱) و معصیت آنها معصیت من و معصیت من معصیت خدای تعالی است. ای ابن مسعود! مبدا که در نفس تو در آنچه می‌گویم حرجی داشته باشد که کافر خواهی شد، به عزت پروردگارم سوگند که من در باره علی و امامان از فرزندان او سخنی به گراف و از روی هوای نفس نمی‌گویم، سپس در حالی که دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده بود فرمود:

خدایا خلفا و ائمه پس از من را دوست بدار و دشمنان ایشان را دشمن بدار و یارانشان را نصرت فرما و خاذلان آنان را خوار بدار و زمین را از قائمی از ایشان که حجت توست خالی مگذار که یا آشکار است و یا پنهان و مستور تا دین و حجت و برهان و بینات تو باطل نشود، سپس فرمود: ای ابن مسعود! در این مقام برای شما اموری را گرد آوردم که اگر از آنها مفارقت کنید هلاک خواهید شد و اگر بدان متمسک شوید نجات یابید، وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

(۲) ۹- سلمان فارسی گوید: بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم و حسین بن علی بر دامنش بود و او دو چشمش را می‌بوسید و دهانش را می‌مکید و می‌فرمود: تو

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۴

سروری و پسر سرور! تو امامی و فرزند امام! تو برادر امامی و پدر امامان! تو حججه اللهی و فرزند حجت الله! و پدر حجت‌های نه‌گانه‌ای که از صلب توست و نهمین آنها قائم ایشان است.

(۱) ۱۰- سلمان فارسی گوید: من هنگام بیماری فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل آن حضرت نشسته بودم که فاطمه علیها السلام وارد شد و چون ضعف پدر را دید گریست و اشک بر گونه‌هایش جاری شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فاطمه! برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: ای رسول خدا بر خود و فرزندانم نگرانم که پس از شما تباه شویم، آنگاه دو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غرق اشک شد، سپس فرمود:

ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده است و اینکه او نیستی را برای همه خلقش حتم کرده است، و اینکه خدای تعالی بر زمین نظری افکند و مرا از میان خلقش برگزید و مرا پیامبر ساخت، سپس دوباره بر زمین نظری افکند و از میان آنها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به تزویج او در آورم و او را ولی و وزیر خود ساخته و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۵

خليفة خود در امتم قرار دهم، (۱) پس پدر تو بهترین انبیاء خدا و رسولان اوست و همسر تو بهترین اوصیاء است و تو از میان اهل

من اوّل کسی هستی که به من ملحق می‌شوی، سپس سوم بار بر زمین نظری افکند و تو و دو فرزندت را برگزید و تو سرور زنان بهشتی و دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان بهشتیند و فرزندان شوهر تو تا روز قیامت اوصیای من هستند و همه آنها هادی و مهدی هستند و اوّلین وصیّ پس از من برادرم علی است و بعد از او حسن و سپس حسین، آنگاه نه تن از فرزندان حسین در درجه من هستند، و در بهشت درجه‌ای نزدیکتر به خدا از درجه من و جدّم ابراهیم نیست. «۱» ای دختر جان! آیا نمی‌دانی که این از کرامت خدا بر توست که شوهرت بهترین امتّم و اهل بیتّم و اقدم مسلمانان و حلیم‌ترین و دانشمندترین ایشان است. به دنبال این سخنان، فاطمه علیها السّلام شاد شد و به واسطه سخنان رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و سلّم خرسند گردید. سپس فرمود: ای دختر جان! برای شوهر تو مناقبی است: ایمان او به خدا و رسولش مقدّم بر ایمان دیگران است و هیچ کس از امتّم در این مناقبت بر او پیشی ندارد. و دیگر علم او به کتاب خدای تعالی و سنّتّم است، و در میان امتّم هیچ کس غیر او

(۱) و فی بعض النسخ:

من درجتی و درجه‌ی اخی. ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۶

نیست که همه علوم مرا بداند (۱) و خدای تعالی علمی به من آموخته که به دیگری تعلیم نداده است و به ملائکه و رسولانش علمی آموخته که من آن را می‌دانم و خداوند فرمان داده است که آن را به علیّ بیاموزم و من چنین کرده‌ام و در میان امتّم هیچ کس نیست که جمیع علم و فهم و حکمتّم را بداند جز علی، و تو ای دختر جان! همسر اویی و دو فرزند او حسن و حسین دو سبط منند و آن دو، دو سبط امتّم می‌باشند. و دیگر امر به معروف و نهی از منکر اوست و خدای تعالی به او حکمت و فصل الخطاب ارزانی فرموده است. ای دختر جان! ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی به ما شش خصلت عطا فرموده است که به هیچ کس از اوّلین و آخرین ارزانی نفرموده است: پیامبر ما سرور انبیا و مرسلین است و او پدر توست، وصیّ ما سرور اوصیاست و او شوهر توست و شهید ما سرور شهداست و او حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر توست، فاطمه علیها السّلام گفت: ای رسول خدا! آیا او سیدّ شهادی است که همراه او کشته شدند؟ فرمود: خیر، بلکه او سرور شهیدان اوّلین و آخرین به غیر از انبیا و اوصیاست، و جعفر بن ابی طالب که دارای دو بال است و در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند و دو فرزند تو حسن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۷

و حسین که دو سبط امتّم و سرور جوانان اهل بهشتند (۱) و قسم به خدایی که جانم در دست اوست مهدیّ این امت از ماست، کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

فاطمه علیها السّلام گفت: از اینان که نام بردی کدامشان افضل است؟ فرمود: علیّ پس از من افضل امتّم می‌باشد و پس از علیّ و تو و دو فرزند و سبطم حسن و حسین و اوصیای از اولاد این فرزندانم - و به حسین اشاره کرده و فرمودند مهدی از آنهاست - افضل اهل بیتّم حمزه و جعفر هستند، ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را بر دنیا برای ما اختیار کرده است، سپس رسول خدا صلیّ الله علیه و آله و سلّم بر فاطمه و شوهر و فرزندانش نگرستند و فرمودند: ای سلمان! خدا را گواه می‌گیرم که من با کسی که با اینان در آشتی باشد آشتی و با کسی که با آنان در جنگ باشد در جنگم، آنان در بهشت هم درجه منند، سپس به علی علیه السّلام رو کرده و فرمودند:

برادرم! تو بعد از من میمانی و از قریش سختی خواهی دید، آنها علیه تو متحد شده و بر تو ستم روا می‌دارند، اگر یارانی یافتی با آنها جهاد کن و به همراهی موافقان با مخالفان خود کارزار کن، و اگر یارانی نیافتی صبر پیشه ساز و دست نگهدار و خود را به هلاکت مینداز که نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۸

برای تو در هارون اسوه نیکویی است، (۱) زیرا قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود که او را بکشند، پس بر ستم قریش و همدستی آنها علیه خودت صبر پیشه ساز که تو به منزله هارون و پیروان اوایی و آنها به منزله گوساله و پیروان آنند.

ای علی! خدای تعالی به فرقت و اختلاف در این امت حکم کرده است و اگر می‌خواست همه را هدایت می‌کرد تا به غایتی که حتی دو نفر از این امت مختلف نشوند و در هیچ امر او منازعه نکنند و مفضول منکر فضل فاضل نشود و اگر می‌خواست در فرستادن عذاب تعجیل می‌فرمود و وضع را تغییر می‌داد تا ظالم تکذیب شود و معلوم گردد که گردش حقّ به کجاست و لیکن خداوند دنیا را سرای اعمال قرار داده است و آخرت را دارالقرار تا آنان که بد کردند کیفر کار خود ببینند و آنان که نیکی کردند پاداش خوب بیابند، سپس علی علیه السلام فرمود:

الحمد لله شکرًا علی نعمائه و صبرًا علی بلائه.

(۲) ۱۱- علی بن عاصم گوید: امام جواد از آباء بزرگوارشان از امام

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۴۹۹

حسین علیهم السلام روایت کند که فرمود: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم و ابی بن کعب نزد ایشان بود رسول خدا فرمود: مرحبا بر تو ای ابا عبد الله! ای زینت آسمانها و زمین! ابی گفت: ای رسول خدا چگونه غیر شما می‌تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟ فرمود: ای ابی! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث فرمود حسین بن علی در آسمان بزرگتر است تا در زمین، زیرا که بر یمین عرش نوشته است: چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای عزّت و فخر و علم و ذخر، و چرا چنین نباشد؟ و خدای تعالی در صلب او نطفه‌ای پاکیزه و مبارکه و زکیه ترکیب کرده است، پیش از آنکه مخلوقی در ارحام یا نطفه‌ای در اصلاّب یا شب و روزی باشد و به او دعاهایی تلقین شده است که هیچ مخلوقی آن دعاها را نخواند مگر آنکه خدای تعالی او را با وی محشور کند و در آخرت شفیع او گردد و گرفتاری او را برطرف و قرضش را بدان ادا کند و کارش را آسان سازد و راهش را روشن نماید، و او را بر دشمنش نیرومند گرداند و آبرویش را نبرد، ابی گوید: یا رسول الله! این دعاها چیست؟ فرمود: هنگامی که از نماز فارغ شدی در حالی که نشسته‌ای می‌گویی:

«اللهم انی أسألك بکلماتک و معاهد عرشک و سگان سمواتک و انبیائک و رسلک ان

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۰

تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فأسألك أن تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أن تجعل لی عسری یسرا»

(۱) که خدای تعالی کارت را تسهیل می‌کند و به تو شرح صدر عطا می‌کند و شهادت

لا إله إلا الله

را هنگام مرگ تلقین تو خواهد کرد. ابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این نطفه‌ای که در صلب حبیبم حسین است چیست؟

فرمود: مثل آن نطفه مثل ماه است و آن نطفه تبیین و بیان است، هر که از او پیروی کند هدایت یافته است و هر که او را نشناسد گمراه است، گفت نامش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی است و دعایش این است:

«یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغمّ و یا فارح الهمّ و یا باعث الرّسل و یا صادق الوعد»

کسی که این دعا را بخواند خدای تعالی او را با علی بن الحسین محشور فرماید و به بهشت رهبریش کند.

ابی گوید: ای رسول خدا! آیا او وصی یا خلیفه‌ای دارد؟ فرمود: آری، برای او موارث آسمانها و زمین است، گوید: ای رسول خدا!

معنی موارث آسمانها و زمین چیست؟ فرمود: قضاء به حقّ و حکم با دیانت و تعبیر خواب و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۱

بیان چیزهایی که خواهد بود، (۱) گفت: اسم او چیست؟ فرمود: نامش محمد است و ملائکه آسمان با او الفت دارند و در دعایش می‌گویند:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ وَوَدَّ فَاغْفِرْ لِي وَ لِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَ شِيعَتِي وَ طَيْبِ مَا فِي صُلْبِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»
و خداوند در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه زکيه‌ای قرار داد و جبرئیل مرا خبر داد که خدای تعالی این نطفه را پاکیزه ساخته و آن را جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضیه قرار داده است، او پروردگارش را می‌خواند و در دعایش می‌گوید:
«يَا دَيَّانَ غَيْرِ مَتَوَانَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّبَارِ وَقَاءً، وَ لِهَمِّ عِنْدِكَ رِضَاءً، فَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَ يَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَ اقْضِ دِيُونَهُمْ، وَ اسْتِرْ عَوْرَاتِهِمْ، وَ هَبْ لَهُمُ الْكِبَائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّمِيمَ وَ لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ، اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ فَرَجًا»

و کسی که این دعا را بخواند خداوند او را سپید روی با جعفر بن محمد محشور ساخته و در بهشت خود جای دهد.
ای ابی! خدای تعالی با این نطفه، نطفه زکيه مبارکه پاکیزه‌ای را ترکیب فرمود و رحمتش را بر آن فرو فرستاد و آن را موسی نامید و امام گردانید. ابی گویند: ای رسول خدا! آیا همه آنان یک دیگر را وصف کرده و تناسل کرده و از ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۲

یک دیگر ارث می‌برند و بعضی اوصاف بعضی دیگر را بیان می‌کنند؟ (۱) فرمود:
جبرئیل آنها را برای من از جانب ربّ العالمین وصف کرده است، گویند: آیا برای موسی غیر از دعای پدرانش دعائی هست؟ فرمود: آری، او در دعایش می‌گوید:

«يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَ يَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، وَ يَا فَالِقَ الْحَبِّ [وَ النَّوَى]، وَ يَا بَارِيَّ النَّسَمِ وَ مَحْيِيَ الْمَوْتِ وَ مَمِيتَ الْأَحْيَاءِ، وَ يَا دَائِمَ الثَّبَاتِ، وَ مَخْرَجَ الثَّبَاتِ، افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»

کسی که این دعا را بخواند خداوند حوائجش را بر آورد و روز قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کند، و خداوند در صلب او نطفه پاکیزه زکيه مرضیه‌ای را ترکیب فرمود و آن را علی نامید و خدای تعالی علم و حکمت او را پسندیده است و او را حجتی برای شیعیانش قرار داده است و در روز قیامت بدو احتجاج کنند و او را دعائی است که آن را می‌خواند:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِي الْهُدَى وَ ثَبِّتْنِي عَلَيْهِ، وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِنًا آمِنًا مِنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ وَ لَا حَزْنَ وَ لَا جَزَعٍ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ»
و خدای تعالی در صلب او نطفه مبارکه پاکیزه زکيه مرضیه‌ای قرار داد و آن را محمد بن علی نامید و او شفیع شیعیانش و وارث علم جدش می‌باشد او را علامتی روشن و حجتی ظاهر است، هنگامی که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۳

متولد شود می‌گوید: (۱) »

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

« و در دعایش می‌گوید:

«يَا مَنْ لَا- شَبِيهَ لَهُ وَ لَا- مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا- إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا- خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تَفْنَى الْمَخْلُوقِينَ وَ تَبْقَى أَنْتَ، حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ، وَ فِي الْمَغْفَرَةِ رِضَاكَ»

کسی که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیعش باشد. و خدای تعالی در صلب او نطفه‌ای را ترکیب فرمود نه باغی و نه طاغی، بلکه نیک و مبارک و طیب و طاهر است و آن را علی نامید و لباس سکینه و وقار بر او پوشانید و در او علوم و اسرار و هر چه که مکتوم بود به ودیعه نهاد، هر که او را ملاقات کند و در دلش چیزی باشد او را از آن آگاه کند و از دشمنش بر حذر دارد و در دعایش می‌گوید:

«یا نور یا برهان، یا منیر یا مبین یا ربّ اکفنی شرّ الشّور و آفات الدّهور، و أسألک النّجاة یوم ینفخ فی الصّور»

کسی که این دعا را بخواند علی بن محمّد شفیع او خواهد بود و او را به بهشت رهبری کند. و خدای تعالی در صلب او نطفه‌ای ترکیب کرد و آن را حسن بن علی نامید و او را نور بلاد و خلیفه زمین و عزّت امت و هادی و شفیع شیعیان و عذابی برای مخالفان و حجتی برای دوستان و برهانی برای مأمومانش قرار داد و در دعایش می‌گوید:

«یا عزیز العزّ فی عزّه، یا عزیزا عزّنی بعزّک و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۴

ایدنی بنصرک و أبعده عنی همزات الشّیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد»

(۱) هر که این دعا را بخواند خداوند او را با حسن بن علی محشور فرماید و از آتش نجات دهد گر چه مستحقّ آن باشد. و خدای تعالی در صلب حسن نطفه مبارک و پاکیزه و زکیه و طاهره و مطهره‌ای ترکیب فرمود که هر مؤمنی که خداوند پیمان ولایت از او گرفته است از آن خشنود است و هر منکری بدان کافر است، و او امامی است تقی و نقی و نیکوکار و مرضی و هادی و مهدی و او اوّل و آخر عدالت است، خدای تعالی را تصدیق کند و خداوند نیز سخن او را تأیید فرماید، آنگاه که دلائل و نشانه‌های آشکار شود از زمین تهامه ظهور کند و برای او در طالقان گنجهایی است نه از طلا و نقره بلکه از اسبانی تنومند و نیکو و مردانی شناخته شده و نامدار، خدای تعالی برای او از اقصی نقاط بلاد سیصد و سیزده تن به عدد اصحاب بدر گرد آورد و به همراه او صحیفه مختمه‌ای است که در آن شماره اصحابش به نام و نسب و محلّ سکونت و شغل و زبان و کنیه آنان ثبت است، در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۵

جنگها حمله‌ور و در پیروی از وی کوشانید.

(۱) ابی گوید: ای رسول خدا دلایل و نشانه‌های چیست؟ فرمود: او را علمی است که چون وقت خروجش نزدیک شود خود به خود منتشر شده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می‌کند: ای ولیّ خدا! به در آی و دشمنان خدا را نابود ساز، و او را دو رایت و علامت و نیز شمشیری در غلاف است و چون وقت خروجش نزدیک شود آن شمشیر از غلاف به در آمده و خدای تعالی آن را گویا ساخته و ندا می‌کند: ای ولیّ خدا! به در آی که دیگر روا نیست از دشمنان خدا دست برداری و او نیز خروج می‌کند و دشمنان خدا را هر جا که بیند نابود می‌سازد و حدود الهی را اقامه کرده و حکم خدا را جاری می‌سازد، او خروج می‌کند در حالی که جبرئیل از راست و میکائیل در سمت چپ اوست و شعیب و صالح جلودار اویند، و به زودی آنچه را که می‌گویم به یاد خواهید آورد و امرم را به خدای تعالی وامی‌گذارم اگر چه پس از حینی باشد. ای ابی! خوشا به حال کسی که معتقد بدو باشد، خداوند به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه آنها را از هلاکت نجات بخشد و بهشت را به رویشان بگشاید، مثل آنان در زمین مثل مشک است که بوی خوشش پراکنده می‌شود و هرگز متغیّر نمی‌گردد و مثل

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۶

ایشان مانند مثل ماه منیر است که نورش هرگز خاموش نمی‌شود. (۱) ابی گوید: ای رسول خدا! خدای تعالی چگونه حال این ائمه را بیان فرموده است: فرمود:

خدای تعالی دوازده مهر و دوازده صحیفه بر من فرو فرستاد و نام هر امامی بر مهر او و صفتش در صحیفه اوست. درود خدا بر او و بر همگی ایشان باد.

(۲) ۱۲- از حسین بن علی علیهما السّلام روایت است که فرمود: من و برادرم بر جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شدیم و آن حضرت مرا بر یک زانو و برادرم را بر زانوی دیگرش نشانید، سپس ما را بوسید و گفت: پدرم به قربان شما دو امام

شایسته باد! خدای تعالی شما را از وجود من و پدرتان اختیار کرد و ای حسین! خداوند از صلب تو نه امام برگزید که نهمین آنها قائم ایشان است و همه آنها در فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرند.

(۳) ۱۳- جابر بن عبد الله انصاری گوید: بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۷

مقابل او لوحی بود که اسماء اوصیای از فرزندان او در آن بود، آنها را بر شمردم دوازده تن بودند و آخرین آنها قائم بود، سه تن از آنان محمد و چهار تن از ایشان علی نام داشتند. صلوات خداوند بر همگی آنان باد.

(۱) ۱۴- حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از آباء بزرگوارش از رسول خدا روایت کند که سه بار فرمودند: مژده باد بر شما! مثل امتم مانند باران است که معلوم نیست اول آن بهتر است یا آخر آن، و مثل امتم مانند مثل باغی است که سالی گروهی از آن طعام برگیرند و سالی دیگر گروهی دیگر، شاید آخر آن گروهی باشد که از دریا عریض تر و طول و فرع آن عمیق تر و پربارتر باشد! و چگونه امّتی هلاک شود که من اول ایشان باشم و پس از من اوصیای دوازده گانه من که از سعدها و اولی الالباب هستند و عیسی بن مریم آخرینشان باشد، لکن در این میان گروهی خود روی هلاک شدند که از من نیستند و من نیز از آنها نمی‌باشم.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۸

(۱) ۱۵- سلیم بن قیس هلالی گوید: از عبد الله بن جعفر طیار شنیدم که می‌گفت:

من و حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم و حدیثی را که ما بین آنها رفته بود یاد می‌کرد و اینکه به معاویه بن - ابی سفیان گفته است که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: من از مؤمنان بر خودشان اولی هستم، سپس برادر من علی اولای به مؤمنان از خودشان است و آنگاه که شهید شود حسن اولای به مؤمنان از خودشان است، سپس فرزند من حسین اولای به مؤمنان از خودشان است و چون شهید شود، فرزندش علی اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای علی! او را خواهی دید، سپس فرزندش محمد بن علی اولای به مؤمنان از خودشان خواهد بود و تو ای حسین او را خواهی دید، سپس دوازده امام را کامل گردانید و نه تن آنها از فرزندان حسین هستند. عبد الله بن جعفر گوید: سپس از حسن و حسین صلوات الله علیهما و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه برایم شهادت دادند، سلیم بن قیس گوید: من از سلمان و ابو ذر و مقداد و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۰۹

اسامه بن زید نیز این حدیث را شنیدم و آنها هم گفتند که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند.

(۱) ۱۶- مسروق گوید: روزی نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و مصاحف خود را بر او عرضه می‌داشتیم که جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش نکرده است که چند خلیفه پس از او خواهد بود؟ او گفت: تو نوجوانی و پیش از تو کسی این سؤال را از من نکرده است، آری پیامبر ما به ما سفارش کرده است که بعد از او دوازده خلیفه به عدد نقبای بنی اسرائیل خواهد بود.

(۲) ۱۷- قیس بن عبید گوید: ما در حلقه‌ای که عبد الله بن مسعود نیز در آن بود نشسته بودیم و یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبد الله است؟ عبد الله بن - مسعود گفت: من عبد الله هستم، گفت: آیا پیامبر شما نگفته است که خلفای پس از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۰

او چند نفرند؟ گفت: آری، دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

(۱) ۱۸- أبو القاسم بن عتاب به طرق عدیده از قیس بن عبید روایت کند که ما در مسجد نشسته بودیم و عبد الله بن مسعود نیز با ما بود، آنگاه یک اعرابی آمد و گفت: آیا عبد الله بن مسعود در میان شماست؟ او گفت: آری من عبد الله هستم تو چه می‌خواهی؟ گفت: ای عبد الله آیا پیامبر شما از تعداد خلفا به شما خبر داده است؟ او گفت: سؤالی پرسیدی که از زمانی که به عراق آمده‌ام

کسی آن را نپرسیده است، آری، دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل. ابو عروبہ در حدیثش گوید که گفت: آری به عدد نقباء بنی اسرائیل. جریر از اشعث از ابن-مسعود از پیامبر روایت کند که فرمود: خلفاء پس از من دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل است.

(۲) ۱۹- جابر بن سمره گوید: همراه پیامبر بودم شنیدم می‌فرمود: پس از من

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۱

دوازده امیر خواهد بود، آنگاه صوتش را مخفی کرد، به پدرم گفتم: رسول خدا چه چیز را مخفی کرد؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

(۱) ۲۰- جابر بن سمره گوید: به همراه پدرم به مسجد آمدیم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه می‌خواند و شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، سپس صدایش را آهسته کرد و من ندانستم که چه می‌گوید، به پدرم گفتم: چه فرمود: گفت: فرمود: همه آنان از قریش هستند.

(۲) ۲۱- جابر بن سمره گوید: نزد پیامبر بودیم و فرمود: ولایت این امت را دوازده نفر عهده‌دار خواهند بود، مردم فریاد کشیدند و من نشنیدم چه فرمود، به پدرم که نزدیک‌تر از من به رسول خدا بود گفتم: رسول خدا چه فرمود؟ گفت:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۲

فرمود: همه آنها از قریش هستند و مثل هیچ یک از آنها دیده نشده است.

شیخ صدوق فرماید: من طرق این حدیث را از طریق عبد الله بن مسعود و از طریق جابر بن سمره در کتاب «النص علی الائمه الاثنی عشر بالامامه» نقل نموده‌ام.

(۱) ۲۲- مکحول گوید که به او گفتند: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ مکحول گوید: آری و لفظ دیگری را هم گفت.

(۲) ۲۳- جابر بن سمره گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، آنگاه کلمه‌ای فرمود که من آن را نفهمیدم و از مردم پرسیدم، گفتند: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

(۳) ۲۴- جابر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیوسته کار امت من روشن

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۳

خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه در گذرند و همه آنها از قریش خواهند بود.

(۱) ۲۵- سلیم بن قیس هلالی گوید: در خلافت عثمان علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم و جماعتی هم حدیث می‌گفتند و به مذاکره علم و فقه مشغول بودند و ما از قریش و شرف و فضل و سوابق و هجرت آنها یاد کردیم و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلماتی در فضیلت آنها فرموده‌اند همچون «امامان از قریشند» و «مردم پیرو قریشند» و «قریش ائمه عرب است» و «به قریش دشنام ندهید» و «فرد قریشی دو برابر نیروی دیگران را دارد» و «کسی که قریش را دشمن بدارد خدا او را دشمن می‌دارد» و «کسی که خواری قریش را بخواهد، خداوند او را خوار سازد» و آنها هم از انصار و فضل و سوابق و یاری کردن ایشان یاد کردند و اینکه خدای تعالی در کتابش ایشان را ثنا فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلتشان را بیان فرموده است و گفتار آن حضرت را در باره سعد ابن عباده و غسیل الملائکه را باز گو کرده و چیزی از فضائل ایشان را فروگزار

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۴

نکردند (۱) تا به غایتی که هر قبیله‌ای گفت: فلانی و فلانی از ماست و قریش گفت:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ماست و جعفر و حمزه و عبيده بن الحارث و زيد بن حارث و ابو بكر و عمر و عثمان و سعد و ابو عبيده و سالم و ابن عوف از ما هستند. و هیچ يك از پیشگامان دو قبیله نبود جز آنکه نام آنها را بردند و در آن حلقه بیش از دویست مرد حضور داشتند که از جمله آنان علی بن ابی طالب علیه السّلام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابو ذرّ و هاشم ابن عتبّه و ابن عمر و حسن و حسین علیهما السّلام و ابن عبّاس و محمّد بن ابی بکر و عبد الله بن جعفر بودند. و از انصار ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم ابن التّیّهان و محمّد بن مسلمه و قیس بن سعد بن عباده و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی اوفی و ابو لیلی و پسرش عبد الرحمن بودند، عبد الرحمن که در کنار پدرش نشسته بود پسر بچه‌ای زیبا و امرد بود، ابو الحسن بصری هم به همراهی پسرش حسن که او هم پسر بچه‌ای امرد و زیبا روی و معتدل القامه بود آمد و من به عبد الرحمن بن ابی - لیلی و حسن بصری می‌نگریستم و نمی‌دانستم که کدام يك از آن دو زیباترند ولی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۵

حسن بزرگتر و بلند قامت‌تر بود (۱) و مردم از صبح تا ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان در خانه خود بود و اطلاعی از این مجلس نداشت و علی بن ابی طالب هم ساکت بود و هیچ کلامی نفرمود نه خودش و نه هیچ يك از اهل بیتش.

بعد از آن مردم بدو روی آورده و گفتند: ای ابو الحسن! چرا سخن نمی‌گویی؟

فرمود: هر دو طایفه فضل خود را بیان کرده و حق را گفتند و من ای گروه قریش و ای انصار! از شما می‌پرسم خدای تعالی این فضل را به واسطه چه کسی به شما ارزانی داشته است؟ آیا بخاطر خودتان و فامیل و خاندانتان است یا به واسطه غیر شماست؟ گفتند: این فضل به واسطه محمّد و خاندان او بر ما ارزانی شده و عطا گردیده است، و نه به خاطر خودمان و فامیل و خاندانمان. فرمود: ای گروه قریش و ای انصار! راست می‌گویید، آیا ندانستید که هر خیری که در دنیا و آخرت به شما برسد به واسطه ما اهل بیت است، و نه دیگران و اینکه پسر عموی من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من و اهل بیتم چهارده هزار سال قبل از آنکه خدای تعالی آدم علیه السّلام را بیافریند نوری بودیم که در پیشگاه خدای تعالی ساطع بود و چون آدم را آفرید آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۶

سپس آن را در آن کشتی و در صلب نوح علیه السّلام حمل کرد، (۱) سپس آن را در آتش و در صلب ابراهیم علیه السّلام افکند، سپس همواره خدای تعالی ما را از اصلاّب کریمه به ارحام طاهره و از ارحام طاهره به اصلاّب کریمه پدران و مادران منتقل کرد و هیچ يك از آنان به سفاح و زنا برخورد نکرد».

آنگاه سابقون و پیشگامان و اهل بدر و احد گفتند: آری، آن را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدیم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا هیچ می‌دانید خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم سابق را بر مسبوق تفضیل داده است؟ و آیا می‌دانید هیچ کس از این امت در امر خدا و رسولش بر من سبقت نجسته است؟

گفتند: به خدا چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید این آیات در کجا نازل شده است: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (۱) و «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۲)؟ از پیامبر اکرم از آنها پرسش شد، فرمودند: خدای تعالی آن را در شأن انبیاء و اوصیای آنان نازل فرموده است و من افضل انبیاء و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است» گفتند: بخدا چنین است.

(۲) الواقعة: ۱۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۷

(۱) فرمود: شما را به خدای تعالی سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که این آیات کجا نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۲) و آیه «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» (۳)؟ مردم به رسول خدا گفتند: آیا این آیات خاص بعضی از مؤمنان است و یا آنکه عام است و شامل همه آنها می‌شود؟ و خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آنها اعلام کند و ولایت را برای آنها تفسیر کند همان گونه که صلاة و زکاة و حج آنها را تفسیر کرده است، پس مرا در غدیر خم برای مردم منصوب کرد، آنگاه خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه‌ام بدان تنگی می‌کرد و گمان می‌کردم که مردم مرا تکذیب کنند بعد از آن مرا ترسانید که یا آن را ابلاغ کنم و یا آنکه مرا عذاب خواهد کرد» سپس امر فرمود و ندا کردند

«الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ»

آنگاه برای مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! آیا می‌دانید که خدای تعالی مولای من و مولای مؤمنان است و من از خودشان بر آنها اولی هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود:

(۱) النساء: ۵۹.

(۲) المائدة: ۶۰.

(۳) التوبة: ۱۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۸

(۱) ای علیّ برخیز و من برخاستم، فرمود: هر که من مولای او هستم علیّ مولای اوست، خدایا دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن دار، بعد از آن سلمان فارسی برخاست و گفت: ای رسول خدا! ولای او مانند ولایت کیست؟ فرمود:

ولای او مانند ولایت من است، هر که بر او اولی هستم علیّ نیز بر او اولی است و پس از آن خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و فرمود: «الله اکبر بر تمامت نعمت و کمال نبوت و دین خدای عزّ و جلّ و ولایت علیّ پس از من» آنگاه ابو بکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات خاص علیّ است؟ فرمود: آری در باره او و اوصیای من تا روز قیامت است، گفتند: ای رسول خدا! آنان را برای ما بیان کن، فرمود: علیّ برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امتم و ولیّ هر مؤمنی پس از من است، سپس فرزندان حسن و سپس فرزندان حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری بیایند و قرآن با ایشان است و آنان هم با قرآنند و از قرآن مفارقت نکنند و قرآن هم از آنان جدا نشود تا آنکه در حوض کوثر بر من وارد

(۱) المائدة: ۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۱۹

شوند. (۱) آنگاه همه آنها گفتند: به خدا چنین است و ما هم همه آنچه را که گفتی شنیده‌ایم و بدان گواهی می‌دهیم و بعضی از آنها گفتند: ما بیشتر آنچه را که گفتی حفظ کرده‌ایم ولی همه آن را حفظ نداریم و اینان که حفظ کرده‌اند اخیار و افاضل ما هستند، علیّ علیه السلام فرمود: راست می‌گوئید همه مردم در حافظه برابر نیستند، شما را به خدا سوگند می‌دهم هر که این مطالب

را از رسول خدا شنیده و حفظ کرده است برخیزد و بازگوید، زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار بن یاسر - رضی الله عنهم - برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم و حافظ کلام رسول خدائیم که بر منبر ایستاده بود و تو هم در کنار او بودی و می‌فرمود: ای مردم! خداوند به من فرمان داده است که برای شما امامتان و عهده‌دار امورتان و وصی و خلیفه خود را منصوب کنم، کسی را که خدای تعالی در کتابش طاعت او را واجب ساخته و آن را قرین طاعت خودش و طاعت من قرار داده است، و شما را به ولایت من و ولایت او فرمان داده است و من بخاطر ترس از طعن اهل نفاق و تکذیبشان به خدای تعالی رجوع کردم، اما پروردگارم مرا ترسانید که آن را ابلاغ کنم و إلاً مرا عذاب خواهد کرد، ای مردم! خدای تعالی در کتابش شما را به نماز فرمان داده است و من آن را برای شما تبیین

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۰

کردم (۱) و به زکاه و روزه و حجّ فرمان داده است و من آنها را برای شما تبیین کرده و تفسیر نمودم، و شما را به ولایت فرمان داده است و من برای شما گواهی می‌دهم که آن خاصّ این مرد است - و دستش را بر شانه علی بن ابی طالب نهاد - سپس به دنبال او ولایت از آن دو پسر اوست. سپس به دنبال آنان از آن فرزندان ایشان است که از قرآن مفارقت نمی‌کنند و قرآن نیز از آنان مفارقت ندارد تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند. ای مردم! مفزع و امام و دلیل و هادی شما را پس از خود بیان کردم و او برادرم علی بن ابی طالب است و جایگاه او در میان شما مانند جایگاه من است، پس در امور دین خود از او تقلید کنید و در جمیع امورتان از او اطاعت نمایید که هر چه خدای تعالی به من آموخته و حکمت پروردگار نزد اوست، از او و از اوصیای پس از او پرسش کنید و بیاموزید و به آنان تعلیم ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان باز ننمایید که ایشان همراه حقّند و حقّ نیز همراه ایشان است و از حقّ جدا نشوند و حقّ نیز از آنان زایل نشود». و سپس نشستند.

سلیم گوید: سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۱

تَطْهِيراً» (۱) و من و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرد آورد و کسایی بر روی ما افکند و فرمود: بار الها! اینان اهل بیت و گوشت تن من هستند، آنچه که ایشان را بدرد آورد مرا به درد می‌آورد و آنچه که ایشان را مجروح سازد مرا مجروح ساخته است، پس پلیدی را از ایشان بردار و آنان را پاکیزه ساز. امّ سلمه گفت: یا رسول الله! آیا من نیز از ایشان هستم؟ فرمود: تو بر خیری، اما این آیه در شأن من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان فرزندم حسین نازل شده است و هیچ کس غیر ما در آن مشارکت ندارد. همه گفتند: گواهی می‌دهیم که امّ سلمه به ما نیز چنین گفت و از رسول - خدا علیه السلام هم پرسش کردیم و او نیز حدیث امّ سلمه را برای ما باز گفت.

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که وقتی این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۲) سلمان پرسید:

ای رسول خدا! آیا این آیه عام است و یا خاصّ؟ فرمود: امّا مأموران که در این آیه به آنها فرمان داده شده است عامّه مؤمنان هستند، امّا صادقان آن در خصوص برادرم علی و اوصیای پس از او تا روز قیامت است» گفتند: به خدا

(۱) الاحزاب: ۳۳.

(۲) التوبة: ۱۱۹.

چنین است. (۱) گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که من به رسول - خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در غزوه تبوک گفتم: چرا مرا با کودکان و زنان بر جای گذاشتی؟

فرمود: سامان مدینه به من یا به توست و نسبت تو به من مانند جایگاه هارون به موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست. گفتند: به خدا چنین است، گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید خدای تعالی در سوره حجّ این آیات را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - تا پایان سوره-» (۱) و سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان گواهی و آنان بر مردم گواهند، کسانی که خداوند ایشان را برگزیده و بر ایشان در دین حرج و سختی نهاده و بر ملت پدرتان ابراهیم هستند؟ فرمود: مقصود از آن سیزده تن به خصوص است، و نه همه امت، سلمان گوید: یا رسول الله! آنها را برایم بیان بفرمائید، فرمود: من و برادرم علی و یازده تن از فرزندانم. گفتند: به خدا چنین است.

علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا رسول خدا در آخرین خطبه خود نفرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی - أهل

(۱) یعنی: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ - إلی - وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسِ».

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۳

بیتی - فتمسکوا بهما لئلا تضلوا فإن اللطيف الخبير أخبرني و عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض

«(۱) و عمر بن خطاب خشم آلود برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا همه اهل بیت شما؟ فرمود: خیر، و لکن مقصود اولیای من است که اول آنان برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در میان امت و ولی مؤمنان پس از من است و پس از او فرزندم حسن و پس از او فرزندم حسین و پس از او نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا آنکه در حوض کوثر بر من در آیند. ایشان گواهان خدا در زمین و حجت‌های او بر خلقش و خازنان علم او و معدنهای حکمت او هستند، کسی که از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که نافرمانی ایشان کند نافرمانی خدای تعالی را کرده است. همه گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول خدا چنین فرموده است. سپس این سؤال‌های علی علیه السلام طولانی شد و در همه آنها مردم را به خدا سوگند می‌داد و از آن پرسش می‌کرد تا آنکه به پایان مناقبش و آنچه که رسول خدا فرموده بود رسید و آنها همه را تصدیق کردند و به حق بودن آن گواهی دادند.

(۲) ۲۶- مسروق گوید: از عبد الله پرسیدم آیا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به تو خبر داده است

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۴

که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری دوازده خلیفه که همه از قریشند.

(۱) ۲۷- عبد الله بن عباس گوید: رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: پس از من خلفا و اوصیاء و حجت‌های الهی بر خلق دوازده نفرند که اول آنان برادرم و آخرین ایشان فرزند من است. گفتند: ای رسول خدا برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن - ابي طالب، گفتند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، و سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی کند تا به غایتی که فرزندم مهدی در آن روز ظهور کند و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و پشت سر او نماز خواند و زمین به نورش روشن گردد و حکومتش به شرق و غرب عالم خواهد رسید.

(۲) ۲۸- عبد الله بن عباس گوید: از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: من

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۵

و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاکان و معصومانیم.

(۱) ۲۹- عبد الله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سید التّبیین هستم، و علی بن ابی طالب سید الوصیین، و اوصیای پس از من دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم علیه السلام است.

(۲) ۳۰- امام جواد از پدرش از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به اصحابشان می‌فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن شب برای علی بن ابی طالب و فرزندان یازده گانه پس از اوست.

(۳) ۳۱- معروف خزبوذ گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: رسول- خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مثل اهل بیت من در این امت مثل ستارگان آسمان است،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۶

هر گاه ستاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر ظاهر گردد.

(۱) ۳۲- امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمود: خدای تعالی از روزها روز جمعه و از ماهها ماه رمضان و از شبها شب قدر را اختیار کرد و از میان همه انبیاء مرا اختیار نمود و از میان خاندان من علی را برگزید و او را بر همه اوصیاء برتری داد و از خاندان علی حسن و حسین را برگزید و از خاندان حسین اوصیای از فرزندان او را انتخاب کرد و آنان از قرآن کریم تحریف غالین و نسبت ناروای مبطلین و تأویل مضلین را دفع می‌کنند و نهمین آنان قائم ایشان است و او ظاهر و باطن ایشان است.

(۲) ۳۳- از علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امامان دوازده تن هستند و همه از اهل بیت من می‌باشند خدای تعالی فهم و علم و حکمت مرا به آنان اعطا فرموده و ایشان را از طینت من آفریده است، پس وای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۷

بر کسانی که پس از من بر آنان تکبر کنند و پیوند مرا در میان ایشان قطع کنند، آنها را چه می‌شود؟ خدا شفاعت مرا شامل حالشان نگرداند! (۱) ۳۴- از حسین بن علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چگونه امتی هلاک شود که من و علی و یازده تن از فرزندانم که صاحب آیات و بیناتیم اول آن امتیم و مسیح فرزند مریم آخر آن است؟ آری در این بین کسی هلاک می‌شود که من از او نیستم و او هم از من نیست.

(۲) ۳۵- از علی علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ائمه پس از من دوازده تن هستند که اول ایشان تویی ای علی! و آخر آنها قائمی است که خدای تعالی بر دستهای او مشارق و مغارب زمین را فتح کند.

(۳) ۳۶- از ابن عباس روایت است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۸

می‌فرمود: خدای تعالی را فرشته‌ای است که در دلائل نام دارد و او را شانزده هزار بال است و ما بین هر دو بالش هوائی است که آن هوا به اندازه آسمان تا زمین است، یک روز با خود می‌گفت: آیا فوق پروردگار ما جلّ جلاله چیزی هست؟

خدای تعالی گفتار او را دانست و بالهای او را دو برابر کرد و او دارای سی و دو هزار بال گردید، سپس خدای تعالی به او وحی کرد که پرواز کن و او به اندازه پنجاه سال پرواز کرد و به سر یکی از ستونهای عرش هم نرسید و چون خدای تعالی دانست که او به رنج در افتاده است، بدو وحی کرد که ای فرشته به جایگاه خود بازگرد که من عظیم و برتر از هر عظیمی هستم و برتر از من چیزی نیست و مکانی ندارم و خداوند بالهای او را گرفت و مقامش را در میان صفوف ملائکه زایل ساخت.

و چون حسین بن علیّ علیهما السّلام پنجشنبه شب و در ليله جمعه به دنیا آمد، خدای تعالی به مالک که همان خازن دوزخ باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمّد زاده شده است آتش را بر اهلش خاموش سازد و به رضوان که همان خازن بهشت باشد وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که برای محمّد در دنیا زاده شده است بهشت را آذین بندد و معطر سازد (۱) و خدای

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۲۹

تعالی به حور العین وحی فرمود که به واسطه کرامت مولودی که در دنیا برای محمّد زاده شده است خود را آرایش کنند و به دیدار یک دگر بروند و خدای تعالی به ملائکه فرمان داد که به خاطر مولودی که برای محمّد در سرای دنیا زاده شده است به صفّ ایستاده و خدا را تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر گویند.

و خدای تعالی به جبرئیل علیه السّلام وحی فرمود که به همراه هزار فوج - که هر فوج یک میلیون فرشته است - بر اسبهای ابلق که بر آنها زین و لگام و آراسته به قباب درّ و یاقوت باشند و به همراهی ملائکه‌ای که به آنها روحانیون می‌گویند و در دستانشان طبق‌های نور است، بر پیامبر اکرم محمّد فرود آیند و قدم نورسیده را بدو تهنیت گویند، و بدو خبر داد که ای جبرئیل! من نام او را حسین نهادم، او را تهنیت و تعزیت گوی و به او بگو: ای محمّد! او را شرار امت تو که بر بدترین جنبندها سوارند خواهند کشت، وای بر آن قاتل و وای بر سوق دهنده و رهبر کشنده حسین، من از او بیزارم و او نیز از من بیزار است، زیرا در روز قیامت هیچ کس گنهکارتر از او نیست، در روز قیامت قاتل حسین به همراه مشرکان به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۰

آتش در آیند و اشتیاق آتش به کشنده حسین بیشتر از اشتیاق مطیع خداوند به بهشت است.

(۱) فرمود: در این میان که جبرئیل به آسمان زمین فرود آمد به در دوائیل گذر کرد و در دوائیل بدو گفت: ای جبرئیل! این چه شبی در آسمان است آیا بر اهل دنیا قیامت واقع شده است؟ گفت: خیر، و لکن برای محمّد در دنیا مولودی زاده شده است و خدای تعالی مرا فرستاده است که بدین سبب به او تهنیت گویم، فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به خدایی که ما را آفرید سوگند می‌دهم هنگامی که بر محمّد فرود آمدی سلام مرا بدو برسانی و به او بگویی به حقّ این مولود از پروردگارت بخواهد که از من خشنود گردد و بالها و مقام مرا در میان ملائکه به من باز گرداند، جبرئیل علیه السّلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرود آمد و همان گونه که خدای تعالی فرموده بود بدو تهنیت و تعزیت گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آیا امت من او را خواهد کشت؟ گفت: آری ای محمّد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آنها از امت من نیستند و من از آنها بیزارم و خدای تعالی از آنها بیزار است، جبرئیل گفت: ای محمّد! من هم از ایشان بیزارم. بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بر فاطمه علیها السّلام وارد شد و بر او تهنیت و تعزیت گفت و فاطمه علیها السّلام گریست و گفت: ای کاش او را به دنیا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۱

نیاورده بودم، قاتل حسین در آتش است، (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای فاطمه! من بدان گواهی می‌دهم و لیکن او کشته نشود تا امامی از او بر جای ماند که امامان هادی پس از او از ذریّه او باشند، سپس فرمود: امامان پس از من اینان هستند:

علیّ الهادی و حسن المهتدی و حسین الناصر و علیّ بن الحسین المنصور و محمّد بن - علیّ الشافع و جعفر بن محمّد النّفاع و موسی بن جعفر الأمین و علیّ بن موسی الرضا و محمّد بن علیّ الفعّال و علیّ بن محمّد المؤمن و حسن بن علیّ العلّام و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند القائم علیه السّلام.

آنگاه فاطمه علیها السّلام از گریه باز ایستاد و جبرئیل علیه السّلام داستان آن فرشته و گرفتاری او را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم باز گفت.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسین علیه السلام را در حالی که در میان پارچه‌ای پشمی پیچیده شده بود در دست گرفت و آن را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! به حق این مولود، نه بلکه به حق تو بر او و بر جدش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین فرزند علی و فاطمه در پیشگاه تو قدر و منزلتی است از دردائیل خشنود شو و بالها و مقام او را در میان

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۲

صفوف ملائکه به وی برگردان! (۱) و خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد و آن فرشته را مشمول مغفرت خود قرار داد و بالهای او را به وی برگردانیده و او را در میان صفوف ملائکه قرار داد، و در بهشت آن فرشته به عنوان مولی و بنده حسین فرزند علی و زاده فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شناخته می‌شود.

(۲) ۳۷- سلیم بن قیس هلالی گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشد جز آنکه آن را بر من إقراء و املا فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدای تعالی خواست که فهم و حفظ آن را به من تعلیم دهد و هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی را که بر من املا فرمود و من آن را نوشتم از یاد نبردم و هر چه که خدای تعالی به او آموخته بود از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه که بوده و خواهد بود از طاعت و معصیت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۳

همه را به من آموخت (۱) و من آن را حفظ نمودم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دست خود را بر سینه‌ام نهاد و از خدای تعالی خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور آکنده سازد، چیزی از آنها را فراموش نکردم و آنچه را هم که نوشتم از من فوت نشد، گفتم: ای رسول خدا! آیا می‌ترسی که در آینده فراموش کنم؟ فرمود: بر تو از نسیان و نادانی نمی‌هراسم در حالی که پروردگارت به من خبر داده است که دعای مرا در حق تو و شریکانت که پس از تو خواهند بود اجابت کرده است، گفتم: ای رسول خدا! شریکان من که پس از من خواهند بود چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خدای تعالی آنان را قرین خود و من ساخته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». گفتم: ای رسول خدا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان اوصیای من هستند تا آن که در حوض کوثر بر من در آیند، همه آنان هادی و مهتدی هستند، هر که آنان را فرو گذارد بدیشان ضرر نرساند، ایشان با قرآن هستند و قرآن نیز با آنان و از ایشان مفارقت نکند آنان نیز از قرآن جدا نشوند، به واسطه آنان ائمت یاری شوند و باران بر آنها بیارد و بلا از ایشان دفع گردد و دعایشان مستجاب گردد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۴

(۱) گفتم: ای رسول خدا! نامشان را برایم بازگو، فرمود: این فرزندانم- و دست بر سر حسن گذاشت- سپس این فرزندانم- و دستش را بر سر حسین نهاد- سپس او که بدو علی می‌گویند و در حیات تو متولد می‌شود و سلام مرا به او برسان سپس آنان را تا دوازده کامل گردانید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد! نام ایشان را یکان یکان برایم بازگو، همه را یکان یکان برایم نام برد.

و- به خدا سوگند ای ابا بنی هلال- فرمود: مهدی این ائمت در میان ایشان محمّدی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد، به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت کنند می‌شناسم و اسامی پدران و قبائلشان را نیز می‌دانم.

(۲) ۱- جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: مهدی از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۵

فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است، از نظر خلق و خلق شبیه‌ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است که امتها در آن گمراه شوند، سپس مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

(۱) ۲- امام باقر علیه السّلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی‌ترین امت من خواهد بود.

(۲) ۳- امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا ادراک کند و پیش از قیامش به او اقتدا کرده و از او و امامان هادی پیش از او پیروی کند و از دشمنان ایشان براءت جسته و به خدای تعالی پناه برد، آنان رفقای من و گرامی‌ترین امت من هستند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۶

(۱) ۴- امام صادق از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعین روایت کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است. از نظر خلق و خلق شبیه‌ترین مردم به من است، برای او غیبت و حیرتی است تا به غایتی که مردم از ادیان‌شان گمراه شوند، آنگاه مانند شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

(۲) ۵- امام باقر از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعین روایت کند که فرمود: مهدی از فرزندان من است برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که مردم در آن گمراه شوند. او ذخیره پیامبران عليهم السّلام را خواهد آورد و زمین را پر از عدل و داد کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۷

(۱) ۶- علی علیه السّلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کند که فرمود: برترین عبادت انتظار فرج است.

(۲) ۷- ابن عباس از رسول خدا صلوات الله عليه روایت کند که فرمود: علی بن -أبی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پر از عدل و داد نماید همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد از فرزندان اوست و قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد بدو ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب‌ترند، آنگاه جابر بن -عبد الله انصاری برخاست و پیش آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان توست غیبت دارد؟ فرمود: به خدا چنین است تا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شده و کافران نابود شوند، ای جابر! این امر از امور الهی و سرّی از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است، مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۸

(۱) ۸- امام صادق از پدران بزرگوارشان از علی بن ابی طالب صلوات الله عليهم اجمعین -در ضمن حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ذکر می‌کند- چنین روایت کرده است که رسول خدا به علی فرمود: ای علی! بدان که شگفت‌انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم‌ترین آنها از روی یقین، مردمی هستند که در آخر الزمان خواهند بود پیامبر را ندیده‌اند و از امام نیز محجوبند، اما به سواد که بر بیاضی رقم خورده است ایمان دارند.

(۲) ۱- اصبع بن نباته گوید: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۳۹

رفته و با انگشت بر زمین خط می کشد، گفتم ای امیر المؤمنین چرا شما را اندیشناک می بینم و چرا بر زمین خط می کشید؟ آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟ فرمود: لا و الله، نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته‌ام و لیکن در مولودی اندیشه می کنم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است او مهدی است و زمین را پر از عدل و داد می سازد همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، او را غیبت و حیرتی است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند. گفتم: ای امیر المؤمنین! چنین چیزی واقع خواهد شد؟

فرمود: آری، همان گونه که او آفریده شده دارای غیبت نیز خواهد بود، تو از کجا این امر را می دانی؟ ای اصبع! آنها بهترین این امت به همراه نیکان این عترت خواهند بود، گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند هر چه بخواهد کند که او را ارادت و غایات و نهاییاتی است.

(۱) ۲- و به طرق عدیده از کمیل بن زیاد نخعی روایت است که گفت:

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۰

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به خارج کوفه برد چون به صحرا رسید نفس عمیقی کشید و فرمود: ای کمیل! این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، پس آنچه را که برایت می گویم حفظ کن: مردم سه گونه‌اند: عالم ربّانی و متعلّمی که بر طریق نجات است و پشه‌هایی حقیر که پیروان هر بانگی هستند و به هر طرف که باد بوزد متمایل می شوند آنها به نور

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۱

علم استضاءه نکنند و به رکنی استوار پناهنده نشوند، (۱) ای کمیل! علم از مال بهتر است، علم حافظ توست اما تو باید حافظ مال باشی و مال را بخشش می کاهد اما علم به واسطه انفاق فزونی می یابد، ای کمیل! دوستی دانش دینی است که باید بدان متدین بود، انسان به وسیله آن در دوران حیات خود طاعت خدای تعالی را کسب می کند و پس از وفات نام نیک و ذکر جمیل به دست می آورد در حالی که احسان مالی با زوال مال از بین می رود، ای کمیل! گرد آورندگان مال در دوران زندگانی مرده‌اند، اما دانشمندان مادام که روزگار برقرار است باقی هستند جسمهای ایشان مفقود گردد اما صورتهای آنان در دلها موجود است، های که اینجا علوم بسیاری است- و با دست به سینه خود اشاره فرمودند- اگر به کسانی که بتوانند آن را حمل کنند برخورد کنم، آری رسیده‌ام به کسی که سریع الفهم است اما بر او ایمن نیستم، کسی که ابزار دین را برای دنیا استعمال می کند و به حجتهای الهی علیه خلقش استظهار می جوید و نعمتهای پروردگار را علیه اولیای او بکار می بندد تا ضعیفان او را دوست گیرند و از ولی حق اعراض کنند، یا آنکه مطیع حاملان علم را ملاقات می کنم اما کسی را که بصیرتی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۲

در اطراف و جوانبش نیست (۱) و شعله شک با اولین عارضه شبهه در قلبش فروزان می شود، آگاه باش که نه آن سریع الفهم و نه این بی بصیرت هیچ کدام صلاحیت حمل علم مرا ندارند، یا آنکه کسی را ملاقات می کنم که حریص به لذات دنیاست و آسان به شهوات کشیده می شود، یا دیگری را می بینم که حریص به گردآوری و ذخیره مال دنیاست، این هر دو کس به هیچ وجه از رعایت کنندگان دین نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چهارپایان چراکننده هستند، در چنین شرایطی است که علم با مرگ حاملان آن نابود می شود.

آری ای خدای من! زمین از قیام‌کننده به حجت الهی خالی نمی‌ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت‌های الهی و بینات او باطل نشود و این چقدر است و آنان کجا هستند؟ به خدا سوگند که آنان به لحاظ عدد کم‌اند، اما به لحاظ مرتبه و منزلت بزرگند به واسطه ایشانست که خداوند حجت‌ها و بینات خود را حفظ می‌کند تا آنکه آنها را به نظیران بی‌مثال خود بسپارند و آنان را در دل‌های آنها برویاند، علمی که بر طبق حقایق امور است بر آنان به یکباره وارد می‌شود و با روح یقین مباشرت می‌کنند و آنچه را که ناز پروردگان سخت می‌شمارند بر آنان نرم و ملایم است و به آنچه نادانان از آن استیحاخس دارند مأنوس هستند و با بدنهایی که ارواحشان متعلق به محل‌های اعلی است در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۳

دنیا زندگی می‌کنند، (۱) ای کمیل! آنان خلفای الهی در زمین و دعوت‌گران به دین او هستند، آه که چه شوقی به دیدار ایشان دارم و از خدای تعالی برای خود و آنها استغفار می‌کنم.

و در روایت عبد‌الرّحمن بن جندب در پایان این کلام آمده است: ای کمیل! هر وقت خواستی برگرد.

و ابو احمد قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی در همدان این حدیث را برای من به سند خود از عبد‌الرّحمن بن جندب فزاری از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه بیرون رفتیم و چون به صحرا در آمد نشست و سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! آنچه را که برایت می‌گویم حفظ کن: این دل‌ها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، و دنباله کلام بمانند حدیث مذکور در فوق است، جز آنکه در آن فرموده است: آری ای خدای من! زمین از قیام‌کننده به حجت الهی خالی نمی‌ماند تا حجت‌ها و بینات الهی باطل نشود و در آن فرموده است: «ظاهر مشهور او خاف مغمور» و در پایان آن فرموده است:

«إذا شئت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۴

فقم»

اگر خواستی برخیز.

(۱) و ما را به این حدیث، حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی به سند خود از کمیل بن زیاد چنین خبر داده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و وقتی به صحرا در آمد نشست و نفس عمیقی کشید و آنگاه فرمود: ای کمیل! آنچه برایت می‌گویم حفظ کن، این دل‌ها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، مردم سه دسته هستند: عالم ربّانی و متعلم بر سبیل نجات و پشه‌های بی‌مقدار که پیروان هر بانگی هستند. و همه حدیث را با طول و تفصیل آن تا پایان ذکر کرده است.

و ابو الحسن علی بن عبد‌الله بن احمد اسواری در ایلاق این حدیث را با سند خود برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به ناحیه گورستان کوفه برد و چون به صحرا در آمد نشست،

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۵

آنگاه نفس عمیقی کشید (۱) و فرمود: ای کمیل بن زیاد! این دل‌ها ظروفی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست. و همه حدیث را تا پایان ذکر کرده است.

و ابو الحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ عدل نیز تمامی این حدیث را با سند خود برای من روایت کرده است.

و حاکم ابو محمد بکر بن علی بن محمد بن فضل حنفی شاشی با سندی دیگر این حدیث را برای من از کمیل بن زیاد چنین روایت کرده است: امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و از کوفه خارج شدیم و به گورستان رسیدیم.

و حدیث را ذکر کرده و در آن می‌گوید: آری ای خداوند! زمین از قیام‌کننده به حجت خالی نمی‌ماند که یا ظاهر و مشهور است و یا باطن و مستور تا حجتهای الهی و بینات او باطل نشود و در آخر آن می‌گوید: هر گاه خواستی باز گرد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۶

(۱) و پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - رضی الله عنه - به سند خود این حدیث را از کمیل بن زیاد نقل کرده و در ضمن آن آمده است: بار الها! تو زمین را از قیام‌کننده به حجت خالی نگذاری و او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجتهای الهی و بینات او باطل نشود.

و محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بار الها! زمین از قیام‌کننده به حجت خالی نمی‌ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بینات الهی باطل نشود. و در پایانش فرمود: اگر خواستی برگرد.

و جعفر بن محمد بن مسرور - رضی الله عنه - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کرده است که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: بار الها! تو زمین را از قیام‌کننده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۷

به حجت خالی نمی‌گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بینات الهی باطل نشود.

(۱) و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - به سند خود از کمیل بن زیاد روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی طولانی فرمود: بار الها! تو زمین را از قیام‌کننده به حجت خالی نمی‌گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بینات الهی باطل نشود. و برای این حدیث طرق کثیره‌ای وجود دارد.

(۲) ۳- ابو الطیفیل عامر بن واثله گوید: ما شاهد نماز خواندن بر جنازه ابو بکر بودیم سپس نزد عمر بن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم و ایامی چند نزد او به مسجد آمد و شد می‌کردیم تا آنکه او را امیر المؤمنین نامیدند یک روز که نزد وی نشسته بودیم یکی از یهودیان مدینه که به عقیده آنها از نسل هارون برادر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۸

موسی بود آمد و مقابل عمر ایستاد (۱) و گفت: ای امیر المؤمنین! کدام یک از شما به علوم پیامبرتان و کتاب پروردگارتان داناترید تا سؤالات خود را از او بپرسم؟

راوی گوید: عمر به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد، یهودی گفت: ای علی! تو چنین هستی؟ فرمود: آری، هر چه می‌خواهی بپرس، گفت: من سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم، علی علیه السلام فرمود: چرا نمی‌گویی که هفت سؤال دارم؟ یهودی گفت: من ابتدا از سه چیز پرسش می‌کنم اگر پاسخ صحیح دادی از سه چیز دیگر پرسش می‌کنم و اگر آنها را نیز پاسخ صحیح دادی از آن یکی می‌پرسم، و اگر در آن سه پرسش اول خطا کردی دیگر پرسشی ندارم. علی علیه السلام فرمود: تو از کجا می‌دانی که پاسخ درست است یا خطا؟ راوی گوید: یهودی دست به گریبان خود برد و کتاب عتیقی را از آن بیرون آورد و گفت: این کتاب را از آباء و اجداد خود به ارث برده‌ام، املائی موسی بن عمران و خط هارون است و خصالی که می‌خواهم از آن پرسش کنم در آن ثبت است. علی علیه السلام فرمود: به شرط آنکه حق من بر تو آن باشد که اگر پاسخ سؤالهای تو را درست بگویم مسلمان شوی یهودی گفت: به خدا سوگند که اگر پاسخ سؤالهای مرا دادی الساعه به دست تو مسلمان خواهم شد. علی علیه السلام فرمود: بپرس! گفت: اولین سنگی که بر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۴۹

زمین نهاده شد و اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید چه بود؟ (۱) علی علیه السلام فرمود:

ای یهودی! اما اولین سنگی که بر زمین نهاده شد، یهودیان می‌پندارند که آن صخره بیت المقدس است و دروغ می‌گویند، بلکه آن حجر الأسود است که آدم علیه السلام آن را به همراه خود از بهشت فرود آورده است، و آن را در رکن بیت الله قرار داد و مردم آن را مسح کرده و می‌بوسند و به وسیله آن میان خود و خدا تجدید عهد و پیمان می‌نمایند، یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن درخت زیتون است و دروغ می‌گویند بلکه آن درخت خرمای عجوه است که آدم علیه السلام آن را و زوج آن را، همراه خود از بهشت آورد. و اصل همه درختهای خرما عجوه است. یهودی گفت خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: اما اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۰

است و دروغ می‌گویند، (۱) بلکه آن چشمه حیات است که رفیق موسی نزد آن، ماهی آغشته به نمک را فراموش کرد «۱» و چون آب چشمه به آن ماهی رسید زنده شد و به راه افتاد و موسی و رفیقش به دنبال او رفتند و خضر را ملاقات کردند. یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: از سه سؤال دیگر پرسش کن. گفت: برای این امت چند امام عادل پس از پیامبرشان وجود دارد؟ منزل محمد در کجای بهشت است؟ و چه کسی با او در منزلش سکونت دارد؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! برای این امت دوازده امام عادل پس از پیامبرش وجود دارد و مخالفت مخالفین ضرری به آنان نمی‌رساند یهودی گفت:

خدا را گواه می‌گیرم که درست گفتی. علی علیه السلام فرمود: و منزل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت در جنت عدن است و آن در وسط بهشت و نزدیکترین مکان به عرش رحمان است. یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: و کسانی که با او در منزلش سکونت دارند ائمه اثنا عشر هستند. یهودی گفت: خدا را گواه می‌گیرم که راست گفتی. علی علیه السلام فرمود: آن یک سؤال را هم

(۱) راجع تفسیر قوله تعالی: «انی نسیت الحوت»، الکهف / ۶۳.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۱

پرس، (۱) گفت: وصی محمد چند سال پس از پیامبر در میان اهلش زندگی می‌کند و آیا می‌میرد و یا آنکه کشته می‌شود؟ علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! او پس از پیامبر سی سال زندگی می‌کند و این از آن او رنگین شود- و اشاره به محاسن و سر مبارک خود فرمودند- راوی گوید: در این هنگام آن یهودی از جا پرید و گفت:

شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد رسول اوست و تو وصی رسول خدایی.

(۲) ۴- امام باقر علیه السلام از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین صلوات الله عليهم اجمعین روایت کند که فرمود: خدای تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی ساخته است، رضای خود را در طاعتش نهان ساخته است و مبدا چیزی از طاعتش را کوچک شمارید که بسا آن طاعت موافق رضای او باشد و تو ندانی، و خشم خود را در معصیتش نهان ساخته است، و مبدا چیزی از معصیتش را کوچک شمارید که بسا آن معصیت موافق با خشم او باشد و تو ندانی، و اجابت خود را در دعایش نهان ساخته است و مبدا چیزی از دعایش را کوچک شمارید

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۲

که بسا آن دعا موافق با اجابت او باشد و تو ندانی، و ولی خود را در میان عبادش نهان ساخته است و مبدا که بنده‌ای از بندگانش را کوچک شمارید که بسا آن بنده، ولی او باشد و تو ندانی.

(۱) ۵- ابراهیم مدینی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: بعد از مرگ ابو بکر چون مردم با عمر بیعت کردند مردی از جوانان یهود در مسجد به نزد او آمد و بر وی سلام کرد و مردم هم در اطراف او بودند، آنگاه گفت: ای امیر المؤمنین! دانشمندترین شما به خدا و رسول و کتاب و سنتش کیست؟ مرا به او راهنمایی کنید. عمر با دست به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: این مرد، یهودی روی به جانب علی کرد و پرسید: آیا تو چنین هستی؟ فرمود: آری، گفت: من از سه چیز و سه چیز و یک چیز از شما پرسش می‌کنم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پس چرا نگفتی از هفت چیز پرسش می‌کنم؟ یهودی گفت: نه، من از سه چیز پرسش می‌کنم، اگر پاسخ آنها را درست گفتی از سه مسأله بعدی پرسش می‌کنم و اگر پاسخ ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۳

درست نگفتی دیگر نمی‌پرسم، (۱) امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: بگو تا بدانم اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا می‌فهمی که درست است؟- آن جوان از علما و احبار یهود بود و می‌پنداشتند که او از فرزندان هارون بن عمران برادر موسی علیه السلام است- گفت: آری، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند می‌دهم، اگر پاسخ تو را راست و درست بگویم آیا مسلمان می‌شوی و یهودیت را فرو می‌گذاری؟ یهودی سوگند یاد کرد و گفت: من طالبم و اسلام را می‌جویم. فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس تا آگاه شوی.

گفت: اولین درختی که بر سطح زمین روئید و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد چه بود؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اما سؤال تو از اولین درختی که بر سطح زمین روئید، یهودیان می‌پندارند که آن زیتون است و دروغ می‌گویند و جز این نیست که آن درخت خرماي عجوه است که آدم علیه السلام به همراه خود از بهشت فرود آورد و در زمین کاشت و اصل همه نخلها از آن است، اما آن سخن تو که اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید، یهودیان می‌پندارند که آن چشمه‌ای است که از زیر صخره بیت المقدس جوشیده ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۴

و دروغ می‌گویند، (۱) آن چشمه زندگانی است که موسی و آن جوانی که همراه او بود به آن رسیدند و ماهی آغشته به نمک را در آن شست و زنده شد و هیچ مرده‌ای نیست که آن آب بدو رسد مگر آنکه زنده شود و خضر پیشگام ذو القرنین در جستجوی چشمه حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و ذو القرنین آن را نیافت. اما سخن تو که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، یهودیان می‌پندارند که آن صخره بیت المقدس است، اما دروغ می‌گویند جز این نیست که آن حجر الأسود است آدم علیه السلام آن را از بهشت آورد و آن را در رکن بیت قرار داد و مردم آن را استلام می‌کنند، و از برف سفیدتر بود و در اثر گناهان بنی آدم سیاه گردید.

گفت: این امت را چند امام هدی است که هادی و مهدی‌اند و خذلان فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند؟ و جایگاه محمد در کجای بهشت است؟

و از امتش چه کسانی با او در بهشتند؟ فرمود: اما اینکه گفتی این امت را چند امام هدی است که هادی و مهدی‌اند و خذلان فروگذاران به امامت آنان ضرر نرساند، این امت را دوازده امام است که همگی آنها هادی و مهدی هستند و خذلان فروگذاران به آنها ضرری نرساند.

اما اینکه گفتی: جایگاه محمد در کجای بهشت است، جایگاه او در شریفترین

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۵

و بهترین جای بهشت یعنی جنت عدن است؛ (۱) و اینکه گفتی: از امتش چه کسانی با او در بهشتند، آنان ائمه دوازده گانه بر هدایت هستند. آن جوان گفت: راست گفتی به خدای لا اله الا هو که آنچه گفتی نزد من به صورت مکتوب با املاي موسی و خط

هارون موجود است. و پرسید: وصی محمد پس از او چند سال زنده خواهد ماند و آیا فوت می‌کند و یا به قتل خواهد رسید؟ علی علیه السلام فرمود: وای بر تو ای یهودی! من وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم و پس از او سی سال زندگی خواهم کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس بدبخت‌ترین این امت برانگیخته می‌شود، کسی که از پی‌کننده ناقه ثمود بدبخت‌تر است و یک ضربتی بر این فرق سرم می‌زند که محاسنم از آن رنگین می‌شود، سپس آن حضرت گریه شدیدی کرد. راوی گوید آن جوان نیز فریادی کشید و آن کمربندی را که به نشانه یهودیت بر میان می‌بست پاره کرد و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و أنك وصی رسول الله.

أبو جعفر عبدی در حدیث مرفوع خود گوید: مردم مدینه همه اعتراف داشتند که این یهودی دانشمندترین آنهاست و پدرش نیز دانشمندترین مردم مدینه بود.

(۲) ۶- ابو الطفیل گوید: در روزی که ابو بکر مرد، شاهد جنازه او بودم و زمانی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۶

را که با عمر بیعت کردند ناظر بودم- و علی علیه السلام در گوشه‌ای نشسته بود- که به ناگاه جوانی یهودی که لباسی نیکو در برداشت و از فرزندان هارون بود پیش آمد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا تو دانشمندترین این امت به کتاب و امور پیامبران هستی؟ راوی گوید: عمر سرش را تکان داد، یهودی گفت: با تو هستم و کلامش را تکرار کرد، عمر گفت: چه کار داری؟ گفت: در جستجوی چیزی برای خود هستم و در دین خود شک دارم. عمر گفت: برو و این جوان را دریاب! پرسید: این جوان کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا و پدر حسن و حسین فرزندان رسول خدا و شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. یهودی به جانب علی علیه السلام رو کرد و گفت: آیا شما چنین هستید؟ فرمود: آری، یهودی گفت: می‌خواهم از شما از سه و سه و یک مسأله پرسش کنم، علی علیه السلام تبسمی فرمود و گفت: ای هارونی! چرا نگفتی از هفت مسأله؟ گفت من از سه مسأله می‌پرسم اگر آنها را می‌دانستی از مسائل بعدی خواهم پرسید و اگر آنها را نمی‌دانستی می‌فهمم که تو را دانشی نیست، علی علیه السلام

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۷

فرمود: (۱) تو را به آن خدایی که می‌پرستی سوگند می‌دهم اگر پاسخ همه سؤالات تو را دادم آیا دینت را فرو می‌گذاری و به دین من در می‌آیی؟ گفت: من برای همین آمده‌ام، علی علیه السلام فرمود: سؤال کن، گفت: اولین قطره خونی که بر زمین ریخت و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اولین چیزی که بر سطح زمین جنبش کرد چه بود؟ امیر المؤمنین علیه السلام سؤالات او را پاسخ فرمود، سپس یهودی گفت: مرا از پاسخ سه سؤال دیگر آگاه کنید؟ پس از محمد چند امام عادل خواهد بود؟ و جایگاه او در کدام جنت است؟ و در آن جنت چه کسانی با او ساکن هستند؟ فرمود: ای هارونی! خلفای محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده امام عادل هستند و خدلان فروگذاران به امامت آنان ضرر نرسانند. از مخالفت مخالفان نیز وحشتی ندارند و آنان در دین از کوه‌های استوار محکم‌ترند، و مسکن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جنت عدن است و با او دوازده امام عادل ساکن هستند؟ یهودی گفت: راست گفتی، به خدای لا-إله إلا هو که من آنها را در کتاب پدرم هارون دیده‌ام، کتابی که هارون آن را با دست خود و به املائی عمویم موسی نوشته است، بعد از آن گفت: پاسخ آن یک سؤال را نیز بفرمائید، وصی محمد پس از او

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۸

چند سال زندگی خواهد کرد و او می‌میرد و یا آنکه به قتل می‌رسد؟ (۱) فرمود: ای هارونی! او پس از پیامبر سی سال زندگانی خواهد کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون، سپس ضربه‌ای به اینجا زده شود- یعنی بالای پیشانی او- و این از این رنگین خواهد شد. راوی گوید: هارونی فریادی کشید و کمربندی را که به نشانه یهودیت بر میان می‌بست پاره کرد و گفت: أشهد أن لا

إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله و أنك وصيه، و سزاوار است که برتر باشی و کسی بر تو برتر نباشد و بزرگ باشی و تو را ضعیف نشمرند. راوی گوید: سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و معلم دین را بدو آموخت.

(۲) ۷- ابراهیم مدینی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: یک فرد یهودی به نزد عمر آمد و مسائلی از او پرسش کرد، عمر او را به علی بن ابی طالب راهنمایی کرد تا از او پرسش کند، علی علیه السلام فرمود: پرس، گفت: پس از پیامبران چند امام عادل وجود دارد؟ و او در کدام جنت است؟ و چه کسانی با او در آن جنت ساکن هستند؟ علی علیه السلام فرمود: ای هارونی! پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده امام عادل خواهد بود که خدایان فروگذاران به امامت آنها ضرری

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۵۹

نرساند و از مخالفت مخالفان نیز در هراس نباشند و در دین خداوند از کوههای استوار محکم‌ترند و منزل محمد در جنت عدن است و کسانی که با او در آن بهشت ساکن هستند آن دوازده امامند. آن شخص مسلمان شد و گفت: تو به این مسند سزاوارتر از این هستی، تو تفوق می‌یابی و کسی فوق تو نیست و تو برتری می‌یابی و کسی برتر از تو نیست.

(۱) ۸- صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: وقتی که ابو بکر هلاک شد و عمر را جانشین خود کرد و او در مسجد نشست، مردی بر او وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! من مردی یهودی و علامه آنها هستم و می‌خواهم از مسائلی از تو پرسش کنم که اگر پاسخ آنها را بگویی مسلمان خواهم شد، گفت: آن چه مسائلی است؟ گفت: سه پرسش و سه پرسش و یک پرسش است، اگر می‌خواهی از تو پرسم و اگر در میان قوم تو کسی هست که اعلم از تو باشد مرا بدو راهنمایی کن، گفت: بر تو باد که به سراغ آن جوان بروی (یعنی علی بن - ابی طالب علیه السلام) پس به نزد علی علیه السلام آمد آن حضرت فرمود: چرا می‌گویی: سه و سه و یک و نمی‌گویی هفت؟ گفت: اگر پاسخ مرا در آن سه سؤال اول نگویی به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۰

همان اکتفا می‌کنم، (۱) فرمود: آیا اگر پاسخ را گفتم مسلمان می‌شوی؟ گفت: آری، فرمود: پرس، گفت: اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شد و اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید و اولین درختی که از زمین روئید چه بود؟ فرمود:

ای یهودی! شما معتقد هستید که اولین سنگی که بر روی زمین نهاده شده صخره‌ای است که در بیت المقدس است و دروغ می‌گوئید، بلکه آن سنگی است که آدم علیه السلام از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا سوگند که آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، بعد از آن فرمود: و شما می‌گوئید که اولین چشمه‌ای که از زمین جوشید چشمه‌ای است که در بیت المقدس جوشید و دروغ می‌گوئید، بلکه آن چشمه حیات است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست و همان است که خضر جره‌ای از آن را نوشید و هر کس از آن بنوشد حیات یابد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، فرمود: و شما می‌گوئید: اولین درختی که از زمین روئید درخت زیتون است اما دروغ می‌گوئید بلکه آن عجوه است که آن را آدم از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، فرمود: آن سه دیگر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۱

چیست؟ (۱) گفت برای این امت چند امام هادی وجود دارد که مخالفت مخالفان به امامت آنها ضرر نرساند؟ فرمود: دوازده امام، گفت راست گفتی به خدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، آنگاه گفت: پیامبر شما در کجای بهشت مسکن دارد؟ فرمود در عالیترین و بهترین مکان بهشت که جنت عدن است.

گفت: راست گفتی، بخدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من است، گفت: چه کسانی با او در آن منزل هستند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی، به خدا آن به خط هارون و املائی موسی نزد من

است، فرمود: سؤال هفتم چیست؟

گفت: وصی پیامبر چند سال پس از او زندگانی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال، گفت: آنگاه فوت می‌کند و یا آنکه کشته می‌شود؟ فرمود: کشته می‌شود، بر بالای پیشانی او ضربتی می‌زنند و محاسنش رنگین می‌شود، گفت: راست گفتی، بخدا سوگند آن به خط هارون و املائی موسی علیه السلام نزد من است، آنگاه اسلام آورد.

(۲) ۹- اصبح بن نباته گوید امیر المؤمنین علیه السلام از قائم علیه السلام یاد کرد و فرمود: او غایب خواهد شد تا به غایتی که نادان گوید: خداوند را در آل محمد حاجتی ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۲ نیست.

(۱) ۱۰- ابو اسحاق همدانی گوید یکی از اصحاب مؤثق ما از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: بار الها! تو زمین را از حجت بر خلق خود خالی نمی‌گذاری که او یا ظاهر است و یا ترسان و مستور تا حجتها و بینات باطل نشود. (۲) ۱۱- مسعده بن صدقه گوید امام صادق از پدران بزرگوارشان روایت کرده است که علی علیه السلام به منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بار الها! ناگزیر بایستی در زمین حجتی برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کرده و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیای تو پس از هدایت گمراه نشوند، او یا آشکار است ولی مطاع نیست و یا آنکه مستور است و منتظر ظهور، اگر شخص او در حالی که آنان را هدایت می‌کند غایب باشد اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می‌کنند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۳

(۱) ۱۲- یزید بن طعمه گوید از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: گویا شما را می‌بینم که مانند چهارپایان جولان می‌دهید و در جستجوی چراگاه هستید اما آن را نمی‌یابید.

(۲) ۱۳- اصبح بن نباته گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحب این امر شریذ (آواره) و طریذ (رانده) و فرید (تک) و وحید (تنها) است.

(۳) ۱۴- عبد العظیم حسنی از امام جواد از آباء بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت کند: برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است، گویا شیعه را در دوران غیبت او می‌بینم که جولان می‌دهد مانند جولان چهارپایان، چراگاه را می‌جویند اما آن را نمی‌یابند، بدانید هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت امامش سخت نشود او در روز قیامت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۴

هم درجه من است. سپس فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می‌شود.

علی بن احمد بن موسی نیز همین حدیث را برای ما روایت کرده است.

(۱) ۱۵- اصبح بن نباته گوید: نزد امیر المؤمنین علیه السلام ذکر قائم علیه السلام شد فرمود: او غیبت می‌کند تا به غایتی که نادان گوید: برای خداوند در آل محمد حاجتی نیست.

(۲) ۱۶- حسین بن خالد گوید امام رضا از پدران بزرگوارشان از علی علیه السلام روایت کند که فرمود: ای حسین! نهمین از فرزندان تو همان قائم به حق است کسی که آشکارکننده دین و بسط دهنده عدل است، حسین علیه السلام گوید: گفتم یا ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۵

امیر المؤمنین! آیا آن واقع خواهد شد؟ فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به نبوت مبعوث کرد و او را بر جمیع خلایق برگزید آن واقع خواهد گردید و لیکن پس از غیبت و حیرتی که جز مخلصین کسی در آن استوار نمی‌ماند، کسانی که مباشر روح الیقین هستند و خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و ایمان را در قلوبشان نگاشته و آنان را به واسطه روحی از جانب خود مؤید داشته است.

(۱) ۱۷- عبد الله بن ابي عقبه شاعر گوید: از امیر المؤمنین علی بن ابي طالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ای گروه شیعه گویا شما را می‌بینم که مانند شتران جولان می‌دهید و در جستجوی چراگاهید اما آن را نمی‌یابید.

(۲) ۱۸- حدیث فوق به سند دیگر نیز برای ما روایت شده است.

(۳) ۱۹- حسن بن عباس بن حریش گوید: امام جواد از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کند که به ابن

عباس فرمود: شب قدر در هر سالی

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۶

هست و در آن شب امر آن سال نازل می‌شود و برای آن امر والیانی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد، ابن

عباس گوید: آنان چه کسانی هستند؟

فرمود: من و یازده تن از صلب من که ائمه محدثون هستند.

باب ۲۷ روایات فاطمه زهرا علیها السلام از حدیث صحیفه در اسامی ائمه و اینکه دوازدهمین آنها قائم علیه السلام است

(۱) ۱- ابو نصره گوید: وقتی امام باقر علیه السلام محتضر شد فرزندش امام صادق علیه السلام را خواند و بدو وصیتی کرد، آنگاه

برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر تمثال حسن و حسین را در باره خودت و من تصویر می‌کردی امیدوار بودم که

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۷

منکری را مرتکب نشوی، (۱) امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو الحسن! امانات به تمثال نیست و عهد و پیمانها به تصویر و تمثال

نیست، بلکه آنها اموری هستند که بر حجت‌های الهی سبقت دارد، سپس جابر بن عبد الله را خواند «۱» و به او فرمود: ای جابر! آنچه

را که در آن صحیفه دیدی برای ما بازگو، جابر گفت: ای ابا جعفر! به روی چشم، بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم

تا ولادت حسین علیه السلام را تهنیت گویم که بناگاه صحیفه‌ای در دست آن حضرت دیدم که از درّه بیضا بود، گفتم: ای سرور

زنان! این صحیفه‌ای که در دست شما می‌بینم چیست؟ فرمود:

اسامی ائمه از فرزندان من در آن است، گفتم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم، فرمود: ای جابر! اگر منهی نبود چنین می‌کردم،

ولی نهی شده است که جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا اهل بیت پیامبر به آن دست بزنند، ولی به تو اجازه داده می‌شود که از رویش

آن را بنگری و بدانی.

جابر گوید: آن را خواندم و در آن نوشته بود: ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی، مادرش آمنه بنت وهب؛ ابو الحسن علی بن

ابی طالب المرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن -

(۱) صحت این حدیث محلّ تأمل است و احیانا تصرّف شده است و همچنین حدیث اول باب بعد. زیرا جابر بن عبد الله انصاری در

سال ۷۸ فوت کرده و حضرت باقر علیه السلام در سنه ۱۱۴.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۸

عبد مناف؛ (۱) ابو محمد حسن بن علی البرّ و ابو عبد الله حسین بن علی التّقی و مادر هر دو فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و

سَلَم؛ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ عَدَلٍ وَ مَادِرَشِ شَهْرِبَانُو دَخْتَرِ يَزْدْگَرْدِ بْنِ شَاهَنْشَاهِ؛ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ، مَادِرَشِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ - أَبِي طَالِبٍ؛ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ، مَادِرَشِ أُمِّ فَرُوهِ بِنْتِ قَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ - أَبِي بَكْرٍ. أَبُو اِبْرَاهِيمِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الثَّقَفِيِّ مَادِرَشِ جَارِيَةِ أَيْ بِهَ نَامِ حَمِيدَةَ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا مَادِرَشِ جَارِيَةِ أَيْ بِهَ نَامِ نَجْمَةَ. أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الزَّكِيِّ مَادِرَشِ جَارِيَةِ أَيْ بِهَ نَامِ خَيْرَانَ. أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ الْآمِينِ مَادِرَشِ جَارِيَةِ أَيْ بِهَ نَامِ سَوْسَنَ. أَبُو مُحَمَّدِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الرَّفِيقِ مَادِرَشِ جَارِيَةِ أَيْ بِهَ نَامِ سَمَانَةَ وَ كَنِيَةَ اشْ أُمِّ الْحَسَنِ. أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ الْقَائِمِ وَ او حَجَّتْ خُدا بِرِ خَلْقِشِ مِی بَاشِدْ مَادِرَشِ جَارِيَةِ أَيْ بِنَامِ نَرْگَسِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۶۹

(۱) مصنف این کتاب رحمه الله گوید: این حدیث چنان که ملاحظه می‌شود نام قائم علیه السلام را آورده است ولی من متمایل به روایات نهی از تسمیه هستم و به زودی روایاتی که در این باب وارد شده در بابی که در این کتاب گشوده‌ام خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باب ۲۸ نصوصی که بر قائم علیه السلام در لوح فاطمه علیها السلام و یا لوح جابر وارد شده است

(۲) ۱- ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که فرمود: پدرم به جابر بن عبد الله انصاری گفت: نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۰

آن را از تو درخواست نمایم؟ (۱) جابر به او گفت: هر وقت که شما بخواهید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت: ای جابر! آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا دیدی چه بود؟ و مادرم در باره آنچه در آن نوشته بود چه فرمود؟ جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تهنیت ولادت حسین علیه السلام بر مادرتان فاطمه علیها السلام وارد شدم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که پنداشتم از زمرد است و در آن نوشته‌ای سپید و نورانی مانند نور آفتاب دیدم و گفتم: ای دختر رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است، رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم.

جابر گوید: مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا می‌توانی آن را به من نشان بدهی؟ گفت: آری، و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند و صحیفه‌ای از پوستی نازک نزد پدرم آورد، پدرم فرمود: ای جابر! تو در کتابت بنگر تا من آن ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۱

را برایت بخوانم. (۱) جابر در کتابش نگریست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا سوگند که حرفی اختلاف نداشت، جابر گفت: به خدا سوگند گواهی می‌دهم که در لوح چنین مکتوب بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای محمد نور و سفیر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب رب العالمین فرو فرستاده است. ای محمد! اسمهای مرا بزرگ شمار و نعمتهای مرا شکر گزار و آلاء مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، شکننده جباران و نابودکننده متکبران و خوارکننده ستمگران و قاضی روز جزا،

من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست، هر که به غیر فضل من امیدوار باشد یا از غیر عدل من بترسد او را عذاب سختی کنم که هیچ یک از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم، پس مرا بپرست و بر من توکل نما، من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم جز آنکه وقتی ایامش کامل و مدتش سپری شد برای او وصی قرار دادم و من تو را بر انبیاء فضیلت دادم و وصی تو را افضل اوصیا ساختم و تو را به دو شب و سبط پس از تو یعنی حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را پس از انقضاء ایام پدرش معدن علم قرار دادم و حسین را خازن وحی خود ساختم

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۲

و شهادت را به او کرامت کرده و سعادت را ختم کار او گردانیدم، (۱) او افضل و ارفع شهدا است و کلمه تامه من با اوست و حجت بالغه من نزد اوست، به واسطه عترت او ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم، اولین عترت او علی سید العابدین و زینت اولیای پیشین است و فرزند او که همنام جدش محمود است یعنی محمد که شکافنده علم من و معدن حکمت می‌باشد، و بعد از آن شک کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد و کسی که او را رد کند مانند کسی است که مرا رد کند این قول حق من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را در میان دوستان و شیعیان و یارانش شاد سازم، و بعد از او جوانش موسی را برگزیدم، زیرا رشته وصیت من منقطع نشود و حجت مخفی نگردد و اولیایم هرگز بدبخت نشوند، هشدار که هر کس یکی از آنان را انکار کند، نعمتم را انکار کرده و هر که آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد، بر من افترا بسته است، و او بر کسانی که هنگام انقضاء مدت بنده و دوست و برگزیده‌ام موسی افترا بسته، و انکار کنند که آن کس که امام هشتم را تکذیب کند همه اولیای مرا تکذیب کرده است، علی، ولی و ناصر من است کسی که انتقال نبوت را به دوش او گذارم و او را به قدرت و شوکت بیازمایم. او را عفریت

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۳

متکبری خواهد کشت (۱) و در شهری که ذو‌القرنین بنده صالح من بنا کرده و در کنار بدترین خلق من مدفون خواهد شد، و بر من فرض است که چشم او را به پسر و جانشینش محمد روشن سازم، او وارث علم و معدن حکمت و موضع اسرار و حجت من بر خلائق است، بهشت را جایگاه او ساختم و شفاعتش را در باره هفتاد تن از خویشانش که همگی مستوجب آتش بودند پذیرفتم و سعادت او را به واسطه فرزندش علی که ولی و ناصر من است ختم می‌کنم، او شاهد در میان خلقم و امین بر وحیم می‌باشد و از صلب او داعی به سیل و خازن علم حسن را بیرون می‌آورم، سپس به خاطر رحمتی بر عالمیان سلسله اوصیاء را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد، کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را داراست و دوستانم در زمان او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می‌دهند همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهداء می‌کنند آنان را می‌کشند و آتش می‌زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان باشند و زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد، آنان دوستان حقیقی من باشند و به واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را برطرف سازم و شدائد و احوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم، ایشان کسانی هستند که صلوات و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۴

رحمت پروردگار بر آنان است، و ایشان مهتدی واقعی هستند.

(۱) عبد الرحمن بن سالم گوید: ابو بصیر گفته است: اگر در دوران زندگانت تنها همین حدیث را شنیده باشی برای تو کافی است، پس آن را حفظ کن و از غیر اهلش پنهان دار.

(۲) ۲- جابر جعفی از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که گفت: بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که پرتو آن چشم را خیره می‌کرد و در آن دوازده نام بود، سه نام در روی و سه نام در پشت و سه نام در آخر و سه نام در حاشیه آن بود، آنها را بر شمردم و دوازده نام بود، گفتم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اینها

اسامی اوصیاست، اولین ایشان پسر عموی من و یازده نفر دیگر از فرزندان من هستند که آخرین آنان قائم صلوات الله علیهم اجمعین است جابر گوید: نام محمد در سه موضع و نام علی در چهار موضع آن بود.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۵

(۱) ۳- ابو الجارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که گفت: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که اسماء اوصیاء در آن مکتوب بود، آنها را بر شمردم دوازده نام و آخر ایشان قائم علیه السلام بود، سه نام آنها محمد و چهار نام آنها علی بود.

(۲) ۴- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! آیا به تو بشارت بدهم؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا! فدای شما شوم، آری، فرمود:

صحیفه‌ای یافتیم که به املائی رسول خدا و خط امیر المؤمنین علیه السلام است و در آن نوشته است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و حدیث لوح را به همان گونه که در این باب نقل کردم ذکر فرمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: یا اسحاق این دین ملائکه و رسولان است آن را از غیر اهلش صیانت کن تا خداوند تو را صیانت کند و کار تو را اصلاح کند. سپس فرمود: هر که به

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۶

این عقیده باشد از عذاب خدای تعالی ایمن خواهد بود.

(۱) ۵- عبد الله بن محمد بن جعفر از جدش روایت کند که امام باقر علیه السلام فرزندان را جمع کرد و عموی آنها زید بن علی نیز در میان آنها بود، سپس امام باقر علیه السلام کتابی را که به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خط علی علیه السلام بود بیرون آورد و در آن نوشته شده بود:

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ حَدِيثٌ لَوْحٍ رَأَى فِيهِ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ خَطَّ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. سپس راوی در آخر حدیث گوید: عبد العظیم گوید: از محمد بن جعفر او تعجب است که از پدرش این حدیث را شنیده و آن را نقل کرده است، سپس گوید: این سر خدا و دین او و دین ملائکه اوست آن را صیانت کن و از نااهلان و غیر اولیای خدای پنهان دار.

(۲) ۶- ابو الجارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که گفت: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و مقابل او لوحی بود که اسامی اوصیاء در آن بود

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۷

آنها را بر شمردم دوازده نام و آخرین آنان قائم بود، سه نام آن محمد و چهار نام آن علی بود. صلوات الله علیهم اجمعین.

باب ۲۹ روایات امام مجتبی علیه السلام در باره غیبت امام دوازدهم علیه السلام

(۱) ۱- امام جواد علیه السلام فرمود: روزی امیر المؤمنین علیه السلام به همراهی حسن بن - علی علیه السلام و سلمان فارسی رضی الله عنه آمدند، در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام به دست سلمان تکیه داشت و به مسجد الحرام در آمد و جلوس فرمود که ناگه مردی خوش - سیما و خوش لباس پیش آمد و بر امیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد و آن حضرت سلامش را پاسخ گفت و او نیز نشست، سپس گفت: ای امیر المؤمنین! من سه پرسش دارم اگر آنها را پاسخ گفتی می دانم که مردم در باره تو مرتکب امری

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۸

شدند که من حکم می کنم که آنها در دنیا و آخرت ایمن نخواهند بود، (۱) و اگر چنین نشد می دانم که تو با آنها برابری. امیر

المؤمنین علیه السلام فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس. او پرسید: وقتی شخصی می‌خواهد روحش به کجا می‌رود؟ و چگونه انسان فراموش می‌کند و به خاطر می‌آورد؟ و چگونه فرزندانشان شبیه عموها و دایه‌های خود می‌شود؟ امیر المؤمنین به جانب امام مجتبی رو کردند و فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده. امام مجتبی فرمودند: امّا سؤال تو که وقتی انسان می‌خواهد روحش به کجا می‌رود، بدان که روح انسان متعلق به ریح است و ریح متعلق به هواست تا آنگاه که صاحب آن روح برای بیداری به جنبش در آید، اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، آن روح ریح را جذب کند و آن ریح هوا را جذب کند و روح بازگشته و در بدن صاحبش جای می‌گیرد، و اگر خدای تعالی اجازه نفرمود که آن روح به صاحبش برگردد، هوا ریح را جذب کند و ریح روح را جذب کند و تا روز قیامت به صاحبش برنگردد.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۷۹

(۱) امّا آن سؤال که در باره به خاطر آوردن و فراموشی کردی، بدان که قلب آدمی در میان حقه‌ای قرار دارد و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است، اگر شخص بر محمد و آل محمد صلوات کامل فرستد آن سرپوش از روی حقه برداشته می‌شود و قلب نورانی می‌گردد و شخص آنچه را که فراموش کرده به خاطر می‌آورد، و اگر بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد و یا آنکه صلواتش ناقص باشد، آن سرپوش بر روی آن حقه بیفتد و قلب تاریک شود و شخص آنچه را که در خاطر داشته فراموش کند.

و اما آن سؤال که در باره شباهت فرزند به عموها و دایه‌ها کردی، چون مرد به نزد همسرش آید و با وی آمیزش کند، اگر قلبش با سکونت و عروقت آرام و بدنش غیر مضطرب باشد آن نطفه در رحم آرام می‌گیرد و فرزند شبیه پدر و مادرش می‌گردد، اما اگر آمیزش همراه با طپش قلب و عروق غیر آرام و بدن مضطرب باشد، آن نطفه مضطرب شده و در حال اضطراب بر بعضی از عروق واقع می‌گردد، و اگر بر رگی از عروق عموها واقع گردد، فرزند شبیه عموها

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۰

می‌گردد و اگر بر رگی از عروق دایه‌ها واقع گردد، فرزند شبیه دایه‌ها می‌گردد.

(۱) آن شخص گفت: أشهد أن لا إله إلا الله و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و أشهد أن محمدا رسول الله و پیوسته به آن گواهی داده‌ام، و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر و قیام‌کننده به حجت اوئید- و به امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرد- و پیوسته به آن گواهی می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما وصی او و قیام‌کننده به حجت اوئید- و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد- و شهادت می‌دهم که حسین بن علی که فرزند تو است قیام‌کننده به امر حسن پس از اوست. و شهادت می‌دهم که علی بن الحسین قیام‌کننده به امر حسین پس از اوست، و گواهی می‌دهم که محمد بن- علی قیام‌کننده به امر علی بن حسین است، و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد قیام‌کننده به امر محمد بن علی است، و شهادت می‌دهم که موسی بن جعفر قیام‌کننده به امر جعفر بن محمد است و شهادت می‌دهم که علی بن موسی قیام‌کننده به امر موسی بن جعفر است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی قیام‌کننده به امر علی بن موسی است، و گواهی می‌دهم که علی بن محمد قیام‌کننده به امر محمد بن علی است، و گواهی می‌دهم که حسن بن علی قیام‌کننده به امر علی بن محمد است. و گواهی می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن بن علی که کنیه و نامش برده نشود تا

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۱

آنکه امرش ظاهر شده (۱) و زمین را از داد آکنده سازد همچنان که پر از ستم شده باشد، و ای امیر المؤمنین سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، آنگاه برخاست و رفت.

بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! به دنبال او برو و ببین به کجا می‌رود، امام حسن علیه السلام به دنبال او رفت و سپس گفت: همین که پایش را بیرون مسجد گذاشت دیگر ندانستم که به کدام سرزمین خدا رفت و من به نزد امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و به او خبر دادم، فرمود: ای ابا محمد! آیا او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسول و امیر المؤمنین داناترند،

فرمود: او خضر علیه السلام است.

(۲) ۲- ابو سعید عقیصا گوید: وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم به نزد او آمدند و بعضی از آنها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار دادند، امام علیه السلام فرمود: وای بر شما، چه می‌دانید که چه کردم؟ به خدا سوگند این ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۲

عمل برای شیعیانم از آنچه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است، (۱) آیا نمی‌دانید که من امام مفترض الطاعه بر شما هستم و به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از دو سروران جوانان بهشتم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا می‌دانید که وقتی خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را پیا داشت و آن جوان را کشت، این اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید چون حکمت آنها بر وی پوشیده بود؟ امّا آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می‌دانید که هیچ یک از ما ائمه نیست جز آنکه بیعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می‌سازد و شخص او نهان می‌شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر گردن او نباشد. او نهمین از فرزندان برادرم حسین است و فرزند سرور کنیزان، خداوند عمر او را در دوران غیث طولانی می‌گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد ظاهر می‌سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۳

باب ۳۰ روایات امام حسین علیه السلام در باره دوازدهمین امام و غیبت او

(۱) ۱- عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق از امام باقر از امام سجاد علیهم السلام روایت کند که امام حسین علیه السلام فرمود: در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل بیت است و خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

(۲) ۲- مردی همدانی گوید: از امام حسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم این امت نهمین از فرزندان من است او صاحب غیبت است و او کسی است که میراثش را در حیاتش تقسیم کنند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۴

(۱) ۳- عبد الرحمن بن سلیط گوید: امام حسین علیه السلام فرمود: از ما خاندان دوازده مهدی خواهد بود که اولین آنها امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است و او امام قائم به حق است و خدای تعالی زمین را به واسطه او پس از موت زنده کند و دین حق را به دست او بر همه ادیان چیره نماید گرچه مشرکان را ناخوش آید، او را غیبتی است که اقوامی در آن مرتد شوند و دیگرانی در آن پابرجا باشند و اذیت شوند و به آنها بگویند: اگر راست می‌گوئید این وعده چه وقت عملی شود؟ بدانید کسی که در دوران غیبت او بر آزار و تکذیب صابر باشد مانند مجاهدی است که با شمشیر پیشاروی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجاهده کرده است.

(۲) ۴- عبد الله بن عمر گوید: از حسین بن علی علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را به قدری طولانی فرماید تا آنکه مردی از فرزندان من خروج نماید و زمین را از عدل و داد آکنده

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۵

سازد همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیدم.

(۱) ۵- عیسی خشاب گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: خیر، و لیکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می‌باشد او شمشیرش را هشت ماه روی دوش خود می‌نهد.

باب ۳۱ روایات امام سجّاد علیه السّلام در باره دوازدهمین امام و غیبت او

(۲) ۱- ابو حمزه گوید از امام سجّاد علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: خدای تعالی محمّد و علی و ائمه یازده گانه را از نور عظمت خود آفرید، ارواحی که از ضیاء نور او بودند، آنان پیش از آنکه خداوند خلق را بیافریند او را می‌پرستیدند و تسبیح و ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۶

تقدیسش می‌کردند، آنان ائمه هادیه از آل محمّد علیهم السّلام هستند.

مصنّف این کتاب رضی الله عنه گوید: این خبر با الفاظ دیگر نیز روایت شده است اما مسموع من همان است که ذکر کردم.

(۱) ۲- ابو خالد کابلی [ملقب به کنکر] گوید: بر مولای خود امام زین العابدین علیه السّلام وارد شدم و بدو گفتم: یا ابن رسول الله! کسانی که خدای تعالی طاعت و مودّتشان را واجب ساخته و اقتدای به آنان را پس از پیامبر اکرم واجب گردانیده است چه کسانی هستند؟ فرمود: ای کنکر! اولی الامری که خدای تعالی آنها را ائمه مردم گردانیده و طاعتشان را بر آنها واجب ساخته است عبارتند از: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام سپس حسن و سپس حسین دو فرزند علی بن ابی طالب سپس امر به ما منتهی گردید و بعد سخنی نفرمود.

گفتم ای سرورم! از امیر المؤمنین علی علیه السّلام برای ما روایت شده است که زمین

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۷

از حجّت خدای تعالی بر بندگانش خالی نمی‌ماند، (۱) حجّت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم محمّد و نام او در تورات باقر است و علم را موشکافانه می‌شکافد، او حجّت و امام پس از من است و پس از محمّد فرزندش جعفر و او را در آسمانها صادق می‌گویند، گفتم: ای سرورم! چرا نام او صادق شده است در حالی که همه شما صادق هستید؟ فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا- صلوات الله علیهم اجمعین- روایت فرموده است: آنگاه که فرزندم جعفر بن محمّد بن علی ابن حسین بن علی بن ابی طالب متولّد شد نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادّعی امامت می‌کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدّعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است او کسی است که می‌خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدای تعالی او را بر ملا سازد، سپس علی بن الحسین علیهما السّلام به سختی گریست آنگاه فرمود: گویا جعفر کذاب را می‌بینم که طاغی زمانش را وادار می‌کند تا در امر ولیّ الله و غایب در حفظ الهی و موکّل بر حرم پدرش تفتیش کند به خاطر جهلی که بر ولادت او دارد، و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۸

طمعی که به میراث او دارد تا آن را به ناحقّ غصب کند.

(۱) ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟

فرمود: به خدا سوگند واقع خواهد شد و آن در صحیفه‌ای که نزد ماست مکتوب است، صحیفه‌ای که در آن ذکر محتتهایی است که بر ما پس از رسول خدا جاری می‌شود. ابو خالد گوید: گفتم: یا ابن رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد؟

فرمود: آنگاه غیبت ولیّ خدا طولانی خواهد شد او دوازدهمین از اوصیای رسول- خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه پس از اوست. ای ابا خالد! مردم زمان غیبت آن امام که معتقد به امامت و منتظر ظهور او هستند از مردم هر زمانی برترند، زیرا خدای تعالی عقل و فهم و معرفتی به آنها عطا فرموده است که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است، و آنان را در آن زمان به مانند مجاهدین پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که با شمشیر به جهاد برخاسته‌اند قرار داده است، آنان مخلصان حقیقی و شیعیان

راستین ما و داعیان به دین خدای تعالی در نهان و آشکارند، و فرمود:

انتظار فرج خود بزرگترین فرج است.

این حدیث را علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد شیبانی و علی بن عبد الله

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۸۹

و راق نیز با سند خود از امام سجّاد علیه السلام برای ما روایت کرده‌اند.

(۱) مصنف این کتاب رضی الله عنه گوید: اخبار امام زین العابدین علیه السلام از جعفر کذاب خود دلیلی بر امامت اوست و مثل آن از امام هادی علیه السلام نیز روایت شده است که چون جعفر متولد شد مسرور نگردید و خبر داد که به زودی خلق بسیاری را گمراه خواهد کرد و آن نیز دلیلی بر امامت اوست، زیرا برای امامت دلیلی بزرگتر از آن نیست که امام از آنچه در آینده واقع خواهد شد خبر دهد و همان هم واقع گردد، و مثل این است دلیل عیسی بن مریم علیه السلام بر نبوتش آنگاه که به مردم خبر داد که در خانه‌های خود چه می‌خورند و چه ذخیره می‌کنند، همچنان که پیامبر اکرم نیز چنین بود و آنگاه که ابو سفیان تسلیم پیامبر می‌شد در دل گذرانید که چه کسی چنین می‌کند که من کردم؟ دستم را در دستش گذاشتم؟ آیا من نمی‌توانستم لشکریانی از حبشیان و کنانه علیه او گرد آورم و با او روبرو شوم و شاید او را دفع می‌کردم! در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خیمه خود ندا کردند: ای ابا-سفیان! آنگاه خدا تو را خوار می‌کرد! و این نیز دلیلی بر پیامبری اوست بمانند

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۰

دلیلی که عیسی بن مریم بر نبوت خود داشت، (۱) و هر کدام از ائمه که این چنین امور غیبی را اخبار کنند، دلیلی بر مردم اقامه کرده‌اند که آنها امام مفترض الطاعه از جانب خدای تعالی هستند.

فاطمه دختر محمّد بن هیشم گوید: وقتی که جعفر متولد شد من در خانه امام هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند، به نزد امام هادی علیه السلام رفتم و او را مسرور نیافتم، گفتم: ای سرورم! چرا شما را به واسطه این مولود شادان نمی‌بینم؟ فرمود: این امر بر تو سهل خواهد شد زیرا به زودی او خلق کثیری را گمراه می‌سازد.

(۲) ۳- سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۱

قائم ما سنتهایی از انبیاء وجود دارد: سنتی از پدرمان آدم علیه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمّد صلوات الله علیهم، اما از آدم و نوح طول عمر، و اما از ابراهیم پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم، و اما از موسی خوف و غیبت، و اما از عیسی اختلاف مردم در باره او، و اما از ایوب فرج پس از گرفتاری، و اما از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم خروج با شمشیر است.

(۱) ۴- محمد بن علی بن بشّار به سند خود از سعید بن جبیر روایت کند که از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: در قائم سنتی از نوح است که آن طول عمر می‌باشد.

علی بن احمد دقاق نیز به سند خود از سعید بن جبیر حدیث فوق را روایت کرده است.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۲

(۱) ۵- و به همان سند از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا به غایتی که بگویند: هنوز متولد نشده است، تا وقتی که ظهور کند بیعت کسی بر گردش نباشد.

(۲) ۶- عمرو بن ثابت گوید: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما «۱» پایدار باشد، خدای

تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد به وی عطا فرماید.

(۳) ۷- ثابت ثمالی از امام سجّاد علیه السّلام روایت کند که فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۲) و این آیه نیز در باره ما نازل شده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۳) و امامت تا روز قیامت در نسل

(۱) فی بعض النسخ «علی ولایتنا».

(۲) الأحزاب: ۶.

(۳) الزّخرف: ۲۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۳

حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام است، و برای قائم ما دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است، اما غیبت اول شش‌شش ماه یا شش‌ساله طول می‌انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می‌شود تا به غایتی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می‌کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.

(۱) ۸- و باز ثابت ثمالی از امام سجّاد علیه السّلام روایت کند که فرمود: با عقول ناقصه و آراء باطله و قیاسهای فاسده به دین خدای تعالی نمی‌رسند و آن جز با تسلیم به دست نمی‌آید، و هر که تسلیم ما شد سالم می‌ماند، و هر که به ما اقتدا کرد هدایت می‌یابد، و هر که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می‌شود، و هر که در آنچه می‌گوئیم شکّی داشته باشد یا در آنچه حکم می‌کنیم حرجی داشته باشد، به خدایی که سبع‌المثانی و قرآن عظیم را فرو فرستاده است، کافر شده است در حالی که خودش هم نمی‌داند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۴

باب ۳۲ روایات امام باقر علیه السّلام در باره امام دوازدهم علیه السّلام و غیبت او

(۱) ۱- امّ هانی گوید: امام باقر علیه السّلام را ملاقات کردم و از تأویل این آیه پرسش نمودم: «فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (۳) فرمود: امامی است که در زمان خود پس از منقضی شدن کسانی که او را می‌شناسند در سال دویست و شصت غایب می‌شود، سپس مانند شهاب نورانی در شبی ظلمانی پدیدار می‌گردد، و اگر او را دیدی چشمانت روشن باد! (۲) ۲- عبد الله بن عطا گوید به امام باقر علیه السّلام گفتم: شیعیان شما در عراق بسیارند

(۳) التّکویر: ۱۵ و ۱۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۵

و به خدا سوگند در میان اهل بیت شما کسی مثل شما نیست، چرا خروج نمی‌کنید؟

فرمود: ای عبد الله بن عطاء! سخنان یاوه گوشت را پر کرده است، به خدا سوگند من صاحب شما نیستم، گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: بنگرید آن کس از ما که ولادتش بر مردم پنهان است همو صاحب شماست.

(۱) ۳- ابو بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت کند که در تفسیر این کلام خدای تعالی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۱) فرمود: این آیه در باره امام قائم علیه السّلام نازل شده است می‌فرماید: اگر امامتان از شما غائب شود و ندانید که او کجاست، چه کسی امام ظاهری برای شما خواهد آورد؟ تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدای تعالی را برای شما بیاورد، سپس فرمود: به خدا سوگند تأویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر باید بیاید.

(۱) الملک: ۳۰.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۶

(۱) ۴- ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام روایت کند که فرمود: خدای تعالی محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را بر جنّ و انس فرستاد و پس از او دوازده وصی قرار داد که بعضی از آنها در گذشته‌اند و بعضی دیگر باقی هستند و بر هر یک از اوصیای محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم سنتی از اوصیای عیسی علیه السّلام که آنان نیز دوازده تن بودند جاری شده است، و امیر المؤمنین علیه السّلام بر سنت عیسی علیه السّلام بود.

(۲) ۵- ابو الجارود گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای ابو الجارود! چون فلک دوّار بچرخد و مردم بگویند: قائم مرده و یا هلاک شده و در کدام وادی سلوک می‌کند؟ و طالب بگوید: کجا قائمی وجود دارد و استخوانهای او نیز پوسیده است، در این هنگام بدو امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید نزد او بروید گرچه به صورت سینه‌خیز و بر روی برف باشد.

(۳) ۶- ابو بصیر گوید از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: در صاحب این امر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۷

چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمّد صلوات الله علیهم، اما از موسی آن است که او نیز خائف و منتظر است، و اما از یوسف زندان است، و اما از عیسی آن است که می‌گویند مرده ولی نمرده است، و اما از محمّد شمشیر است.

احمد بن زیاد همدانی نیز مثل این حدیث را برای ما روایت کرده است.

(۱) ۷- محمّد بن مسلم گوید: بر امام باقر علیه السّلام وارد شدم و می‌خواستم از قائم آل محمّد پرسش کنم، امام باقر علیه السّلام پیش از آنکه من سؤال کنم فرمود: ای محمّد بن مسلم! در قائم آل محمّد شباهتی با پنج تن از انبیاء وجود دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمّد صلوات الله علیهم.

اما شباهت او با یونس بن متی آن است که وقتی پس از غیبت خود در کبرسن باز می‌گردد جوان است، اما شباهت او با یوسف بن یعقوب آن است که از

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۸

خاصّ و عامّ غایب می‌شود و از برادرانش نیز مخفی است، (۱) و امر او بر پدرش هم پوشیده است با وجود آنکه مسافت بین او و بین پدرش و خاندان و شیعیانش کم بود، اما شباهت او با موسی دوام خوف و طول غیبت و خفاء ولادت و رنج شیعیانش پس از وی است که آزار و اذیت و خواری می‌بینند تا آنکه خدای تعالی اذن ظهور دهد و او را بر دشمنانش نصرت و تأیید فرماید، اما شباهت او با عیسی علیه السّلام اختلافی است که در باره وی صورت می‌بندد تا به غایتی که گروهی گویند متولّد نشده است و گروهی گویند فوت کرده است و گروهی گویند کشته شده و به صلیب آویخته شده است، و اما شباهت او با جدّش محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم خروج او با شمشیر است و اینکه او دشمنان خدا و رسولش و جبارین و طواغیت را خواهد کشت و او با شمشیر و رعب یاری می‌شود و هیچ پرچمی از او باز نگردد.

و از علامات قیام او: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و صیحه آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی است که منادی او را به نام خودش و نام پدرش می‌خواند.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۵۹۹

(۱) ۸- ابو حمزه ثمالی گوید از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: نزدیک‌ترین مردمان به خدای تعالی و داناترین مردمان به

خدا و مهربانترین ایشان به مردم محمد و ائمه علیهم‌السلام هستند، پس هر جا که آنان داخل می‌شوند شما هم داخل شوید و از هر که آنها مفارقت کردند شما هم مفارقت کنید- مقصود از آن حسین و فرزندان او هستند- که حق در میان آنان است و آنان اوصیا هستند و ائمه در میان آنها هستند، پس هر کجا آنان را دیدید از ایشان پیروی کنید و اگر روزی آنان را ندیدید به خدای تعالی استغاثه کنید و به آن سنتی که داشتید نظر کنید و از آن تبعیت نمایید و آنان را که دوست می‌داشتید دوست بدارید و آنها را که دشمن می‌داشتید دشمن بدارید که چه زود باشد که فرج شما در آید.

(۲) ۹- محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت کند که فرمود: هیچ کس قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مکه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می‌ترسید- و این

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰۰

حدیث طولانی است و ما موضع حاجت خود را از آن نقل کردیم.

(۱) ۱۰- مفضل بن عمر از امام صادق و او از امام باقر علیهما‌السلام روایت کند که فرمود: چون قائم علیه‌السلام قیام کند، گوید: چون از شما ترسیدم از نزد شما گریختم و پروردگارم مرا حکومت بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.

(۲) ۱۱- ابو بصیر گوید از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: در صاحب این امر سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلوات‌الله‌علیه‌م است.

اما از موسی آن است که او خائف و منتظر است، اما از عیسی آن است که آنچه در باره عیسی گفتند در باره او نیز می‌گویند، اما از یوسف زندان و غیبت است، و اما از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قیام به سیره او و تبیین آثار اوست، پس هشت ماه

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰۱

شمشیرش را بر شانه خود می‌گذارد و پیوسته دشمنان خدا را بکشد تا به غایتی که خدای تعالی خشنود گردد، گفتم: چگونه می‌داند که خدای تعالی خشنود شده است؟ فرمود: خدای تعالی در قلبش رحمت را القا کند.

(۱) ۱۲- ضریس گوید از امام باقر علیه‌السلام شنیدم فرمود: صاحب این امر را شباهتی است بیوسف، فرزند کنیزت سیاه، خدای تعالی امر او را در یک شب اصلاح فرماید.

(۲) ۱۳- معروف بن خزربوذ گوید به امام باقر علیه‌السلام گفتم: مرا از حال خودتان آگاه کنید فرمود: ما به منزله ستارگانیم وقتی ستاره‌ای پنهان شود ستاره‌ای دیگر آشکار می‌گردد، ما امن و امان و سلم و اسلام و فاتح و مفتاحیم، تا آنگاه که فرزندان عبدالمطلب برابر شوند و هیچ یک از آنها از دیگری باز شناخته نگردد، خدای تعالی صاحب شما را ظاهر سازد، پس خدای تعالی را حمد کنید که او را بین دشوار و رام مخیر سازد، گفتم فدای شما! کدام را بر می‌گزیند؟ فرمود دشوار را بر

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰۲

رام بر می‌گزیند.

(۱) ۱۴- امّ هانی ثقفیه گوید: بامداد خدمت سرورم امام محمد باقر علیه‌السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من! آیه‌ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ربوده است، فرمود: ای امّ هانی! بپرس، گوید گفتم: ای سرورم! این قول خدای تعالی: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» «۱» فرمود: ای امّ هانی! خوب مسأله‌ای پرسیدی، این مولودی در آخر الزمان است، او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.

(۲) ۱۵- جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام روایت کند که فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که

در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند،

(۱) التکویر: ۱۵ و ۱۶.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰۳

کمترین ثوابی که برای آنها خواهد بود این است که باری تعالی به آنها ندا کرده و فرماید: ای بندگان و ای کنیزان من! به نهران من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس به ثواب نیکوی خود شما را مژده می‌دهم، و شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید، از شما می‌پذیرم و از شما در می‌گذرم و برای شما می‌بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می‌بارم و بلا را از آنها بگردانم، و اگر شما نبودید بر آنها عذاب می‌فرستادم جابر گوید گفتم: یا ابن رسول الله! برترین عملی که در آن زمان مؤمن انجام می‌دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه‌نشینی.

(۱) ۱۶- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قائم ما منصور به رعب است و مؤید به نصر، زمین برای او درنوردیده شود و گنجهای خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا گیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گر چه مشرکان را ناخوش آید، و در زمین ویرانه‌ای نماند جز آنکه آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم فرود آید و

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰۴

پشت سر او نماز گزارد. (۱) راوی گوید گفتم: یا ابن رسول الله! قائم شما کی خروج می‌کند؟ فرمود: آنگاه که مردان به زنان تشبه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زبر زینها سوار شوند و شهادتهای دروغ پذیرفته شود و شهادتهای عدول مردود گردد و مردم خونریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار بخاطر زبانشان پرهیز کنند و سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیداء خسوفی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکیه - است بین رکن و مقام کشته شود و صیحه‌ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست، در این هنگام است که قائم ما خروج کند و چون ظهور کند به خانه کعبه تکیه زند و سیصد و سیزده مرد به گرد او اجتماع کنند و اولین سخن او این آیه قرآن است:

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» «۱»، سپس می‌گوید: منم بقیة الله در زمین و منم خلیفه خداوند و حجّت او بر شما و هر درود فرستنده‌ای به او چنین سلام گوید:

السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه

، و چون برای بیعت ده هزار مرد به گرد او اجتماع کنند خروج خواهد کرد. و در زمین هیچ معبودی جز الله تعالی نباشد و در صنم و

(۱) هود: ۸۸.

ترجمه کمال‌الدین، ج ۱، ص: ۶۰۵

وثن و غیره آتش در افتد و بسوزند و آن پس از غیبتی طولانی است، تا خدا بداند چه کسی در دوران غیبت از او اطاعت کرده و بدو ایمان می‌آورد.

(۱) ۱۷- ابو ایوب مخزومی «۱» گوید: امام محمد باقر علیه السلام سیر دوازده تن خلفای راشدین صلوات الله علیهم را ذکر فرمود و چون به آخرین آنها رسید فرمود:

دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز گزارد و بر توست که ملازم سنت او و قرآن کریم باشی. این پایان جزء اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره تألیف شیخ فقیه صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن - بابویه قمی رضی الله عنه است.

(۱) فی بعض النسخ «أبو لیبید المخزومی».

ترجمه کمال الدین، ج ۱، ص: ۶۰۶

و دنباله آن جزء دوم است که ابتدای آن چنین است: روایاتی که از امام صادق علیه السّلام در نصّ بر قائم علیه السّلام وارد شده است.

ترجمه این جزء در تاریخ ۱۶ رجب ۱۴۱۹ مطابق ۱۵ آبان ۱۳۷۷ به پایان رسید.

دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران منصور پهلوان

ترجمه کمال الدین، ج ۲، ص: ۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

